



پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم حدیث
گرایش تفسیر اثری

عنوان پایان نامه

تفسیر روایی سوره ی مبارکه ی مائده آیات ۵۵ تا ۶۷

بر پایه ی روایات اهل بیت علیهم السلام

استاد راهنما

حجّه الاسلام و المسلمین دکتر علی أحمد ناصح

استاد مشاور

حجّه الاسلام و المسلمین سید رسول موسوی

دانشجو

زهره بیگم موسوی

ماه و سال دفاع

پاییز ۱۳۹۱



«تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن و حدیث و دفتر تبلیغات اسلامی استان

اصفهان است»

تقدیم نامہ

حال کہ لطف الہی شامل عالم گردید و توفیق خوشہ چینی از خوان گستردهی قرآن و معارف ناب حضرات معصومین علیہم السلام را یافتم، به شکرانہی این نعمت بزرگ، نتیجہی حاصل از تلاشم را پیش‌گاہ مقدس ائمہی اطہار علیہم السلام، کہ راسخان در علم و مفسران قرآنند، بہ مادر سادات حضرت زہرای مرضیہ علیہا السلام و فرزند بزرگوارشان امام عصر عجلت اللہ فرجه تقدیم می‌نمایم.

سپاس‌گزاری

با تقدیر و تشکر شایسته از اساتید فرهیخته راهنما، جناب آقای حجة الاسلام و المسلمین دکتر علی أحمد ناصح و استاد مشاور جناب آقای حجة الاسلام و المسلمین سید رسول موسوی و همه‌ی همکارانشان که با گفته‌های بلندشان، راه‌گشای نگارنده در اتمام و اكمال این پایان‌نامه بودند.

همچنین سپاس فراوان از زحمات بی‌دریغ و شبانه‌روزی همسر گرامی و فرزندان عزیزم محمد مهدی و محمد حسین، که نهایت همکاری را با بنده نمودند.

چکیده

این رساله با عنوان تفسیر روایی اهل بیت علیهم السلام پیرامون آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره‌ی مائده، با هدف تأکید و اهمیت دادن به نقش روایات در فهم و تفسیر قرآن نوشته شده است؛ با توجه به اهمیت نقش روایات در فهم دقیق قرآن هدف از نگارش این رساله فهم آیات مورد نظر با استفاده از آراء تفسیری ایشان و مقایسه تفاسیر اجتهادی و روایی، همچنین مقایسه روایات شیعه و اهل تسنن و سپس فهم پیام‌های مورد تأکید آیات و روایات می‌باشد. لذا آیات با توجه به موضوع به سه دسته و در دو دامنه قرآنی و روایی مورد بررسی قرار گرفته‌است. ابتدا با کمک تعدادی از تفاسیر اجتهادی و کتب لغت، مفاد ظاهری آیات بررسی شده و سپس با بهره‌مندی از روایات اهل بیت علیهم السلام در برخی از تفاسیر مأثور، مفاد روایی آیات نیز مورد بررسی قرار گرفته‌است. با توجه به مفاد روایی ۹۲ روایت بررسی شده ذیل آیات مورد نظر و مقایسه با مفاد ظاهری آیات، مشاهده شد در اکثر موارد با یکدیگر تطابق داشته و در بسیاری از موارد نیز معصوم علیه السلام زوایای مختلفی از متن آیه را بیان نموده است که در آیات به آن اشاره نشده است. بطور کلی روایات وارده ذیل آیات مورد نظر سبب وضوح در مفهوم آیات و تبیین آنها جهت فهم بهتر گردیده است. در مواردی نیز به مباحث مطرح شده در روایت ایراداتی وارد بوده است که باتوجه به قرائن نقلی و عقلی تحلیل‌ها یا نقدهایی ارائه شده است.

بخش گونه‌شناسی روایات، به بررسی ۱۹ روایت سوره شناخت، ۳۳ روایت جری و تطبیق، دو روایت تأویلی، و یک روایت معنا شناخت پرداخته‌است. بیشترین فراوانی روایات، گونه‌ی جری و تطبیق، سپس شأن نزول، و بعد تأویل آیه را شامل می‌شود. در استخراج آموزه‌های هدایتی آیات و روایات نیز، به تنوع آموزه‌ها دست یافتیم و آموزه‌های اعتقادی به دلیل آیات مورد بحث در مورد توحید، امامت و نبوت با ۹۰ آموزه، بیشترین حجم را به خود اختصاص داده‌است؛ آموزه‌های اجتماعی، فقهی، تربیتی، اخلاقی، سیاسی در رده‌های بعدی قرار دارند. از نتایج این تحقیق مورد استفاده بودن اکثر روایات تفسیری در این آیات است، آیه‌ی ولایت دلالت بر حصر ولایت در خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام دارد. «ولی» در این آیه، به معنای سرپرستی است. فسق و انحراف، ایمان ظاهری، و شتاب به سوی اثم و عدوان، نسبت دادن بخل به خداوند مخصوص یهودیان می‌باشد. آیه‌ی ۶۷، به تفصیل به ماجرای غدیر می‌پردازد.

کلید واژه: تفسیر روایی، سوره مائده، آیه‌ی ولایت، آیه‌ی تبلیغ، گونه‌شناسی روایات، پیام آیات و روایات.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۱
فصل اول: کلیات و مفاهیم	
۱.۱. کلیات تحقیق.....	۵
۱.۱.۱. بیان مسئله.....	۵
۱.۱.۲. اهمیت و ضرورت تحقیق	۵
۱.۱.۳. سؤالات تحقیق.....	۷
۱.۱.۴. فرضیه‌های تحقیق.....	۷
۱.۱.۵. پیشینه‌ی تحقیق.....	۸
۱.۱.۶. چارچوب نظری تحقیق.....	۹
۱.۱.۷. روش تحقیق.....	۹
۱.۲. مفاهیم تحقیق (تعریف اصطلاحات).....	۱۰
۱.۲.۱. تفسیر.....	۱۰
۱.۲.۲. تفسیر روایی.....	۱۰
۱.۲.۳. روایات تفسیری.....	۱۰
۱.۲.۴. گونه‌های روایات تفسیری.....	۱۱
۱.۲.۵. مفاد ظاهری آیات.....	۱۲
۱.۲.۶. مفاد روایی	۱۳
۱.۲.۷. پیام آیات و روایات	۱۳
۱.۲.۸. سوره‌ی مائده	۱۳
۱.۲.۹. آیه‌ی ولایت.....	۱۴
۱.۲.۱۰. آیه‌ی تبلیغ.....	۱۴
۱.۲.۱۱. تفسیر الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور	۱۴

فصل دوم: تفسیر روایی آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره‌ی مائده

- درآمد..... ۱۶
- ۲.۱. ولایت در جامعه‌ی اسلامی (آیات ۵۵ و ۵۶) ۱۶
- اشاره..... ۱۷
- ۲.۱.۱. مفاد ظاهری ۱۷
- الف) ولایت حضرت علی (ع) (آیه ۵۵) ۱۷
- ب) حزب الله و پذیرش ولایت خدا و رسول خدا و ائمه (ع) (آیه‌ی ۵۶) ۲۳
- ج) پیروزی و رستگاری حزب الله (آیه‌ی ۵۶) ۲۵
- ۲.۱.۲. مفاد روایی..... ۲۵
- اشاره..... ۲۵
- الف) آیه‌ی ولایت (آیه‌ی ۵۵) ۲۷
- ب) دوست داشتن امام علی (ع) (آیه‌ی ۵۵)..... ۳۰
- ج) وجوب اعتقاد به ولایت ائمه (ع) (آیه‌ی ۵۵) ۳۲
- د) ولایت ائمه‌ی اطهار (ع)، در طول ولایت خدا، و رسول (ص) (آیه‌ی ۵۵) ۳۳
- ه) احتجاج در شایستگی برای ولایت (آیه‌ی ۵۵) ۳۸
- ۲.۱.۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی..... ۴۲
- ۲.۲. تبرّی از دشمنان (آیات ۵۷ تا ۶۶)..... ۴۵
- اشاره..... ۴۶
- ۲.۲.۱. مفاد ظاهری (آیات ۵۷ تا ۶۶) ۴۶
- الف) نهی از انتخاب منافق بعنوان دوست (آیه‌ی ۵۷)..... ۴۶
- ب) ندا دادن برای نماز (آیه‌ی ۵۸)..... ۴۸
- ج) عیب جویی به خاطر ایمان (آیه‌ی ۵۹) ۵۰
- د) اطاعت کنندگان از طاغوت ، هم ردیف مسخ شدگان (آیه‌ی ۶۰) ۵۰
- ه) ایمان ظاهری منافق (آیه‌ی ۶۱) ۵۴

- و) جامعه‌ی کفر و نفاق (آیه‌ی ۶۲)..... ۵۴
- ز) بی تفاوتی علما نسبت به نهی از منکر (آیه‌ی ۶۳)..... ۵۶
- ح) یهود و عقیده دست بسته بودن خداوند (آیه‌ی ۶۴)..... ۵۹
- ط) ایمان و تقوا سبب تکفیرگناهان و ورود به بهشت (آیه‌ی ۶۵)..... ۶۴
- ۲.۲.۲. مفاد روایی..... ۶۸**
- إشاره..... ۶۸
- الف) تشریح و تفسیر آذان (آیه‌ی ۵۸)..... ۶۹
- ب) مسخ نتیجه غضب الهی (آیه‌ی ۶۰)..... ۷۱
- ج) ایمان ظاهری (آیه‌ی ۶۱)..... ۷۶
- د) تعطیل امر به معروف و نهی از منکر از طرف علما، زمینه ساز فساد (آیه‌ی ۶۳)..... ۷۶
- ه) «غَلَّ و بسَطِ يَدٍ» در روایات (آیه‌ی ۶۴)..... ۸۰
- و) نقش ایمان در سامان یافتن زندگی مادی (آیه‌ی ۶۵ و ۶۶)..... ۸۳
- ز) استقامت شرط بهره مندی از مواهب الهی (آیه‌ی ۶۵ و ۶۶)..... ۸۳
- ح) عدم تکاثر و إتراف در جامعه‌ی مقتصد (آیه‌ی ۶۶)..... ۸۴
- ۲.۲.۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی..... ۸۵**
- ۲.۳. انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت (آیه‌ی ۶۷)..... ۸۸**
- إشاره..... ۸۹
- ۲.۳.۱. مفاد ظاهری آیه..... ۸۹**
- الف) از میان القاب چرا خطاب «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ»..... ۸۹
- ب) تهدید پیامبر اکرم (ص) نسبت به کتمان پیام..... ۹۰
- ج) دلداری خداوند به پیامبرش (ص)..... ۹۲
- ۲.۳.۲. مفاد روایی..... ۹۴**
- إشاره..... ۹۴
- الف) أهمیت ماجرای غدیر..... ۹۵

- ب) چپستی ابلاغ ۹۶
- ج) انتخاب جانشین ۹۸
- د) اوصاف ولایت در روایات ۹۹
۱. ولایت از جانب خداست ۹۹
 ۲. وجوب اطاعت از ولی بر همگان ۹۹
 ۳. مقام ولایت، امانت خداست ۹۹
 ۴. ولایت، راز پنهان خدا و دین مورد پسند خداوند ۱۰۰
 ۵. ولی، دارنده‌ی همه‌ی علوم ۱۰۰
 ۶. ولی آزاد کننده ۱۰۱
 ۷. ولی نشانه‌ی هدایت ۱۰۲
 ۸. ولی، امین خدا بر خلق ۱۰۲
 ۹. ولایت یکی از پنج واجب رها شده ۱۰۳
 ۱۰. پیروی از ولی، کمال دین خدا ۱۰۵
 ۱۱. اتمام نعمت و اكمال دین از نظر امام علی(ع) ۱۰۶
 ۱۲. بیان اوصاف و فضایل علی(ع)، اتمام حجّت بر بندگان ۱۰۶
 ۱۳. ولی، امین امت و حجّت خدا بر آنها ۱۰۷
 ۱۴. نقض پیمان ولی، بی‌زاری خدا و رسول(ص) ۱۰۸
- ه) سفارش ابلاغ امر ولایت ۱۰۸
- و) دلایل به تأخیر انداختن امر ولایت توسط پیامبر(ص) ۱۱۲
۱. حال و هوای جاهلی امت پیامبر(ص) ۱۱۲
 ۲. آگاهی از کینه‌های آنان از علی(ع) ۱۱۳
 ۳. خوف از تکذیب مردم ۱۱۳

۴. تعداد کم مسلمانان و ترس از پراکنده شدن آنان..... ۱۱۴
۵. خشونت و عدم آگاهی به فضایل اهل بیت (ع)..... ۱۱۴
۶. ترس از منافقین..... ۱۱۵
- ز) ولایت سدّ راه منافقان..... ۱۱۷
- ح) وعده‌ی محافظت و زدوده شدن هر گونه تقیّه..... ۱۱۸
- ط) حجة الوداع و جریان غدیر..... ۱۱۹
- ی) چگونگی ابلاغ ولایت ۱۲۱
- ک) دعای پیامبر اکرم (ص) در پایان ماجرای غدیر..... ۱۲۵
- ۲.۳.۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی..... ۱۳۰
- جمع بندی فصل..... ۱۳۲
- نتایج ۱۳۳

فصل سوم: گونه شناسی روایات تفسیری ذیل آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره‌ی مائده

- در آمد..... ۱۳۶
- ۳.۱. سوره شناخت..... ۱۳۶
- اشاره ۱۳۶
- ۳.۱.۱. شأن نزول و سبب نزول..... ۱۳۶
- الف) شأن نزول و سبب نزول آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾..... ۱۳۶
- ب) شأن نزول آیه‌ی ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾ (آیه‌ی ۵۶)..... ۱۴۳
- ج) شأن نزول آیه‌ی ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا...﴾ (آیه‌ی ۵۹)..... ۱۴۴
- د) سبب نزول آیه‌ی ﴿وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ (آیه‌ی ۶۴)..... ۱۴۵
- ه) شأن نزول آیه‌ی ﴿بَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾ (آیه‌ی ۶۷)..... ۱۴۵
- ۳.۲. معنا شناخت ۱۵۴
- معنای واژه‌ی «ید» در روایت ۱۵۴

۱۵۵.....	۳.۳. تفسیری
۱۵۵.....	۳.۴. تأویلی
۱۵۶.....	۳.۴.۱. شرکت دیگران در ولایت و حبط عمل (آیه ی ۶۷)
۱۵۶.....	۳.۴.۲. مخالفان ولایت، هم پیمانان شیطان (آیه ی ۶۷)
۱۵۷.....	۳.۵. جری و تطبیق
۱۵۸.....	۳.۵.۱. شناخت ولایت و انکار آن (آیه ی ۵۵)
۱۵۸.....	۳.۵.۲. مصداق حزب الله (آیه ی ۵۶)
۱۵۹.....	۳.۵.۳. مصداق غضب شدگان پروردگار ﴿وَغَضِبَ عَلَيْهِ﴾ (آیه ی ۶۰)
۱۶۰.....	۳.۵.۴. گناه، رشوه و حرام خواری (آیه ی ۶۲)
۱۶۲.....	۳.۵.۵. سکوت عالم، بدتر از گناه خلاف کار (آیه ی ۶۳)
۱۶۳.....	۳.۵.۶. حضرت علی (ع)، مصداق ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَان﴾ (آیه ی ۶۴)
۱۶۵.....	۳.۵.۷. فتنه از طرف دشمن، شکست از جانب خداوند (آیه ی ۶۴)
۱۶۶.....	۳.۵.۸. نقش ایمان در سامان یافتن زندگی مادی (آیه ی ۶۵ و ۶۶)
۱۶۸.....	۳.۵.۹. از جانب خدا بودن ولایت (آیه ی ۶۶)
۱۶۸.....	۳.۵.۱۰. روایتی از اهل تسنن (آیه ی ۶۷)
۱۷۰.....	جمع بندی فصل

فصل چهارم: بیان آموزه های هدایتی و پیام های مورد تأکید

۱۷۲.....	درآمد
۱۷۲.....	۴.۱. آموزه های اعتقادی
۱۷۲.....	۴.۱.۱. توحید
۱۷۲.....	الف) صفات خداوند
۱۷۳.....	ب) سنت های خداوند
۱۷۵.....	۴.۱.۲. نبوت

۱۷۵.....	الف) بعثت انبیا
۱۷۷.....	ب) قرآن و کتب آسمانی
۱۷۹.....	۴.۱.۳. معاد.....
۱۷۹.....	۴.۱.۴. امامت و ولایت.....
۱۸۲.....	۴.۱.۵. ایمان و تقوا
۱۸۳.....	۴.۱.۶. استغفار
۱۸۳.....	۴.۱.۷. یهود و عقایدشان
۱۸۶.....	۴.۲. آموزه‌های فقهی.....
۱۸۶.....	۴.۲.۱. ولایت نماز و زکات
۱۸۸.....	۴.۲.۲. سحت، رشوه و حرام خواری.....
۱۸۹.....	۴.۲.۳. أمر به معروف و نهی از منکر.....
۱۹۱.....	۴.۳. آموزه‌های اجتماعی.....
۱۹۱.....	۴.۳.۱. ایمان در جامعه
۱۹۲.....	۴.۳.۲. فسق و کفر و هزو.....
۱۹۴.....	۴.۳.۳. تبلیغ
۱۹۵.....	۴.۳.۴. نقش علما و دانشمندان.....
۱۹۷.....	۴.۳.۵. جامعه ی کفر و نفاق
۱۹۸.....	۴.۴. آموزه‌های اخلاقی.....
۱۹۸.....	۴.۴.۱. نیکوکاری.....
۱۹۸.....	۴.۴.۲. انصاف.....
۱۹۹.....	۴.۴.۳. کم عقلی.....
۱۹۹.....	۴.۴.۴. غرور و خودبرتربینی
۱۹۹.....	۴.۵. آموزه‌های تربیتی.....
۱۹۹.....	۴.۵.۱. راه های هدایت

۲۰۰.....	۴.۵.۲. تشویق و تنبیه.....
۲۰۱.....	۴.۶. آموزه‌های سیاسی.....
۲۰۱.....	۴.۶.۱. رهبری.....
۲۰۱.....	۴.۶.۲. پیروان ولایت و حزب الله.....
۲۰۲.....	۴.۶.۳. دشمن شناسی.....
۲۰۳.....	جمع بندی فصل.....
۲۰۳.....	شکل ها.....
۲۱۶.....	نتایج تحقیق.....
۲۱۸.....	پیشنهادها.....
۲۱۹.....	فهرست منابع.....

مقدمه

قرآن مهم‌ترین سند حقایق اسلام باید تفسیر و شرح داده شود. شایسته‌ترین فرد برای این امر، مخاطب اصلی آن، یعنی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که قرآن بر ایشان نازل گشته و خاندان ایشان که عارف به همه‌ی زوایای این کتاب مقدسند و راهی مطمئن‌تر از مراجعه به عترت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت والای ایشان وجود ندارد.

سوره‌ی مائده پنجمین سوره از قرآن کریم و چهارمین سوره از سوره طوال است. این سوره صد و بیست آیه دارد و همه‌ی آیات آن در مدینه نازل شده، بجز آیه‌ی ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ که در حجة الوداع نازل گردیده و گفته می‌شود که این سوره آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده و نزول آن بعد از سوره فتح بوده است. جو اعتقادی موجود بین أصحاب در آن مقطع زمانی، بسیار نگران کننده بود و اکثریت جامعه در مسیر نفاق و همکاری با دشمنان اسلام و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داشتند. چون این سوره در دو ماه آخر عمر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است؛ بنابراین مبنای مناسبی برای بررسی وضعیت اعتقادی مسلمین در روزهای پایانی عمر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌تواند باشد.

هنگام بعثت اولین جبهه در مقابل اسلام شرک بود، اما هرچه به پایان عمر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیک می‌شویم، این جریان کم رنگ و در مقابل، جبهه نفاق گسترده‌تر می‌شود. در واقع شکل شرک عوض شده و به نفاق تبدیل شده‌است؛ و مسلم است که خطر نفاق و منافق از خطر کفر بیشتر است. تک تک آیات این سوره مستقیم یا غیر مستقیم به دنبال ترسیم چهره اعتقادی مسلمین در این روزهاست. بررسی همه آیات این سوره با چنین نگاهی، مجال گسترده‌ای را می‌طلبد ولی ارائه نمونه‌هایی از آن خالی از لطف نخواهد بود.

این سوره در نخستین آیه دعوت به وفای عهد نموده، در آیات دیگر چندین بار بر این موضوع تأکید می‌کند. در آیه هفتم^۱ از مسلمین می‌خواهد که میثاقشان را یادآوری کنند و با یادآوری تقوا و این که خداوند بر دل‌ها نیز اشراف دارد در واقع آنان را از نقض پیمان پرهیز می‌دهد. در آیه سوم از ولایت به عنوان اتمام نعمت یاد شده است. در آیه ی ۴۱^۲ خبر

۱. ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاْتَقَكُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و [نیز] پیمانی را که شما را به [انجام] آن متعهد گردانیده، به یاد آورید، آن گاه که گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» و از خدا پروا دارید که خدا به راز دل‌ها آگاه است.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لَلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ ای پیامبر، کسانی که

از گرایش شدید مسلمین به کفری ریشه دار دارد، که رسول خدا ﷺ را محزون نموده چراکه گرایش به یهود از همه خطرناک تر و بیشتر است و خداوند او را دلداری می‌دهد که اندوهگین نباشد. در ادامه خداوند به ایمان نفاق آمیز آنان اشاره می‌کند که با زبان چیزی را می‌گویند که در دل به آن ایمان ندارند. و به گوش دادن دقیق أصحاب به سخنان پیامبر ﷺ با تعبیر «سَمَاعُونَ» که برای پذیرش نیست، بلکه «لِلْكَذِبِ» است، یعنی آن‌ها در سخنان پیامبر ﷺ دقیق می‌شوند تا بهانه‌ای برای تکذیب سخنان ایشان بیابند و این فاجعه بزرگی است. تعبیر «سَمَاعُونَ» دوباره تکرار می‌شود و این بار خیر از جاسوسی أصحاب می‌دهد. آنان به سخنان پیامبر ﷺ با دقت گوش می‌دهند، تا بی‌کم و کاست به سوی کسانی که نزد پیامبر ﷺ نیامده‌اند و متخصص در تحریف‌اند، منتقل کنند.

در آیه ۵۱ مسلمین از پذیرش ولایت یهودیان نهی می‌شوند. با توجه به مطالب این سوره درباره یهودیان و این که مسلمین حتی برای سنجش و پذیرش سخنان پیامبر ﷺ سراغ یهودیان رفتند و خود را تسلیم سخنان آنان کرده بودند، معنی «سرپرست» برای واژه «ولی» تناسب بیشتری دارد و مسلمین از پذیرش سرپرستی یهودیان نهی شده‌اند، در ادامه‌ی آیه خداوند تصریح می‌کند که هرکس ولایت یهود را بپذیرد از یهودیان شمرده می‌شود و در شمار ظالمان خواهد بود و خداوند ظالمان را هدایت نخواهد کرد. در آیه ۵۷^۲ از مخالفت یهودیان با اسلام سخن به میان می‌آید که اسلام را بازیچه‌ی خود ساخته‌اند و برخی از مسلمین، یهودیان را اولیاء خود ساخته‌اند اشاره می‌کند و از آنان می‌خواهد که از این کار بپرهیزند و تقوا پیشه سازند. در پایان بیان می‌کند که پذیرش ولایت یهودیان، با ایمان سازگاری ندارد؛ بنابراین اینان ایمان دروغین به رسول خدا ﷺ آورده‌اند و باید چنین افرادی را در شمار یهودیان قلمداد کرد نه در زمره مسلمین.

در کفر شتاب می‌ورزند، تو را غمگین نسازند [چه] از آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم»، و حال آنکه دل‌هایشان ایمان نیاورده بود، و [چه] از یهودیان، [به سخنان تو] گوش می‌سپارند [تا بهانه‌ای] برای تکذیب [تو بیابند]، و برای گروهی دیگر که [خود] نزد تو نیامده‌اند، خبرچینی [جاسوسی] می‌کنند، کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند [و] می‌گویند: «اگر این [حکم] به شما داده شد، آن را بپذیرید، و اگر آن به شما داده نشد، پس دوری کنید.» و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند، هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی‌آید. اینانند که خدا نخواست دل‌هایشان را پاک گرداند. در دنیا برای آنان رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را اولیاء [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند. و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود. آری، خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه] از کافران، اولیاء [خود] مگیرید، و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید.

با توجه به مرور اجمالی برخی از آیات سوره مائده مشاهده می‌شود که در این سوره از زوایای مختلف، اوضاع اعتقادی مسلمین به تصویر کشیده شده‌است. در این اوضاع نابسامان، عمر رسول خدا ﷺ نیز رو به اتمام است، و تنها یک جانشین الهی می‌تواند مسیر دینی جامعه را مطابق قوانین الهی به پیش ببرد. از این رو موضوع ولایت به شکل‌های مختلف در این سوره مطرح می‌شود؛ که بارزترین نمونه‌های آن آیات غدیر و ولایت است.

بعد از این مرور گذرا به سوره مائده، می‌توان گفت که اکثریت جامعه آن روز، و اکثریت حاضران در غدیر در شمار منافقان بودند؛ همان تعبیری که رسول خدا ﷺ خود در آغاز خطبه غدیریه تصریح می‌کنند: «لعلمی بقله المتقین و كثرة المنافقين». پر واضح است که اینان در انتقال پیام غدیر به آیندگان و دیگران سستی کنند.

موضوع نفاق طی ۲۳ سال، در سطح جامعه اسلامی چه در مکه و چه در مدینه وجود داشته، و خطری جدی برای پیامبر اکرم ﷺ و مکتب آن حضرت بوده است.^۱ یهودیان به دنبال تحریف دین بودند و بهترین گزینه، برای این مقصود، انحراف دین در جانشینی و امامت بعد از پیامبر ﷺ است، چرا که تحریف امامت به معنای تحریف کل دین است.

از آن جا که سوره مائده به مدیریت اجتماعی جامعه با تأسیس نهاد امامت و ولایت می‌پردازد؛ برآن شدیم که این آیات را در آینه روایات نیز بازخوانی کنیم تا از زوایای مختلف این موضوع آگاهی‌هایی کسب نماییم. لذا در این تحقیق به مفاد ظاهری، مفاد روایی، مقایسه‌ی تفاسیر اجتهادی و روایی، همچنین مقایسه‌ی روایات شیعه و الدر المنثور، گونه‌شناسی روایات و بیان آموزه‌های آیات و روایات پرداخته؛ در پایان به یک جمع بندی از فصول مختلف خواهیم پرداخت.

پاییز ۱۳۹۱

زهره بیگم موسوی

۱. «فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ إِمَامَ الْهُدَىٰ وَ إِمَامَ الرَّدَىٰ وَ وِلِيَّ النَّبِيِّ وَ عَدُوَّ النَّبِيِّ وَ لَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَ لَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ وَ لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَلِيمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكُرُونَ.» ابن شعبه حرانی، پیشین، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق، چاپ دوم، ۱ جلد، ص ۱۷۹ و سید رضی، پیشین، نامه‌ی ۲۷، ص ۳۸۵.

فصل اول

کلیّات

و مفاهیم

فصل اول: کلیات و مفاهیم

۱.۱. کلیات تحقیق

۱.۱.۱. بیان مسئله

سوره‌ی مائده پنجمین سوره‌ی قرآن و از سور مدنی است؛ یعنی بعد از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه نازل شده است و ۱۲۰ آیه دارد. تحقیق حاضر مربوط به آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره‌ی مائده می‌باشد.

محتوای این آیات را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ولایت در جامعه اسلامی، تبری از دشمنان، انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت. حدود ۱۷ روایت در عیاشی، و ۴۱ روایت در نور الثقلین، ۵۳ روایت در تفسیر البرهان، ۱۹ روایت در تفسیر صافی، ۴ روایت در تفسیر قمی ذیل این ۱۳ آیه آورده شده است. در این پژوهش، سعی گردیده با الگو قرار دادن پرسش‌های محوری و با مراجعه به تفاسیر ماثور ذکر شده و دیگر کتب تفسیری به گرد آوری روایات تفسیری این سوره و همچنین گرد آوری روایات تفسیری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تفسیر الدر المنثور پرداخته شود. سپس با بهره‌گیری از آن‌ها و دیگر دانسته‌های تفسیری، مفاهیم و مقاصد آیات تبیین شود. بعد از آن بین تفاسیر اجتهادی و روایی، و روایات شیعه و الدر المنثور مقایسه گردد. بررسی گونه‌های روایات تفسیری و استخراج آموزه‌های هدایتی این سوره و شناخت پیام‌های مورد تأکید در روایات، بخش دیگری از این تحقیق می‌باشد.

۱.۱.۲. اهمیت و ضرورت تحقیق:

قرآن کریم، کامل‌ترین کتاب آسمانی و جامع‌ترین ره نمود پدید آورنده‌ی جهان هستی، در جهت رشد و بالندگی انسان و ساختن جامعه‌ی نمونه‌ی انسانی است. نوری است که چلچراغ‌هایش خاموش نمی‌شوند و چراغی است که شعله‌اش فروکش نمی‌کند. دریایی است که به ژرفایش نمی‌توان رسید. شاه‌راهی است که پیمودنش به گمراهی نمی‌کشاند.^۱ و چون خداوند آن را برای زمانی خاص و مردمی خاص فرو نفرستاد؛ بنابراین قرآن، در هر زمانی نو، و برای هر مردمی، تا روز

۱. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، نشر مشهور، ۱جلد، خطبه‌ی ۱۹۸.

قیامت تازه است.^۱ و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و أهل بیت او عَلَيْهِمُ السَّلَام بهترین و شایسته‌ترین شارحان و مفسران و آموزگاران تفسیر این منشور هدایت‌اند؛ چرا که بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان آگاه‌ترین فرد به این امر هستند، لذا رجوع به روایات از ضروریات است. تفسیر قرآن به سنت، کهن‌ترین روش تفسیر قرآن است که مفسر قرآن، از سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و أهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و نیز سخنان صحابه [نزد أهل تسنن] برای روشن شدن مفاد و مقاصد آن استفاده می‌کند.^۲ سنت از نظر شیعه، قول و فعل و تقریر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و أهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است که طبق حدیث متواتر تقلین، تمسک به أهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام واجب است؛ ولی أهل تسنن، قول و فعل و تقریر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را سنت می‌دانند.^۳

مجموعه احادیث أهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در مورد تفسیر و تبیین معانی قرآن چشم‌گیر و قابل تأمل می‌باشد. بررسی روایات تفسیری نشان می‌دهد که ایشان در انجام رسالت سنگین تفسیر و تبیین مفاهیم عمیق و گسترده‌ی این کتاب آسمانی، کوتاهی نکرده و از هر راه ممکن در جهت آشنایی جامعه‌ی اسلامی با معارف نورانی آن بهره جسته‌اند. از اهداف این پایان‌نامه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(الف) دستیابی به مفهوم اولیه و کلی آیات مورد بحث، بر اساس مفردات قرآن و روایات أهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام.

(ب) تأکید یا اهمیت بخشیدن به نقش روایات در فهم و تفسیر قرآن و تحلیل محتوایی روایات ذیل آیات مورد نظر، در صورت نیاز و مقایسه‌ی تفاسیر اجتهادی و مفاد روایات ذیل آیات.

(ج) گونه‌شناسی روایات تفسیری

(د) بیان آموزه‌های هدایتی که در آیات و روایات تفسیری ذیل این آیات، مورد تأکید قرار گرفته‌است و بیان نتایج.

بیان مفاد ظاهری و تطبیق آن با مفاد روایی، در تفسیر و فهم آیه اهمیت بسزایی دارد؛ بخصوص آیه‌ی ولایت که بدون روایات مربوطه قابل تفسیر نمی‌باشد. از آن جا که پیرامون روایات تفسیری ذیل آیات سوره مبارکه مائده، بطور ویژه کار خاص و پایان‌نامه‌ای نگارش نشده‌است، نتیجه‌ی این پژوهش در جهت ارائه‌ی برداشت معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام از این آیات،

۱. «قال الإمام الصادق عَلَيْهِ السَّلَام: لَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يُنَزِّلْهُ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِإِنْسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

این بابویه، عیون أخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَام، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق، چاپ اول، ۲ جلد، ج ۲، ص ۸۷، ح ۳۲.

۲. محمد محمدی ری شهری، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۰ش، ص ۳۹.

۳. عجاج الخطیب، المختصر الوجیز فی علوم الحدیث، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۹۹۱م، ص ۱۶.

و آشنا ساختن دیگران با محتوای این آیات و پیامدهای آن طبق روایات اهل بیت علیهم السلام می‌تواند کاری جدید و از این جهت مفید باشد. بعلاوه می‌تواند الگویی برای ارائه کارهای مشابه در زمینه روایات تفسیری ذیل سایر سور قرآن به حساب آید. البته بررسی آیات ولایت و غدیر، تحقیقی دقیق و زمانی وسیع را می‌طلبد تا از همه‌ی زوایا این بحث دنبال گردد، لیکن ما به اجمال و در حد توان خود به این مهم پرداخته‌ایم، و خود اذعان داریم که تلاش ما کاستی‌های فراوانی دارد.

۱.۱.۳. سؤالات تحقیق

پرسش‌های ضروری این پایان‌نامه عبارتند از:

- ۱- مفهوم اولیه و کلی آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره مائده، با توجه به وجوه معنا شناختی مفردات و مفاد ظاهری آیات، چیست؟
- ۲- مفاهیم روایات تفسیری با مفهوم اولیه این آیات چه تناسبی دارد؟
- ۳- روایات تفسیری ذیل این آیات از چه گونه‌هایی برخوردار است؟
- ۴- آموزه‌های هدایتی آیات و پیام‌های مورد تأکید آیات و روایات تفسیری ذیل این آیات کدام است؟

۱.۱.۴. فرضیه‌های تحقیق

الف) به نظر می‌رسد مفهوم اولیه و کلی آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره مائده، حول محور مطالبی چون: بیان مصداق خاص ولی و سرپرست مؤمنان، دلیل عیب جویی یهود از مسلمانان، فسق، آلودگی و انحراف یهودیان است. ایمان آنان ظاهری بوده، و به سوی اثم و عدوان شتابان بودند، و علما و پارسایانشان، آنان را از اعمالشان نهی نمی‌کردند. یهودیان بخل را به خداوند نسبت می‌دادند و تا قیامت گرفتار بغض خداوند هستند. اگر انسان‌ها ایمان و تقوا پیشه کنند و به دستورات کتب آسمانی عمل نمایند؛ خداوند درهای رحمت و برکت خود را از زمین و آسمان بر روی آنان خواهد گشود. آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ آن بوده، پیامی بوده که نوعی دل‌نگرانی و احساس خطر از تبلیغ آن داشته‌اند. این خطر باید مربوط به پای گرفتن دین در جامعه باشد، مسئله‌ی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلان عمومی آن، از طرف خداوند که می‌توانست نقشه‌های منافقان را نقش بر آب کند، مأموریت پیامبر صلی الله علیه و آله در این آیه است.

ب) به نظر می‌رسد مفاهیم روایات تفسیری ذیل این آیات در اکثر موارد با مفهوم ظاهری آیات تطابق دارد و در برخی روایات تفسیری شیعه توضیحات بیشتری آمده، برخی روایات تفسیری الدر المنثور با روایات مصادر شیعه متناقض است.

ج) به نظر می‌رسد روایات ذیل این آیات از همه‌ی گونه‌های سوره شناخت، معنا شناخت، جری و تطبیق، تفسیر مفهومی و تأویل برخوردار است.

د) به نظر می‌رسد آموزه‌های اعتقادی، اجتماعی، فقهی، بیشترین حجم آموزه‌های این پژوهش باشد؛ و آموزه‌های تربیتی، اخلاقی و سیاسی در رده‌های بعدی قرار بگیرد.

۱.۱.۵. پیشینه‌ی تحقیق:

موضوع اصلی این پایان‌نامه، توجّه به روایات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در مورد آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره مبارکه مائده است. اگرچه در تفاسیر اجتهادی به بررسی این سوره پرداخته شده؛ و در تفاسیر روایی، روایات گردآوری شده است؛ ولی رساله‌ی مستقلی در مورد سوره‌ی مائده نداریم؛ و تحقیقی با رویکرد تفسیر روایی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، که صد در صد منطبق با این موضوع باشد و به همه‌ی جوانب آن پرداخته باشد، به طوری که ما را از پرداختن به این بحث بی‌نیاز کند وجود ندارد؛ ولی بطور پراکنده کارهایی انجام شده که هر یک به برخی از جوانب اشاره کرده‌اند؛ و در تفاسیر بطور عام به این روایات توجّه شده است. البته کتاب‌ها و رساله‌های مستقل و غیر مستقلی پیرامون آیه‌ی ولایت و روایات آن، همچنین در مورد خطبه‌ی غدیر وجود دارد؛ که از آن میان می‌توان به الغدیر علامه آمینی، دانش نامه‌ی امام علی عَلَيْهِ السَّلَام، إثبات ولایت، المراجعات علامه شرف الدین و... اشاره کرد.

کلان پروژه‌ی روایات تفسیری امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام تنها به بررسی روایات یک معصوم، یعنی احادیث تفسیری امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از تفاسیر «الصادق، قمی، البرهان، نورالثقلین» پرداخته و در آن به تطبیق و استدراک از منابع اصلی، پرداخته شده‌است. در کنار منابع شیعی، مصادر اهل تسنن مانند تفسیر الدر المنثور و جامع البیان نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند. تفسیر الأثری الجامع از آیت الله معرفت؛ نیز نوعی تفسیر اثری است؛ یعنی در آن از احادیث و روایات و شیوه‌ی نقلی استفاده شده‌است؛ و روایات تفسیری شیعه و اهل تسنن، اعم از احادیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، صحابه و تابعان را جمع‌آوری نموده‌است. این کتاب جامع است؛ یعنی احادیث شیعه و اهل تسنن را جمع‌آوری کرده‌است و به منابع فریقین توجّه کامل داشته‌است و نوعی تفسیر مقارنه‌ای، تطبیقی و تقریبی به‌شمار می‌آید. هدف اصلی کتاب جمع‌آوری اخبار تفسیری و نقد و بررسی آن‌ها است. اما متأسفانه در همان قسمت‌های سوره بقره ناتمام مانده‌است.

تحقیق مورد نظر «تفسیر روایی اهل بیت علیهم‌السلام، آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره‌ی مائده» که در اصل یک کلان پروژه در کل قرآن است؛ نسبت به احادیث تفسیری امام صادق علیه‌السلام کامل‌تر و نسبت به تفسیر آیت‌الله معرفت، از نظر دامنه روایی جزئی‌تر و در حدّ روایات اهل بیت علیهم‌السلام در منابع شیعه و الدر المنثور از اهل تسنن می‌باشد.

۱.۱.۶. چارچوب نظری تحقیق

فصل اول: کلیات و مفاهیم

فصل دوم: تفسیر روایی آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره‌ی مائده

فصل سوم: گونه‌شناسی روایات تفسیری

فصل چهارم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی آیات و روایات و در پایان، خاتمه: شامل نتایج و پیشنهادات می‌باشد.

۱.۱.۷. روش تحقیق

شیوه پژوهش در این پایان‌نامه کتابخانه‌ای و اسنادی، و روش آن تحلیلی می‌باشد؛ که پس از انتخاب موضوع تحقیق با راهنمایی اساتید محترم گروه، آیات مورد بحث، با توجه به تفسیر المیزان دسته‌بندی شده و ذیل هر دسته به بیان معنا شناسی لغات مهم آیات پرداخته شده‌است و هر لغتی که مهم و قابل ملاحظه بوده، با توجه به منابع لغوی بررسی گردیده است. در ادامه در قسمت مفاد ظاهری آیات، نظر مفسرین در تفاسیر اجتهادی مورد بررسی قرار گرفته‌است، سپس احادیث تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام با استناد به منابع اولیه و تفاسیر روایی شیعه، جمع‌آوری شده؛ در کنار مصادر شیعه، از الدر المنثور بعنوان مصدر اهل تسنن نیز استفاده شده‌است. در ادامه به تحلیل برخی روایات پرداخته شده؛ و در پایان مقایسه‌ای بین تفاسیر اجتهادی و روایی و همچنین بین روایات شیعه و الدر المنثور صورت گرفته‌است.

در بررسی گونه‌شناسی، روایات به پنج دسته با عناوین: سوره شناخت، معنا شناخت، تفسیری، تأویلی و جری و تطبیق تقسیم شدند. سعی بر آن بوده که با توجه به منابع تفسیری مورد اعتماد، هر روایت ذیل گونه‌ی مناسب خود قرار گیرد. در فصل پایانی، با توجه به این که روایات در کنار آیات دارای پیام‌ها و آموزه‌هایی هستند، آن پیام‌ها به صورت عنوان‌بندی شده مطرح شدند.

لازم به ذکر است که ترجمه‌ی آیات ذیل هر دسته بر اساس ترجمه‌ی ناصر مکارم شیرازی، قم، دار القرآن الکریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۷۳ شمسی صورت گرفته‌است.

۱.۲. مفاهیم تحقیق (تعریف اصطلاحات)

۱.۲.۱. تفسیر

تفسیر از ریشه «فسر» به معنای بیان و توضیح دادن^۱ و آشکار ساختن امر پنهان یا معنای معقول^۲ آمده است و در معنای اصطلاحی، به معنای بیان مفاد استعمالی آیات قرآن و کشف مراد خداوند و مقاصد الهی از آن بر مبنای قواعد ادبیات عرب و اصول محاوره‌ی عقلایی است.^۳

۱.۲.۲. تفسیر روایی

تفسیر روایی یا نقلی یا مأثور عبارت است از آن چه در بیان و تفصیل قرآن در روایات یکی از معصومین (پیامبر یا امام) آورده شده باشد.^۴ مؤلفان تفاسیر روایی، آیات قرآنی را بر پایه‌ی روایت (أثر) توضیح داده و تفسیر کرده‌اند. در غالب تفاسیر روایی تحلیل و بررسی روایات، کمتر به چشم می‌خورد. مؤلفان روایات را به ترتیب سور و آیات قرآن گردآورده‌اند و غالباً مانند کتاب‌هایی که روایات فقهی در آن‌ها گردآوری شده‌است؛ اظهار نظر و جمع‌بندی‌ای بر آن‌ها نیفزوده‌اند؛ از قبیل: تفسیر القمی، تفسیر العیاشی، تفسیر البرهان، تفسیر الصافی و...^۵

۱.۲.۳. روایات تفسیری

روایات تفسیری روایاتی است که به گونه‌ای به بیان مراد یک آیه می‌پردازند و یا زمینه‌های فهم آیه را فراهم می‌سازند. این روایات بخش قابل توجهی از میراث حدیثی مسلمانان را تشکیل می‌دهند.^۶ بر این اساس در یک تقسیم بندی کلی، روایات تفسیری را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱- روایاتی که به طور روشن، ناظر به آیات قرآن و تفسیر و تبیین معانی آن‌ها هستند.

۱. محمد بن مکرّم، ابن منظور، لسان العرب، تصحیح جمال الدین میر دامادی، بیروت، انتشارات دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع- دار صادر، ۱۴۱۴ هـ ذیل ماده «فسر».

۲. حسین ابن محمد، راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم الدارالشامیه، ۱۴۱۲ هـ ذیل ماده «فسر».

۳. محمود، رجبی، روش تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰ ش، چاپ چهارم، ص ۱۲.

۴. محمدی ری شهری، پیشین، ص ۳۱.

۵. مهدی، مهریزی، «روایات تفسیری شیعه، گونه شناسی و حجیت»، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۵۵، قم، صفحه ۳ تا ۳۶.

۶. همان، ص ۴.

۲- روایاتی که در نگاه نخست، به نظر می‌رسد ارتباطی با آیات قرآن ندارند؛ ولی پژوهشگر توانا می‌تواند با تأمل دریابد که این روایات، ریشه در آیات قرآن دارند و مفسر و مبین آن‌ها هستند.

۳- روایاتی که نسبت به تفسیرهای ناروا هشدار می‌دهند و راه پیشگیری از خطا در تفسیر قرآن را ارائه می‌نمایند.^۱

۱.۲.۴. گونه‌های روایات تفسیری

منظور از گونه‌ها، کارکردهای متفاوت روایات تفسیری است،^۲ گونه‌ها، عناوینی هستند که شیوه و نوع رابطه‌ی روایت را با آیه بیان می‌کنند. در این تحقیق با توجه به تقسیم‌بندی‌های متفاوت صورت گرفته، روایات در پنج گونه، سوره شناخت، معنا شناخت، تفسیر مفهومی، تأویلی و جری و تطبیق قرار می‌گیرند.

الف) روایات سوره شناخت

مقصود از احادیث سوره شناخت در بخش گونه شناسی، هر روایتی است که به شأن نزول، سبب نزول، فضیلت یا آثار قرائت آیه و اختلاف قرائات بپردازد. رویداد یا پرسشی که به اقتضای آن، قسمتی از قرآن، همزمان یا در پی آن نازل شده است، سبب نزول آن است. به جهت آن که زمینه‌ی نزول آیات را فراهم می‌آورند. شأن نزول، واقعه‌ای است که بخشی از قرآن درباره‌ی آن نازل شده است.^۳ به بیان دیگر چیزی است که آیه یا سوره‌ای از قرآن برای پرداختن به آن، از جهت شرح و بیان و یا برای عبرت آموزی از آن نازل شده است. سبب نزول: خصوص واقعه یا حادثه یا مسئله‌ای است که در زمان نزول آیات رخ داده یا مطرح شده است و آیات برای حل آن مشکل نازل گردیده است. بنابراین، تفاوت این دو در آن است که شأن نزول اعم است و شامل حوادث زمان نزول آیه یا زمان‌های گذشته می‌شود.^۴

ب) روایات معنا شناخت

روایات معنا شناخت، یا احادیث ایضاح لفظی، احادیثی است که، یک واژه را در آیات قرآن معنا می‌کنند.

۱. محمدی ری شهری، محمد، درآمدی بر تفسیرجامع روایی، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۰ش، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. محمود رجیبی، پیشین، ص ۱۱۹.

۴. محمد هادی، معرفت، التمهید فی علوم القرآن، قم، چاپخانه‌ی مهر، ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۲۵۴.

ج) روایات جری و تطبیق

علامه طباطبایی یادآوری می‌کند که اصطلاح «جری» از سخنان ائمه گرفته شده، این شیوه‌ی ائمه علیهم‌السلام است که آیه‌ی قرآن را بر مواردی که قابل انطباق با آن است تطبیق می‌کنند، اگرچه خارج از مورد نزول آن باشد.^۱ جری و تطبیق، انطباق الفاظ و آیات قرآن بر مصادیقی غیر از آن چه آیات درباره‌ی آن‌ها نازل شده؛ می‌باشد.^۲

د) روایات تأویلی

روایاتی است که مفاهیم باطنی و لایه‌های درونی آیه را تبیین می‌کند.^۳ یا بر اساس تعریفی دیگر معارفی که دانستن آنها بر مبنای ادبیات عرب و اصول محاوره‌ی عقلایی میسر نیست و برای پی بردن به آن راهی جز مراجعه به معصومان علیهم‌السلام وجود ندارد.^۴ گفتنی است برخی از لایه‌های باطنی قرآن از باب «جری و تطبیق» است.^۵

ه) روایات تفسیر مفهومی

مقصود از تفسیر مفهومی، ابهام زدایی از مفهوم آیه است.^۶ که خود بر انواع بسیاری تقسیم می‌شود. روایاتی که در فصل دوم به آن پرداخته شده همه از این گونه‌اند.

۱.۲.۱۰. مفاد ظاهری آیات

منظور از مفاد ظاهری آیات، توجه به مفاهیم کلمات در زمان نزول به همراه قواعد خاص ادبیات عرب است که برای آیه بیان شده است همچنین توجه به قرائن پیوسته‌ی لفظی موجود می‌باشد.^۷

۱. محمد حسین، طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق، چاپ پنجم.

ج ۱، ص ۴۱.

۲. محمد علی، رضایی اصفهانی، منطق تفسیر قرآن (۱) مبانی و قواعد تفسیر قرآن، قم، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷ش، ص ۴۳۹، به نقل از روش‌های تأویل قرآن، ص ۱۴۷.

۳. مهدی، مهریزی، «روایات تفسیری شیعه، گونه‌شناسی و حجیت»، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۵۵، قم، صفحه ۳ تا ۳۶.

۴. محمود، رجبی، روش تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰ش، چاپ چهارم، ص ۱۹.

۵. محمد، محمدی ری‌شهری، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، قم، مؤسسه‌ی علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۰ش، ص ۱۲۴.

۶. همان، ص ۱۱۷.

۷. محمد علی، رضایی اصفهانی، پیشین، ص ۵۷ و ۸۰.

۱.۲.۱۱. مفاد روایی

منظور از مفاد روایات، توجه به فهم مفردات، فهم ترکیبات و توجه به قرینه‌ها و تشکیل خانواده‌ی حدیثی در صورت لزوم برای یافتن مقصود و پیام معصوم علیه السلام می‌باشد.^۱

۱.۲.۱۲. پیام آیات و روایات

پیام‌ها، برداشتی کوتاه است که از مفهوم آیه با توجه به مفاد ظاهری آن و روایت ذیل آن فهمیده می‌شود. هر پیام پرسشی را پاسخ داده و یا مسئله‌ی اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد.^۲ مقصود از این عنوان، بیان اهداف اصلی آیه برای نسل‌های بعدی، با دلالت التزامی کلام است؛ یعنی جدا نمودن و مجزا کردن آیه از زمان و مکان و شخصیت‌ها و مخاطب خود و برداشت قاعده‌ی کلی از آیه، که قابل انطباق بر زمان‌ها و مکان‌ها و افراد و مصادیق جدید باشد، به طوری که مخاطب بتواند از آن پیام‌ها، در زندگی شخصی و اجتماعی خود استفاده کند.^۳

۱.۲.۱۳. سوره‌ی مائده

این سوره‌ی مبارکه، پنجمین سوره از قرآن کریم و چهارمین سوره از سور طوال است. این سوره صد و بیست آیه دارد و همه‌ی آیات آن در مدینه نازل شده، بجز آیه «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» که در حجة الوداع نازل گردیده و گفته می‌شود که این سوره آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و نزول آن بعد از سوره فتح بوده است. علت نامگذاری این سوره به «مائده» اشتغال آن بر داستان درخواست عیسی از خداوند است که طلب کرد مائده‌ای از آسمان بفرستد و مائده به معنای سفره و خوان غذاست. سوره‌ی مائده بستر اعتقادی أصحاب را در آن مقطع زمانی مورد بررسی قرار می‌دهد، جو اعتقادی موجود بین أصحاب بسیار نگران کننده بود و آنان آن چنان که باید مطیع دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده‌اند و اکثریت جامعه در مسیر نفاق و همکاری با دشمنان اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشتند.

۱. عبدالهادی مسعودی، روش فهم حدیث، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴ش، صص ۷۳ و ۹۴ و ۱۰۸.

۲. حسین عبدالحمیدی، پیام‌هایی از قرآن، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۶.

۳. رضایی اصفهانی، تفسیر مهر، قم، انتشارات پژوهش‌های قرآن و علوم قرآنی، ۲۴ جلد، ج ۱، صص ۱۷-۱۸-۳۷-۱۰۹.

۱.۲.۱۴. آیهی ولایت

آیهی ۵۵ سوره ی مبارکه‌ی مائده است که به دلیل استفاده‌ی زیاد، از آن تعبیر به آیهی ولایت شده است.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.»

۱.۲.۱۵. آیهی تبلیغ

آیهی ۶۷ سوره‌ی مبارکه‌ی مائده است که به دلیل استفاده‌ی زیاد، از آن تعبیر به آیهی تبلیغ شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالتش را انجام ندهای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد و جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.»

۱.۲.۱۶. تفسیر الدرالمشور فی التفسیر بالمأثور

این تفسیر از معروف‌ترین تألیفات جلال الدین عبدالرحمن بن کمال الدین ابوبکر سیوطی مصری شافعی از دانشمندان نامور و متبحر علوم نقلی است. نامبرده در این تفسیر روایات بسیاری را از تفاسیر، صحاح، مسانید، سنن، تواریخ، و معاجم آورده، و جز در مواردی خاص هیچ داوری خاصی ننموده است. این تفسیر جامع‌ترین تفسیر روایی أهل تسنن محسوب می‌گردد؛ با این همه کاستی‌هایی نیز دارد. بسیاری از روایات گردآمده در آن روشن‌گر مفاد و معنای آیات نیستند و روایت تفسیری به شمار نمی‌آیند. سیوطی گرچه منبع روایات را نام می‌برد، لیکن آن‌ها را با حذف سند نقل می‌کند. بخشی از روایات جمع‌آوری شده در آن ساختگی می‌باشد. از ویژگی دیگر این تفسیر، نقل به معنا و مضمون روایات در سطحی گسترده است. بدین صورت که اگر قضیه یا مفاد حدیثی در چند مأخذ آمده باشد، آن را به همه نسبت می‌دهد و عبارت یکی از آن‌ها یا عبارتی را که وجهه‌ی مشترک آن‌ها را منعکس می‌سازد، ذکر می‌نماید. حال آن‌که میان متون روایات این مأخذ نه تنها اختلاف لفظی که تنافی معنایی وجود دارد.^۱

۱. علی اکبر، بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۴۳.

فصل دوم

تفسیر روایی آیات ۵۵ تا ۶۷

سوره ی مائده

تفسیر روایی آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره‌ی مائده

درآمد

این فصل عهده دار پاسخ‌گویی به سه پرسش می‌باشد:

۱- مفهوم اولیّه و کلیّ آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره‌ی مائده چیست؟ ۲- مفاد روایی این آیات با توجه به روایات معصومین علیهم‌السلام در تفاسیر روایی شیعه چیست؟ ۳- مفاد ظاهری این آیات با مفاد روایی آن چه تناسبی دارد؟

این فصل با توجه به کثرت روایات نقل شده ذیل آیات، حجم زیادی از پایان‌نامه را به خود اختصاص داده‌است. در این فصل به بررسی آیات ۵۵ تا ۶۷ از سوره‌ی مبارکه‌ی مائده پرداخته‌ایم. طبق دسته‌بندی آیات در تفسیر المیزان، آیات مورد نظر در سه دسته‌ی اصلی بررسی شده‌است. آیات ۵۵ و ۵۶ با عنوان ولایت در جامعه‌ی اسلامی، آیات ۵۷ تا ۶۶ با عنوان تبرّی از دشمنان، و آیه‌ی ۶۷ با عنوان انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت می‌باشد. ابتدا سعی شده موضوع کلی آیات، به طور خلاصه بیان شود، سپس مفهوم اولی و ظاهری هر آیه بعد از ذکر آیه و ترجمه‌ی آن، تحت عناوین جزئی‌تر با توجه به تفاسیر اجتهادی امامیه ارائه گردد. برای این کار ابتدا با رجوع به منابع لغوی، واژگان مهم بررسی شده؛ سپس با رجوع به تفاسیر اجتهادی مفاد ظاهری آیات بیان گردیده و در ادامه به جمع‌آوری و بررسی روایات ناظر به آیات این سوره، با توجه به روایات معصومین علیهم‌السلام در تفاسیر روایی شیعه، پرداخته شده و مفاد روایی تحت عناوین مناسب ارائه شده‌است. در پایان مقایسه‌ای بین تفاسیر اجتهادی و روایات و تفاسیر شیعه و الدر المنثور (اشتراکات و افتراقات) انجام گرفته‌است.

۲.۱. ولایت در جامعه‌ی اسلامی (آیات ۵۵ و ۵۶)

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (۵۵) وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ
الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۵۶﴾

ترجمه‌ی آیات

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال

رکوع، زکات می‌دهند. (۵۵) و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او صلی الله علیه و آله و افراد با ایمان را بپذیرند، پیروزند (زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است. (۵۶)

اشاره

این دو آیه در میان قرآن پژوهان شیعه به آیات ولایت معروف است. تفسیر این آیات در میان فریقین، به دلیل این که «نصّ بر ولایت» است، بسیار متفاوت است. ولایت مخصوص خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام است؛ و نوع ولایت آن‌ها هم‌سان، و روح ولایت آن‌ها یکی است. آیه‌ی فوق ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را اثبات می‌کند، اما با إلغای خصوصیت، و وجود صفات امامت در بقیّه امامان، شامل آنان نیز می‌شود.^۱

به نظر مخالف و موافق این آیه در حق حضرت علی علیه السلام نازل شده^۲ و از واضح ترین دلایل، بر صحت امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.^۳

این دو آیه‌ی شریفه، ما بین آیاتی قرار دارند که مضمون آن‌ها، نهی از ولایت اهل کتاب و کفار است، به همین جهت بعضی از مفسرین اهل تسنن خواسته‌اند این دو آیه را با آیات قبل و بعدش در سیاق شرکت داده و بگویند همه‌ی این‌ها در صدد بیان یکی از وظائف مسلمین‌اند، که مسلمین باید دست از یاری یهود و نصارا و کفار بردارند، و منحصرأ خدا و رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنین را یاری کنند، البتّه آن مؤمنینی که نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، نه هر کس که در سلک اسلام در آمده باشد.^۴ ما در این قسمت با بررسی اجتهادی مفاد ظاهری این آیات را تحت عناوین ذیل «ولایت حضرت علی، حزب الله و پذیرش ولایت خدا، رسل خدا و ائمه، و پیروزی و رستگاری حزب الله» گرد آورده‌ایم.

۲.۱.۱. مفاد ظاهری (آیات ۵۵ و ۵۶)

الف) ولایت حضرت علی علیه السلام: «إنّما» برای تخصیص وضع شده و آن چه را که بعد از آن می‌آید اثبات نموده، و غیر آن را نفی می‌کند. بعنوان مثال «إنّما لقیّتُ الیومَ عمرواً». یعنی امروز من تنها عمرو را ملاقات کردم.» مفاد ظاهری این آیه،

۱. محمد علی، رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، انتشارات پژوهش‌های قرآن و علوم قرآنی، ۲۴ جلد، قم، ج ۵، ص ۱۵۴.

۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۵۵.

۳. حسینی شاه عبدالعظیمی، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۴.

۴. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق، چاپ پنجم، ج ۶ ص ۵.

ولایت را منحصر به خدا و رسول خدا ﷺ و سرپرست جامعه اسلامی می‌داند. «إنما» ی حصر در این آیه نشان می‌دهد که هر گونه حکومت و ولایت بر اهل ایمان، به جز ولایت خدا، پیامبر اکرم ﷺ و مؤمنان واجد شرایط، نامشروع است.^۱ در کتب لغت واژه‌ی «ولی» از ماده‌ی «ول ی» به معنای نزدیکی و توالی دو چیز است^۲ و به همین دلیل برخی آن را به معنای نزدیک و قرب می‌دانند.^۳ ولیّ به معنای فاعل از ولیّه، کسی است که به کار دیگری قیام کند و کار دیگری را به عهده گیرد.^۴ ابن اثیر ولی را سرپرست امور دانسته،^۵ و فراهیدی آن را الولاية معنا کرده است.^۶ بنابراین «ولی» کسی است که برای تدبیر و اداره امور به آن نزدیک شده، به رتق و فتق امور آنان مبادرت می‌ورزد. همچنین «ولی» به معنای متصرف، رهبری مادی و معنوی، دوست و یاور و یاری رسان،^۷ حافظ، متولی و سرپرست امور^۸ می‌آید. ولایت در اصل مربوط به خداوند می‌باشد. این ولایت برای پیامبر اکرم ﷺ و مؤمنین به نحو تبعی و به إذن پروردگار است.^۹ در آیات زیادی از قرآن کریم به ولایت خداوند بر مردم اشاره شده است. مجمع البحرین ذیل آیه‌ی ﴿إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾^{۱۰} می‌نویسد: ای ناصری و حافظی و دافع شرکم عنی. و آیه‌ی ﴿أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^{۱۱} یعنی: «أَنْتَ تَتَوَلَّى أَمْرِي فِي الْأُولَى وَالْعُقْبَى». تو عهده دار اموری. در تمام این موارد، بسته به مورد آن، نوعی قرب و نزدیکی و ارتباط، نهفته است.

-
۱. اکبر هاشمی رفسنجانی و جمعی از محققان، تفسیر راهنما روشی نو در ارائه‌ی مفاهیم و موضوعات قرآن، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ج ۴، ص ۴۵۲.
 ۲. إسماعیل، جوهری، الصحاح، تحقیق أحمد عبد الغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۵۶م، «ذیل ماده‌ی ولی».
 ۳. أحمد، ابن فارس الرازی، معجم المقاییس اللغة، تحقیق عبد السلام محمد هارون، مصر، شركة مكتبة مصطفى البابي و أولاده، «ذیل ماده‌ی ولی».
 ۴. أحمد، فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير، قم، مؤسسه‌ی دار الهجرة، ۱۴۱۴ق، ط الثانية، «ذیل ماده‌ی ولی».
 ۵. مبارک، ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق محمود محمد الطناحی و طاهر أحمد الزاوی، قم، مؤسسه‌ی إسماعیلیان، ۱۳۶۴ش.
 ۶. خلیل بن أحمد، فراهیدی، ترتیب کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق، چاپ دوم، «ذیل ماده‌ی ولی».
 ۷. محمد بن مکرم، ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴هـ، «ذیل ماده‌ی ولی».
 ۸. فخرالدین، طریحی، مجمع البحرین، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش، «ذیل ماده‌ی ولی».
 ۹. محمود زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق، چاپ سوم، ج ۱، ص ۶۴۹.
 ۱۰. أعراف / ۱۹۶.
 ۱۱. یوسف / ۱۰۱.

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ» در محل رفع است؛ بنابر بدل از «الَّذِينَ آمَنُوا»، «وَهُمْ رَاكِعُونَ» و او حالیه است.^۱ الوجیز «الَّذِينَ يُقِيمُونَ» را صفت برای «الَّذِينَ آمَنُوا» یا بدل از آن یا منصوب بنابر مدح دانسته است.^۲ در این دو آیه، خداوند کسی را که شایستگی ولایت و حکومت بر مردم به وجه احسن دارد، و إطاعت او بر آنان واجب است؛ به طور حصر تبیین می‌کند.^۳

«زکاة» به معنی نمو و زیادتی است^۴ که از برکت خدا پدید می‌آید؛ و در امور دنیوی و اخروی هر دو در نظر گرفته می‌شود، با إنفاق مال به نیازمند، برکت مال و پالایش نفس حاصل می‌شود. زکاة چیزی است که انسان از حق خداوند برای فقرا کنار می‌گذارد و نامیدن آن به زکات برای امیدوار بودن در برکت و فزونی در زکات دادن است یا برای تزکیه و پالایش نفس با خیرات و برکات.^۵ دادن زکات مال باعث پاکیزگی آن می‌گردد؛^۶ که با صدقه دادن حاصل می‌گردد.^۷

آیهی ولایت، عمومیت بردار نیست، زیرا در صدد بیان یک قانون کلی نیست، نمی‌خواهد إستحباب یا وجوب زکات در حال رکوع را بیان کند، بلکه اشاره است به عملی است که فردی در خارج انجام داده و قرآن آن عمل را معرف او قرار داده و با کنایه، حکم ولایت خاص را اثبات می‌کند نه عام؛ و مؤمنین باید همچون خدا و رسولش ولاء او را بپذیرند.^۸

مفسران نیز با توجه به قرائنی که در آیهی شریفهی ولایت وجود دارد و روایات معتبر و متعدد وارده ذیل این آیه، نتیجه گرفته اند که جملهی «الَّذِينَ آمَنُوا» با این که لفظ آن عام است، به صورت «قضیهی خارجیّه» به واقعهی معینی که در خارج تحقق یافته اشاره دارد و عنوان مشیر به فرد خاص (حضرت علی علیه السلام) است که در حال رکوع انگشتر خود را به مسکین دادند. در نتیجه نمی‌توان به استناد آن قاعده، آیهی کریمه را به غیر آن حضرت تعمیم داد.^۹

۱. محمود زمخشری، پیشین.

۲. حسین بن علی عاملی، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳ هـ، ج ۱، ص ۳۸۷.

۳. حسین بن أحمد، حسینی شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنا عشری، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ ش، چاپ اول، ج ۳، ص ۱۱۳.

۴. أحمد بن فارس، پیشین، «ذیل مادهی زکو».

۵. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق عدنان داوودی، بیروت، دار الشامیه، ۱۴۱۶ ق، «ذیل مادهی زکو».

۶. إسماعیل بن عباد، صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الکتاب، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول، ۱۱ جلد، «ذیل مادهی زکو»؛ فراهیدی، پیشین، «ذیل مادهی زکو».

۷. محمد مرتضی، حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول، ۲۰ جلد، «ذیل مادهی زکو».

۸. مرتضی مطهری، شش مقاله، مقاله ی «ولاء ها و ولایت ها» قم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۳ ش، چاپ اول، ص ۱۵۵.

۹. علی اکبر بابایی، غلامعلی عزیزی کیا و مجتبی روحانی راد، روش تفسیر قرآن، به کوشش محمود رجیبی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ چهارم، ۱۳۹۰ ش، ص ۱۲۷.

درست است که «ولی» بین معانی بیان شده در کتب لغت مشترک است اما، تنها معنی آخر یعنی معنای سرپرست، صاحب اختیار در تدبیر امور، برتر و سزاوارتر از دیگران،^۱ همان معنای «ولی» در این آیه است؛ زیرا نصرت، صداقت، محبت و أمثال این‌ها به شخص معینی اختصاص داده نمی‌شود؛ چرا که زنان و مردان مؤمن بعضی ولی بعضی دیگرند. بی‌تردید حضرت علی علیه السلام از همان دوران کودکی، آیام جوانی تا شهادت؛ به نصرت مسلمانان و صداقت و محبت نسبت به آنان متّصف بودند. و این ویژگی‌های ایشان، به بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص نداشته‌است؛ و این بر کسی پوشیده نیست.^۲ همچنین ولایت به معنی دوستی و یاری کردن، حکمی عمومی است و همه‌ی مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند؛ حتی کسانی که زکات بر آن‌ها واجب نیست، و اصلاً چیزی ندارند که زکات بدهند، آن‌ها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. پس منظور از «ولی» در این آیه، ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است، به خصوص که، این ولایت در ردیف ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است.^۳

این که عده‌ای از مخالفان می‌گویند: تفسیر «ولی» در این آیه با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آن‌ها ولایت به معنی دوستی است، حرفی نادرست است؛ چرا که آیه‌ی مورد بحث اتفاقاً با آیات گذشته و آینده تناسب دارد؛ زیرا در آن‌ها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف می‌باشد؛ و اصلاً شخص ولی و سرپرست و متصرف، یار و یاور پیروان خویش نیز هست و این یکی از شئون ولایت مطلقه است.^۴ در مفاد روایی خواهیم گفت وقتی ثابت شود که لفظ «ولیکم» یعنی کسی که شایسته‌ترین فرد به تدبیر امور شماست و واجب الإطاعه است و ثابت شود که «الَّذِينَ آمَنُوا» حضرت علی علیه السلام است؛ نص بر امامت آن حضرت ثابت می‌شود.^۵

«رکع و رکوع»، خم شدن، سر پائین آوردن و انحنا است،^۱ گاهی در هیئت مخصوص نماز که نمازگزار بعد از قیام نماز که در آن قرائت می‌خواند، طوری خم شود که مطمئن شود پشتش خم شده است. مثل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ

۱. سید محمد حسین، فضل الله، تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹هـ، ج ۸، ص ۲۲۶.

۲. عبد الحسین شرف الدین موسوی، المراجعات رهبری امام علی علیه السلام در قرآن و سنت، ترجمه‌ی محمد جعفر امامی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپخانه‌ی جدیت، ۱۳۸۷ش، چاپ هشتم، نامه‌ی ۳۸، ص ۲۶۰.

۳. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش، چاپ اول، ج ۴، ص ۴۲۴.

۴. همان، ص ۴۳۱.

۵. حسینی شاه عبدالعظیمی، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۴.

اسْجُدُوا و گاهی در تذلل و تواضع به کار می‌رود؛^۲ این معنا به دلیل آن است که انحنای موجب تواضع و تذلل می‌شود. هر چیزی که خم شود طوری که بعد از پایین آوردن سرش، زانوانش با زمین تماس پیدا کند، یا تماس پیدا نکند، راکع است.^۳ رکوع در آیه‌ی ولایت به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع، زیرا عرف شرع و اصطلاح قرآن، آن را به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز گرفته، و علاوه بر شأن نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه‌ی انگشتر بخشیدن علی علیه السلام در حال رکوع وارد شده، ذکر جمله‌ی «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» نیز شاهد بر این موضوع است، و در هیچ موردی در قرآن نیامده که زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با إخلاص نیت و عدم منت داد.^۴

درست است که «الَّذِينَ» در آیه‌ی ولایت، صیغه جمع است، ولی این گونه استعمال در آیات قرآن و در عرف و ادبیات عرب بسیار است. مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است.^۵

صاحب کتاب شریف الغدير بعد از ذکر روایت إنفاق حضرت علی علیه السلام از قول انس بن مالک، به شرح این ایراد مردود از سید حمید الدین عبد الحمید آلوسی می‌پردازد که او معتقد است:

«شأن نزول این آیه، تنها در حق علی علیه السلام نبوده است، بلکه درباره مهاجران و أنصار نازل شده است و علی علیه السلام یکی از آنها می‌باشد، زیرا «الَّذِينَ» در آیه، صیغه‌ی جمع است، پس علی علیه السلام به تنهایی مقصود این آیه نیست».

علامه آمینی در ادامه می‌نویسد:

«این گروه غفلت زدگان حقیقت را فراموش کرده‌اند که هر گاه حکمی به عنوان عموم صادر شود، به طوری که در یک جریان طبیعی قرار گیرد تا دیگران را به آوردن نظیرش تشویق کند، یا از آوردن شبیه آن باز دارد، به ویژه که موضوع را با خصوصیات

۱. زمخشری، أساس البلاغه، بیروت، دارصادر، ۱۹۷۹م، «ذیل ماده‌ی رکع»؛ ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی رکع»؛ فخرالدین طریحی، پیشین، «ذیل ماده‌ی رکع».

۲. سید علی اکبر، قرشی، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش، «ذیل ماده‌ی رکع».

۳. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی رکع».

۴. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۳.

۵. همان، ص ۴۲۷.

مورد، بر حسب تطبیق خارجی، معین کنند، بلیغ‌تر و برای صدق قضیه کلی بر آن فرد، از توجّه سخن رأساً به سوی او، مؤکدتر است.»

ایشان در ادامه، بیست مورد از مواردی که در آیات قرآن از یک فرد با صیغه جمع یاد شده را آورده است. که ما تنها به بیان یک نمونه اکتفا می‌نماییم:

﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾^۱ حسن می‌گوید: گوینده این سخن حیّ بن أخطب است و عکرمه و سدّی

و مقاتل و محمد بن إسحاق می‌گویند: او فنحاص بن عازورا بوده است.^۲ با این که ضمائر آیه جمع است.

زمخشری در کشف می‌گوید: آمدن ضمیر جمع در آیه‌ی ولایت برای این است که مردم به سوی عملی همچون عمل او، ترغیب و تشویق شوند؛ چون واجب است خوی و سرشت مؤمنان به این مرحله از حرص بر نیکی و احسان و تفقّد به مسلمانان برسد. مؤلف جوامع الجامع بعد از ذکر این مطلب می‌نویسد: در زبان و ادبیات عرب مشهور است که برای تعظیم، از مفرد به لفظ جمع تعبیر می‌شود، پس نیازی به استدلال زمخشری نبود.^۳ نظر علامه شرف الدین این است که این حقیقت از ناحیه‌ی خداوند برای عده‌ی زیادی از مردم، رحمت و مرحمت است، زیرا بدگویان علی عليه السلام دشمنان بنی هاشم و سایر منافقان، حسودان، طاقت نداشتند که این واقعیت را با صیغه‌ی مفرد بشنوند، چرا که در این صورت، جایی برای مشتبه ساختن حقیقت وجود نداشت، و در چنین حالتی ممکن بود از ناحیه‌ی آنان وضعی بوجود آید که عواقبش برای اسلام ترس آور بود. لذا به صیغه‌ی جمع آمد تا از این وضع پیشگیری گردد. و نصوص با عبارات مختلف پشت سر هم آمد تا ولایت را تدریجاً بین مردم ترویج نماید تا این که دین کامل و نعمت تمام شد.^۴

به گواهی تواریخ، حضرت علی عليه السلام از دست رنج خود اموال فراوانی تحصیل کردند و در راه خدا دادند. بنا بر این اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که دادن زکات آن واجب باشد، چیز مهمی نبوده که علی عليه السلام فاقد آن باشد، که عده‌ای ایشکال کنند که آن حضرت با این که از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود، چه زکات واجبی بر ذمه داشت؟ فوریت وجوب پرداخت زکات نیز «فوریت عرفی» است و با خواندن یک نماز منافات

۱. آل عمران / ۱۸۱. «أنها که گفتند خدا فقیر است و ما بی‌نیاز».

۲. شیخ عبد الحسین امینی، ترجمه الغدير، ترجمه سید جمال موسوی، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، ۱۳۸۹ش، ج ۳، ص ۲۲۷.

۳. فضل بن حسن طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۷ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴. سید شرف الدین موسوی، پیشین، نامه‌ی ۴۲، ص ۲۷۰.

ندارد. اطلاق زکات بر «زکات مستحب» در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکی کلمه‌ی «زکاة» آمده، که منظور از آن همان زکات مستحب است، زیرا وجوب زکات مسلماً بعد از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، بوده است.^۱ امروز باگفتن زکات، ذهن متوجه زکات واجب می‌شود؛ و صدقه به ذهن نمی‌آید؛ چرا که در مدت هزار و چند سال گذشته از عمر اسلام، مسلمین زکات را در واجب به کار برده‌اند، و گرنه در صدر اسلام، زکات به همان معنای لغوی خود بوده، و معنای لغوی زکات اعم از معنای مصطلح بوده، صدقه را هم شامل می‌شود. در حقیقت زکات در لغت بخصوص اگر در مقابل نماز قرار گیرد، به معنای انفاق مال در راه خدا و مترادف آن است. پس گفتن زکات، به مطلق صدقه مانعی ندارد.^۲

ب) حزب الله و پذیرش ولایت خدا، رسول خدا و ائمه علیهم السلام (آیه ۵۶)

در مورد آیه ۵۶، «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» یعنی، با اطاعت از خداوند و با تبعیت از اوامر رسول خدا ﷺ، و با دوستی و یاری رساندن به آن‌ها،^۳ «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ» سربازان خداوند «هُمْ الْغَالِبُونَ» ایشان بر دشمنانشان پیروزند.^۴ «حِزْب» جماعتی، دارای هدف واحد و هم عقیده،^۵ طایفه‌ای از مردم،^۶ سخت گرفتن در کار وزیر فشار قرار دادن^۷ است. معنی جامع حزب، تجمع است،^۸ وقتی افراد آن هدف واحدی داشته باشند.^۹ «حِزْب»، در لغت، به معنای گروه با قدرت و صلابت است؛ ولی هر دسته و جماعتی را حزب نمی‌گویند.^{۱۰} پس آیه را می‌توان این گونه ترجمه کرد: «کسانی که ولایت و سرپرستی خدا و پیامبر اکرم ﷺ و افراد با ایمانی را که در آیه قبل به آن‌ها اشاره شد بپذیرند؛ پیروز خواهند شد.»^{۱۱}

۱. همان، ص ۴۲۹.

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۱۰.

۳. علی بن محمد علی، دخیل، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۵۳.

۴. عاملی، پیشین، ص ۱۵۳.

۵. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی حزب».

۶. فیومی، پیشین، «ذیل ماده‌ی حزب» و ابن اثیر، پیشین، «ذیل ماده‌ی حزب» و ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی حزب».

۷. طریحی، پیشین، «ذیل ماده‌ی حزب».

۸. ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی حزب».

۹. مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده‌ی حزب».

۱۰. ابراهیم، انیس، و دیگران، المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۲ق، «ذیل ماده‌ی حزب».

۱۱. ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج ۴، ص ۳۴۴.

در این آیه، به جای آمدن ضمیر «هم»، اسم ظاهر «حزب الله» آمده تا با عظمت بیان کند، چنین افرادی حزب الله‌اند و حزب الله هم غالب است.^۱ «حِزْبُ» طایفه و جماعت است. هر جمعیتی که هم دل و هم کار باشند، حزب هستند.^۲ پس حزب و أنصار خدا، گروه با قدرت و با صلابتی است که افراد آن هدف و ایمان واحدی دارند. هر جا این کلمه، به چیزی اضافه شود به معنای هم عقیده و یک هدف بودن است؛ مانند «حِزْبُ اللَّهِ و حِزْبُ الشَّيْطَانِ». در این آیه نیز، هم چون آیه‌ی قبل، «ولایت» به معنای سرپرستی و حق تصرف در امور است؛ چرا که تعبیر «حزب الله» و پیروزی آن به کار رفته است. مقصود از پیروزی «حزب الله» در آیه‌ی فوق، هر گونه پیروزی مادی و معنوی است؛ یعنی اگر افرادی جزء حزب خدا قرار گیرند، بدون تردید، در تمام زمینه‌ها پیروز می‌شوند.^۳ این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش و تأکید کننده‌ی هدف آن است، و به مسلمانان اعلام می‌کند: «کسانی که ولایت و سرپرستی خدا و پیامبر اکرم ﷺ و افراد مؤمنی که در آیه قبل به آن‌ها اشاره شد بپذیرند؛ پیروز خواهند شد، زیرا آن‌ها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است.»^۴

عطف «رَسُولُهُ» و «الَّذِينَ آمَنُوا» بر «اللَّهُ» بدون تکرار فعل «يَتَوَلَّوْا»، می‌رساند که ولایت آن‌ها به هم پیوسته بوده و روی گردانی از ولایت هر یک به منزله‌ی إعراض از ولایت تمامی آن‌ها می‌باشد.^۵ قرینه‌ی دیگر این که تعبیر به «حزب الله» و غلبه‌ی آن مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی؛ پس ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت مسلمین است، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکّل، هم بستگی و اجتماع برای تأمین اهداف مشترک نهفته است.

«الَّذِينَ آمَنُوا»، کسی است که در آیه‌ی قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد؛ نه همه‌ی افراد با ایمان.^۶

۱. ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق، چاپ دوم، ج ۲، ص ۴۶.

۲. سید محمد حسین، فضل الله، پیشین، ج ۸، ص ۲۲۷.

۳. محمد علی، رضایی، پیشین، ص ۱۵۶.

۴. ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ص ۴۳۳.

۵. هاشمی رفسنجانی، پیشین، ص ۴۵۵.

۶. مکارم شیرازی، پیشین، ص ۴۳۳.

ج) پیروزی و رستگاری حزب الله (آیه ۵۶)

حزب الله، تنها کسانی هستند که ولایت خدا، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را پذیرفته باشند. ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ﴾ و چون خداوند غالب است ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ﴾^۱ و ابستگان به او هم غالبند.^۲ حزب الله نه تنها غالب و پیروزند، بلکه رستگار نیز هستند. ﴿حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۳ و در سوره‌ی مجادله بعد از بیان اوصاف حزب الله، آن‌ها را رستگار می‌داند و می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۴.

إطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آن‌ها در تمام جبهه‌ها است و به راستی حزب اللهی که ایمان محکم، تقوا، عمل صالح، اتحاد، همبستگی کامل، آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند؛ بی‌تردید در همه زمینه‌ها پیروز خواهند بود، و اگر مسلمانان امروز چنین نیستند، به این دلیل است که شرایط عضویت در «حزب الله» در بسیاری از آن‌ها دیده نمی‌شود، و به همین دلیل نیروهایی را که برای عقب نشانیدن دشمن و حل مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند؛ غالباً برای تضعیف یکدیگر به کار می‌برند. در آیه‌ی بیست و دوم سوره‌ی مجادله به قسمتی از صفات «حزب الله» اشاره شده است.^۵

۲.۱.۲. مفاد روایی

إشارة

تعداد روایات منابع تفسیری و روایی امامیه ذیل آیات ۵۵ و ۵۶ سوره مائده به ترتیب زیر است: در تفسیر عیاشی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام هر کدام یک روایت، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام و از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام هر کدام دو روایت آورده شده است؛ (شکل شماره ۱ و ۲). در تفسیر قمی ذیل این دو آیه تنها یک روایت از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام آمده است؛ (شکل شماره ۱). در تفسیر فرات کوفی از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام سه روایت، از حضرت امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام ۴ روایت و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام یک روایت بیان

۱. یوسف/۲۱.

۲. محسن، قرائتی، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ش، چاپ یازدهم، ج ۳، ص ۱۱۴.

۳. مائده/ ۵۶.

۴. محسن، قرائتی، پیشین، ص ۱۱۳.

۵. مکارم شیرازی، پیشین، ص ۴۳۴.

شده است؛ (شکل شماره ۵ و ۶). در تفسیر برهان، پنج روایت از پیامبر ﷺ و از حضرت علی ﷺ دو روایت، از امام باقر ﷺ، نه روایت، از امام صادق ﷺ هفت روایت، از امام حسین، امام سجاد و امام هادی ﷺ هر کدام یک روایت بیان شده است؛ (شکل ۷ و ۸). در تفسیر صافی، از پیامبر اکرم ﷺ دو روایت، از حضرت علی ﷺ چهار روایت، از امام باقر ﷺ یک روایت و از امام صادق ﷺ سه روایت آمده است؛ (شکل ۹ و ۱۰). در تفسیر نور الثقلین، از پیامبر اکرم ﷺ و امام رضا ﷺ هر کدام یک روایت، از حضرت علی ﷺ و امام صادق ﷺ هر کدام ۵ روایت، از امام سجاد ﷺ دو روایت، و از امام باقر ﷺ چهار روایت آمده است؛ (شکل ۱۱ و ۱۲). در این تحقیق با رجوع به منابع روایی، ذیل آیات ۵۵ و ۵۶ سوره مائده، ۲۶ روایت تفسیری را بررسی نمودیم که از این میان از پیامبر ﷺ چهار روایت، از حضرت علی ﷺ پنج روایت، از امام باقر ﷺ هفت روایت، از امام صادق ﷺ هشت روایت، از امام رضا و امام هادی ﷺ هر کدام یک روایت می‌باشد. (شکل ۱۵).

با توجه به این که این روایات هر یک ذیل آیه‌ای از این ۱۳ آیه وارد شده، و از موضوعات متفاوتی برخوردارند، در ذیل تحت پنج عنوان مجزا «آیه‌ی ولایت»، «دوست داشتن امام علی ﷺ»، «وجوب اعتقاد به ولایت ائمه ﷺ»، «ولایت ائمه‌ی اطهار ﷺ»، در طول ولایت خدا، و رسول ﷺ» و «احتجاج در شایستگی برای ولایت» ذکر شده‌اند.

روایاتی این آیه را از اختصاصات حضرت علی ﷺ می‌دانند و شیعیان بالاتفاق آن را یکی از ادله‌ی خلافت و امامت آن حضرت پس از پیامبر اکرم ﷺ دانسته‌اند. در این آیه به نام حضرت علی ﷺ تصریح نشده؛ چون می‌خواهد ملاک‌ها را برای پیشوایی و ولایت بر مردم بیان کند. اساساً روش قرآن است که پیش از معرفی اشخاص به عنوان چهره‌هایی مثبت یا منفی؛ ملاک‌هایی را که باید موجب اقبال به اشخاص یا عدم اقبال و رویگردانی از آن‌ها بشود بیان می‌کند.

ذکر اوصاف و بیان معیارها برای جانشینی پیامبر ﷺ فایده‌ی تعمیم را نیز به همراه دارد و می‌دانیم که این مطلب مورد عنایت امامان ﷺ نیز قرار داشته و با استناد به این آیه بر امامت و ولایت خود استدلال کرده‌اند.^۱

۱. علی احمد، ناصح، اعتبار و کاربرد روایات تفسیری، قم، مؤسسه‌ی بوستان کتاب، مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۸۷، ص ۸۹.

الف) آیهی ولایت (آیهی ۵۵)

آیهی ولایت از آیات محکم پروردگار در قرآن است. و ولایت پیامبر ﷺ و امام علی ﷺ را اثبات می‌کند، اما با إلغای خصوصیت، و وجود صفات امامت در بقیهی امامان، شامل آنان نیز می‌شود.^۱ این دو آیه، مستقل از آیات قبل و بعد بوده و روایات بسیاری از امامیه و أهل تسنن دلالت دارد که این دو آیه متضمن حکم خاصّ إنفاق حضرت علی ﷺ است و شامل عموم مردم نمی‌شود.

پس قسمت عمدهی روایات ذیل این آیات، به ذکر مطالبی پیرامون إنفاق حضرت علی ﷺ در رکوع نمازشان پرداخته، در ادامه در مورد شایستگی آن حضرت برای ولایت بر مردم صحبت می‌کند؛ و بیان می‌نماید که ولایت و رهبری پیامبر اکرم ﷺ و مؤمنان واجد شرایط، در طول ولایت خدا و پرتوی از حاکمیت اوست.

خداوند با دادن این نشانی، که در حال رکوع انگشتی خویش را به نیازمند بخشیده ولایت ایشان را به أهل ایمان شناسانده است، ولی از ایشان نام نبرده و تعبیر «الذین» به صورت مبهم به ایشان اشاره دارد، اما به مدد روایات این إبهام برطرف شده و آن فرد، که کسی جز علی بن ابی طالب ﷺ نیست، معرفی شده است.^۲ و در زمان پیامبر ﷺ مردم اتفاق نظر داشتند که آیهی ولایت در مورد حضرت علی ﷺ است. خود حضرت فرمودند: «مسلمانان وحدت نظر دارند که در زمان نزول این آیه، تنها یک نفر در حال رکوع زکات داده بود؛ که اگر اسمش در قرآن می آمد؛ از آن حذف می‌شد.»^۳

در روایتی طولانی از قول پیامبر ﷺ آمده است که خداوند آیهی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ را نازل کرد و حضرت علی

ﷺ همان فردی است که نماز می‌خواندند و در حال رکوع صدقه دادند و در همه حال خدا را در نظر داشتند.^۴

۱. محمد علی، رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، ج ۵، ص ۱۵۴.

۲. علی احمد، ناصح، پیشین، ص ۸۹.

۳. «فی کتاب الاحتجاج للطبرسی رحمته الله عن أمير المؤمنين عليه السلام حديث طويل و ليس بين الأمة خلاف انه لم يؤت الزكاة يومئذ أحد منهم و هو راع غير واحد، و لو ذكر اسمه في الكتاب لا سقط ما أسقط». عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات إسماعیلیان، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۶۴۳ ح ۲۵۸؛ ملا محسن، فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق، چاپ دوم، ص ۴۵، سید هاشم، بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۳۲۴.

۴. «و باسناده الی محمد بن علی الباقر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فی حدیث طویل: و قد انزل الله تبارک و تعالی بذلک آیه من کتابه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُؤْتُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ و علی بن ابی طالب عليه السلام اقام الصلوة و آتی الزکاة و هو راع، یرید الله عز و جل فی کل حال.» عبد علی بن جمعه، عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۶۴۴ ح ۲۵۹؛ بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۰؛ فیض کاشانی، ج ۲، ص ۳۵.

وقتی محمد بن مسلم از حدیث گفتن امام باقر علیه السلام صحبت می‌کند؛ که با ورود سلام جعفری، وی از امام می‌پرسد: ای پسر رسول خدا! خیثمه از قول شما برای من در مورد آیه‌ی ولایت گفته؛ که این آیه در مورد حضرت امام علی علیه السلام نازل شده است؟ حضرت، قول خیثمه را تأیید کرده، فرمودند: او راست گفته است.^۱ همچنین امام صادق علیه السلام مقصود از آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» را حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم او علیهم السلام تا روز قیامت برشمرده‌اند.^۲

حضرت علی علیه السلام هدایت را ولایت ائمه هادین علیهم السلام می‌دانند، چنان‌چه قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يُتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ». که «وَالَّذِينَ آمَنُوا»، حجج و اوصیای خداوند در هر عصری هستند چون آن‌ها بگذرند و عصر دیگر شود، اوصیای دیگر در آن عصر به حکم خداوند حاضر می‌گردند. پس هیچ وقت زمین خالی از هادی، نبی یا ولی که وصی نبی است، نمی‌شود؛ زیرا اتمام حجت بر سایر بشریت، با این مرحمت حاصل می‌شود.^۳

امام باقر علیه السلام نیز مقصود از آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» را ائمه‌ی اطهار علیهم السلام معرفی می‌فرمایند.^۴ همان حضرت در روایت دیگری می‌فرماید: خداوند ولایت ما را ولایت خودش قرار داده و مقصود از آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» یعنی

۱. «فَرَأْتُ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ [الْحَسَنِ] بْنِ أَبِي [الْحَطَّابِ] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جُلُوسًا صَفَيْنَ وَهُوَ عَلَى السَّرِيرِ وَقَدْ دَرَّ عَلَيْنَا بِالْحَدِيثِ [وَأ] فِينَا مِنَ السُّرُورِ وَفَرَّهَ الْعَيْنَ مَا شَاءَ اللَّهُ فَكَأَنَّآ فِي الْجَنَّةِ فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا بِالْأَذَانِ [بِالْأَذَانِ] فَقَالَ سَلَامُ الْجَعْفَرِيُّ بِالْبَابِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ائْتَدْنْ لَهُ فَدَخَلْنَا عَمَّ وَهُمْ وَ مَشَفَّهُ كَرَاهِيَهُ أَنْ يَكْفَ عَنَّا مَا كُنَّا فِيهِ فَدَخَلَ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ ثُمَّ قَالَ سَلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَدَّثَنِي عَنْكَ خَيْثَمَةَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» أَنْ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ صَدَقَ خَيْثَمَةَ.» تفسیر فرات *الكوفی*، موسسه‌ی چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ هـ، چاپ اول، ص ۱۲۴.

۲. «فی أصول الكافي الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن أحمد بن محمد عن الحسين بن محمد الهاشمي عن أبيه عن احمد بن عيسى عن أبي عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» قال: انما یعنی اولی بکم ای احق بکم و بأمورکم من أنفسکم و أموالکم الله و رسوله و الذین آمنوا یعنی علیا و اولاده الائمه علیهم السلام الی یوم القیامة.» عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۳، ح ۲۵۷؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۱۷، ح ۴.

۳. «فی کتاب الاحتجاج للطبرسی رحمته الله عن أمير المؤمنين علیه السلام حدیث طویل و فیه. و الهدایة هی الولاية كما قال الله عز و جل. «وَمَنْ يُتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» و «الَّذِينَ آمَنُوا» فی هذا الموضع هم المؤمنون علی الخلائق من الحجج و الأوصیاء فی عصر بعد عصر.» عبد علی بن جمعه، عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۸، ح ۲۷۰؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۷؛ أحمد بن طبرسی، *الاحتجاج علی أهل اللجاج*، تحقیق محمد باقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳، ق، ۲، ج، ۱، ص ۲۴۸.

۴. «عن المفضل عن أبي جعفر علیه السلام فی قوله: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» قال: هم الائمه علیهم السلام.» ابو نصر محمد بن مسعود بن عیاش، سلمی سمر قندی، *تفسیر العیاشی*، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ هـ، دو جلد، ج ۱، ص ۳۲۹.

ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام.^۱ آن حضرت در این روایت آیه‌ای را که در حقّ شخص امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شده، به همه‌ی ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داده‌اند؛ چرا که همه‌ی معصومین علیهم‌السلام اهل یک بیت‌اند و تکلیف مردم نسبت به همه یکی است.^۲

علامه شرف الدین در نامه‌ی چهل و هشتم المراجعات، چهل حدیث مختلف را آورده تا اثبات کند که این احادیث چهل گانه و احادیث بسیار زیاد دیگری که در این باب آمده همگی دلالت دارند که علی علیه‌السلام، در این اُمت دومی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و زعامت اُمت پس از ایشان برای علی علیه‌السلام است.^۳

با بررسی روایاتی که از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام ذیل این آیه آمده، در یافتیم که حضرت علی علیه‌السلام مصداق خاص این آیه و اولین نفری بودند که در میان ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام این کار را انجام دادند. این مطلبی است که به صورت متواتر در روایات شیعه و اهل تسنن بیان گردیده است. البته در کتب روایی اهل تسنن چند روایت نیز به چشم می‌خورد که آن حضرت را یکی از مصدقین این آیه، یا اولین فرد آن دانسته‌اند؛ که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

سیوطی به روایتی اشاره نموده که مقصود از این آیه اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند که علی علیه‌السلام یکی از آنان بودند.^۴

همچنین از امام باقر علیه‌السلام در مورد «الَّذِينَ آمَنُوا»^۵ سؤال کردند که آیا در مورد حضرت علی علیه‌السلام است؟ امام باقر علیه‌السلام آن حضرت را یکی از «کسانی که ایمان آورده‌اند» دانستند.^۶ ابن عباس نیز بعد از بیان شأن نزول آیه‌ی ولایت می‌گوید: این آیه درباره‌ی کسانی که ایمان آورده‌اند نازل شد؛ و علی بن ابی طالب علیه‌السلام اولین نفر ایشان بودند.^۷

۱. «و عنه: عن بعض أصحابنا، عن محمد بن عبد الله، عن عبد الوهاب بن بشير، عن موسى بن قادم، عن سليمان، عن زرارة، عن أبي جعفر علیه‌السلام، قال: «إن الله تعالى ... فجعل ... ولأئمتنا ولأئمتنا، حيث يقول: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» يعني الأئمة منا.» بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱، ح ۲.

۲. محمد حسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۲۰.

۳. سید شرف الدین موسوی، پیشین، نامه‌ی ۴۸، ص ۲۷۸.

۴. این روایت را در فصل گونه شناسی، قسمت روایات شأن نزول خواهیم آورد.

۵. ماده/۵۵.

۶. «و أخرج عبد بن حميد و ابن جرير و ابن المنذر عن أبي جعفر انه سئل عن الآية «من الَّذِينَ آمَنُوا» قال «الَّذِينَ آمَنُوا» قيل له بلغنا انها نزلت في علي بن طالب علیه‌السلام قال علي علیه‌السلام «من الَّذِينَ آمَنُوا».» سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۹۴.

۷. «و أخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال كان علي بن أبي طالب قائما يصلى فمر سائل و هو راكع فأعطاه خاتمة فنزلت هذه الآية «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» الآية قال نزلت في الذين آمنوا و علي بن أبي طالب علیه‌السلام أولهم.» سیوطی، پیشین، ص ۲۹۴.

ب) دوست داشتن امام علی علیه السلام

در روایاتی مسلمانان امر به دوست داشتن ائمه اطهار علیهم السلام شده‌اند و منظور از این دوست داشتن إطاعت نمودن از ایشان است. چرا که وقتی حضرت امام علی علیه السلام در روایتی از دوست داشتن ائمه علیهم السلام صحبت می‌کنند، به مناسبت به آیه‌ی ولایت استناد می‌نمایند؛ و این باعث می‌شود که راوی آن آیه را، نازل شده در مورد حضرت علی علیه السلام بداند. در آن روایت می‌خوانیم: «کسی که خدا را دوست داشته باشد، پیامبرش را دوست دارد؛ و کسی که پیامبرش را دوست داشته باشد؛ شیعیان ما را دوست دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام و شیعیان آن‌ها از طینت واحدی آفریده شده‌اند؛ و ما در بهشتیم. نسبت به کسی که ما را دوست داشته باشد غضب نمی‌کنیم و کسی که بر ما غضب کند را دوست نداریم. اگر می‌خواهید؛ آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾ را بخوانید. در این هنگام حارث گفت: به خدا قسم این آیه نازل نشده الا در حق علی علیه السلام»^۱

گفتیم که یکی از معانی «ولی» دوست داشتن است، و دوست داشتن آن حضرت، در کنار قبول ولایت و إطاعت ایشان، از طرف خداوند بر همگان واجب است؛ قرائت آیه‌ی ولایت در پایان این روایت، نشان دهنده‌ی وجوب إطاعت و پیروی از ایشان در کنار دوست داشتنشان است، چرا که دوست داشتن، به تنهایی و بدون إطاعت کردن نمی‌تواند دوستی واقعی باشد که خدا آن را بر مردم واجب ساخته است.

در روایت سفینه نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس از تشبیه اهل بیت علیهم السلام به کشتی نوح فرموده‌اند؛ که هر کس ایشان را دوست بدارد و به آنان تعظیم کند، و از هدایت‌شان برخوردار شود، از ظلمت مخالفت نجات می‌یابد و کسی که تخلف کند، در دریای کفران نعمت غرق می‌شود.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در مورد دوست داشتن و پیروی از علی علیه السلام می‌فرمودند: ای مردم! بدانید خدا دربی دارد که هر کس داخل آن شود از آتش جهنم و ترس قیامت در امان است، آن در علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشین آن رسول بر تمام مردم جهان است. ای مردم! هر کس دوست دارد که چنگ زند بر دستگیره‌ی محکمی که هرگز جدا نشود باید به دوستی

۱. «فَرَأَتْ قَالِ حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ حَمْرَةَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ زَيْدِ الْقَصَّارِ مُعْتَمِنًا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّ النَّبِيَّ وَمَنْ أَحَبَّ النَّبِيَّ أَحَبَّنَا وَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّ شِيعَتَنَا فَإِنَّ النَّبِيَّ [فَالنَّبِيَّ] صلی الله علیه و آله وَنَحْنُ وَشِيعَتَنَا مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ وَنَحْنُ فِي الْجَنَّةِ لَا نُبْعِضُ مَنْ يُحِبُّنَا [أَحَبَّنَا] وَلَا نُحِبُّ مَنْ أَبْغَضَنَا أَفْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ» ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ إِلَى آخِرِ آيَةِ قَالَ الْحَارِثُ [الْحَارِثُ] صَدَقَ وَاللَّهِ [الله] مَا نَزَلَتْ إِلَّا فِيهِ. فرات کوفی، پیشین، ص ۱۲۸.

۲. سید شرف الدین موسوی، پیشین، نامه ی هشت، ص ۶۵.

علی علیه السلام چنگ بزند زیرا که دوستی علی علیه السلام دوستی من است پیروی او پیروی من است. ای مردم! هر کس می خواهد حجّت پس از من را بشناسد، باید علی بن ابی طالب علیه السلام را بشناسد، ای مردم! هر کس می خواهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را دوست بدارد، باید بعد از من به علی بن ابی طالب و امامان از نسل من علیهم السلام اقتدا کند، زیرا او گنجینه‌ی دانش من است.^۱

در مورد آیه ۵۶ نیز، ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: «مَنْ يَتَوَلَّ» یعنی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست داشته باشد. «وَالَّذِينَ آمَنُوا» یعنی حضرت علی علیه السلام «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ» یعنی شیعه‌ی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولیّ خدا باشد. «هُمْ الْعَالِبُونَ» یعنی آن‌ها بر همه‌ی بندگان پیروزند.^۲ در این روایت، ولایت به دوست داشتن معنا شده، ولی با توجه به پایان روایت، که شرط را شیعه بودن دانسته و شیعه یعنی پیرو، پس در این روایت هم ولایت به معنی سرپرستی است، و دوست داشتن همراه با اطاعت کردن و پیروی نمودن مقصود این آیه است.

اهل تسنن نیز اذعان دارند که علی علیه السلام شایستگی لازم برای ولایت بر مؤمنان را دارا بودند. ثعلبی در تفسیرش وقتی به آیه‌ی ولایت رسیده، حضرت علی را همان کسی می‌داند که در رکوع نماز، انگشترش را به سائلین انفاق نمود.^۳

همچنین در ادامه با سند از ابوذر غفاری نقل کرده که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با این دو گوشم شنیدم و با این دو چشمم دیدم

۱. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ مَعَاشِرَ النَّاسِ اعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى أَبَا مَنْ دَخَلَهَا أَمِنْ مِنَ النَّارِ وَمِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو سَعِيدٍ الْخَدْرِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اهْدِنَا إِلَى هَذَا الْبَابِ حَتَّى نَعْرِفَهُ فَقَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَخُو رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا فَلَيْسَتْ تَمْسِكُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَإِنَّ وَلَايَتَهُ وَ لَايَتِي وَ طَاعَتَهُ طَاعَتِي مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ الْحُجَّةَ بَعْدِي فَلْيَعْرِفْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَتَوَالَى وَ لَايَةَ اللَّهِ فَلْيَتَقَدِّ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَإِنَّهُ خِرَانَةٌ عِلْمِي مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ فَلْيُؤَالِ عِدَّةَ الْأَيْمَةِ علیهم السلام فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ وَ مَا عِدَّةُ الْأَيْمَةِ فَقَالَ يَا جَابِرُ سَأَلْتَنِي يَرْحَمُكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَ هِيَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعِيُونِ الَّتِي انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام حِينَ ضَرَبَ بِعَصَاهُ الْبَحْرَ [الْحَجْرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا وَ الْأَيْمَةَ يَا جَابِرُ اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ» حسن بن محمد، دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، قم، الشريف الرضى، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. «قال الأباقر علیه السلام في قوله تعالى ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ الآية أسباب النزول عن الأواحيدي ﴿مَنْ يَتَوَلَّ﴾ يعنى يحب الله ورسوله ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ يعنى علياً ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ﴾ يعنى شيعة الله ورسوله ووليّه ﴿هُمْ الْعَالِبُونَ﴾ يعنى هم الغالبون على جميع العباد.» محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم، نشر علامه، ۱۳۷۹ ق، ج ۴، ص ۳، ج ۴، ص ۴.

۳. «قال ابن عباس، و قال السدى، و عتبة بن حكيم، و ثابت بن عبد الله: إنما يعنى بقوله ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّقُونَ الصَّلَاةَ﴾ الآية. على بن أبى طالب (رضى الله عنه) مرّ به سائل و هو راكع فى المسجد و أعطاه خاتمه.» أحمد بن إبراهيم ثعلبي، الكشف و البيان عن تفسير القرآن، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ۱۴۲۲ ق، ج ۴، ص ۸۰.

که فرمود: «علی علیه السلام رهبر نیکان و کشنده‌ی کافران است، هر کس او را یاری کند، یاری می‌شود و هر کس او را خوار سازد خوار می‌شود.» بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و آله اینفاق انگشتی به سائل را از علی علیه السلام در مسجد ملاحظه فرمودند؛ بعد از نماز سر به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: خدایا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که سینه‌اش را گشاده، کارش را آسان، و لکنت را از زبانش باز کنی تا سخنش را در یابند و برایش وزیری از خاندانش قرار دهی. به وسیله هارون، پشتش را محکم کنی و او را شریکش سازی، پس به او قرآن ناطق نازل کردی که به زودی پشت تو را به وسیله برادرت محکم خواهیم کرد. خدایا من محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و برگزیده توام، سینه‌ام را گشاده و کارم را آسان نما و برای من از خاندانم وزیری قرار بده و به وسیله علی برادرم پشتم را محکم کن. ابوذر می‌گوید: هنوز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! صلی الله علیه و آله آن چه خداوند راجع به برادرت به تو بخشید، گوارایت باد. و خداوند امت پیامبر صلی الله علیه و آله را تا روز قیامت به دوست داشتن امیر المؤمنین امر کرده و آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُم﴾ را بر آن حضرت نازل فرمود.^۱

ج) وجوب اعتقاد به ولایت ائمه علیهم السلام

حال که منظور از آیه‌ی ولایت، بعد از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله مربوط به حضرت علی علیه السلام و بعد سایر ائمه علیهم السلام است؛ و واژه‌ی «ولی» در این آیه به معنی سرپرستی جامعه‌ی اسلامی است؛ باید بدانیم که اعتقاد به ولایت این بزرگواران، در کنار واجب دانستن اطاعت از ایشان، شرط صحیح بودن دین است. همان طور که امام صادق علیه السلام به ابی‌یعفور که برای عرضه

۱. «أبو علی الطبرسی، قال: حدثنا السيد أبو الحمد مهدي بن نزار الحسيني القابيني، قال: حدثنا الحاكم أبو القاسم الحسكاني، قال: ... أن جندب بن جنادة البدری، أبو ذر الغفاری، سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله بهاتین و إلا صمتا، و رأیته بهاتین و إلا عمیتا یقول: «علی قائد البررة، و قاتل الکفرة، منصور من نصره، مخذول من خذله». أما إني صليت مع رسول الله صلی الله علیه و آله یوما من الأيام صلاة الظهر، فسأل سائل فی المسجد فلم یعطه أحد شیئا، فرفع السائل یده إلى السماء، و قال: اللهم اشهد أني سألت فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یعطنی أحد شیئا. و كان علی علیه السلام راكعا فأومأ بخنصره الیمنی إلیه، و كان یتختم فیها، فأقبل السائل حتی أخذ الخاتم من خنصره، و ذلك بعین رسول الله صلی الله علیه و آله، فلما فرغ النبی صلی الله علیه و آله من صلاته رفع رأسه إلى السماء و قال: اللهم إن أخی موسی سألک فقال: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُفْ عَقْدَةَ مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَرِثَةً مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ أَسْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾ فأنزلت علیه قرآنا ناطقا ﴿سَنَسُدُّ عَضْدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَمَّا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا﴾ اللهم، و أنا محمد نبيک، و صفيک، اللهم فاشرح لی صدري، و یسر لی امری، و اجعل لی وزیرا من أهلی، علیا، اشدد به ظهري». قال أبو ذر: فو الله ما استتم رسول الله صلی الله علیه و آله الکلمة حتی نزل علیه جبرئیل من عند الله فقال: یا محمد، اقرأ. قال: «و ما أقرأ؟» قال: اقرأ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ الآية. «سید هاشم، بحرانی، پیشین، ص ۳۱۹، ح ۱۰؛ حسکانی، عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمد باقر محمودی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق، چاپ اول، ص ۲۲۹، ح ۲۳۵؛ دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۳۲۰، (به نقل از ثعلبی).

دین نزد حضرت آمده بود فرمودند: غیر از شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول ﷺ، باید اقرار کنی که غیر از آیهی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»، آیهی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» هم در مورد ائمه علیهم السلام نازل شده است^۱ این روایت هم نشان می‌دهد که آیهی ولایت به همه‌ی ائمه علیهم السلام تعلق دارد.

ولایت، واجبی همچون سایر واجبات است. این مطلب در روایتی از قول امام باقر علیهما السلام بیان گردیده است. ابو بصیر خدمت آن حضرت نشست بود؛ مردی سؤال کرد: به من خبر بدهید، که ولایت علی علیهما السلام از جانب خداست یا از جانب پیامبر ﷺ؟ حضرت خشمگین شدند و فرمودند: وای بر تو! پیغمبر ﷺ از خدا بیمناک‌تر از آن است که چیزی را که خدا دستور نداده بگوید، در حالی که خدا، ولایت علی علیهما السلام را همچون نماز و زکات و روزه و حج، واجب ساخت.^۲

د) ولایت ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، در طول ولایت خدا، و رسول ﷺ (آیه‌ی ۵۵)

دانستیم قبول ولایت، و اطاعت از ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، واجب است، حال باید بدانیم طبق آیه‌ی ولایت، اطاعت و ولایت خدا، رسول خدا و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام در طول یکدیگر قرار دارد؛ چرا که خداوند در تقسیم غنیمت (خمس) و در اطاعت نمودن و همچنین در امر ولایت؛ ابتدا خود، سپس پیامبرش ﷺ و آن‌گاه ائمه علیهم السلام را مطرح نموده‌است. این مطلب در روایتی از امام رضا علیهما السلام بیان گردیده‌است.^۳

۱. «عن ابن ابي يعفور قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام أعرض عليك ديني الذي أدين الله به، قال: هاته، قلت أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله، و أقر بما جاء به من عند الله، قال: ثم وصفت له الائمه حتى انتهيت إلى أبي جعفر، قلت و أقر بك (اقول فيك) ما أقول فيهم، فقال: أنهاك أن تذهب باسمي في الناس، قال أبان: قال ابن ابي يعفور: «قلت له مع الكلام الأول: و أزعم أنهم الذين قال الله في القرآن «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فقال أبو عبد الله و الآية الأخرى فاقراً، قال: قلت له: جعلت فداك أي آية قال: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»...». سيد هاشم، بحرانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۲ و محمد بن حسن، حرّ عاملی، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بیروت، اعلمی، ج ۵، ص ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۵۱۴؛ سلمی سمرقندی، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲. «علی بن إبراهیم عن صالح بن السندي عن جعفر بن بشير عن هارون بن خارجة عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: كنت عنده جالسا فقال له رجل حدثني عن ولاية علي أ من الله أو من رسوله فعضب ثم قال ويحك كان رسول الله ﷺ أخوف لله من أن يقول ما لم يأمره به الله بل افترضه كما افترض الله الصلاة والزكاة والصوم والحج». محمد بن يعقوب بن اسحاق، كليني، الكافي (ط - الإسلامية)، تهران، دار الكتب الإسلامية، ج ۸، ص ۱۴۰۷، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۵؛ محمد بن يعقوب كليني، تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، تحقیق محمد وفادار؛ عبدالهادی مسعودی، ترجمه‌ی محمد علی اردکانی، قم، دارالحدیث، بی تا، ج ۴، ص ۲، ج ۱۹.

۳. «فی عیون الاخبار فی باب مجلس الرضا علیهما السلام مع المأمون فی الفرق بین العترة و الإمامة له علیهما السلام حدیث طویل و فیه قول علیهما السلام فی شأن ذی القربی. فما رضیه لنفسه و لرسوله رضیه لهم و كذلك الفیء ما رضیه منه لنفسه و لنبيه رضیه لذی القربی كما أجزاهم فی الغنیمة، فبدأ بنفسه

حضرت علی علیه السلام نیز خطاب به ابوبکر، ولایت خود را قرین ولایت خدا دانسته‌اند.^۱ بعد از پذیرفتن ولایت و اطاعت از خداوند، قبول ولایت ائمه علیهم السلام جزء واجبات دین است. این مطلب در روایتی از امام باقر علیه السلام بیان شده که حضرت ظلم به اهل بیت علیهم السلام را ظلم به خدا و ولایت ائمه علیهم السلام را ولایت خدا و قبول آن را جزء واجبات دین برشمرده‌اند؛ در حالی که خداوند والاتر از آن است که به او ستم شود.^۲

اطاعت از ولیّ امر، همانند اطاعت از خداوند واجب است. در روایتی، امام صادق علیه السلام برای اثبات وجوب اطاعت از اولوالامر به آیهی ولایت استشهد می‌فرماید: وقتی از حضرت سؤال می‌کنند که آیا اطاعت از جانشینان پیامبران واجب است؟ حضرت در جواب می‌فرماید: آری. ایشان همان کسانی هستند که خداوند درباره آن‌ها آیهی **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾** و آیهی **﴿طِيعُوا اللَّهَ وَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾**^۳ را نازل فرمود.^۴ مرحوم کلینی همین روایت را با سند کامل تر ذکر کرده‌است.^۵

جل جلاله ثم برسوله ثم بهم، و قرن سهمهم بسهمه و سهم رسوله، و كذلك فى الطاعة فقال: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾** فبدأ بنفسه ثم برسوله ثم بأهل بيته، و كذلك آية الولاية، **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾** فجعل ولایتهم مع طاعة الرسول مقرونة بطاعته كما جعل سهمهم مع سهم الرسول مقرونا بسهمه فى الغنيمة و الفى، فتبارك و تعالى ما أعظم نعمته على أهل هذا البيت». عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۷، ح ۲۶۸.

۱. «فى كتاب الخصال فى احتجاج على علیه السلام على أبى بكر قال فأندك بالله الى الولاية من الله مع ولايه رسوله فى انه زكوة الخاتم أم لك؟ قال: بل لك». فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۵ (به نقل از خصال)؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۵، ح ۲۶۲.

۲. «بعض أصحابنا عن محمد بن ابى عبد الله عن عبد الوهاب بن بشير عن موسى بن قادم عن زرارة عن ابى جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل **﴿وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾** قال: ان الله أعظم و أعز و أجل و امنع من ان يظلم و لكن خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا ولايته، حيث يقول: **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾** يعنى الأئمة منا، ثم قال فى موضع آخر: **﴿وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾** ثم ذكر مثله». کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۶؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۵، ح ۲۶۵.

۳. نسا/۵۹.

۴. «احمد بن محمد عن على بن الحكم عن الحسين بن ابى العلا قال: ذكرت لابى عبد الله علیه السلام قولنا فى الأوصياء ان اطاعتهم مفترضة؟ قال فقال: نعم هم الذين قال الله عز و جل **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾** و هم الذين قال الله عز و جل **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾**». عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۶۴۶، ح ۲۶۶؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۵.

۵. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْأَوْصِيَاءُ طَاعَتُهُمْ مُفْتَرَضَةٌ...». کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۹.

امام باقر علیه السلام فرمود که این خبر را خداوند با نزول آیهی ولایت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داد، و ولایت اولو الامر را بر مردم واجب نمود و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که ولایت را مانند سایر واجبات برای مردم تبیین نماید و چون حضرت ترس نپذیرفتن مردم و تکذیبشان را داشتند؛ دستور تبلیغ امر ولایت از طرف خدا رسید، همچنین قول حفظ از گزند دشمنان به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شد. لذا آن حضرت در غدیر خم این کار را انجام دادند. امام باقر در پایان روایت، امر ولایت را آخرین فریضه‌ی اعلام شده از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی نمودند که با ابلاغ آن، آیه نازل شد که: «امروز دینتان را بر شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم».^۱

حضرت امام صادق علیه السلام خطاب به محمد حلبی، آیهی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» را بعنوان دلیل بر این نکته آورده‌اند که در اخذ تعالیم دین نیز، باید به ائمه رجوع کرد و هر کس دین خود را از قرآن و دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله بگیرد از کوه استوارتر است، و متزلزل نمی‌شود؛ ولی هر کس دین خود را از دهان مردم بگیرد همان مردم او را از دین برمی‌گردانند.^۲ چرا که خدا همه علوم را به رسول خود صلی الله علیه و آله آموخت؛ و آن حضرت هزار باب از ابواب علم را در اختیار حضرت علی علیه السلام قرار داد.

۱. «علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة والفضيل بن يسار و بكير بن اعين و محمد بن مسلم و يزيد بن معاوية و ابي الجارود جميعاً عن ابي جعفر علیه السلام قال: امر الله عز و جل رسوله بولاية علي و انزل عليه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ قَرَضَ وَلَايَةَ أَوْلَى الْأَمْرِ فَلَمَّ يَدْرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ فَلَمَّا أَنَا ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يَكْذِبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ عَصِيكَ مِنَ النَّاسِ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَقَامَ بولاية علي ع يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ فَنادى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ قَالَ عُمَرُ بْنُ أَذِينَةَ قَالُوا جَمِيعاً غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ كَانَتْ الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى وَ كَانَتْ الْوَلَايَةَ آخِرَ الْفَرَائِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ ائْتَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا أُنزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَةٍ قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الْفَرَائِضَ». كليني، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲. «أخبرني الشيخ أبو محمد الحسن بن الحسين بن بابويه عليه السلام إجازةً وَ نَسَخَتْ مِنْ أَصْلِهِ وَ قَرَأَتْ عَلَيْهِ فِي خَاتَمِهِ بِالرَّيِّ سَنَةَ عَشْرَةَ وَ خَمْسِمِائَةَ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمِّهِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَاجِلُوَيْهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ حَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ وَ مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرِ بِجَهْلٍ خَرَجَ مِنْهُ بِجَهْلٍ قُلْتُ وَ مَا هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» وَ قَوْلُهُ جَلَّ جَلَالُهُ «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ عَصِيكَ مِنْ

امام صادق عليه السلام نیز به این مطلب اشاره فرمودند که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در آن بیماری که جان سپرد فرمود: دوستم را نزد من بیاورید. آن دو زن (حفصه و عایشه) کسی را به سوی پدران خود فرستادند؛ وقتی آمدند و پیامبر صلى الله عليه وآله آن‌ها را دید، روی از آنان برگرداند و فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید! کسی را به سوی علی عليه السلام فرستادند، وقتی آمد خود را روی پیامبر صلى الله عليه وآله افکند و با حضرت گفتگو می‌کرد، وقتی بیرون آمد؛ آن دو پرسیدند: دوستت با تو چه گفت؟ فرمود: به من هزار باب آموخت که هر بابی هزار باب دیگر می‌گشود.^۱

رسول خدا صلى الله عليه وآله خطاب به علی، عليه السلام به ویژگی‌های آن حضرت اشاره فرمودند: خدا به من کرامتی نداده جز آن که ماندنش را به تو داده است. مرا به نبوت و رسالت مخصوص کرده و تو را در آن ولی من ساخته که حدودش را بپا داری و در مشکلاتش قیام کنی، بدان که مرا براستی به نبوت مبعوث کرده است، منکر تو، به من ایمان ندارد. کافر به تو، به خدا ایمان ندارد. فضل تو از فضل من است و فضل من از خداست. فضل خدا، نبوت پیغمبر شما است؛ و رحمتش ولایت علی بن ابی طالب عليه السلام است. فرمود: شیعه باید به نبوت و ولایت شاد باشند، ... به خدا ای علی عليه السلام تو آفریده نشدی مگر برای آن که خدا پرستیده شود، به وسیله تو معالم دین شناخته می‌شود و راه کهنه اصلاح می‌گردد، هر که از تو گمراه شد؛ گمراه است و کسی که راهی به تو و ولایت نداشته باشد؛ راهی به خدا ندارد. و این است گفتار پروردگارم «و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، یعنی به ولایت تو آید، می‌آمزم!»^۲ ...حق تو واجب است بر هر که به من ایمان آورده، اگر نبودی حزب خدا شناخته نمی‌شد. و بوسیله تو دشمن خدا شناخته می‌شود. و

النَّاسِ) وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ عليه السلام مِنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخذَلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ. «عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، طبری املی، بشارة المصطفی لشبیعة المرتضی (ط - القديمة)، نجف، المكتبة الحیدریة، ج ۱، ۱۳۸۳ق، ج ۲، ص ۱۲۹؛ محمد باقر، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الأطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۱۱ج، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳، ص ۱۰۳، ح ۱۱۰.

۱. «علی بن ابراهیم عن ابيه و صالح بن السندي عن جعفر بن بشير عن يحيى بن معمر العطار عن بشير الدهان عن ابي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي توفي فيه ادعوا لي خليلي، فأرسلنا إلى أبييهمما فلما نظر إليهما رسول الله صلى الله عليه وآله أعرض عنهما ثم قال ادعوا لي خليلي فأرسل إلى علي فلما نظر إليه أكب عليه حديثه فلما خرج لقياه فقالا له ما حدثك خليلك فقال حدثني ألف باب يفتح كل باب ألف باب.» كليني، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۶، ح ۴؛ محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، الخصال، قم، ناشر جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش، چاپ اول، ۲ جلد، ج ۲، ص ۶۴۶، ح ۳۲.

۲. «وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» طه / ۸۲.

هر که با ولایت تو خدا را ملاقات نکند چیزی ندارد. و خدا دستور ابلاغ ولایت را بر من نازل کرد^۱ که مقصود ولایت تو است. اگر ولایت را؛ نرسانده بودم، عملم حبط می‌شد. ملاقات کننده خدا بی ولایت تو؛ عملش حبط است.^۲

شواهد التنزیل این روایت را کمی طولانی تر در پایان آورده است.^۳

اگر کسی در این دنیا به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام تمسک نماید و از ایشان پیروی کند و شیعه‌ی آنان باشد؛ در روز قیامت که هر کس با تمسک به چیزی وارد محشر می‌شود؛ و ائمه در حال تمسک به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد می‌شوند؛ شیعیان با تمسک به ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام وارد محشر می‌گردند؛ و ایشان و شیعیانشان، گروه خدا و پیروزند. این مطلب در فرمایشی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام بیان گردیده است.^۴

۱. «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ...» مائده / ۶۷

۲. «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ رَاكِبٌ وَ خَرَجَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام وَهُوَ يَمْشِي فَقَالَ لَهُ أَبَا الْحَسَنِ إِذَا أَنْ تَرَكَبَ وَ إِذَا أَنْ تَنْصَرَفَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِي أَنْ تَرَكَبْتُ إِذَا رَكِبْتُ وَ تَمْشِي إِذَا مَشَيْتَ وَ تَجَلِسَ إِذَا جَلَسْتَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لَا بُدَّ لَكَ مِنَ الْقِيَامِ وَ الْقُعُودِ فِيهِ وَ مَا أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِكَرَامَةٍ إِلَّا وَ قَدْ أَكْرَمَكَ بِمِثْلِهَا وَ حَصَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَ الرَّسَالَةِ وَ جَعَلَكَ وَلِيًّا فِي ذَلِكَ تَقُومُ فِي حُدُودِهِ وَ فِي صَغَبِ أُمُورِهِ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا آمَنَ بِى مِنْ أَنْكَرَكَ وَ لَا أَقْرَبِي مِنْ جَحْدَكَ وَ لَا آمَنَ بِاللَّهِ مِنْ كَفَرٍ بِكَ وَ إِنَّ فَضْلَكَ لَمِنْ فَضْلِي وَ إِنَّ فَضْلِي لَكَ لَفَضْلُ اللَّهِ وَ هُوَ قَوْلُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» فَفَضْلُ اللَّهِ نُبُوَّةَ نَبِيِّكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَلا يَهُدَى إِلَى أَبِي طَالِبٍ فَبِذَلِكَ قَالَ بِالنُّبُوَّةِ وَ الْوَلَايَةِ فَلْيَفْرَحُوا بِعِنَى الشَّيْبَةِ «هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» يَعْنِي مُخَالَفِيهِمْ مِنَ الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَالِدِ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ اَعْلَى مَا خُلِقَتْ إِلَّا لِيُعْبَدَ [بِكَ] رَبُّكَ وَ لِيُعْرِفَ بِكَ مَعَالِمَ الدِّينِ وَ يُصَلِّحَ بِكَ دَارِسَ السَّبِيلِ وَ لَقَدْ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ عَنْكَ وَ لَنْ يُهْتَدَى إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ لَمْ يَهْتَدِ إِلَيْكَ وَ إِلَى وَلايَتِكَ وَ هُوَ قَوْلُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ «وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» يَعْنِي إِلَى وَلايَتِكَ وَ لَقَدْ أَمَرَنِي رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ أَفْتَرِضَ مِنْ حَقِّكَ مَا أَفْتَرِضُهُ مِنْ حَقِّي وَ إِنَّ حَقِّكَ لَمَفْرُوضٌ عَلَيَّ مِنْ آمَنَ وَ لَوْلَاكَ لَمْ يُعْرِفْ حِزْبُ اللَّهِ وَ بِكَ يُعْرِفُ عَدُوُّ اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَلْقَهُ بِوَلايَتِكَ لَمْ يَلْقَهُ بِشَيْءٍ وَ لَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» يَعْنِي فِي وَلايَتِكَ يَا عَلِيُّ «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» وَ لَوْ لَمْ أَتُبَّغْ مَا أَمَرْتُ بِهِ مِنْ وَلايَتِكَ لَحَبِطَ عَمَلِي وَ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ وَلايَتِكَ «فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» وَعَدُوُّ يُنَجِّزُ لِي وَ مَا أَقُولُ إِلَّا قَوْلُ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ إِنَّ الَّذِي أَقُولُ لَمِنْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَهُ فِيكَ.» محمد بن بن الحسين بن موسى بن بابويه قمی، الأمالی (للصدوق)، تهران، نشر کتابچی، ج ۱، ص ۱۳۷۶، ص ۴۹۴، ح ۱۳؛ عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، طبری املی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۸؛ سید هاشم، بحرانی، پیشین، ص ۳۳۵؛ عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۶۵۴ ح ۲۹۶.

۳. «فَأَلَى اللَّهِ أَشْكُو تَطَاهُرَ أَمْتِي عَلَيْكَ وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو ما يَرْكُبُونَكَ مِنْ بَعْدِي. أَمَا إِنَّهُ اَعْلَى ما تَرَكَ قَتَالِي مَنْ قَاتَلَكَ وَ لَا سَلَّمَ لِي مَنْ نَصَبَ لَكَ وَ إِنَّكَ لَصَاحِبُ الْإِفْرَارِ وَ صَاحِبُ الْمَوَاقِفِ الْمَحْمُودَةِ حَيْثُما كُنْتَ، حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَيَّ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ قَوْلِي فِيكَ، وَ حَقَّتْ الرَّحْمَةُ لِمَنْ صَدَّقَنِي وَ ما تَرَكَ بِأَمْرٍ إِلَّا وَ قَدْ كُنْتُ بِمِثْلِهِ، وَ ما اغْتَابَكَ مُتَّابٌ وَ لَا اَعَانَ عَلَيْكَ إِلَّا مَنْ هُوَ فِي حَيْزِ إِبْلِيسَ، وَ مَنْ وَالَاكَ وَ وَالَى مَنْ هُوَ مِنْكَ مِنْ بَعْدِكَ كَانَ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ وَ حِزْبِ اللَّهِ هُمُ الْعَالِبُونَ.» حسکانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۲.

۴. «فی کتاب التوحید باسناده الی عمار ابی البیظان عن ابی عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام قال یجی، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یوم القیامة أخذًا بحجزة ربه و نحن آخذون بحجزة نبینا و شیعتنا آخذون بحجرتنا. فنحن و شیعتنا حزب الله و حزب الله هم العالبون، و الله ما یزعم أن ها حجة الإزار و لكنها أعظم من

ه) احتجاج در شایستگی برای ولایت (آیه ی ۵۵)

حضرت علی علیه السلام در موارد متعددی برای اثبات حقایق خویش، ضمن آوردن دلایل متعدّد، به آیه ی ولایت نیز استدلال نموده اند از آن جمله کتاب نفیس الغدير، حدیث مفصّلی را از کتاب سلیم بن قیس هلالی نقل می کند که حضرت علی علیه السلام در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقایق خویش به این آیه نیز استدلال نموده اند.^۱

روایات دیگری نیز به همین مضمون در احتجاج آن حضرت با عثمان و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص وجود دارد که حضرت ایشان را در روز شوری قسم داده اند.^۲

حتی اصحاب ائمه علیهم السلام نیز در گفتگو با مذاهب دیگر به آیه ی ولایت استدلال کرده اند. وقتی اصحاب ائمه علیهم السلام به صاحبان مذاهب دیگر می گفتند که طبق آیه ی قرآن باید از خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صاحب الامر خودتان پیروی کنید؛^۱ و

ذک: یحیی، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أخذنا بدین الله و نجی، نحن أخذین بدین نبینا، و تجی، شیعتنا أخذین بدیننا. «عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۷ ح ۲۷۱؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۷.

۱. «فی کتاب کمال الدین و تمام النعمة باسناده الی سلیم بن قیس الهلالی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال فی أثناء کلام له فی جمع من المهاجرین و الأنصار فی المسجد أيام خلافة عثمان: فأنتدکم الله عز و جل أ تعلمون حیث نزلت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و حیث نزلت: ﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ﴾ قال الناس: یا رسول الله هذه خاصة فی بعض المؤمنین أم عامة لجمیعهم؟ فأمر الله عز و جل نبیه صلی الله علیه و آله و سلم ان یعلمهم ولایة أمرهم و ان یفسر لهم من الولاية ما فسر لهم من صلواتهم و زکوتهم و صومهم و حجهم فنصبنی للناس بغدير خم ثم خطب فقال: ایها الناس ان الله أرسلنی برسالة ضاق بها صدری و ظننت ان الناس: یفتنون بها فأوعدنی لأبلغنها أو لیعذبنی، ثم أمر فنودی الصلوة جامعة ثم خطب الناس فقال: ایها الناس أ تعلمون ان الله عز و جل مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من أنفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله، قال: قم یا علی علیه السلام فقمتم فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله، فقام سلمان فقال: یا رسول الله ولاء علیه السلام ولاء کولائی من كنت اولی به من نفسه فعلى اولی به من نفسه، فانزل الله تبارک و تعالی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» و کبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال الله أكبر تمام نبوتی و تمام دینی دین الله عز و جل و ولایة علی بعدی، فقام ابو بکر و عمر فقالا: یا رسول الله هذه الآيات خاصة فی علی علیه السلام؟ فقال علیه السلام بلی خاصة فیہ و فی أوصیائی الی یوم القيامة، قالوا: یا رسول الله بینهم لنا قال علی أخی و وزیرى و وارثى و وصیى و خلیفتى فی امتى و ولی کل مؤمن بعدى ثم ابنى الحسن ثم ابنى الحسين ثم تسعة من ولد الحسين واحد بعد واحد القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتى یردوا علی حوضی؟ قالوا: اللهم نعم قد سمعنا ذلك و شهدنا كما قلت سواء و قال بعضهم: قد حفظنا جل ما قلت و لم نحفظه كله، و هؤلاء الذین حفظوا أخیارنا و أفاضلنا، فقال علی علیه السلام صدقتم لیس کل الناس یتساوون فی الحفظ. «تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۴۴ ح ۲۶۱.

۲. «و فی مجالس الشیخ، باسناده الی أبی ذر: فی حدیث مناشدة امیرالمؤمنین علیه السلام عثمان و الزبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص - یوم الشوری و احتجاجه علیهم - بما فیہ من النصوص من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و الكل منهم یردونه فکان مما ذکره علیه السلام: فهل فیکم أحد أتى الزکاة و هو راکع فنزلت فیہ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ یَقِیْمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ غیرى؟ قالوا: لا. «حسن دلمی، إرشاد القلوب الی الصواب، ج ۲، ص ۲۵۹.

آن‌ها جواب می‌دادند که این آیه در مورد قشون‌های گشتی است! اصحاب ائمه دلیل می‌آوردند که: نه! طبق آیهی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ این سخن خداوند، در مورد پیامبر ﷺ و جانشین و سرپرست مسلمین است؛ همان کسانی که نماز را بر پا می‌دارند و در رکوع نمازشان زکات می‌پردازند.^۲

آیات ولایت با حدیث ثقلین پیوند خورده است؛ چرا که ثقل اصغر یعنی عترت پیامبر ﷺ و ثقل اکبر یعنی قرآن. و این دو هم وزن یکدیگرند. پیروی از قرآن واجب، و تکذیب کننده‌ی آن گمراه است و انکار آن چه قرآن آن را تصدیق کرده باعث کفری است. روایات ائمه علیهم‌السلام در صورتی که هماهنگ با قرآن باشد پذیرفتنی است. حضرت امام هادی علیهما السلام در نامه‌ای طولانی به مردم اهواز، در جواب به جبر و تفویض، ضمن بیان این مطالب، از شواهد حدیث ثقلین، آیهی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ را مثال می‌زنند. روایات علما نیز این آیه را در شأن حضرت علی علیهما السلام می‌دانند.^۳

سید شرف الدین در کتاب خود می‌نویسد: گروهی از دانشمندان اهل تسنن، حتی ابن حجر، پس از نقل حدیث ثقلین می‌گویند: حدیث لزوم تمسک به قرآن و عترت، طرق فراوانی دارد و از بیست و چند نفر از اصحاب پیامبر ﷺ نقل شده‌است. به دلیل اهمیتی که قرآن و عترت پاک دارند؛ آن حضرت در موارد مختلف این حدیث را بازگو کرده‌اند. دقت در این حدیث می‌فهماند که هر کس به این دو ثقل، با هم متمسک نشود؛ گمراه است.^۴ «ولی» در همه‌ی این روایات به

۱. ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ نساء/۶۲.

۲. «عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِي مَسْرُوقٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ إِنَّا نَكَلِّمُ النَّاسَ فَتَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي أَمْرَائِ السَّرَايَا فَتَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ﴾ إِلَىٰ آخِرِ آيَةِ فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي قُرْبَى الْمُسْلِمِينَ قَالَ فَلَمْ أَدْعُ شَيْئًا مِمَّا حَضَرَنِي ذِكْرُهُ مِنْ هَذِهِ وَ شِبْهِهِ إِلَّا ذَكَرْتُهُ فَقَالَ لِي إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْعُهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ». کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۵۱۳.

۳. «الطبرسی فی الاحتجاج» قال: و ما أجاب به أبو الحسن علی بن محمد العسکری علیهما السلام فی رسالته إلى أهل الأهواز حین سأله عن الجبر و التفویض أن قال: ... قوله ﷺ: «إنی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی أهل بیتی، و إنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا». فلما وجدنا شواهد هذا الحدیث نضا فی کتاب الله، مثل قوله: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ ثم اتفقت روایات العلماء فی ذلك لأمر المؤمنین علیهما السلام، أنه تصدق بخاتمه و هو راکع، فشکر الله ذلك له، و أنزل الآیه فیه. ثم وجدنا رسول الله ﷺ قد أبانه من أصحابه بهذه اللفظه: «من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه...». سید هاشم، بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۳ (به نقل از الاحتجاج، ص ۴۵۰).

۴. سید شرف الدین، موسوی، پیشین، نامه‌ی هشتم، ص ۶۱.

معنی اولی به تصرف و عهده دار امور است، که از خود شما در تصرف اولی باشد و آن تنها خدا و رسول خدا ﷺ و علی ﷺ است؛ پس جایز نیست ولایت در این آیه به معنی نصیر یا محب باشد.^۱

در پایان این مبحث به روایتی از امام صادق ﷺ در مورد ویژگی‌های آن انگشتی اشاره می‌کنیم که حضرت فرمودند: وزن انگشتی که حضرت علی ﷺ صدقه داد ۴ مثقال بود؛ دسته‌اش از نقره و نگین آن ۵ مثقال، و از یاقوت سرخ و قیمتش به اندازه مالیات شام بود. مالیات شام سی صد بار از نقره و ۴ بار از طلا بود و این انگشت مروان بن طوق، قاتل امیرالمومنین علی ﷺ بود که حضرت آن را از انگشت او درآورده و به عنوان غنیمت نزد پیامبر اکرم ﷺ آورد. حضرت دستور دادند که آن را بردارد. و حضرت در رکوع نمازی پشت سر پیامبر اکرم ﷺ آن را به سائل صدقه داد.^۲

یکی از ایرادات مخالفان بر آیه ولایت این است که انگشتی با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند را، علی ﷺ از کجا آورده بود؟ پوشیدن انگشتی با این قیمت سنگین اِسراف محسوب نمی‌شود؟

در پاسخ باید گفت: مبالغه‌هایی که درباره‌ی قیمت آن انگشت کرده‌اند به کلی بی‌اساس است، و هیچ‌گونه دلیل قابل قبولی بر گران قیمت بودن آن نداریم، و روایتی که آن را معادل خراج شام ذکر کرده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیت، و شاید برای بی‌ارزش نشان دادن اصل مسأله جعل شده‌است.^۳

فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان نیز ایرادی نقل کرده‌اند که علی [ﷺ] با آن توجه خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند؟

این ایرادکنندگان، از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او، پرداختن توجه به خویشتن نیست، بلکه عین توجه به خدا است، علی ﷺ در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا، و بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و پرداختن زکات در نماز، انجام عبادت در ضمن عبادت است؛ نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت؛ و آن چه با

۱. همان، نامه‌ی ۴۰، ص ۲۶۲.

۲. «حلقته من فضة، و فسه خمسة مثاقيل، و هو من ياقوتة حمراء، و ثمنه خراج الشام، و خراج الشام ثلاث مائه حمل من فضة، و أربعة احمال من ذهب. و كان الخاتم لمروان بن طوق، قتله أمير المؤمنين ﷺ و أخذ الخاتم من إصبعة، و أتى به إلى النبي ﷺ من جملة الغنائم، و أمره النبي ﷺ أن يأخذ الخاتم، فأخذ الخاتم، فأقبل و هو في إصبعة، و تصدق به على السائل في أثناء ركوعه، في أثناء صلواته خلف النبي ﷺ». سید هاشم، بحرانی، پیشین، ص ۳۲۷.

۳. مکارم شیرازی، پیشین، ج ۴، ص ۴۳۲.

روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آن چه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می‌کند.^۱

دأب مفسرانی چون زمخشری و رازی آن است که آیاتی مثل آیه‌ی ولایت را که از طرق عامّه با بیش از صد حدیث آمده که در شأن آن حضرت نازل شده را، اول ذکر می‌کنند؛ و بعد می‌گویند: این حدیث روایت شده! و جمعی از ایشان به دروغ استدلال می‌کنند که این آیه می‌باید در شأن ابو بکر نازل شده باشد. چون بر امامت ابو بکر إجماع شده، پس او افضل از علی علیه السلام است؛ پس باید هر آیه ای که بر افضلیت دلالت می‌کند در شأن ابو بکر باشد.^۲

با کمال تأسف این تیمیه نیز این حدیث مشهور و متواتر را إنکار کرده و با کمال وقاحت در کتاب منهج السنه، ج یک، ص ۱۵۶ گفته که بعض کذّابین حدیث کذبی را ذیل آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» وضع کرده‌اند که این آیه در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده که در نماز انگشترش را صدقه داد. و این به إجماع أهل علم کذب است. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»^{۳ ۴}

ذیل آیاتی که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، دو روایت در مورد چگونگی قرائت آیه‌ی ولایت و آیه‌ی تبلیغ آمده است. در قرائت ابن مسعود به جای «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»: «إِنَّمَا مَوْلِيكُمْ اللَّهُ» آمده است.^۵ این مردویه نیز به نقل از ابن مسعود می‌گوید: ما در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیات را این گونه می‌خواندیم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ». «ای رسول! آن چه از پروردگارت نازل شده - که علی علیه السلام مولای مؤمنان است - برسان و اگر چنین نکنی رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای»^۶

۱. همان.

۲. محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۴ ق، ج ۸، ج ۷، ص ۳۸۱.

۳. بقره/۱۰.

۴. نعمان بن محمد، ابن حیون، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول، ج ۳، ج ۲، ص ۳۴۹.

۵. «و قرأ ابن مسعود «إِنَّمَا مَوْلِيكُمْ اللَّهُ». کلینی، پیشین، ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص ۸۳۸؛ عبدالحق بن غالب، ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۰۹.

۶. «عن زر عن عبد الله قال كنا نقرأ على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»». سیوطی، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۷؛ محدث اربلی، کشف النعمه فی معرفه الأئمة، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲.۱.۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- آیه، ولایت را به خداوند، رسول خدا ﷺ و سرپرست جامعه اسلامی منحصر می‌داند.

۲- حرف عطف در آیه ۵۶ بهم پیوسته بودن این سه ولایت را می‌رساند؛ مضمون روایات نیز به این مطلب اشاره دارند.^۱

۳- رکوع در آیهی ولایت به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع.

۴- مفسران، نزول این آیه را در شأن امام علی عَلَيْهِ السَّلَام دانسته‌اند، روایاتی نیز آن را از اختصاصات آن حضرت می‌دانند و شیعیان بالاتفاق آن را یکی از ادله‌ی خلافت و امامت آن حضرت پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته‌اند. این دو آیه طبق مفاد ظاهری در مورد شناساندن ولی و سرپرست مردم به آنان است؛ در آیه نامی از مورد نزول آن به میان نیامده، و ظاهر این آیه، ولایت را از آن خدا و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنی می‌داند که در حال رکوع نمازش، انفاق می‌کند. شیعه و برخی اهل تسنن، نزول این آیه را مختص به شخص علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌دانند، وقتی در رکوع نماز انگشتر خود را صدقه دادند.

۵- در تفاسیر اجتهادی و روایات، آیهی ۵۶، هم چون آیهی قبل، «ولایت» به معنای سرپرستی و رهبری و حق تصرف در امور است؛ چرا که طبق نظر لغویون و مفسرین، تعبیر «حزب الله» و پیروزی آنان بکار رفته‌است، و مقصود از پیروزی «حزب الله» در این آیه، هر گونه پیروزی مادی و معنوی است؛ یعنی اگر افرادی جزء حزب و گروه خدا قرار گیرند، بدون تردید، در تمام زمینه‌ها پیروز می‌شوند. در روایات این قسمت، بین مفاد روایی و مفاد ظاهری تناسب وجود داشته و روایات، مفاهیمی مجزا از آیات را ذکر نکرده‌اند.

ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- اطلاق زکات در این آیه به زکات مستحب در تفاسیر اجتهادی اشاره شده است و ذیل این آیه روایتی در این خصوص نیامده است.

۲- بعضی از روایات این آیه را، به همهی ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نسبت داده‌اند.

۱. عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۷، ح ۲۶۸.

۳- سید حمید الدین عبد الحمید آلوسی معتقد است: «شأن نزول این آیه، تنها در حقّ علی [علیه السلام] نبوده است، بلکه درباره مهاجران و انصار نازل شده است و علی [علیه السلام] یکی از آنها می باشد، زیرا «الَّذِينَ» در آیه، صیغه جمع است، پس علی [علیه السلام] به تنهایی مقصود این آیه نیست».

ج) مقایسه روایات شیعه با روایات اهل تسنن

۱- شیعیان بالاتفاق آیه ولایت را یکی از ادله‌ی خلافت و امامت حضرت علی [علیه السلام] پس از پیامبر اکرم ﷺ دانسته‌اند. با بررسی روایاتی که از ائمه‌ی اطهار [علیهم السلام] ذیل این آیه آمده، در یافتیم که حضرت علی [علیه السلام] مصداق خاص این آیه و اولین نفری بودند که در میان ائمه‌ی اطهار [علیهم السلام] این کار را انجام دادند. این مطلبی است که به صورت متواتر در روایات شیعه و اهل تسنن بیان گردیده است.

علامه شرف الدین در نامه‌ی چهل و هشتم المراجعات، چهل حدیث مختلف را آورده تا اثبات کند که این احادیث چهل گانه و احادیث بسیار زیاد دیگری که در این باب آمده همگی دلالت دارند که علی [علیه السلام] در این امت دومی رسول خدا ﷺ است و زعامت امت پس از ایشان برای علی [علیه السلام] است.^۱

۲- برخی از اهل تسنن اذعان دارند که امیر المؤمنین علی [علیه السلام] شایستگی لازم برای ولایت بر مؤمنان را دارا بودند. ثعلبی در تفسیرش وقتی به آیه‌ی ولایت رسیده، حضرت علی [علیه السلام] را همان کسی می‌داند که در رکوع نماز، انگشترش را به سائل انفاق نمود.^۲

۳- بعضی از مفسرین اهل تسنن خواسته‌اند این دو آیه را با آیات قبل و بعدش در سیاق شرکت داده و این آیات را برای بیان یکی از وظائف مسلمین بدانند که باید دست از یاری یهود و نصارا و کفار بردارند، و با کسی که در رکوع نمازش انفاق کرده دوست باشند؛ در حالی که ولایت به معنی دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است که همه‌ی مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند؛ پس «ولی» در روایات به معنی اولی به تصرف است. اکثر روایات به توضیح بیشتری

۱. سید شرف الدین موسوی، پیشین، نامه‌ی ۴۸، ص ۲۷۸.

۲. «قال ابن عباس، و قال السدی، و عتبة بن حکیم، و ثابت بن عبد الله: إنما یعنی بقوله ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ﴾ الآية. علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) مرّ به سائل و هو راکع فی المسجد و أعطاه خاتمه.» أحمد بن إبراهیم ثعلبی، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۸۰.

پیرامون عبارات آیه می پردازد. مطالبی چون: ولایت ائمه، ولایت خداوند و قبول آن جزء واجبات است.^۱ در أخذ تعالیم دین باید به ائمه رجوع کرد.^۲ شیعیان در قیامت با تمسک به ائمه وارد محشر می شوند.^۳

۴- به ندرت دیده می شود که برخی از روایات به دنبال شبهات و توجیهاتی پیرامون این آیه بوده اند، که همگی آن ها را مفسران پاسخ داده اند.

۵- در بررسی روایات الدر المنثور می بینیم که ذیل آیه ی ۵۵ مائده، سیوطی روایتی از عطیة بن سعد از ابن جریر و ابن ابی حاتم نقل کرده که آیه ی ولایت در مورد عبادة بن صامت نازل شده است. ولی در ادامه دو حدیث از ابن عباس و سه حدیث از عمار یاسر و سلمة بن کهیل و مجاهد در مورد تصدق حضرت علی علیه السلام و نزول آیه ی ولایت در مورد آن حضرت می آورد. همچنین روایتی از علی بن ابی طالب علیه السلام که این آیه را نازل شده در خانه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته اند.

در ادامه ابن عباس روایتی از امام باقر علیه السلام می آورد که آیه ی ولایت در مورد الذین آمنوا نازل شده و در روایتی دیگر در مورد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام اولین آن هاست.

سیوطی روایت دیگری از ابن عباس آورده که عده ای از یهود شکایت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند که خانه هایمان از شما دور است و خویشانمان از ما دوری گزیده اند چرا که ما اسلام آورده ایم؛ پس آیه ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» نازل شد. این روایت را عروسی حویزی و فیض کاشانی نیز به نقل از علی بن ابراهیم آورده بودند.

وی همچنین به نقل از ابی رافع روایتی در مورد تلاوت آیه ی ولایت از پیامبر صلی الله علیه و آله می آورد زمانی که او ماری را کنار حضرت می بیند در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده اند و بعد از بیدار شدن آیه ی ولایت را تلاوت می کنند. این روایت نیز علامه ی طباطبایی در المیزان و مجلسی در بحار نیز آورده اند.

ذیل آیه ۵۶، سیوطی روایتی نیاورده است. ده ها روایت دیگری که ذیل این دسته از آیات در کتاب الدر المنثور آمده از صحابه نقل شده نه از امام معصوم و خارج از محدوده ی تحقیق حاضر است.

۱. عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۵، ح ۲۶۵ به نقل از کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. طبری املی، بشاره المصطفی لشبغه المرتضی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳. عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۷، ح ۲۷۱.

۲.۲. تبری از دشمنان (آیات ۵۷ تا ۶۶)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْفَمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۶۰) وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱) وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴) وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ (۶۶) ﴾

ترجمه‌ی آیات

«ای اهل ایمان، با آن گروه از اهل کتاب و کافران که دین شما را به فسوس و بازیچه گرفتند دوستی مکنید و از خدا بترسید اگر به او ایمان آورده‌اید. (۵۷) و چون شما ندای نماز بلند کنید آن را مسخره و بازی فرض کنید، زیرا آن قوم مردمی بی‌خرد و نادانند. (۵۸) بگو: ای اهل کتاب، آیا جز آنکه ما مسلمین به خدا و کتاب خودمان و کتاب شما ایمان آوردیم و شما (ایمان نیاورده و) اکثراً فاسقید چیز دیگری موجب کینه و انکار شما بر ما هست؟ (۵۹) بگو (ای پیغمبر): آیا شما را آگاه سازم که کدام قوم را نزد خدا بدترین پاداش است؟ کسانی که خدا بر آن‌ها لعن و غضب کرده و برخی از آنان را به بوزینه و خوک مسخ نموده و آن کس که بندگی طاغوت (شیطان) کرده. این گروه را (نزد خدا) بدترین منزلت است و آن‌ها گمراه‌ترین مردم از راه راستند. (۶۰) و چون آنان در نزد شما آیند اظهار کنند ما ایمان آورده‌ایم و حال آنکه با همان کفر و انکار که (به اسلام) درآمدند باز (از اسلام) بیرون شدند، و خدا به کفر و نفاق که در درون دل پنهان می‌دارند داناتر است. (۶۱) بسیاری از آن‌ها را بنگری که در گناه و ستمکاری و خوردن حرام می‌شتابند بسیار بد کاری را پیشه خود

نمودند. (۶۲) چرا علما و روحانیون آن‌ها را از گفتار زشت و خوردن مال حرام باز نمی‌دارند؟ همانا کاری بسیار زشت را پیشه خود نمودند. (۶۳) یهود گفتند: دست (قدرت) خدا بسته است! به واسطه این گفتار (دروغ) دست آن‌ها بسته شده و به لعن خدا گرفتار گردیدند، بلکه دو دست (قدرت) خدا گشاده است و هر گونه بخواهد (بر خلق) إنفاق می‌کند. و همانا قرآنی که به تو نازل گشت بر کفر و طغیان بسیاری از اهل کتاب بیفزاید و ما (به کیفر آن) تا قیامت آتش کینه و دشمنی را در میان آن‌ها برافروختیم، هر گاه برای جنگ (با مسلمانان) آتشی برافروختند خدا آن آتش را خاموش ساخت، و آن‌ها در روی زمین به فسادکاری می‌کوشند، و هرگز خدا مردم ستم‌کار مفسد را دوست نمی‌دارد. (۶۴) و چنانچه اهل کتاب ایمان آرند و تقوا پیشه کنند ما البته گناهانشان را محو و مستور می‌سازیم و آن‌ها را در بهشت پر نعمت داخل می‌گردانیم. (۶۵) و چنانچه آن‌ها به دستور تورات و انجیل خودشان و قرآنی که از سوی پروردگارشان به سوی آن‌ها نازل شده قیام می‌کردند البته به هر گونه نعمت از بالا و پایین برخوردار می‌شدند، (لیکن) برخی از آنان مردمی میانه‌رو و معتدل، و بسیاری از آن‌ها بسی زشت کار و بد عملند. (۶۶)»

إشارة

این آیات از دوستی با کفار و اهل کتابی که خدا و آیات خدا را استهزا می‌کنند نهی می‌کند و زشتی‌ها و صفات پلید آنان و عهدشکنی آن‌ها نسبت به خدا و مردم را بر می‌شمرد و در ضمن مردم مسلمان را به رعایت عهد و پیمان تحریک نموده و نقض عهد و پیمان‌شکنی را مذمت می‌کند و با این که ممکن است شأن نزول این آیات مختلف باشد؛ لیکن همه دارای یک سیاقند. در این قسمت آیات را در عناوین مختلفی چون «معنا شناسی واژگان، مفاد ظاهری، مفاد روایی و مقایسه مفاد ظاهری و مفاد روایی» بررسی خواهیم کرد؛ که هر یک از این عناوین نیز بصورت مجزا عناوینی را به خود اختصاص می‌دهند.

۲.۲.۲. مفاد ظاهری (آیات ۵۷ تا ۶۶)

الف) نهی از انتخاب منافق بعنوان دوست (آیه ۵۷)

در این آیه، بار دیگر خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد که از انتخاب منافقان و دشمنان به عنوان دوست بپرهیزید، ولی برای تحریک عواطف آن‌ها و توجه دادن به فلسفه این حکم، می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا

دینکم هُزُوا...»^۱ «هزه» را ریشخند^۲ و خوار شمردن^۳ معنا کرده‌اند. «هزو» مزاحی است که در غیاب کسی و یا پنهان از چشم او انجام شود،^۴ خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ﴾^۵ پیامبران پیش از تو، مورد استهزا واقع شدند. «هزه» و «ستهزا» مسخره کردن است.^۶ مزاح، تحقیر مزاح شونده را اقتضا نمی‌کند؛ ولی استهزا به قصد تحقیر مستهزه انجام می‌شود. «هزه» مطلق تحقیر و إهانت بدون توجه به جهت آن است؛ چه با گفتار و چه با رفتار. ولی استهزاء به معنی طلب تحقیر با هر وسیله‌ای است؛ توسط خودش یا دیگری، و هدف آن اهانت و تحقیر است. تعبیر به «ستهزا» بدون «هزه» اشاره به آن است که ضرر و خسارانش به خود آن‌ها برمی‌گردد.^۷

این آیه، منافقین را جداگانه و به اسم کافر ذکر کرد؛ گرچه کافر، أهل کتاب را هم شامل می‌شود؛ تا بیان کند کفر آن‌ها چند برابر أهل کتاب است.^۸ دلیل نهی خداوند از دوستی با آنان «هزه» یا استهزا^۹ و مسخره کردن دین است. کسانی که در باطن کافرند و به زبان اظهار ایمان می‌کنند. این معنای بازی کردن آن‌ها با دین است.^{۱۰}

﴿لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا...﴾ «لعب» (بر وزن فلس و کتف) بازی کردن^{۱۱} است.^{۱۲} «لعب» فعلی است که مقصد صحیحی در آن قصد نشده و هدف مفید و عاقلانه‌ای را در بر نداشته باشد؛ و عاقل به آن کار راغب نباشد. «لهو» آن است که در آن تمایل به چیزی وجود دارد و بدون توجه به نتیجه‌اش از آن لذت می‌برد. در «لهو» قید تمایل،

۱. مائده / ۵۷.

۲. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی هزه».

۳. طریحی، پیشین، «ذیل ماده ی هزه».

۴. راغب اصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی هزو».

۵. انعام/ ۱۰.

۶. ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده هزه».

۷. مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده‌ی هزه».

۸. فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۷.

۹. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بامقدمه محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، چاپ سوم، ج ۳، ص ۳۲۷.

۱۰. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ص ۳۲۸.

۱۱. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی لعب».

۱۲. قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی لعب».

اضافه بر «لعب» وجود دارد.^۱ لاعب کسی است که در قبال کاری که انجام می‌دهد نفعی عایدش نشود.^۲ در تفاسیر نیز «لعب» ضد جدیت^۳ است. در قرآن «لعب» گاهی به معنی بازی صحیح آمده ﴿أَرْسِلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ﴾^۴ و گاهی مراد از آن کارهای خلاف شرع است؛ که به بازی تشبیه شده‌اند: ﴿فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يَوْمَعُونَ﴾^۵ در این آیه، کارهای عادی و خلاف آن چون خارج از مقصد خدائی است؛ باطل و بازی قلمداد شده‌است.^۶

ب) ندا دادن برای نماز (آیه ۵۸)

﴿وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا﴾ این آیه، به بازی گرفتن و مسخره کردن دین به دست کفار را ثابت می‌کند. ندا به معنی صوت است؛ و گاه از آن به اذان تعبیر می‌شود.^۷ ندا دادن یعنی جمع کردن^۸ بلند شدن صدا و ظهور آن و گاهی فقط به صدا اطلاق می‌شود.^۹ قیامت را «يَوْمَ التَّنَادِ» نامند یعنی روزی که بعضی، بعضی دیگر را ندا می‌کنند.^{۱۰}

«نادیتم» اذانی است که در اسلام قبل از هر نماز واجب یومیّه تشریح شده، و جز در این آیه در هیچ جای دیگر قرآن، از اذان اسمی برده نشده است.^{۱۱} «نداء» خواندن کسی با صدای بلند همراه با کشیدن صدا است. در اصل، به معنای اجتماع است. به همین جهت «دار الندوه» به معنای محلّ تجمّع است.^{۱۲}

۱. راغب اصفهانی، پیشین، «ذیل مادهی لعب».

۲. طریحی، پیشین، «ذیل مادهی لعب».

۳. فضل الله، پیشین، ج ۸، ص ۲۳۱.

۴. یوسف/۱۲.

۵. زخرف/ ۸۳.

۶. ابوالفضل داور پناه، *أنوار العرفان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات صدر، ۱۳۷۵ش، چاپ اول، ج ۱۰، ص ۴۶۱.

۷. طریحی، پیشین، «ذیل مادهی نداء».

۸. فیومی، پیشین، «ذیل مادهی نداء».

۹. راغب اصفهانی، پیشین، «ذیل مادهی نداء».

۱۰. فراهیدی، پیشین، «ذیل مادهی نداء».

۱۱. طباطبایی، پیشین، ص ۲۸ (به نقل از تفسیر القرطبی، ج ۴، ص ۲۲۲).

۱۲. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ص ۳۲۹.

وقتی شما به نماز فراخوانید، آنان، نماز و ندا را خنده دار و مسخره می‌دانند و این دلیلی است برای این که اذان گفتن برای نماز مشروع است.^۱ تکرار جملات عالی اذان در شبانه روز، یادآوری و تلقین عقاید اسلامی برای مسلمانان است تا هیچ‌گاه اعتقادات خود را از یاد نبرند و همواره با ارزشهای خود زندگی کنند.^۲

هر ملت و مذهبی برای فراخواندن به سوی وظایف فردی و اجتماعی خویش، شعاری دارند. مسیحیان از ناقوس کلیسا استفاده می‌کنند، که مفهوم چندانی ندارد، اما مسلمانان از سرود پر محتوا و جذاب اذان استفاده می‌کنند؛^۳ چه شعاری از این رساتر که با نام خداوند آغاز می‌گردد و به وحدانیت آفریدگار و گواهی برسالت پیامبر او ﷺ اوج می‌گیرد و با دعوت به رستگاری و عمل نیک و نماز و یاد خدا پایان می‌پذیرد.^۴ نماز مسلمانان سراسر ذکر خداست و باید اعلام آن نیز بوسیله اسم خدا باشد لذا دستور اذان و اقامه صادر گردید.^۵

اگر کشورهای اسلامی در سه موقع نماز متفقاً اذان بگویند، در ارباب ممالک هم جوار کافر، از هر حرب و سلاح و بمبی مؤثرتر خواهد بود زیرا اتفاق دینی جمعیت چند میلیونی مسلمان، ممالک کفر را سر جای خود خواهد نشانید.^۶

در مورد استهزاء اذان دو قول است: ۱- هر گاه صدای مؤذن، برای نماز بلند می‌شد، آن‌ها می‌خندیدند و به منظور متنفر ساختن مردم از نماز، نمازگزاران را مورد استهزاء قرار داده، آن‌ها را جاهل و سبک عقل می‌خواندند. ۲- آنان به ارزش اذان پی نبرده بودند؛ پس کار مؤذن را از روی لهو و لعب، می‌دانستند.^۷

این آیه به اجمال در مورد اذان مطلبی را بیان کرده است، و پیامبر اکرم تفصیل آن را در روایتی بیان فرموده‌اند که در مفاد روایی آن روایت را خواهیم آورد.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾ کم عقلی انسان را به سوی نشناختن حق و مسخره کردن آن می‌کشاند ولی عقل جلوی آن را می‌گیرد.^۱

۱. محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق حسین درگاهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش، چاپ اول، ۱۴ جلد، ج ۴، ص ۱۵۷.

۲. یعقوب، جعفری، کوثر، بی‌تا، بی‌جا، ج ۳، ص ۱۹۶.

۳. رضایی اصفهانی، پیشین، ص ۱۵۸.

۴. محمد جواد، نجفی خمینی، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۲۰۵.

۵. بلاغی، پیشین، ص ۱۰۹۸.

۶. سیدعبد الحجت، بلاغی، حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر، قم، انتشارات حکمت، ۱۳۸۶ق، ج ۲، مقدمه، ص ۱۰۹۹.

۷. فضل بن حسن طبرسی، پیشین.

ج) عیب جویی به خاطر ایمان (آیه ی ۵۹)

در منابع لغوی «نقم» نقم بر انکار شیء دلالت دارد و نِقمَت از عذاب و انتقام است.^۲ و نَقِمَ الْأَمْرَ، كَرِهَهُ. قَوْلُهُ تَعَالَى: «هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا، أَمْ تُنْكِرُونَ».^۳ آن چیز را زشت شمردم و بد دانستم یا با زبان و یا با عقوبت دادن و انکار آن.^۴ «نقمت الشيء» (با صدای بالای قاف و صدای زیر آن) هر دو به معنای انکار و خرده‌گیری و عقوبت زبانی یا عملی است.^۵ مفسرین نیز بعد از اشاره به این مطلب^۶ می‌گویند: علت این که کیفر را «نقمت» گویند این است که در مقابل عمل منکر، واجب است.^۷ پس، معنای آیه مورد بحث این می‌شود: «آیا کراهت و خرده‌گیری‌های شما جز برای ایمانی است که در ما سراغ دارید؟ و می‌بینید که ما به خدا و آن چه خداوند نازل کرده ایمان آورده‌ایم».^۸

این آیه به گوشه‌ای دیگر از لجاجتها و تعصبهای یهود اشاره کرده؛ که برای غیر خود و غیر آئین تحریف شده خویش هیچ ارزشی قائل نبودند و با این تعصب شدید، حق در نظر آن‌ها باطل و باطل در نظرشان حق جلوه می‌کرد. در پایان نیز به بیان علت جمله‌ی قبل می‌پردازد که: «اگر شما توحید خالص و تسلیم در برابر تمام کتب آسمانی را بر ما ایراد می‌گیرید به خاطر آن است که بیشتر شما فاسق و آلوده به گناه شده‌اید، چون خود شما آلوده و منحرفید». این آیه همه اهل کتاب را مورد انتقاد قرار نمی‌دهد، بلکه حساب اقلیت صالح را با کلمه «أكثر» به دقت جدا کرده است.^۹

د) اطاعت کنندگان از طاغوت، هم ردیف مسخ شدگان (آیه ی ۶۰)

آیه‌ی دوم، برای متوجه ساختن افراد لجوج و متعصب، پاسخی منطقی می‌دهد و عقائد تحریف شده و اعمال نادرست اهل کتاب و کیفرهایی که دامنگیر آن‌ها گردیده است را با وضع مؤمنان راستین و مسلمان مقایسه می‌کند، تا معلوم شود کدام یک از این دو دسته درخور انتقاد و سرزنش هستند. و این یک پاسخ منطقی است که به کار می‌رود در این مقایسه چنین

۱. فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۷.

۲. ابن فارس، أحمد بن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی نقم»: فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی نقم»؛ صاحب بن عباد، پیشین، «ذیل ماده‌ی نقم»؛ زمخشری، أساس البلاغة، «ذیل ماده‌ی نقم».

۳. حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، «ذیل ماده‌ی نقم».

۴. راغب أصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی نقم».

۵. راغب اصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی نقم».

۶. فضل الله، پیشین، ج ۸، ص ۲۳۸.

۷. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ص ۳۳۰.

۸. طباطبایی، پیشین، ص ۲۸.

۹. ناصر مکارم، پیشین، ص ۴۴۲.

می‌گوید: «ای پیامبر به آن‌ها بگو آیا ایمان به خدای یگانه و کتب آسمانی داشتن درخور سرزنش و ایراد است، یا اعمال ناروای کسانی که گرفتار آن همه مجازات الهی شدند؟ به آن‌ها بگو آیا شما را آگاه کنم از کسانی که پاداش کارشان در پیشگاه خدا از این بدتر است؟»

«مثوبه»، در لغت ثواب است.^۱ بکار رفتن کلمه‌ی ثواب درباره‌ی جزای عمل، بهترین دلیل تجسم عمل است.^۲ ثواب گرچه در عرف به اعمال صالح اختصاص پیدا کرده‌است؛ ولی به جزای اعمال نیک و بد هر دو إطلاق شده است.^۳ «مثوبه»، در آیه فوق می‌تواند به معنی سرنوشت و یا به معنی جزا و کیفر بوده باشد.^۴ چون هم در خیر و هم در شرّ به کار می‌رود.^۵ ولی منظور از «مثوبه» در اینجا به معنای ثواب و اجر نیست، بلکه مطلق پاداش است، چه خوب و چه بد، و بعید هم نیست که کنایه باشد از عاقبت یا صفتی که لازم و غیر قابل زوال است، کما این که از تقييد آن به «عند الله، نزد خدای» هم استفاده می‌شود؛ زیرا آن‌چه در نزد خداست، ثابت و لا یتغیر است. و بر این معنا خدای متعال هم حکم کرده و فرموده: ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۶ و فرموده: ﴿لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾^۷ بنابر این چون مثوبت هم از چیزهایی است که نزد خداوند است؛ پس باقی و دائمی است. کلمه «ذَلِك» اشاره به ایمان به خدا و آیات خداست که در مؤمنین باعث نعمت و خرده‌گیری کفّار شده است.^۸

در پایان خداوند آنان را لعن کرده، می‌فرماید: ﴿مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ﴾ لعن در لغت عذاب کردن است.^۹ لَعْنَتْ از سوی انسان نفرینی بر دیگران و طرد و دور کردن از روی غضب است، و از طرف خداوند در آخرت عقوبت و در دنیا قطع رحمت و توفیق از انسان است.^{۱۰} به نظر مفسرین نیز لعن بعد از رحمتی می‌آید که بوی نجات در آن نباشد و راه سعادت بر آن‌ها

۱. فراهیدی، پیشین، ج ۸، ص ۲۴۶.

۲. قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی ثاب».

۳. طریحی، پیشین، «ذیل ماده‌ی ثاب».

۴. ناصر مکارم، پیشین.

۵. فضل الله، پیشین.

۶. نحل/۹۸.

۷. رعد/۴۱.

۸. طباطبایی، پیشین، ص ۲۹.

۹. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی لعن»؛ قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی لعن».

۱۰. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی لعن»؛ قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی لعن»؛ راغب أصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی لعن».

شده باشد زیرا کافر اگر امید ایمان آوردن در او باشد یا فاسق اگر امید توبه در او باشد؛ مورد لعن خداوند قرار نخواهد گرفت. ﴿وَعَصِبَ عَلَيْهِ﴾ یهود مغضوب الهی شدند و در سوره‌ی حمد ﴿المغضوب علیهم﴾ به یهود تفسیر شده است.^۱

﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ﴾ «خنزیر» در کتب لغت حیوان معروف^۲ و پلیدی است که همه‌ی پیامبران آن را حرام دانسته‌اند؛^۳ کلمه خنزیر چهار بار و کلمه خنازیر یک بار در قرآن مجید آمده است. گوشت خوک به تصریح قرآن حرام و غیر قابل خوردن است.^۴ خنزیر یعنی کسی که اخلاق و کارهایش با خوک مشابهت دارد، نه کسی که هم شکل خوک باشد. در میان مردم کسانی یافت می‌شوند که اخلاقشان همسان میمون‌ها و خوک‌ها است هر چند که صورت آدمی داشته باشند، که همان طور تعبیر می‌شوند. «قِرَدَه» در این آیه أصحاب سبت‌اند؛ که به بوزینه مسخ^۵ شدند: ﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۶ و «خنازیر» أصحاب عیسی علیه السلام هستند؛ که بعد از نزول مائده، کافر شدند و خدا آن‌ها را به صورت خوک در آورد.^۸ یا هر دو مسخ در أصحاب سبت بوده؛ جوآنانشان به میمون و پیرانشان به خوک مسخ شدند.^{۱۰}

«مسخ» در لغت، تبدیل شدن^{۱۱} و زشت شدن طبیعت و اخلاق و دگرگونی از شکلی به شکل دیگر است. مسخ می‌تواند

۱. سید عبدالحسین طیب، *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ش، چاپ دوم، ج ۴، ص ۴۱۰.

۲. راغب أصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی خنزیر».

۳. فیومی، پیشین، «ذیل ماده‌ی خنزیر».

۴. قرشی بنایی، پیشین، «ذیل ماده‌ی خنزیر».

۵. راغب أصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی خنزیر».

۶. «مسخ در اصطلاح قرآنی و روایی به نوعی عذاب گفته می‌شود که بر اشخاص و اُمّت‌های گناه‌کار (گناهان خاص) نازل می‌شود. انسان اگر از نظر جسمی مسخ و تبدیل به یک حیوان نشود، به طور یقین از نظر روحی و معنوی می‌تواند مسخ، و تبدیل به یک حیوان شود که در عالم حیوانیت به آن بدی وجود نداشته باشد. چون شخصیت انسان به خصائص اخلاقی و روانی اوست، که اگر خصائص یک انسان، خصائص یک حیوان درنده باشد، از انسانیت بیرون آمده و روحش مسخ و در باطن تبدیل به یک حیوان شده‌است. انسانی که مانند یک چهارپا فقط در فکر این است که بخورد و بخوابد و لذت جنسی ببرد، روحش یک چهارپاست؛ و باطن و فطرتش مسخ شده‌است، یعنی خصلتهای انسانی و انسانیت، به کلی از او گرفته شده‌است. بعنوان مثال، تکاثر علت نیرومندی برای تغییر دادن همه مقیاسهای انسانیت و مسخ آن‌هاست، زیرا که از تابش شعاع الهی در باطن انسان جلوگیری می‌کند.» محمدرضا، حکیمی، و محمد، حکیمی و علی، حکیمی، *الحیة*، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش، چاپ اول، ج ۶، ص ۴۷.

۷. بقره / ۶۵.

۸. ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾ مائده / ۱۱۵.

۹. طیب، پیشین، ص ۴۱۱.

۱۰. فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۸.

۱۱. فخرالدین، طریحی، پیشین، «ذیل ماده‌ی مسخ».

عینی باشد که ویژه طبیعت ظاهری است؛ و یا مسخ اخلاقی و صفات درونی که هر زمانی برای انسان حاصل می‌شود؛^۱ یعنی دارای اخلاقی ناپسند از صفت حیوانات می‌شود مثل این که از شدت حرص و آز چون سگ و یا از پلیدی چون خوک و خنزیر و یا از جهالت چون گاو شود. و خداوند بر یکی از این دو وجه فرمود: ﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ﴾^۲ که شامل هر دو مسخ می‌شود هر چند معنی مسخ طبیعی و جسمی بیشتر به نظر می‌رسد.^۳ اکثر مفسرین، مسخی موجود در قرآن را، مسخ حقیقی می‌دانند؛ که شخص واقعاً به صورت حیوان در می‌آید، اما عده‌ای از مفسران این را، مسخ در طبع می‌دانند؛ که فرد به صورت حیوان درنیامده ولی چنین طبیعتی را دارد و برتر از آن نیست.^۴ و صورت حیوانی، بر روی صورت انسانی قرار می‌گیرد، پس مسخ شده، انسان مسخ شده‌است نه مسخ شده‌ای فاقد انسانیت.^۵

هر تجاوزگر^۶ و معبودی غیر از خداوند،^۷ جادوگر، بازدارنده، و منحرف کننده دیگران از راه خیر «طاغوت» است.^۸ در این جا مقصود «شیطان» است؛ که او را مانند خدا اطاعت کردند.^۹ و کسی که طاغوت را پرستید، گوساله یا کاهنان یا کعب بن اشرف، یا کسی که در معصیت از آن‌ها فرمانبرداری کرده‌است.^{۱۰} این کلمه هشت بار در قرآن آمده و مراد از آن خدایان دروغین، مردمان متجاوز و طاغی است.^{۱۱} وزن آن مصدر طَغَيْتَ (فَعَلَوْتُ) بود، سپس یاء بجای غین آمد و بواسطه تحرک و إفتتاح ما قبل تبدیل به الف شد.^{۱۲}

۱. مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده ی مسخ».

۲. مائده/۶۰.

۳. راغب، پیشین، «ذیل ماده ی مسخ».

۴. محمد جواد مغینه، تفسیر کاشف، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۲۱.

۵. «لو فرضنا إنسانا تغیرت صورته إلى صورة نوع آخر من أنواع الحيوان كالقرد و الخنزیر فإنما هی صورة علی صورة، فهو إنسان خنزیر أو إنسان قردة، لا إنسان بطلت إنسانيته.» طباطبایی، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۸.

۶. ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده ی طغا»؛ فیومی، پیشین، «ذیل ماده ی طغا»؛ راغب أصفهانی، پیشین، «ذیل ماده ی طغا».

۷. فیومی، پیشین، «ذیل ماده ی طغا».

۸. راغب اصفهانی، پیشین، «ذیل ماده ی طغا».

۹. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۳.

۱۰. حسینی شاه عبدالعظیمی، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۲.

۱۱. طریحی، پیشین، «ذیل ماده ی طغا».

۱۲. طریحی، پیشین، «ذیل ماده ی طغا»؛ فیومی، پیشین، «ذیل ماده ی طغا»؛ حسینی زبیدی، پیشین، «ذیل ماده ی طغا»؛ راغب أصفهانی، پیشین، «ذیل ماده ی طغا».

ه) ایمان ظاهری منافق (آیه ۶۱)

خداوند در این آیه از نفاق و پلیدی‌های درونی آنان هنگام برخورد با مسلمین اشاره می‌کند و می‌فرماید: «اینان وقتی به شما بر می‌خورند دم از ایمان می‌زنند، و ایمان خود را به رخ شما می‌کشند، حال آن که در عین کفر به شما برخوردند، و وقتی هم که از شما جدا می‌شوند و در همه‌ی احوال کافرند. در ادعای دین داری ماهرند، در حالی که خداوند به کفر درونی آنان و نقشه‌هایی که برای فریب دادن شما مسلمین در دل‌های خود مخفی کرده‌اند عالم است».^{۱ ۲}

و) جامعه‌ی کفر و نفاق (آیه ۶۲)

آیه‌ی گذشته، به روحیه‌ی کفر و نفاق اهل کتاب پرداخت، در این‌جا به بیان فسادهای اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی آنان می‌پردازد.^۳ ﴿تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ «می‌بینی که عده‌ی زیادی از رؤسا و علمای آنان به اثم و عدوان مبادرت می‌کنند».

«اِثْم» در لغت گناه، خمر، قمار، کار حرام و کارهایی است که از ثواب باز می‌دارند، معنی اصلی اِثْم، ضرر و از خیر بازداشتن است.^۴ در آیه‌ی ﴿يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^۵ «اِثْم» اعم از عدوان است. یعنی هر اِثْمی عدوان است.^۶ فرق بین اِثْم و عدوان این است که «اِثْم» هر گونه گناهی است ولی «عدوان» ستم است؛ یعنی در راه ظلم و گناه که موجب بدبختی آن‌هاست، شتاب می‌کنند.^۷

چون کلمه «اِثْم» در این‌جا در مقابل «عدوان» قرار گرفته است، بعضی از مفسران آن را به معنی گناهی که زیان آن تنها متوجه خود انسان می‌شود تفسیر کرده‌اند؛ بر خلاف «عدوان» که زیان آن به دیگران می‌رسد، این احتمال نیز هست که ذکر «عدوان» بعد از ذکر «اِثْم»، از قبیل ذکر عام بعد از خاص؛ و ذکر اُكُل سحت بعد از آن‌ها از قبیل ذکر

۱. مائده/۶۱

۲. طباطبایی، پیشین، ص ۳۰.

۳. قرائتی، پیشین، ص ۱۱۹.

۴. قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی اِثْم».

۵. مائده/ ۶۲.

۶. راغب اصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی اِثْم».

۷. محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۳، ص ۵۷۷.

أخص بوده باشد. به این ترتیب در آیات قبل، آنان را به خاطر هر گونه گناه مذمت می‌کند، و سپس روی دو گناه بزرگ به خاطر اهمیتی که داشته‌اند، انگشت می‌گذارد، ستمگری و خوردن اموال حرام، اعم از رشوه و غیر آن.^۱

﴿وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ سرعت ضد بطاء و به معنی تندی است^۲ که در اجسام و در افعال، در امور مادی یا معنوی، در خیر یا در شرّ بکار می‌رود.^۳ تفاوت آن با عجله در این است که عجله سرعت خروج از حدّ اعتدال است و غالباً مذموم است.^۴ سرعت، بیشتر با عمل بدنی و جوارحی همراه است؛ بر خلاف عجله که بیشتر در امور قلبی و روانی استعمال می‌شود.^۵ علمای معانی نیز استعمال «مسارعت» را بیشتر در کار خیر، ولی عجله را بیشتر در کار بد می‌دانند. مثل: ﴿يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾^۶ خداوند با ذکر این کلمه می‌خواهد بگوید: «آن‌ها در راه گناه و ستم و رشوه چنان می‌شتابند که گویی اهداف افتخارآمیزی دارند و به راه حق می‌شتابند».^۷

﴿وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ﴾^۸ یعنی برای قضاوت میان مردم، رشوه می‌گیرند.^۹ یعنی کعب بن الأشرف چرا که او رشوه می‌گرفت.^{۱۰} «سُحْت» در لغت، رشوه^{۱۱} و چیزی است که کسب آن ناپاک و حرام^{۱۲} و کم سود باشد؛^{۱۳} چرا که برکت آن را از بین می‌برد.^{۱۴} مطلق سقوط مادی و معنوی، شامل مکروه، ناپاک و تلف شده^{۱۵} و هر مال حرامی است که ذکر آن قبیح

-
۱. مکارم، پیشین، ص ۴۴۵.
 ۲. ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی سرعت».
 ۳. ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی سرعت».
 ۴. مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده‌ی سرعت».
 ۵. طباطبایی، پیشین، ص ۳۱.
 ۶. آل عمران / ۱۱۴.
 ۷. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ص ۳۳۵.
 ۸. مائده / ۶۲ مصادیقی از سحت که در روایات به آن‌ها اشاره شده را در قسمت گونه شناسی خواهیم آورد.
 ۹. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۵.
 ۱۰. مقاتل بن سلیمان، بلخی، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۲۳ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۸۹.
 ۱۱. راغب اصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی سُحْت».
 ۱۲. طریحی، پیشین، «ذیل ماده‌ی سُحْت».
 ۱۳. فیومی، پیشین، «ذیل ماده‌ی سُحْت».
 ۱۴. ابن منظور، پیشین، «ذیل ماده‌ی سُحْت».
 ۱۵. مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده‌ی سُحْت».

و موجب عار باشد، مثل پول سگ.^۱ «سُحْت» شیء مستأصل شونده است؛^۲ گوئی حرام، دین و مروّت شخص را از بین می‌برد.^۳ این کلمه سه بار در قرآن و همگی در سوره مائده آیات ۴۲، ۶۲ و ۶۳ آمده؛ و مراد از آن حرام است.

«السُّحْت» در أصل به معنای جدا کردن پوست و شدّت گرسنگی است، سپس به هر مال نامشروع رشوه، گفته شده است؛ زیرا این گونه اموال، طراوت و برکت را از اجتماع انسانی از بین می‌برد؛ همان طور که کندن پوست درخت باعث پژمردگی یا خشکیدن آن می‌گردد.^۴ بنا بر این «سُحْت» معانی وسیعی دارد و اگر در بعضی از روایات مصداق خاصی از آن ذکر شده دلیل بر اختصاص نیست.^۵ خداوند در این آیه، لفظ مسارعت را به کار برد نه لفظ عجله را؛ تا آنان را به کفر و نفاقشان مذمت نماید.^۶

ز) بی تفاوتی علما، نسبت به نهی از منکر (آیه ی ۶۳)

خداوند در این سوره دسته‌ای از منافقان اهل کتاب را به خاطر پرده دری و بی پروایی در برابر هر گونه گناه، به خصوص ستمگری و خوردن اموال نامشروع همانند رشوه و ربا، مذمت می‌کند. سپس در آیه‌ی بعد حمله را متوجّه دانشمندان آن‌ها که با سکوت خود آنان را به گناه تشویق می‌نمودند، کرده و می‌فرماید: «چرا دانشمندان مسیحی و علمای یهود، آن‌ها را از سخنان گناه آلود و خوردن اموال نامشروع باز نمی‌دارند؟» در پایان آیه ، به همان شکل که گناه‌کاران اصلی را مذمت نموده، دانشمندان ترک کننده‌ی امر به معروف و نهی از منکر را مذمت کرده که: «چه زشت است کاری که آن‌ها انجام می‌دهند». و در چند مورد از کتاب خویش، ما را به معروف فرمان داده و از منکر نهی فرموده و بر انجام این کار، پاداش بزرگ و بر ترک آن وعده‌ی عذاب داده است.^۷

۱. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی سُحْت».

۲. ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی سُحْت».

۳. قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی سُحْت».

۴. قرآتی، پیشین، ص ۱۱۹.

۵. مکارم، پیشین، ج ۴، ص ۳۸۶.

۶. حسین بن علی، ابوالفتوح رازی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۴۸.

۷. محمد بن الحسن بن علی بن احمد، ابن قتال نیشابوری، *روضه الواعظین و بصیرة المتعظین*، قم، انتشارات رضی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، جلد ۲، ص ۳۶۴.

﴿لَوْ لَا﴾ برای تحضیض و توبیخ یهود است. واژه «ربانی» چهار بار در قرآن در آیات ۶۳ و ۴۶ مائده و ۱۴۶ و ۷۹ آل عمران آمده است.^۱ فقهاء را ربانیون می‌گویند، زیرا علم و دانش را رشد و تکامل می‌بخشند، یعنی علم را ارزنده و ثابت می‌دارند. ربانیون علمایی هستند که به حلال و حرام و امر و نهی شریعت آگاه و عالم^۲ و در علم و عمل کاملند.^۳ عارف به خداوند بوده‌اند. در بسیاری از موارد این کلمه به علمای مذهبی مسیحی إطلاق می‌شده‌است.

أخبار، علماء اهل کتابند.^۴ کلمه اخبار که چهار بار در قرآن آمده و در آیه ۶۳ سوره مائده به قرینه سیاق در علماء یهود بکار رفته‌است.^۵ الحبر یعنی دانشمند؛ چرا که آثار علمی دانشمندان در دل‌ها و خاطره‌ها باقی است و آثار و افعال و کردار نیکشان مورد پیروی و پذیرش قرار می‌گیرد.^۶ خداوند از هر دو گروه به ترک امر معروف و نهی منکر تعبیر کرد.^۷

خداوند در توبیخ یهود به ترک نهی آنان از «قول الإثم و أكل السُّحت» إکتفا کرده و عدوان را ذکر فرموده تا به منع مسلمانان از انجام این کار اشاره نماید.^۸ پس «إثم» به معنای وسیع کلمه است که عدوان در آن درج است.^۹ چه بسا «إثم و عدوان» هر دو یکی بوده و عبارت است از تجاوز قولی نسبت به حدود خداوند، در مقابل «أكل سحت» که نمونه‌ی معصیت عملی آنان است، و بنا بر این مقصود از جمله‌ی ﴿يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ﴾ نشان دادن و بیان نمونه‌ای از گناهان قولی ایشان یعنی إثم و عدوان و گناه دیگر فعلی آن‌ها یعنی سحت است.^{۱۰}

تعبیر به ﴿قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ﴾ ممکن است، اشاره به این باشد که دانشمندان موظفند مردم را، هم از سخنان گناه‌آلود باز دارند و هم از اعمال گناه، و یا این که «قول» در این جا به معنی إعتقاد است؛ یعنی دانشمندان برای إصلاح یک اجتماع

۱. همان، «ذیل ماده‌ی ربانی».

۲. راغب، پیشین، «ذیل ماده‌ی ربانی».

۳. طریحی، پیشین، «ذیل ماده‌ی ربانی».

۴. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی حبر».

۵. قرشی، قاموس قرآن، «ذیل ماده‌ی حبر»؛ ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی حبر».

۶. راغب، پیشین، «ذیل ماده‌ی حبر»؛ در تفسیر نمونه نیز به این مطلب اشاره شده است. مکارم، پیشین، ص ۴۴۵.

۷. حسین بن علی، أبوالفتوح رازی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، ص ۴۹.

۸. محمد بن طاهر، ابن عاشور، *التحریر و التنویر*، بی جا، بی نا، بی تا، ج ۵، ص ۱۴۵.

۹. مکارم، پیشین، ص ۴۴۵.

۱۰. طباطبایی، پیشین، ص ۳۱.

فاسد، نخست باید افکار و اعتقادات نادرست آن‌ها را تغییر دهند. زیرا تا انقلابی در افکار پیدا نشود، نمی‌توان انتظار اصلاحات عمیق در جنبه‌های عملی داشت.

به این ترتیب آیه، راه اصلاح جامعه‌ی فاسد را که باید از انقلاب فکری شروع شود، به دانشمندان نشان می‌دهد.^۱ در پایان، به همان شکل که گناهکاران اصلی را مذمت نمود، دانشمندان ساکت و ترک‌کننده‌ی امر به معروف و نهی از منکر را مذمت قرار کرده، و فرموده: «چه زشت است کاری که آن‌ها انجام می‌دهند» ﴿لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾. این جمله، مستأنفه بوده و ذمّ عمل سکوت ربّانین و اُخبار در مقابل منکر است.^۲

«الصُّنْعُ» کاری را به شایستگی و مهارت انجام دادن است،^۳ پس هر صناعی کاری است ولی هر کاری صنع نیست (مگر این که درست انجام شود) این واژه آن طور که به فعل انسان نسبت داده شده به حیوانات و جمادات نسبت داده نمی‌شود. صنع ترتیب عمل و احکام آن است^۴ به نجّار صانع می‌گویند ولی به تاجر نه، زیرا نجّار به کاری که انجام می‌دهد عالم است در حالی که تاجر نمی‌داند که از تجارتش سودی بدست می‌آورد یا نه.^۵ «العَمَلُ» هر کاری است که با اختیار و قصد، انجام شود و مخصوص انسان و هر حیوانی است که قدرت و اختیار دارد،^۶ عامل کسی است که امور مالی، ملکی و عملی فرد را عهده دار است.^۷ در اقرب الموارد گفته: عمل کاری است که از روی عقل باشد لذا با علم مقرون می‌شود ولی فعل اعمّ است. در قرآن عمل به اعمال و کارهای ارادی اطلاق شده ولی فعل گاهی در افعال جماد نیز بکار رفته است.^۸ درباره‌ی توده‌ی مردم در آیه‌ی قبل تعبیر به «یفعلون» شده بود و در این آیه در مورد دانشمندان تعبیر به «یصنعون» شده است و دانستیم که «یصنعون» به معنی کارهایی است که از روی دقّت و مهارت انجام می‌گیرد ولی

۱. مکارم، پیشین، ص ۴۴۷.

۲. ابن عاشور، پیشین، ص ۱۴۵.

۳. ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی صنع»؛ زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، «ذیل ماده‌ی صنع»؛ محمد بن حسن، شیبانی، کتاب الجیم، قاهره، الهيئة العامة لشئون المطابع الاميرية، ۱۹۷۵م، چاپ اول، ۳ جلد، «ذیل ماده‌ی صنع».

۴. حسن بن عبدالله، عسکری، الفروق فی اللغة، «ذیل ماده‌ی صنع».

۵. راغب أصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی صنع».

۶. ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی عمل»؛ فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی عمل»؛ عسکری، پیشین، «ذیل ماده‌ی عمل»؛ مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده‌ی عمل».

۷. ابن اثیر جزری، پیشین، «ذیل ماده‌ی عمل»؛ طریحی، پیشین، «ذیل ماده‌ی عمل».

۸. قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی عمل».

«یعملون» به هرکاری گفته می‌شود؛ اگر چه دقتی در آن نباشد.^۱ «صنع»، عملی است که در آن نیکی و احسان باشد. آصانع، کسی است که با تجربه و زبر دستی کارآموده شده و کار برای او به صورت ملکه در آمده باشد.^۲ علمای یهود با مهارت این کار را انجام می‌دادند و تعبیر به «یصنعون» متضمن مذمت بیشتری است، زیرا اگر مردم نادان و عوام کارهای بدی انجام می‌دهند، قسمتی از آن به خاطر نادانی و بی‌اطلاعی است، ولی دانشمندی که به وظیفه‌ی خود عمل نکند؛ آگاهانه و ماهرانه مرتکب خلاف شده است، و به همین دلیل مجازات عالم، از جاهل سنگین تر و سخت‌تر است!^۳ از این آیه، استفاده می‌شود که، هر کس نهی از منکر نکند، مثل کسی است که مرتکب منکر می‌شود. همچنین دلالت می‌کند بر این که، امر به معروف و نهی از منکر واجب است.^۴ پس سرنوشت کسانی که وظیفه‌ی بزرگ امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنند؛ سرنوشت همان گناهکاران است و شریک جرم آن‌ها محسوب می‌شوند. این آیه شدیدترین آیه‌ای است که دانشمندان وظیفه‌شناس و ساکت را توبیخ و مذمت می‌کند.^۵

ح) یهود و عقیده دست بسته بودن خداوند (آیه‌ی ۶۴)

یهود گفتند: ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ دست خداوند از عطا و بخشش، بسته است و از دادن رزق خودداری می‌کند و به خداوند نسبت بخل می‌دادند. گوینده این سخن «فنجاس بن عازورا» رئیس «بنی قینقاع» یا «نباش بن قیس» یهودی بوده است.^۶ چون بقیه نیز به گفتار او راضی بودند، قرآن این سخن را به همه‌ی آن‌ها نسبت داده!^۷

«ید» نیرویی از خارج است که باعث محافظت و مصونیت می‌شود.^۱ و بطور استعاره در چند معنی به کار می‌رود: ۱- نعمت ۲- حیا و ملک ۳- ید مغلوله کنایه از امساک و بخل است، و ید مبسوطه عکس آن^۲ ۴- مباشرت و ۵- نیرو. در اصل، برای انسان و غیر او وضع شده، و استعاره‌ی در منت است، نیروی اجرا کننده‌ی در خیر یا شر، مادی یا معنوی.^۳

۱. همان، ص ۴۴۸.

۲. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ص ۲۷۰.

۳. قرائتی، پیشین، ص ۱۲۱.

۴. همان، ص ۴۴۸.

۵. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ص ۲۷۳.

۶. همان.

۷. مکارم، پیشین، ص ۴۵۰.

۸. قرائتی، پیشین.

زجاج می‌گوید: صحیح نیست که «ید» را در آیه، به معنای نعمت بگیریم: زیرا در این صورت، معنای «یداه مبسوطان» یا «نعمتاه مبسوطان» (یعنی دو نعمت خداوند گسترده است) خواهد بود؛ در حالی که نعمت‌های خداوند از حدّ شماره بیرون است و نعمت‌های خداوند پی در پی و آشکارند.^۴ و کسی که ید را به معنی نعمت گرفته از باب کنایه از کرم و عطا در بذل نعمت به مردم است؛ چراکه اگر دو دست مبسوط می‌داشت هر گونه می‌توانست به مردم انفاق می‌کرد.^۵

این کلمه، کنایه از قدرت و نفوذ است.^۶ عرب‌ها عطا را با «ید» تعبیر می‌کنند و بسط ید را استعاره از بذل و کرم، و ضدّ بسط را استعاره برای بخل بکار می‌برند،^۷ ولی شنیده نشده که «غُلّ یده» بکار برند، مگر در آیات قرآن مثل این آیه و آیه ۲۹ سوره اسرا ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ﴾.^۸ که «غُلّ الید» کنایه از بخل و بسط آن از بخشندگی است.^۹ در معنای «مَغْلُولَةً» دو قول است: اول این که دست خدا از بخشش و عطا بسته است و بخیل است. مثل آیات ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾^{۱۰} دوم این که خداوند از عذاب ما دست ننگه می‌دارد.^{۱۱}

در معنای این که یهود به چه مناسبت این کلمه‌ی کفرآمیز را گفته است؛ نظری که مورد تایید روایات شأن نزول نیز هست، این است که وقتی امثال آیات: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾^{۱۲} به گوش یهود رسید، آن آیات را بهانه

۱. مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده‌ی ید».

۲. مائده/۶۴.

۳. ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی ید»؛ مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده‌ی ید»؛ محمد بن حسن طوسی، پیشین، ص ۵۸۰.

۴. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ص ۳۳۶.

۵. محمد حسین فضل الله، پیشین، ص ۲۴۸.

۶. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۲۳.

۷. همان و ابن عاشور، پیشین، ص ۱۴۵.

۸. ابن عاشور، همان.

۹. فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۹.

۱۰. اسرا/۲۹.

۱۱. محمد بن حسن طوسی، پیشین، ص ۵۸۰.

۱۲. البقره/۲۴۵.

کرده و خواستند مسلمانان را مسخره کنند و بگویند این چه خدایی است که برای ترویج دین خود، این قدر قدرت مالی ندارد که حاجت خود را رفع کند، و ناچار دست نیاز بسوی بندگان خود دراز می‌کند؟!^۱

خداوند به صورت لعنت و نفرین جواب آنان را داد که «عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ»، دست‌های ایشان به غل بسته باد.^۲ «اللعن» طرد و دور کردن از روی خشم است. لعنت از سوی خداوند به معنای عقوبت در آخرت است. لعنت در دنیا باعث قطع رحمت و توفیق خداوند از انسان می‌گردد.^۳ «وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا» از رحمت و ثواب خدا دور باد. «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» این تکذیب سخنی است که برای خدا گفتند. بلکه دستان خداوند باز است؛ یعنی نعمت‌های خداوند گسترده است. دستان را به صورت تشبیه آورده، تا اشاره کند که مقصود: الف) نعمت دنیا و نعمت دین یا نعمت دنیا و نعم آخرت است. ب) ثواب و عقاب و یا غفران و عذاب است. برخلاف قول یهود که می‌گفتند دست خدا از عذاب ما بسته است. ج) یا برای مبالغه در صفت بذل و کثرت عطا نمودن است.^۴

تشبیه آمدن «ید» یا اشاره به تقابل اَسْمَاءِ ثَبُوتِي و سَلْبِي خداوند دارد؛^۵ یا برای مبالغه در بخشش و نفی بخل از خداوند است؛ یا برای نشان دادن آن چه که از روی استدراج و اِکْرَامِ به بندگان عطا می‌شود است. صدوق، آن را نعمت دنیا و نعمت آخرت،^۶ و شیخ مفید نیز نعمت عام در دنیا و آخرت می‌داند.^۸

آیت الله معرفت در مورد این آیه، می‌نویسد: نظر اهل بیت علیهم‌السلام این است که یهودیان می‌گویند: خداوند به دلیل آن که در ازل همه چیز را مقدر کرده‌است، پس از خلقت دیگر چیز جدیدی خلق نمی‌کند و دیگر تغییری در کار نیست. و این از باورهای جوامع نادان، از جمله بنی اسرائیل و یهودیان بود که از طریق اسرائیلیات به احادیث اهل تسنن نفوذ کرده بود؛ که تقدیر ازلی تغییر نمی‌کند؛ و خداوند در خلق و تدبیر عالم مجبور است. در حالی که در قرآن آمده: «خدا آن چه را

۱. طباطبایی، پیشین، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۵۳.

۳. محمد حسین فضل الله، پیشین، ص ۲۴۸.

۴. محمد بن حسن طوسی، پیشین، ص ۵۸۱.

۵. فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۰.

۶. محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۱۶۳.

۷. محمد بن علی، ابن بابویه، اعتقادات/الإمامية (للصدوق)، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، جلد ۱، ص ۲۳.

۸. محمد بن محمد، مفید، تصحیح اعتقادات/الإمامية، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، جلد ۱، ص ۳۰.

بخواید محو یا اثبات می‌کند^۱ یعنی می‌تواند چیزی را که تقدیر کرده از میان بردارد و به جای آن چیز دیگری قرار دهد؛ و این ناشی از علم ازلی خدا به مصالح و مفاسد موجودات است. به علاوه اتفاق مورد بحث، یکی از مصادیق باز بودن دست خداست. چراکه مسلمانان صدر اسلام از نظر امکانات رفاهی زندگی در تنگنا بودند و یهودیان با زخم زبان به آنان می‌گفتند که این سختی‌ها در ازل، برای شما مقدر شده و اکنون خداوند نمی‌تواند آن تقدیر ازل را بر شما تغییر دهد.^۲

اثبات بدا^۳ برای خداوند، به معنی باطل کردن قول یهود یعنی ﴿يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ﴾ است و منظورشان این است که همه‌ی افعال خداوند یک بار در ظرفی غیر از زمان (به نام دهر) از او صادر شده است.^۴

۱. ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ رعد/ ۳۹.

۲. محمد هادی معرفت، نقد شهاب پیرامون قرآن کریم، ترجمه‌ی حسن حکیم باشی و دیگران، قم، مؤسسه‌ی فرهنگی تمهید، ۱۳۸۸ش، چاپ دوم، ۱ جلد، ص ۴۳۳.

۳. هر چند این رساله برای بدا وضع نشده، لکن چون تحقیق آن با این آیه مدخلیت دارد، در این جا به اجمال، از حقیقت این مسأله مهم، سخن می‌گوییم. بدا از بدیهیات مذهب شیعه است، چرا که آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم‌السلام در این معنی متواتر است. بدا در لغت، به معنی ظاهر شدن چیزی است برای کسی، بعد از آن که برای او پوشیده بود، که در اصطلاح آن را پیشمانی می‌گویند؛ و نسبت این معنی به خدای تعالی غلط، و حتی کفر صریح است. (مهدی سلیمانی آشتیانی و محمد حسین درایتی، مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۷ش، چاپ اول، ۲ جلد، ج ۱، ص ۳۶۷) علم پروردگار به موجودات و پدیده‌ها، آن‌ها را از مرحله‌ی امکان، و از اختیار و سلطه‌ی قدرت پروردگار خارج نمی‌کند، ولی عقیده‌ی یهود بر خلاف این حقیقت است، زیرا به عقیده‌ی آن‌ها، قلم «قضا و قدر» از نخستین روز به ضبط و اندازه‌گیری اشیا و هستی جاری شده و دیگر محال است که مشیت خدا بر خلاف آن تعلق گیرد و آن را تغییر دهد. در اثر این عقیده است که یهود می‌گویند: خداوند از دادن و پس گرفتن و کم و زیاد کردن در جهان خلقت دست بسته است، زیرا قلم تقدیر، و علم ازل به همه-ی این‌ها جاری شده، و تغییر آن محال و غیر ممکن است: ﴿يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ﴾ (مائده/ ۶۴)؛ ولی شیعه درست برعکس یهود، دست خدا را به همه گونه خلق و ایجاد و تغییر و تبدیل در خلق شده‌ها و تقدیر شده‌ها باز می‌داند و نام آن را «بدا» می‌گذارد. البته این تغییر، در تقدیراتی رخ می‌دهد که حتمی نبوده، به تصویب نهایی الهی نرسیده باشد. ولی مقدرات حتمی و مصوبات نهایی از نظر شیعه قابل تغییر و تبدیل و بدا بردار نیست. (ابو القاسم خویی، بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ترجمه‌ی محمد صادق نجمی و هاشم هاشم زاده هریسی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۲ش، چاپ دوم، ص ۵۱۰) ولی در تقدیرات غیر حتمی، گاهی بدا حاصل می‌شود؛ یعنی به مصالح خاصی، مشیت خدا بر خلاف آن تعلق گرفته و تغییری در آن به نام «بدا» بوجود می‌آید. (همان، ص ۵۱۳) از دیدگاه قرآن، انسان در برابر سرنوشت خود، همیشه دست بسته نیست، بلکه راه سعادت برای او باز است. با اعتقاد به بدا انسان با روحیه‌ای برتر و تلاشی بیشتر، در صدد ساختن آینده‌ای بهتر برمی‌آید. (سید رضا حسینی نسب، شیعه پاسخ می‌دهد، زیر نظر جعفر سبحانی، بی‌جا، نشر مشعر، ۱۳۸۲ش، چاپ هشتم، ص ۷۴) ولی عدم اعتقاد به آن ناامیدی از پذیرفته شدن دعاها و عبادات را بوجود آورده، انسان را ملزم می‌کند که آن چه قلم تقدیر بر آن جاری گشته، به ناچار واقع می‌شود و تغییر نمی‌کند. (خویی، پیشین، ص ۵۲۱)

۴. ملا خلیل بن غازی، صافی در شرح کافی (مولی خلیل قزوینی)، تصحیح محمد حسین درایتی و حمید احمدی جلفایی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۹ق، ۱۳۸۷ش، ۲ جلد، ج ۲، ص ۴۸۸.

﴿وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا﴾ جملات این آیه برای توضیح ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ﴾ آمده است و جمله‌ی ﴿وَلَيَزِيدَنَّ﴾ اشاره است به این که این جسارت یهود نسبت به خداوند، از آنان بعید نیست، چراکه در کفر و دشمنی با ادیان، از قدیم ممتاز بوده، خود را ایشرف ملل می‌دانستند.^۱

﴿وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ این جمله در سیاق سایر جملات درباره یهود است، مقصود از «عداوت» و «بغضاء»، تشبیه عقاید و اختلاف مذاهب است. «عداوت»، خشم توأم با تجاوز عملی، و «بغضاء»، تنها خشم درونی، که شاید با تجاوزات عملی همراه باشد و یا نباشد. این دو کلمه با هم می‌رسانند که خدای حکیم در بین یهود، هم خشم و نفرت درونی، و هم نزاع انداخته و جمله‌ی ﴿إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ یعنی این امت تا قیامت باقی خواهند ماند.^۲

﴿كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾ تمثیل است، شبیه حالت آمادگی برای جنگ.^۳ «ایقاد نار» مشتعل ساختن آتش است، کما این که «اطفاء نار» خاموش کردن آن است. احتمال می‌رود جمله‌ی ﴿كَلَّمَا أَوْقَدُوا ...﴾ بیان جمله‌ی ﴿وَأَلْقَيْنَا﴾ باشد؛ بنا بر این معنای آیه این طور می‌شود که: هر وقت یهود می‌خواست آتش جنگی را با پیامبر ﷺ و مسلمین دامن زد؛ خداوند بین سرانشان عداوت و اختلاف انداخت و آتش را خاموش ساخت.^۴

﴿وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ «سعی» سیر سریع را گویند، و کلمه‌ی «فسادا» مفعول له آن است یعنی با مخالفت امر خدا و تلاش در محو کتب و ذکر پیامبرشان فساد می‌کنند.^۵ کوشش یهود، برای آن است که زمین را علیه دین پر از فساد کنند و خداوند مفسدین را دوست ندارد، و به همین دلیل، زمین خود و بندگان را به دست آنان نمی‌سپارد، و نمی‌گذارد آنان به آرزوی پلید خود نایل شوند، و سعی و کوشش آنان بی‌فایده خواهد ماند.^۶

۱. طباطبایی، پیشین، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. ابن عاشور، پیشین.

۴. طباطبایی، پیشین.

۵. فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۰.

۶. طباطبایی، پیشین.

ط) ایمان و تقوا سبب تکفیر گناهان و ورود به بهشت (آیه ۶۵)

خداوند در این آیه دو باره خطاب را به متوجه همه‌ی اهل کتاب می‌کند، که چگونه نعمت بزرگ سعادت دو جهان را به رایگان از دست دادند. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ اگر یهود و مسیحیان به محمد ﷺ ایمان می‌آوردند^۱ و از کفر و کارهای زشت، پرهیز می‌کردند گناهان آن‌ها را می‌آمرزیدیم. نعمت ایمان، از بزرگترین نعم الهی است، و سعادت دنیا و آخرت را در بردارد.^۲ علی بن ابراهیم نیز، اهل کتاب را یهود و مسیحی تفسیر کرده است.^۳

مراد از «تقوا» بعد از ایمان، پرهیز از محرمات الهی و گناهان کبیره است، یعنی همان گناهایی که خداوند در قرآن کریم وعده دوزخ به مرتکب آن داده است. پس مراد از «سیئات»، گناهان صغیره است که خدا وعده کرده اگر آنان کبایر را مرتکب نشوند، آن سیئاتشان را می‌بخشد.^۴ تکفیر در گناهان مثل إحباط در ثواب است. که گناهان قبلی با ثواب بعدی ساقط می‌گردد،^۵ طوری که هیچ اثری از آن باقی نماند. پس تکفیر قبل از انجام گناه معنایی ندارد.^۶

بعضی از آیات و روایات شرط بهره‌مندی از مواهب الهی را، إستقامت دانسته‌اند. إستقامت از قیام است برخلاف قعود که به معنی دنبال حق نرفتن، و تحیر و در راه ماندن، و بیراهه رفتن و عمداً منحرف شدن و بر خلاف حق رفتن و کفر و عناد است.^۷ إستقامت به معنی پایداری و إعتدال در پیمودن طریقه است؛ طوری که هرگز به گمراهی و ضلالت، منتهی نگردد.^۸ إستقامت در دین، ثبات قدم در همه‌ی دستورات دینی از عقائد حقّه و أخلاق فاضله و أعمال صالحه است. اگر در یک امر دینی سستی شد یا بر خلاف آن رفتار شد؛ از إستقامت خارج شده و معوج می‌شود. مثل خط مستقیم که اگر در یک قسمت آن کمی به طرف راست یا چپ منحرف شود از إستقامت خارج می‌شود.^۹

۱. ابن عاشور، پیشین، ص ۱۴۸.

۲. طیب، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، قم، مؤسسه‌ی دارالکتاب، ۱۴۰۴ هـ چاپ سوم، ج ۱، ص ۱۷۱؛ سید هاشم بحرانی، پیشین، ص ۳۳۳.

۴. طباطبایی، پیشین، ص ۳۷.

۵. قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی کفر»؛ ابن منظور، پیشین، «ذیل ماده‌ی کفر».

۶. طریحی، پیشین، «ذیل ماده‌ی کفر».

۷. طیب، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۸.

۸. سید محمد حسین، حسینی همدانی، انوار درخشان، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، انتشارات کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۶.

۹. طیب، پیشین، ج ۷، ص ۱۳۳.

﴿وَلَا دُخْلَانَهُمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ﴾ و آن‌ها را داخل بهشت می‌کردیم. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ اگر آنان به مضمون تورات و انجیل عمل می‌کردند و مطالب آن‌ها را تحریف نمی‌کردند؛ و تورات و انجیل را در همه حال نصب العین خود قرار می‌دادند و از حدود آن‌ها تجاوز نمی‌کردند و در عمل به مضامین این دو ملتزم می‌شدند.^۱ «إقامه» را بر پا کردن و ادامه‌ی شیء نیز گفته‌اند.^۲ «أقم الصلاة» تعدیل کردن ارکان آن است و مواظبت کردن و مراقبت از این که در افعالش انحراف و شک رخ ندهد و آن را در اوقات خود مداوم بخشد. «إقامتها» یعنی حقوق آن را آن چنان که خداوند واجب کرده، عطا کند.^۳ و منظور از تورات و انجیل، دو کتاب آسمانی است که قرآن کریم یکی را نازل بر موسی عليه السلام و دیگری را نازل بر عیسی عليه السلام می‌داند، نه این کتاب‌هایی که فعلاً در دست است و تحریف شده‌است.

در مورد ﴿وَمَا أَنْزَلْ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ بعد از تورات و انجیل، دو احتمال وجود دارد: اول این که منظور از آن قرآن است. و دوم آن که منظور مسائل دینی است که خداوند مردم را به آن‌ها راهنمایی کرده‌است.^۴ حتی می‌تواند سایر کتب منسوب به انبیای سلف باشد که در دسترس اهل کتاب بوده، مانند «مزامیر» داود عليه السلام که قرآن آن را «زبور» خوانده است و أمثال آن. ولی احتمال این که مراد قرآن باشد احتمال بعیدی است، چون قرآن با احکام خود، شرایع و احکام آن دو را نسخ کرده، پس چگونه در آرزوی عمل به انجیل و تورات، قرآن هم به آن دو عطف شود و گفته شود: اگر اهل کتاب، به تورات و انجیل و قرآن عمل می‌کردند، فلان طور می‌شد؟! چون از نظر قرآن، تورات و انجیل عمل کردنی نیستند.^۵

برخی از مفسرین ﴿لَاكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ را باران و عبارت ﴿وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ را گیاهان^۶ و خیرات و برکات زمین تفسیر کرده‌اند.^۷ بعضی از محققین ﴿مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ را فیوضات و إلهامت ربانی، و ﴿وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ را، رزق

۱. محمد حسین فضل الله، پیشین، ص ۲۴۸.

۲. قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی قوم».

۳. طریحی، پیشین، «ذیل ماده‌ی قوم».

۴. محمد بن حسن طوسی، پیشین، ص ۵۸۵.

۵. طباطبایی، پیشین، ص ۳۷.

۶. علی بن ابراهیم قمی، پیشین، و سید هاشم بحرانی، پیشین.

۷. سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، تصحیح حسین ولی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول، ۱ جلد، ص ۱۶۱.

روحانی که با فکر، نگاه و مطالعه کتب به دست می‌آید؛ می‌دانند.^۱ برخی گویند: مقصود این است که در رفاه و آسایش بودند. زمین نیز خیر و برکت خود را برای آن‌ها آشکار می‌کرد. از ثمر نخل‌ها و درختان دیگر و از زراعت‌ها بهره‌مند خواهند شد. یعنی در بلاد خود می‌مانند و از تبعید و قتل مصون بودند. پس می‌توانستند از اموال و میوه‌ها و چارپایان استفاده کنند. در این جا از میان منافع و نعمت‌ها، تنها به خوردن اشاره می‌کند، چرا که بزرگترین منافع، خوردن است.^۲

مراد از خوردن در این آیه مطلق تنعم و تمتع است چه از راه خوردن باشد و یا از راه‌های دیگر، و استعمال خوردن در مطلق تصرفات و تنعم‌های بدون مزاحم، در لغت عرب متداول است، و مراد از بالا و پائین، آسمان و زمین است، بنا بر این، آیه‌ی شریفه به طور کنایه می‌فرماید: از بالای سر و زیر پای خود می‌خوردند. در حقیقت این آیه مطلبی را بیان می‌کند که آیه‌ی زیر در مقام بیان آن است: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۳ و به آن‌ها وعده داده که: «اگر مردم ایمان داشته باشند و تقوا پیشه کنند درهای برکت را از آسمان و زمین بر آنان می‌گشاییم».^۴ به این ترتیب خداوند یهود را به یاد نعمت‌هایی که از دست داده‌اند افکنده، آن‌ها را به تأسف و افسوس و جواب این که می‌گفتند خداوند دست‌هایش بسته است را می‌دهد.

﴿مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ﴾ «قصد» در لغت، آوردن و قرار دادن، توجه و اقدام، خلاف إفراط، بین إسراف و إقتار،^۵ مستقیم نمودن و استوار داشتن راه است. اقتصَاد: از این واژه و دو قسم است: اول اقتصاد پسندیده که میانه روی است؛ مثل جود یا بخشش که میان حالت زیاده روی و بخل قرار دارد؛ دوم اقتصادی است که به طور کنایه از آن‌چه میان حالت پسندیده و ناپسند قرار می‌گیرد، مثل قرار گرفتن میان عدل و جور [که نه عدالت است و نه جور و ستم]. و یا حالتی و موقعیتی در میان نزدیک و دور.^۶ الْقَصْدُ استقامة الطريقة و الْقَصْدُ فِي الْمَعِيشَةِ أَلَّا تَسْرِفَ وَ لَا تَقْتَر. وَ فِي الْحَدِيثِ: «مَا عَالَ

۱. محمد باقر، مجلسی، پیشین، ج ۶۴، ص ۲۹.

۲. محمد بن حسن، طبرسی، پیشین، ص ۳۴۱.

۳. أعراف / ۹۶.

۴. طباطبایی، پیشین، ص ۳۸.

۵. ابن منظور، پیشین، «ذیل ماده‌ی قصد»؛ حسینی زبیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی قصد»؛ مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده‌ی قصد».

۶. راغب أصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی قصد».

مُقْتَصِدٌ و لا یعیل»^۱. میانه‌رو، محتاج و نیازمند دیگران نمی‌شود. مقتصد کسی است که راه راست رود و در کارش مستقیم باشد. مقتصد، معتدل و متوسط میان ظالم و سابق بخیرات است.^۲

«مُقْتَصِدَةٌ» إعتدال در عملی است که به هدف می‌انجامد.^۳ کسی که در عمل میانه‌رو بوده و به سوی مقصد خود رهسپار باشد^۴ پس «أُمَّتٌ مُقْتَصِدَةٌ» اُمّتی است که در امر دین و تسلیم نسبت به دستورات الهی میانه‌رو باشد.^۵ مُقْتَصِد یعنی کسی که با ارتکاب گناه، اِسراف نکند، پس منظور اُنس با گناهان است.^۶ قرآن در کنار روایات از اُمّت مقتصد تمجید کرده و از کسانی که چنین نباشند، بد گفته است. آنان که به اسلام داخل می‌شوند^۷ معتدلند و زیاده روی و قصوری ندارند.^۸ آیه بیان می‌کند معایب اهل کتاب مربوط به فرد فرد آنها نیست؛ در بین آنها هم، مردمی معتدل بوده‌اند که هیچ یک از این کج روی‌ها را نداشته‌اند و اگر پیشتر برای عموم آنان حرف زدیم، چون اکثریت اهل کتاب همان آلودگان بودند و مردان پاک در آنان انگشت شمار بودند.^۹ این لحن نشان می‌دهد که قرآن تا چه حد رعایت حق و انصاف را می‌کند،^{۱۰} و در حفظ و جلوگیری از پایمال شدن کوچک‌ترین حق مراقبت دارد؛ و در این جمله از آن اقلیت صالح قدردانی کرده و نامشان را به نیکی برده است.^{۱۱} ﴿وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْمِلُونَ﴾^{۱۲} و بیشتر یهودیان و مسیحیان مرتکب کارهای زشت می‌شوند، و در کفر و انکار پیامبر، پایداری می‌کردند.^{۱۳} این فقره از آیه دارای معنای تعجب است.^{۱۴}

-
۱. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی قصد»، ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی قصد» و زمخشری، پیشین، «ذیل ماده‌ی قصد».
 ۲. قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی قصد».
 ۳. محمد حسین، فضل الله، پیشین، ص ۲۴۸.
 ۴. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین.
 ۵. طباطبایی، پیشین، ص ۳۹.
 ۶. ابن عاشور، پیشین، ص ۱۴۹.
 ۷. فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۱.
 ۸. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ص ۳۴۱.
 ۹. طباطبایی، پیشین.
 ۱۰. ابن عاشور، پیشین.
 ۱۱. طباطبایی، پیشین.
 ۱۲. مائده/ ۶۶.
 ۱۳. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ص ۳۴۲.
 ۱۴. فیض کاشانی، پیشین.

۲.۲.۳. مفاد روایی

اشاره

تعداد روایات منابع تفسیری و روایی امامیه ذیل آیات ۵۷ تا ۶۶ سوره مائده به ترتیب زیر است: در تفسیر عیاشی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و امام رضا علیه السلام هر کدام یک روایت، از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام هر کدام دو روایت آمده است؛ (شکل شماره ۱ و ۲). در تفسیر قمی ذیل این آیات تنها یک روایت از امام علی علیه السلام آمده است؛ (شکل شماره ۱). در تفسیر فرات کوفی ذیل این آیات روایتی بیان نشده است. (شکل شماره ۵ و ۶). در تفسیر برهان، یک روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله، از حضرت علی علیه السلام سه روایت، از امام باقر علیه السلام شش روایت، از امام صادق علیه السلام پنج روایت، و از امام رضا علیه السلام دو روایت آمده است؛ (شکل شماره ۷ و ۸). در تفسیر صافی، از حضرت علی و امام صادق علیه السلام هر کدام دو روایت، و از امام رضا علیه السلام تنها یک روایت آمده است؛ (شکل ۹ و ۱۰). در تفسیر نور الثقلین، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یک روایت، از حضرت علی و امام صادق علیه السلام هر کدام سه روایت، از امام باقر علیه السلام چهار روایت و از امام رضا دو روایت آمده است؛ (شکل ۱۱ و ۱۲). در این تحقیق با رجوع به روایات منابع تفسیری، ما ذیل آیات ۵۷ تا ۶۶ سوره مائده، ۳۰ روایت تفسیری را بررسی نمودیم که از این میان از پیامبر صلی الله علیه و آله، هشت روایت، از حضرت علی علیه السلام پنج روایت، از امام سجاد علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام هر کدام دو روایت، از امام باقر علیه السلام و امام رضا علیه السلام هر کدام سه روایت، و از امام صادق علیه السلام چهار روایت، و از امام حسین، امام موسی کاظم و از معصوم علیه السلام بدون ذکر نام، هر کدام یک روایت می‌باشد. (شکل شماره ۱۶)

با توجه به این که این روایات هر یک ذیل آیه‌ای از این دسته آیات (غیر از آیه‌ی ۵۷ و ۶۲) وارد شده، و از موضوعات متفاوتی برخوردارند، در ذیل تحت هشت عنوان مجزا «تشریح و تفسیر اذان (آیه‌ی ۵۸)، مسخ نتیجه غضب الهی (آیه‌ی ۶۰) ایمان ظاهری (آیه‌ی ۶۱)، تعطیل امر به معروف و نهی از منکر از طرف علماء، زمینه ساز فساد (آیه‌ی ۶۳)، «غَلَّ و بسط ید» در روایات (آیه‌ی ۶۴)، نقش ایمان در سامان یافتن زندگی مادی (آیه‌ی ۶۵ و ۶۶)، استقامت شرط بهره‌مندی از مواهب الهی (آیه‌ی ۶۵ و ۶۶) و جامعه‌ی متکاثر و مترف، جامعه‌ای جاهلی (آیه‌ی ۶۶)» ذکر شده‌اند.

الف) تشریح و تفسیر اذان (آیه‌ی ۵۸)

هر ملّتی، در هر عصر و زمانی، برای برانگیختن عواطف افراد خود، و دعوت آن‌ها به وظائف فردی و اجتماعی، شعاری داشته‌است.^۱ در پاره‌ای از روایات که از طرق اهل تسنن نقل شده مطالب شگفت‌انگیزی در مورد تشریح اذان دیده می‌شود که با منطق اسلامی سازگار نیست؛ از جمله این که نقل کرده‌اند: پیامبر ﷺ به دنبال درخواست أصحاب در مورد قراردادن نشانه‌هایی برای اعلام وقت نماز، با دوستان خود مشورت کردند، و هر کدام پیشنهادی از قبیل برافراشتن پرچم مخصوص، یا روشن کردن آتش، یا زدن ناقوس مطرح کردند، ولی پیامبر ﷺ هیچ کدام را نپذیرفتند.^۲

ولی این روایات، ساختگی و توهینی به آن حضرت است، که به جای تکیه کردن بر وحی، مبانی دستورات دین خود را بر خواب افراد قرار دهد،^۳ بلکه طبق روایات وارد شده است اذان از طریق وحی به پیامبر ﷺ تعلیم داده شد.

در مورد تشریح اذان، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که جبرئیل اذان را آورد، سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دامان علی علیه السلام بود، جبرئیل اذان و اقامه را به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم داد، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سر خود را برداشتند، از علی علیه السلام سؤال کردند آیا صدای اذان جبرئیل را شنیدی و به خاطر سپردی؟ عرض کرد: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلال را (که صدای رسایی داشت) حاضر کن، و اذان و اقامه را به او تعلیم ده، و حضرت علی علیه السلام این کار را انجام دادند.^۴

برخی مفسرین در تفاسیر شیعه ذیل این آیه، روایاتی در فضیلت گفتن اذان آورده‌اند، که چون از موضوع این تحقیق خارج است، از آن‌ها صرف نظر کردیم.

۱. ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ص ۴۳۷.

۲. ناصر مکارم شیرازی، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم، نشر مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۶۳ (به نقل از تفسیر قرطبی).

۳. «و أخرج عبد الرزاق فی المصنف عن عبید بن عمیر قال ائتمّر النبی صلی الله علیه و آله و أصحابه کیف يجعلون شیاً إذا أرادوا جمع الصلاة اجتمعوا لها به فأتَمروا بالناقوس فبینا عمر بن الخطاب یرید أن یشتری خشبتین للناقوس إذا رأى فی المنام ان لا تجعلوا الناقوس بل اذنوا بالصلاة فذهب عمر إلى رسول الله لیخبره بالذی رأى و قد جاء النبی صلی الله علیه و آله الوحی بذلك فما راع عمر الا بلال یؤذن فقال النبی صلی الله علیه و آله قد سبقک بذلك الوحی حین أخبره بذلك عمر.» سیوطی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴. ناصر مکارم شیرازی، پیشین.

۵. «و روى منصور بن حازم عن أبي عبد الله علیه السلام أنه قال هبط جبرئیل علیه السلام بالاذان على رسول الله صلی الله علیه و آله و كان رأسه فی حجر علی علیه السلام فأذن جبرئیل علیه السلام و أقام فلما انتبه رسول الله صلی الله علیه و آله قال يا علی علیه السلام سمعت قال نعم يا رسول الله قال حفظت قال نعم قال ادع بلالاً فعلمه فدعا بلالاً فعلمه.» صدوق محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، من لا یحضره الفقیه، قم، نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق، چاپ دوم، ۴، جلد، ج ۱، ص ۲۸۲، ح ۸۶۵؛ کلینی، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۲؛ محمد بن الحسن بن علی بن احمد، ابن قتال نیشابوری، *روضه الواعظین و بصیره المتعظین*، ج ۲، ص ۳۱۳؛ تفاسیر قمی، فرات کوفی، عیاشی، صافی، نور الثقلین و ... ذیل این آیه روایتی از معصوم علیه السلام ذکر نکرده‌اند.

در روایتی امیر المؤمنین علی علیه السلام در مورد تفسیر اذان از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند؛ و آن حضرت اذان را حجتی بر امتشان دانستند و در مورد تفسیر آن فرمودند که وقتی مؤذن «الله اکبر» می‌گوید؛ یعنی: خداوندا تو گواهی بر آن چه که من می‌گویم که ای اُمّت احمد! نماز حاضر شد، پس آماده باشید، و شغل دنیا را رها کنید، و چون مؤذن گوید «أشهد ان لا إله إلا الله» یعنی خدا و فرشتگان خدا و آن چه در آسمان‌ها و زمین است می‌دانند که من شما را پنج مرتبه به وقت نماز خبر کردم. و چون گوید: «أشهد أن محمداً رسول الله» یعنی خدا و حضرت محمد صلی الله علیه و آله شهادت می‌دهند در روز قیامت که من شما را پنج مرتبه به نماز امر کردم و حجت من نزد خدا بر شما قائم است؛ پس به نماز بپردازید که برای شما بهتر است. و چون گوید «حیّ علی الصلوة» یعنی ای اُمّت احمد! این دینی است که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما ظاهر گرداند پس آن را ضایع نکنید، بلکه به آن متعهد شوید تا خدا شما را بیامرزد. نماز خود را ادا کنید که ستون دینتان است. و چون گوید «حیّ علی الفلاح» می‌گوید ای اُمّت احمد! به تحقیق که خدا درهای رحمت را بر شما گشود؛ پس برخیزید و نصیب خود را از رحمت فراگیرید، تا در دنیا و آخرت سود کنید. و چون گوید «حیّ علی خیر العمل» یعنی بر نفسهای خود رحم کنید؛ که من کرداری فاضل‌تر از این نماز برای شما نمی‌شناسم. پس پیش از آن که پشیمان شوید؛ به نماز خود بپردازید و چون گوید «لا إله إلا الله» یعنی ای اُمّت حضرت محمد صلی الله علیه و آله! بدانید که من امانت هفت آسمان و هفت زمین را بر گردن شما نهادم پس اگر خواهید روی بیاورید، و اگر خواهید روی بگردانید، پس هر که جواب مرا داد سود کرد و هر که جواب مرا نداد برای من ضرری ندارد. اذان نور است. هر که جواب آن را داد؛ رستگار شد و هر که عاجز شد؛ به زمین فرو رفت و من در روز قیامت نزد خداوند دشمن او هستم. و هر که من دشمنش باشم، او در بدترین حال است.^۱

۱. «عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام أنه سأل عن النبي صلی الله علیه و آله عن تفسیر الأذان فقال صلی الله علیه و آله يا علي الأذان حجة على أمّتي و تفسیره إذا قال المؤذن الله أكبر الله أكبر فإنه قول اللهم أنت الشاهد على ما أقول يا أمه محمد قد حضرت الصلاة فتهيئوا و دعوا عنكم شغل الدنيا و إذا قال أشهد أن لا إله إلا الله فإنه قول يا أمه محمد أشهد الله و أشهد ملائكته أني أخبركم بوقت الصلاة فتفرغوا لها و إذا قال أشهد أن محمداً رسول الله فإنه قول يعلم الله و يعلم ملائكته أني أخبركم بوقت الصلاة فتفرغوا لها فإنه خير لكم و إذا قال حيّ على الصلاة فإنه قول يا أمه محمد دين قد أظهره الله لكم و رسوله فلا تضيعوه و لكن تعاهدوا بغير الله لكم تفرغوا لصلاتكم فإنه عماد دينكم و إذا قال حيّ على خير العمل فإنه قول ترحموا على أنفسكم و إذا قال حيّ على الفلاح فإنه قول يا أمه محمد قد فتح الله عليكم أبواب الرحمة فقوموا و خذوا نصيبكم من الرحمة ترحموا للدنيا و الآخرة و إذا قال الله أكبر فإنه قول ترحموا الله فإنه رحم على أنفسكم فإنه لا أعلم لكم عملاً أفضل من هذه فتفرغوا لصلاتكم قبل الندامة و إذا قال لا إله إلا الله فإنه قول يا أمه محمد اعلموا أني قد جعلت أمانه سبع سموات و سبع أرضين في أعناقكم فإن شئتم فأقبلوا و إن شئتم فأدبروا فمن أجابني فقد ربح و من لا يجبني فلا يضربني ثم قال يا علي الأذان نور فمن أجاب نجا و من عجز خسف و كنت له خصماً بين يدي الله تعالى و من كنت له خصماً فما أسوء خاله». شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، نجف، مطبعة حیدریه، بی‌تا، چاپ اول، ۱ جلد، ص ۶۷.

ب) مسخ نتیجه غضب الهی (آیه ۶۰)

﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ﴾ در مورد مسخ در کتب روایی، روایات متفاوتی جمع آوری گردیده است. در بعضی از این روایات چند قسم از انسان‌ها، جزء مسخ شدگان نامیده شده‌اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی مسخ شدگان از بین انسان‌ها را سیزده صنف دانسته‌اند؛ و در ادامه به دلایل مسخ شدنشان اشاره می‌کنند. در این بین دلیل مسخ شدن بعضی از انسان‌ها به یک حیوان مشترک است؛ مثل تبدیل شدن أصحاب السبب به بوزینه که در چندین روایت مشترک است؛ ولی بعضی از حیوانات در هر روایت به دلیلی تبدیل به یک حیوان شده‌اند؛ بعنوان مثال در مورد خرس، در یک روایت آمده: «فَكَانَ رَجُلًا يَسْرِقُ الْحَاجَّ فَمَسَخَهُ اللَّهُ تَعَالَى دُبًّا» و در روایت دیگری آمده: «أَمَّا الدُّبُّ فَكَانَ رَجُلًا مُخْتَنًا يَدْعُو الرِّجَالَ إِلَى نَفْسِهِ».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند طائفه‌ای را که در روز شنبه -که صید ماهی ممنوع بود- شکار می‌کردند به صورت بوزینه مسخ فرمود. نفرین شدگان حضرت عیسی که قومی از بنی اسرائیل بودند را، به شکل خوک؛ و زنی که با رقیب خود می‌زیست چون در حقش خیانت نمود، به صورت شب‌پره، مرد بیابانی که هر کس از کنارش می‌گذشت او را می‌کشت به صورت سوسمار؛ و مردی که با حیوانات جمع می‌شد را به صورت فیل؛ مردی زناکار که از هیچ چیز نمی‌گذشت را به صورت کرم خاکی؛ و مردی سخن چین را، به صورت سگ‌ماهی؛ و مردی عیب جو و هرزه زبان را خدا به صورت عقرب؛ و مردی که اموال حاجی‌ها را می‌ربود، به صورت خرس؛ و مردی گمرکچی و ندیم و همدم کسی که از مردم باج می‌گرفت را به صورت سهیل؛ و زنی که هاروت و ماروت به واسطه‌اش فریفته شدند، را خداوند به صورت زهره؛ و زنی بدخلق و نافرمان نسبت به شوهرش که پشت به او می‌نمود را به صورت عنکبوت و مردی بد خلق را به صورت خاریشت مسخ نمود.^۱

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلِيُّوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُعْبِرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ الْمُسُوخُ مِنْ بَنِي آدَمَ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ صِنْفًا ﴿مِنْهُمْ الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ﴾ وَالْخُشَافُ وَالزَّبُّ وَالذَّبُّ وَالْفَيْلُ وَالذُّعْمُوصُ وَالْجِرِيُّ وَالْعُقْرَبُ وَالسُّهَيْلُ وَالْقُنْفُذُ وَالزُّهْرَةُ وَالْعَنْكَبُوتُ فَأَمَّا الْقِرْدَةُ فَكَانُوا قَوْمًا يَنْزِلُونَ بَلْدَةَ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ اعْتَدُوا ﴿فِي السَّبْتِ﴾ فَصَادُوا الْحَيْثَانِ فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى قِرْدَةً وَأَمَّا الْخَنَازِيرُ فَكَانُوا قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ دَعَا عَلَيْهِمُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى خَنَازِيرَ وَأَمَّا الْخُشَافُ فَكَانَتْ امْرَأَةٌ مَعَ صَرَّةَ لَهَا فَسَخَرَتْهَا فَمَسَخَهَا اللَّهُ تَعَالَى خُشَافًا وَأَمَّا الزَّبُّ فَكَانَتْ أَعْرَابِيًّا بَدْوِيًّا لَا يَرَعُ عَنْ قَتْلِ مَنْ مَرَّ بِهِ مِنَ النَّاسِ فَمَسَخَهُ اللَّهُ تَعَالَى ضَبًّا وَأَمَّا الْفَيْلُ فَكَانَ رَجُلًا يَنْكِحُ الْبَهَائِمَ فَمَسَخَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَيْلًا وَأَمَّا الذُّعْمُوصُ فَكَانَ رَجُلًا زَانِي الْقَرْجِ لَا يَرَعُ مِنْ شَيْءٍ فَمَسَخَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذُّعْمُوصًا وَأَمَّا الْجِرِيُّ فَكَانَ رَجُلًا نَمَامًا فَمَسَخَهُ اللَّهُ تَعَالَى جِرِيًّا وَأَمَّا الْعُقْرَبُ فَكَانَ رَجُلًا هَمَازًا لَمَازًا فَمَسَخَهُ اللَّهُ عُقْرَبًا وَأَمَّا الدُّبُّ فَكَانَ رَجُلًا يَسْرِقُ الْحَاجَّ فَمَسَخَهُ اللَّهُ تَعَالَى دُبًّا وَأَمَّا السُّهَيْلُ فَكَانَ رَجُلًا عَشَارًا صَاحِبَ مِكَاسٍ فَمَسَخَهُ اللَّهُ تَعَالَى سُهَيْلًا وَأَمَّا الزُّهْرَةُ فَكَانَتْ امْرَأَةً فَبَهَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ فَمَسَخَهَا اللَّهُ

روایت دیگری نیز به همین مضمون از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است.^۱ این روایت گمراخته را مسخ شده به صورت سهیل؛ و زنی را که هاروت و ماروت به واسطه‌اش فریفته شدند، مسخ شده به صورت زهره معرفی فرمود؛ سیوطی نیز روایتی آورده که «که هاروت و ماروت دو فرشته‌ی برگزیده بودند. بعد از این که خداوند شهوت را در آن‌ها نهاد، زنی خوش سیما این دو را فریب داد.... آن دو فرشته رمز صعود به آسمان را به آن زن آموختند؛ او به آسمان صعود کرد و خداوند او را به صورت ستاره‌ی زهره مسخ کرد»^۲

تَعَالَى زُهْرَةَ وَ أُمَّ الْعَنْكَبُوتُ فَكَانَتْ امْرَأَةً سَيِّئَةَ الْخُلُقِ عَاصِيَةً لِزَوْجِهَا مُؤَلِّيَةً عَنْهُ فَمَسَخَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنكَبُوتًا وَ أُمَّ الْقُنْفُذُ فَكَانَ رَجُلًا سَيِّئَ الْخُلُقِ فَمَسَخَهُ اللَّهُ تَعَالَى قُنْفُذًا». صدوق محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، *علل الشرائع*، قم، نشر داوری، بی تا، چاپ اول، ۲، جلد، ج ۲، ص ۴۸۸.

۱. «حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسْوَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَيْهِ الْبُرْدَعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَكَرِيَّا بْنُ بَحْيِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَطَّارِ بِدَمِيَّاتٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَلْبَائِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُعْتَبِ بْنِ مَوْثَبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمُسُوخِ قَالَ هُمْ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ الْفَيْلِ وَ الدَّبُّ وَ الخِنْزِيرُ وَ القِرْدُ وَ الجَرِيُّ وَ الضَّبُّ وَ الوَطْوَاطُ وَ الدُّعْمُوصُ وَ العُقْرَبُ وَ العَنْكَبُوتُ وَ الأَرْتَبُ وَ الزُّهْرَةُ وَ سهَيْلُ فَيْلٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كَانَ سَبَبَ مَسْخِهِمْ قَالَ أُمَّ الْفَيْلِ فَكَانَ رَجُلًا لُوطِيًّا لَا يَدْعُ رَطْبًا وَ لَا يَأْسَأُ وَ أُمَّ الدَّبِّ فَكَانَ رَجُلًا مَخْتَنًا يَدْعُو الرِّجَالَ إِلَى نَفْسِهِ وَ أُمَّ الخِنْزِيرِ فَقَوْمُ نَصَارَى سَأَلُوا رَبَّهُمْ تَعَالَى أَنْ يُنْزَلَ الْمَائِدَةُ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمْ كَانُوا أَشَدَّ كُفْرًا وَ أَشَدَّ تَكْذِيبًا وَ أُمَّ القِرْدِ فَقَوْمٌ اغْتَدَوْا «فِي السَّبْتِ» وَ أُمَّ الجَرِيِّ فَكَانَ دَبِيئًا يَدْعُو الرِّجَالَ إِلَى أَهْلِهِ وَ أُمَّ الضَّبِّ فَكَانَ أَعْرَابِيًّا يَسْرِقُ الْحَاجَّ بِمِخْجَبِهِ وَ أُمَّ الوَطْوَاطِ فَكَانَ يَسْرِقُ الثَّمَارَ مِنْ رُءُوسِ النَّخْلِ وَ أُمَّ الدُّعْمُوصِ فَكَانَ نَمَامًا يُفَرِّقُ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ وَ أُمَّ العُقْرَبِ فَكَانَ رَجُلًا لَدَاعًا لَا يَسْلِمُ مِنْ لِسَانِهِ أَحَدٌ أُمَّ العَنْكَبُوتِ فَكَانَتْ امْرَأَةً سَحَرَتْ زَوْجَهَا وَ أُمَّ الأَرْتَبِ فَكَانَتْ امْرَأَةً لَا تَطَهَّرُ مِنْ خَبْضٍ وَ لَا غَيْرِهِ وَ أُمَّ سهَيْلُ فَكَانَ عَشَّارًا بِالْيَمَنِ وَ أُمَّ الزُّهْرَةَ فَكَانَتْ امْرَأَةً نَصْرَانِيَّةً وَ كَانَتْ لِبَعْضِ مُلُوكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ هِيَ الَّتِي فُتِنَ بِهَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ وَ كَانَ اسْمُهَا نَاهِيلَ وَ النَّاسُ يَقُولُونَ نَاهِيدًا». همان.

۲. «و أخرج ابن المنذر و ابن أبي حاتم و الحاكم و صححه و البيهقي في شعب الايمان عن ابن عباس قال لما وقع الناس من بنى آدم فيما وقعوا فيه من المعاصي و الكفر بالله قالت الملائكة في السماء رب هذا العالم الذي انما خلقتهم لعبادتك و طاعتك و قد وقعوا فيما وقعوا فيه و ركبوا الكفر و قتل النفس و اكل مال الحرام و الزنا و السرقة و شرب الخمر فجعلوا يدعون عليهم و لا يعذرونهم فقيل انهم في غيب فلم يعذروهم فقيل لهم اختاروا منكم من أفضلكم ملكين امرهما و أنهاهما فاختاروا هاروت و ماروت فاهبطا إلى الأرض و جعل لهما شهوات بنى آدم و أمرهما ان يعبداه و لا يشركا به شيئا و نهاهما عن قتل النفس الحرام و اكل مال الحرام و عن الزنا و شرب الخمر فلبثا في الأرض زمانا يحكمان بين الناس بالحق و ذلك في زمان إدريس و في ذلك الزمان امرأة حسنها في النساء كحسن الزهرة في سائر الكواكب و انها أتيا عليها فخضا لها في القول و أرادها عن نفسها فأبى الا أن يكونا على أمرها و دينها فسألاها عن دينها فأخرجت لهما صنما فقالت هذا أعبده فقالا لا حاجة لنا في عبادة هذا فذهبا فغبرا ما شاء الله ثم أتيا عليها فارادها عن نفسها ففعلت مثل ذلك فذهبا ثم أتيا عليها فارادها على نفسها فلما رأتا انها أتيا ان يعبدا الصنم فقالت لهما اختارا احد الخلال الثلاث اما ان تعبدا هذا الصنم و اما ان تقتلا هذا النفس و اما ان تشربا هذا الخمر فقالا كل هذا لا ينبغي و أهون الثلاثة شرب الخمر فأخذت منهما فواقعا المرأة فخشيا ان يخبر الإنسان عنهما فقتلاه فلما ذهب عنهما السكر و علما ما وقعا فيه من الخطيئة أرادا ان يصعدا إلى السماء فلم يستطيعا و حيل بينهما و بين ذلك و كشف الغطاء فيما بينهما و بين أهل السماء فنظرت الملائكة إلى ما وقعا فيه فعجبوا كل العجب و عرفوا انه من كان في غيب فهو أقل خشية فجعلوا بعد ذلك يستغفرون لمن في الأرض فنزل في ذلك «وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» فقيل لهما اختارا عذاب الدنيا أو عذاب الآخرة

همین سؤال را مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید، حضرت فرمود: دروغ گفته‌اند، همانا این‌ها دو جانور دریائی‌اند و مردم به غلط آن‌ها را دو ستاره می‌دانند، خدا دشمنانش را بصورت نور بخش تابان در نمی‌آورد که تا آسمان و زمین هست آن‌ها بمانند، مسخ‌شده‌ها بیش از سه روز زنده نمی‌مانند و می‌میرند، و نژادی از خود نمی‌گذارند. امروز در روی زمین مسخ شده نیست و آن‌چه از مسوخ شمرده شده مانند میمون و خوک و مانند آن‌ها شبیه مسخ‌شده‌ها هستند که خدا از خشم خود مردمی را که منکر توحید خدا بودند و پیغمبران را دروغ دانستند بصورت آن‌ها درآورد و لعن کرد.^۱

امام حسن عسکری علیه السلام نیز در روایتی، ملائکه را معصوم از کفر دانسته‌اند.^۲ أبو شهبه نیز بعد از ذکر آن روایت، می‌گوید: تمامی این گفته‌ها با مقام عصمت فرشتگان منافات دارد و بافته‌های کعب الأخبار و دست پرورده‌های اوست.^۳ در روایتی نیز که عده‌ای گفتند: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت علی علیه السلام را تصریح فرمود، خداوند دوستی ایشان را بر عده زیادی از ملائکه در آسمان‌ها عرضه داشت و آن‌ها امتناع نمودند؛ خداوند آن‌ها را مسخ، و وزغ گردانید؛ امام حسن عسکری علیه السلام ملائکه را رسولان خدا مثل سائر پیغمبران دانستند که به خدا کافر نمی‌شوند و شأنشان عظیم است.^۴

فقال اما عذاب الدنيا فانه ينقطع و يذهب و اما عذاب الآخرة فلا انقطاع له فاختارا عذاب الدنيا فجعلنا ببابل فهما يعذبان.» سیوطی، پیشین، ج ۱، ص ۹۹.

۱. «الْعُيُونُ، عَنْ تَمِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ سَمِعْتُ الْمَأْمُونَ يَسْأَلُ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى علیه السلام عَمَّا يَرُويهِ النَّاسُ مِنْ أَمْرِ الزُّهْرَةِ وَ أَنَّهَا كَانَتْ امْرَأَةً فَتِنَ بِهَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ وَ مَا يَرُويهِ مِنْ أَمْرِ سُهَيْلٍ وَ أَنَّهُ كَانَ عَشَارًا بِالْيَمَنِ فَقَالَ كَذَبُوا فِي قَوْلِهِمْ إِنَّهُمَا كَوَكَبَانِ وَ إِنَّمَا كَانَتَا دَابَّتَيْنِ مِنْ دَوَابِّ الْبَحْرِ فَعَلِطَ النَّاسُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمَا كَوَكَبَانِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَمْسَخَ أَغْدَاءَهُ أَنْوَارًا مُضِيئَةً ثُمَّ يُبْقِيهَا مَا بَقِيَتْ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ إِنَّ الْمُسُوخَ لَمْ يَبْقَ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ حَتَّى مَاتَتْ وَ مَا تَنَاسَلَ مِنْهَا شَيْءٌ وَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْيَوْمَ مَسْخٌ وَ إِنَّ الَّتِي وَقَعَ عَلَيْهَا اسْمُ الْمُسُوخِيَّةِ مِثْلُ الْفَرْدَةِ وَ الْحَنْزِيرِ وَ الدَّبِّ وَ أَشْبَاهِهَا إِنَّمَا هِيَ مِثْلُ مَا مَسَخَ اللَّهُ عَلَى صُورِهَا قَوْمًا غَضِبَ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ بِإِنْكَارِهِمْ تَوْحِيدَ اللَّهِ وَ تَكْذِيبِهِمْ رُسُلَهُ وَ أَمَّا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ فَكَانَا مَلَكَيْنِ عَلَّمَا النَّاسَ السَّحْرَ لِيَتَحَرَّرُوا بِهِ مِنْ سِحْرِ السَّحْرَةِ» مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۳۲۳، ح ۴.

۲. «وَ بِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ يُونُسَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ أَنَّهُمَا قَالَا: قُلْنَا لِلْحَسَنِ أَبِي الْقَاسِمِ علیه السلام إِنَّ قَوْمًا عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ مَلَكَانِ اخْتَارَتْهُمَا الْمَلَائِكَةُ لَمَّا كَثُرَ عَصِيانُ بَنِي آدَمَ وَ أَنْزَلَهُمَا اللَّهُ مَعَ ثَالِثٍ لِهَمَّا إِلَى الدُّنْيَا- وَ أَنَّهُمَا افْتَتَنَّا بِالزُّهْرَةِ وَ أَرَادَا الزَّنا بِهَا- وَ شَرَبَا الْحَمْرَ وَ قَتَلَا النَّفْسَ الْمُحَرَّمَةَ وَ أَنَّ اللَّهَ يَعْذِبُهُمَا بِبَابِلَ وَ أَنَّ السَّحْرَةَ مِنْهُمَا يَتَعَلَّمُونَ السَّحْرَ وَ أَنَّ اللَّهَ مَسَخَ هَذَا الْكُوكَبَ الَّذِي هُوَ الزُّهْرَةُ فَقَالَ الْإِمَامُ علیه السلام مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ إِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّهِ مَعْصُومُونَ مَحْفُوظُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْفِتَنِ بِالطَّافِ اللَّهُ.» أحمد بن علی طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۵۸؛ شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۶۹، باب ۲۷.

۳. أبو شهبه، الإسرائيليات و الموضوعات فی كتب التفسیر، بیروت، دار الجیل (مکتب السنة القاهرة)، بی تا، ص ۱۵۹-۱۶۶.

۴. «وَ قَالَ الْإِمَامُ (عسکری) علیه السلام يُحَدِّثُنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنِ الرَّضَا علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ علیه السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا مَعَاشِرَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اخْتَارَ النَّبِيِّينَ وَ اخْتَارَ الْمَلَائِكَةَ الْمُقْرَبِينَ وَ مَا اخْتَارَهُمْ إِلَّا عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِهِمْ أَنَّهُمْ لَا يُؤَاقِعُونَ مَا يَخْرُجُونَ بِهِ عَنْ وِلَايَتِهِ وَ يَنْقَطِعُونَ بِهِ مِنْ عِصْمَتِهِ وَ يَنْضَمُونَ بِهِ إِلَى الْمُسْتَحْقِقِينَ لِعَذَابِهِ وَ نَقَمَتِهِ قَالَا فَقُلْنَا فَقَدْ رَوَى لَنَا أَنَّ عَلِيًّا علیه السلام لَمَّا نَصَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ بِالْإِمَامَةِ عَرَضَ اللَّهُ وِلَايَتَهُ

این حرف خلاف موازین قرآن است؛ چون وقتی خدا به ملائکه دستور سجده بر آدم داد؛ همه سجده کردند؛ و پذیرای امر الهی شدند؛ چگونه فرشتگان ولایت حضرت علی علیه السلام را نمی‌پذیرند؟ علامه مجلسی در شرح این که مارماهی مسخ شده است چون منکر ولایت شده، می‌گوید این حرف خنده آور است و باید از گوینده و بپذیرنده آن تعجب کرد.^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اتفاق افتادن خسف، زلزله، میمون و خوک در امت خویش اشاره نموده‌اند،^۲ و در روایت دیگری فرمودند: چون امت من پانزده کردار پیشه سازند، بلا بر آنان نازل گردد، وقتی که اموال و غنائم را دست بدست گردانند (و از مستحق دریغ دارند)، امانت را غنیمت شمارند، زکات را غرامت دانند، مرد از همسرش اطاعت کند و مادرش را بیازارد، با رفیق محبت و با پدر جفا کند، در مسجدها سر و صدا بالا رود، اشخاص را از بیم شرشان احترام کنند، رئیس قوم رذلت‌ترین آنان باشد، حریر پوشند، شراب نوشند، زنان، خنیاگر و آلات موسیقی فراهم سازند و آخر امت، اولش را لعنت کند؛ منتظر سه بلا باشید: باد سرخ، مسخ و خسف یعنی به زمین فرو رفتن.^۳

علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌گوید: آن چه در امت‌های گذشته اتفاق افتاده، نظیر آن در این امت هم خواهد بود. پس هلاک و مسخ آن امت‌ها، در این امت، هلاک معنوی و گمراهی و محروم بودن از علم و کمالات و مردن دل‌ها و مسخ عقاید آن‌ها است. آن‌ها گرچه بصورت انسان هستند اما چون چهارپایانند بلکه گمراه‌تر و گرچه به ظاهر در میان زندگانند اما مرده هستند و شعور ندارند، چون فهم و درک حق را ندارند؛ و از آن‌ها کاری که سودی برای آخرتشان داشته باشد، سر نمی‌زند. منافاتی بین این تأویل‌ها و تفسیر ظاهر آیات نیست.^۴

عَلَىٰ فِتَامٍ وَ فِتَامٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَأَبَوْهَا فَسَخَّهْمُ اللَّهُ ضَفَادَعٍ فَقَالَ مَعَادُ اللَّهِ هَؤُلَاءِ الْمُكَذِّبُونَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ كَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِلَى الْخَلْقِ أَلَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ الْكُفْرَ بِاللَّهِ فَلَمَّا لَا قَالَ فَكَذَلِكَ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ شَأْنَ الْمَلَائِكَةِ عَظِيمٌ وَإِنْ خَطَبْتَهُمْ لَجَلِيلٌ. «أحمد بن علي طبرسي، الاحتجاج على أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۶۰؛ أبو محمد حسن بن علي عسكري عليه السلام، التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، قم، نشر مدرسه ی امام مهدی، ۱۴۰۹ق، ص ۴۷۶.

۱. محمد باقر مجلسی، *آسمان و جهان* (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴) ترجمه‌ی محمد باقر کمره‌ای، تهران، نشر اسلامی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۸، ج ۶.

۲. «و أخرج ابن أبي الدنيا في ذم الملاحی من طریق عثمان بن عطاء عن أبيه ان النبي صلی الله علیه و آله قال سيكون في امتی خسف و رجف و قرده و خنازیر.» سیوطی، *پیشین*، ج ۲، ص ۲۹۵.

۳. «و قَالَ صلی الله علیه و آله إِذَا فَعَلَتْ أُمَّتِي خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً حَلَّ بِهَا الْبَلَاءُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هُنَّ قَالَ إِذَا أَخَذُوا الْمَعْنَمَ دُولًا وَ الْأَمَانَةَ مَعْنَمًا وَ الزَّكَاةَ مَعْرَمًا وَ أَطَاعَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَعَقَى أُمَّهُ وَ بَرَّ صَدِيقَهُ وَ جَفَا أَبَاهُ وَ ارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ فِي الْمَسَاجِدِ وَأَكْرَمَ الرَّجُلُ مَخَافَةَ شَرِّهِ وَ كَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرْدَلَهُمْ وَ إِذَا لَيْسَ الْحَرِيرُ وَ شَرِبَتِ الْخَمْرُ وَ اتَّخَذَ الْقِيَانُ وَ الْمَعَارِفُ وَ لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا فَلْيَتَرَقَّبُوا بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَ خِصَالٍ رِيحًا حَمْرَاءَ وَ مَسْخًا وَ فَسْخًا.» حسن بن علی، *ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ق، چاپ دوم، ص ۵۳.

۴. محمد باقر، مجلسی، *پیشین*، ج ۲۴، باب ۳۷، ص ۱۰۳.

در روایت آمده که مار، جنّ مسخ شده‌است؛ همان طور که میمون و خوک، مسخ شده‌ی آدمی هستند.^۱ وقتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد میمون و خوک می‌پرسند که آیا از مسخ شدگانند یا نه؟ حضرت آفرینش این دو را قبل از حضرت آدم علیه السلام می‌دانند؛^۲ که وقتی خداوند بر یهود غضب نمود، ایشان را به شکل میمون و خوک مسخ کرد.^۳ و امتی ستم‌کار، مثلاً بصورت میمون مسخ شده و بعد مرده‌اند و این ربطی به نسل میمون و بقاء یا عدم بقاء آن ندارد.

علّت مسخ شدن عده‌ای، گناهان آنان و جنبه عبرت آموزی این عذاب است. در روایتی از امام زین العابدین علیه السلام چنین آمده‌است: «بعد از گناهی که یهودیان در روز شنبه کردند، و از دستور خداوند مبنی بر ممنوعیت صید ماهی در روز شنبه سرپیچی کردند، خداوند آن‌ها را به صورت میمون‌هایی درآورد: «محققاً دانسته‌اید که به جماعتی از شما که عصیان ورزیدند و حرمت شنبه را نگاه نداشتند، گفتیم بوزینه شوید دور از قرب حق»^۴ عده‌ای از مؤمنان از شهرهای مجاور، برای دیدن آن‌ها آمدند. عده‌ای از آنان که قبلاً این گناه‌کاران را می‌شناختند بعد از دیدن چهره‌ی عوض شده‌ی آن‌ها، چون آنان را می‌شناختند می‌گفتند: تو فلانی پسر فلانی نیستی، آن میمون هم با اشک و با حرکت سر خود جواب می‌داد بله.»^۵ خوردن گوشت حیواناتی که مسخ شده‌اند جایز نیست. ولی حیوانات حرام گوشت منحصر به حیوانات مسخ شده در روایات نیست، بلکه هر حیوان مردارخوار و نجاست خوار، حرام گوشت است.^۶ امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «مسخ شدگان تا سه روز زنده بودند، سپس خداوند باران و بادی فرستاد و همه را به دریا انداخت، و این حیواناتی که اکنون به شکل آن‌ها

۱. «و أخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الحیات مسخ الجن كما مسخت القردة و الخنازیر.» سیوطی، همان.

۲. «و أخرج مسلم و ابن مردويه عن ابن مسعود قال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله عن القردة و الخنازیر أ هی مما مسخ الله فقال ان الله لم يهلك قوما أو یمسخ قوما فیجعل لهم نسلا و لا عاقبة و ان القردة و الخنازیر قبل ذلك.» سیوطی، پیشین، ص ۲۹۵.

۳. «و أخرج الطیالسی و أحمد و ابن أبی حاتم و أبو الشیخ و ابن مردويه عن ابن مسعود قال سألنا رسول الله صلی الله علیه و آله عن القردة و الخنازیر أ هی من نسل اليهود فقال لان الله لم یلعن قوما قط فمسخهم فكان لهم نسل و لكن هذا خلق فلما غضب الله علی اليهود فمسخهم جعلهم مثلهم.» همان.

۴. «و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسین.» بقره/ ۶۵

۵. «فی تفسیر الإمام علیه السلام فی سورة البقرة عند قوله ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ قال علی بن الحسین علیه السلام: کان هؤلاء قوماً یسکنون علی شاطئ بحر نهام الله و انبیاءه عن اصطیاد السمک فی يوم السبت فإذا هم کلهم رجالهم و نسائهم قردة - یموج بعضهم فی بعض - یعرف هؤلاء الناظرون معارفهم و قرابتهم و خطاهم، یقول المطلع لبعضهم: أنت فلان أنت فلانة فتدمع عینه، و یومی برأسه (بلأ، أو نعم).» فیض کاشانی، پیشین، ص ۲۴۶؛ امام ابو محمد حسن بن علی عسکری، پیشین، ص ۲۷۰.

۶. «و روی (اباجعفر علیه السلام) أن المسوخ لم یتبق أكثر من ثلاثة ایام فإن هذه مثل یها فنهی الله عز و جل عن أکلها.» شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، قم، نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق، چاپ دوم، ۴ جلد، ج ۳، ص ۳۳۷، باب الصید و الذبائح، ح ۴۱۹۸.

می‌بینید، فقط شبیه آنانند نه آن که خود آنان و یا از نسل آنان باشند.»^۱ و اگر در بعضی از روایات علت حرمت گوشت سگ و خوک و میمون را مسخ شدن آن‌ها نام می‌برد، منظورش این نیست که از نسل آنان هستند، بلکه «به خاطر مضراتی است که گوشت آنان دارد؛ و به خاطر تعظیم عقوبت خداوند بر عده‌ای است که به این شکل در آمده‌اند؛ تا مردم با این گونه حیوانات انس نگیرند و عذاب الهی را سبک شمارند.»^۲

ج) ایمان ظاهری (آیه ۶۱)

ذیل آیه ۶۱ در کتب روایی هیچ روایتی یافت نگردید؛ تنها الدر المنثور به یک روایت اشاره کرده که قتاده در مورد این عبارت آیه: ﴿وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا﴾ می‌گوید: عده‌ای از یهود نزد پیامبر ﷺ آمدند و خبر دادند که ما ایمان آورده و راضی هستیم؛ در حالی که به گمراهی و کفرشان متمسک بودند. پس به ظاهر با اسلام نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و با کفر از نزد حضرت خارج گردیدند.^۳

د) تعطیل امر به معروف و نهی از منکر از طرف علما، زمینه ساز فساد (آیه ۶۳)

ذیل این آیه، تفسیر برهان روایتی را از امام باقر ﷺ به نقل از کافی و روایت دیگری از امام صادق ﷺ به نقل از عیاشی می‌آورد. تفسیر صافی دو روایت از حضرت علی ﷺ یکی به نقل از کافی و دیگری از تحف العقول آورده‌است. تفسیر قمی ذیل این آیه روایتی نقل نکرده‌است. نور الثقلین همان روایت حضرت علی ﷺ به نقل از کافی در مورد دلیل هلاکت پیشینیان و باز همان روایت امام باقر ﷺ به نقل از کافی در مورد طلاق و روایتی از خطبه‌ی نهج البلاغه را ذکر کرده‌است. میزان در بحث روایی ذیل این آیه دو روایت در مورد طلاق دادن به غیر سنت یکی از امام باقر ﷺ به نقل از کافی و روایتی از امام صادق ﷺ به نقل از عیاشی می‌آورد، (شکل شماره ۱۴). ما نیز در ادامه آن‌ها را می‌آوریم.

۱. «... فَمَا زَالُوا كَذَلِكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ [عَلَيْهِمْ] مَطَرًا وَرِيحًا - فَجَرَفَهُمْ إِلَى الْبَحْرِ، وَ مَا بَقِيَ مَسْخُ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، وَ إِنَّمَا الَّذِينَ تَرَوْنَ مِنْ هَذِهِ الْمُصَوِّرَاتِ بِصُورِهَا - فَإِنَّمَا هِيَ أَشْبَاهُهَا، لَا هِيَ بِأَعْيَانِهَا وَ لَا مِنْ نَسْلِهَا.» ملا محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۶؛ امام أبو محمد حسن بن علی عسکری ﷺ، پیشین، ص ۲۷۰.

۲. عباس، قمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۷۵.

۳. «أخرج عبد بن حميد و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم عن قتادة في قوله ﴿وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا﴾ الآية قال أناس من اليهود و كانوا يدخلون على النبي ﷺ فيخبرونه انهم مؤمنون راضون بالذی جاء به و هم متمسكون بضلالتهم و بالكفر فكانوا يدخلون بذلك و يخرجون به من عند رسول الله ﷺ.» سیوطی، پیشین، ص ۲۹۵.

حضرت علی علیه السلام در مقایسه امر به معروف و نهی از منکر با جایگاه دیگر فرایض دینی، حتی جهاد فی سبیل الله، فرمود: همه‌ی کارهای نیک و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون دمیدنی است به دریای پرموج پهناور.^۱ این روایت نشان می‌دهد که این دو فریضه، از اولویت و اهمیت خاصی برخوردار است. چرا که زمینه ساز تحقق محیطی مناسب برای عمل به واجبات دیگر است، اگر این دستور دینی به صورت کامل عملی شود، جامعه‌ی اسلامی به محیطی سازنده برای تقیّد به احکام شریعت تبدیل می‌شود. در مقابل کم توجهی و یا ترک آن، باعث می‌شود که زنگار منکرات چهره‌ی تابناک احکام الهی را تیره و تار سازد، و دیگر کسی در عمل به آن‌ها رغبت نمی‌نماید و احکام نورانی اسلام از میان مردم رخت بر می‌بندد و نهایتاً دین الهی از زندگی کنار می‌رود.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: خداوند با بد تعریف کردن از دانشمندان یهود و نصارا، اولیائش را پند می‌دهد. و دلیل سکوت علما و رها کردن امر به معروف و نهی از منکر، یا طمع به منافع ستمگران است و یا ترس از آنان.^۲ آن حضرت در ادامه‌ی همان روایت از قول پدر بزرگوارشان حضرت علی علیه السلام به آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی مائده اشاره دارند و شیوه‌ی نادرست گروهی از بنی اسرائیل و سکوت در برابر منکرات را تفسیح می‌کنند که خداوند آنان را نکوهش کرده، چرا که آنان در میان ستمکاران بودند و اعمال زشت و فاسد آنان را مشاهده می‌کردند ولی به طمع آن چه که داشتند و از بیم این که در محذور واقع شوند آنان را از اعمالشان نهی نمی‌کردند. خداوند، از این دو فریضه به عنوان فریضه‌ای از جانب خود سخن گفته است؛ چرا که، اگر این فریضه به اجرا درآید، واجبات دیگر برپا می‌گردند؛ چرا که این دو فریضه دعوت به اسلام است.^۱

۱. «ما اعمال البرّ کلّها والجهاد فی سبیل الله عند الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر إلا کفئته فی بحر لجّی» محمد بن حسین رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، نشر مشهور، جلد، حکمت ۳۷۴، ص ۴۲۹.

۲. «و روی عن الإمام التقی السبط الشهید أبی عبد الله الحسین بن علی علیه السلام فی طوال هذه المعان من کلامه علیه السلام فی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر و یروی عن امیر المؤمنین علیه السلام: اَعْتَبِرُوا اَیُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللهُ بِهِ اَوْلِیَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَی الْاَحْبَارِ اِذْ یَقُولُ ﴿لَوْ لَا یَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِیُونَ وَالْاَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ﴾ وَ قَالَ ﴿لَیْنَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ﴾ اِلَی قَوْلِهِ ﴿لِبَسِّسَ مَا كَانُوا یَفْعَلُونَ﴾ وَ اِنَّمَا عَابَ اللهُ ذَلِكَ عَلَیْهِمْ لِاِنَّهُمْ كَانُوا یُرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِیْنَ بَیْنَ اَطْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الْفَسَادَ فَلَا یَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِیْمَا كَانُوا یَتَّالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا یَحْذَرُونَ». ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۳۷؛ حرعاملی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۰، ح ۲۱۱۶۰؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۹؛ تفسیر صافی نیز ذیل این آیه قسمت ابتدای روایت تا ﴿لِبَسِّسَ مَا كَانُوا یَفْعَلُونَ﴾ را به نقل از تحف العقول آورده است.

۱. «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعْبَةَ فِي تَحْفِ الْعُقُولِ عَنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ وَ يُرْوَى عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام اَعْتَبِرُوا اَیُّهَا النَّاسُ ... فَبَدَأَ اللهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ مِنْهُ لِعَلِمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيَتْ وَ أُقِيمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيِّنًا وَ صَعْبًا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ

بدیهی است سرزنش خداوند در این آیه، اختصاص به علمای خاموش و ساکت یهود و نصارا ندارد و تمام رهبران فکری و علمای دینی و دانشمندانی که به هنگام آلوده شدن مردم به گناه و سرعت گرفتن در راه ظلم و فساد، خاموش می‌نشینند را در برمی‌گیرد؛ زیرا حکم درباره‌ی همگان یکسان است، از این رو، قسمت نخست روایت امام حسین علیه السلام که از پدر بزرگوارشان در موضوع امر به معروف و نهی از منکر نقل شده است، مورد توجه حضرت امام خمینی رحمته الله نیز قرار گرفته است. ایشان در مورد استشهاد حضرت علی علیه السلام به این آیه دو نکته را گوشزد می‌کنند:

«سهل انگاری علما در وظائف، ضررش بیش از کوتاهی دیگران در انجام همان وظائف مشترک است. هرگاه یک بازاری کار خلافی بکند ضررش به خودش می‌رسد، لیکن اگر علما در وظیفه کوتاهی کردند، مثلاً در برابر ستمگران سکوت نمودند، ضررش متوجه اسلام می‌شود. باید از همه‌ی اموری که مخالف شرع است نهی کرد، ولی روی «قول إثم» یعنی دروغ پردازی و «أكل سحت» یعنی حرام خواری، تکیه کرده است تا بفهماند که این دو منکر از همه‌ی منکرات خطرناک تر است.»^۱

حضرت علی علیه السلام علت هلاکت پیشینیان را، عدم امر به معروف و نهی از منکر از طرف علما دانسته‌اند^۲ آن‌جا که می‌فرماید: «چرا علمای ربانی و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه آلود باز نمی‌دارند؟»^۳

حضرت علی علیه السلام در مورد مقام علما می‌فرمایند: با توجه به این همه خطرات، روش‌های گمراه کننده شما را به کجا می‌کشاند؟ تاریکی‌ها، تا کی شما را متحیر می‌سازد؟ دروغ پردازی‌ها تا چه زمانی شما را می‌فریبد؟^۴ مصیبت شما از

دَعَاءُ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَطَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْفِيءِ وَ الْعَنَائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا. « ابن شعبه، همان؛ حرعاملی، همان.

۱. امام خمینی، ولایت فقیه «حکومت اسلامی»، قم، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر، با همکاری نمایشگاه کتاب، ۱۳۶۰ش، ص ۱۵۵.

۲. «نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ عَنْ حَسَنِ قَالَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّهُ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَيْثُمَا عَمِلُوا مِنَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ ذَلِكَ وَ أَنَّهُمْ لَمَّا تَمَادَوْا فِي الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ ذَلِكَ نَزَلَتْ بِهِمُ الْعُقُوبَاتُ فَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَنْ يُقَرَّبَا أَجَلًا وَ لَنْ يَقْطَعَا رِزْقًا الْحَدِيث. « محمد بن حسن، حرعاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه‌ی آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول، ۳۰ جلد، ج ۱۶، ص ۱۲۰؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۹؛ قمی مشهدی، پیشین، ص ۱۶۰.

۳. ﴿لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمُ﴾ مانده/۶۳.

۴. «فی نهج البلاغة قال علیه السلام فی خطبة له و هی خطب من الملاحم: أين تذهب بكم المذاهب و یستر بكم الغیاهب و تخذعكم الكواذب و من و

همه‌ی مردم بزرگتر است؛ زیرا شما مقام علمی دانشمندان و علماء را حفظ نکردید. کاش شما کوشش می‌کردید؛ چرا که مجاری امور و احکام به دست علماء است. آنان که امین بر حلال و حرام خدایند، و باید زمام امور به دست آن‌ها باشد، و این مقام، بواسطه فاصله‌ی شما از حق، و اختلافاتن درباره روش پیامبر ﷺ از شما گرفته شده است.^۱

امام باقر علیه السلام نیز امر به معروف و نهی از منکر را دو خصلت از خصلت‌های الهی دانسته‌اند، که خداوند دارنده‌ی آن را یاری کرده و عزیز می‌گرداند، و به هر کس که دست از یاری آن دو بردارد؛ کمک نخواهد کرد.^۲ آن حضرت در روایت دیگری از قومی در آخرالزمان نام می‌برد که از جدال کنندگان و متمسکان به سفیهان، پیروی می‌کنند؛ و امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی‌دانند.^۳ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز برخوردار از خیر و برکت را مزیت این دو فریضه الهی دانسته، و تسلط بدان، و نداشتن یار و یاور را از عواقب ترک آن دو می‌دانند.^۴

عمر بن ریاح گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم به من خبر رسیده که فرموده‌اید کسی که به غیر سنت طلاق دهد، طلاقش ارزشی ندارد؟ حضرت فرمود: این را خدا می‌گوید. به خدا اگر ما از روی جور و ظلم به شما فتوا می‌دادیم، از شما سرورتر بودیم؛ چرا که خدا می‌فرماید: ﴿لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ...﴾

این توتون و انی توفکون و لكل أجل كتاب، و لكل غيبه إياب فاستمعوا من ربانیکم و احضروه قلوبکم و استيقظوا أن يهتف بکم، محمد بن حسین، شریف الرضی، پیشین، ترجمه محمد دشتی، ص ۲۰۳؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۴۹، ح ۲۷۶، (به نقل از نهج البلاغه).

۱. «﴿لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ﴾ إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلَبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْإِمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ فَأَنْتُمْ الْمَسْئُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَ مَا سَلِبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَدَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمُتُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصَدُّرٌ وَ إِيَّاكُمْ تُرْجَعُ الْخَبَرُ.» ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۲۳۸. صاحب مستدرک الوسائل در این روایت، عبارت: «﴿لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ﴾ را «لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ» آورده است. حسین بن محمد تقی، نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه‌ی آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق، چاپ اول، ۲۸جلد، ج ۱۷، ص ۳۱۶.

۲. «فی الکافی عن الصادق علیه السلام الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر خلقان من خلق الله تعالی فمن نصرهما أعزه الله و من خذلهما خذله الله.» فیض کاشانی، پیشین، ص ۳۶۷.

۳. «عن الباقر علیه السلام قال: يكون في آخر الزمان قوم يتبع فيهم قوم مراؤون يتقربون و يتنسكون حداء سفهاء لا يوجبون أمراً بمعروف و لا نهياً.» همان.

۴. «و فی التهذیب عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال لا يزال الناس بخير ما أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا على البر فإذا لم يفعلوا ذلك نزع من البرکات و سلط بعضهم على بعض و لم يكن لهم ناصر في الأرض و لا في السماء.» همان.

۱. «محمد بن یعقوب: عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، و علی بن إبراهیم، عن أبيه، جميعاً، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان، عن أبي بصير، عن عمر بن ریاح، عن أبي جعفر علیه السلام، قال: قلت له: بلغني أنك تقول: من طلق لغير السنة أنك لا ترى طلاقه شيئاً؟ فقال أبو جعفر علیه السلام: «ما أقوله، بل الله عز و جل يقول، أما و الله لو كنا نفتیکم بالجور، لکنا شراً منکم، لأن الله عز و جل يقول: ﴿لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ

و «عَلَّ الْيَدَ» در روایات (آیهی ۶۴)

گفتار یهود، مبنی بر «عَلَّ الْيَدَ» و توبیخ خداوند در روایات مختلف مورد بررسی قرار گرفته و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در تفسیر این کلام سخنانی فرموده‌اند.

معصوم علیه‌السلام فرمود: «عده‌ای گفتند خدا دیگر کار جدید نمی‌کند و هر چه انجام می‌شود؛ همان مقدرات آغازین اوست. ولی خدا فرمود: «دستان خدا باز است، یعنی امور را کم و زیاد، مقدّم و مؤخّر می‌کند و بدا و مشیّت فعلی دارد»^۱

امام رضا و پدر بزرگوارشان اثبات بدا را از ضروریات دین شمرده، منکران آن را نهی فرموده‌اند. در روایتی آن حضرت از جلسه‌ای صحبت می‌کنند که در آن عده‌ای از پدرشان موسی بن جعفر علیه‌السلام در باره بدا سؤال کردند، و حضرت فرمودند: چطور مردم بدا را، و این که خداوند تصمیم در مورد عده‌ای را به تأخیر می‌اندازد، منکر هستند؟^۲ خود امام رضا علیه‌السلام نیز برای اثبات بدا در مقابل سلیمان مروزی، که منکر آن بود فرمودند: آیا نمی‌ترسی مانند یهودیان شوی؛ که گفتند: دست خدا بسته است؛ یعنی کار خلقت را تمام کرده و دیگر چیزی نمی‌آفریند؟^۱ در روایتی حضرت امام صادق علیه‌السلام منظور یهود از این گفتارشان را فراغت از ایجاد آن چه باید انجام دهد دانسته‌اند.^۲ و در روایت دیگری همان حضرت فرمودند: منظور یهود، بسته بودن دست خدا نبود بلکه می‌گفتند: کار خدا تمام شده و دیگر در امور کم و بیش نمی‌کند؛ و خداوند در جواب ایشان، دستان خودشان را بسته دانسته؛ آن‌ها را نفرین کرده و می‌افزاید: دستان خداوند گشاده است و به هر کس بخواهد می‌بخشد. چرا که می‌فرماید: «خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و «أمّ الکتاب» [لوح

الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ» [الآیه]. بحرانی، پیشین، ص ۳۲۹، ح ۳۱۹۶ / [۴]. بحرانی در ادامه همین حدیث را به نقل از امام صادق علیه‌السلام از تفسیر عیاشی تکرار می‌کند. همان، ص ۳۳۰، ح ۳۱۹۷ / [۲].

۱. «و القمی قال قالوا قد فرغ الله من الأمر لا يحدث الله غير ما قدره في التقدير الأول فردّ الله عليهم فقال ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ ای تقدّم و مؤخّر ویزید و ینقص وله البداء والمشيّه». فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۹ (به نقل از قمی)؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۳۱.

۲. «و لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْمًا سَأَلُوا أَبِي، مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه‌السلام عَنِ الْبَدَاءِ؟ فَقَالَ: وَ مَا يُنْكِرُ النَّاسُ مِنَ الْبَدَاءِ وَ أَنْ يَقِفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْمًا يُرْجِيهِمْ لِأَمْرِهِ.» محمد بن حسن، شیخ حر عاملی، الفصول المهمّة فی أصول الائمه (تکملة الوسائل)، قم، مؤسسه ی معارف اسلامی امام رضا علیه‌السلام، ۱۴۱۸ ق، ۱۳۷۶ ش، چاپ اول، ۳ جلد، ج ۱، ص ۲۲۳؛ محمد بن علی، ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۸۲.

۱. «و فی العیون عن الرضا علیه‌السلام فی کلام له فی اثبات البداء مع سلیمان المروزی و قد کان ینکره فقال احسبک ضاهیت الیهود فی هذا الباب؟ قال أعوذ بالله من ذلك و ما قالت الیهود قال ﴿قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ یعنون انّ الله قد فرغ من الأمر فلیس یحدث شیئاً الحدیث.» فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۰؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۹، ح ۲۷۷.

۲. «و العیاشی عن الصادق علیه‌السلام یعنون انه قد فرغ ممّا هو کائن.» فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۰؛ سید هاشم بحرانی، پیشین، ص ۳۳۱.

محمود] نزد اوست». ^۱ علامه بحرانی این حدیث را با کمی تفاوت و با عبارت «قد فرغ من الأشياء» آورده است. ^۲ همچنین شیخ در مجالس، حدیثی به همین مضمون، با سندی مفصل تر و روایتی مختصرتر از فیض کاشانی آورده است. ^۳ وقتی مشرقی به دستان خود اشاره کرده و به امام رضا علیه السلام می گوید: آیا منظور خداوند «از گشاده بودن دستانش» این گونه است؟ حضرت می فرماید: نه اگر این چنین بود که خدا مخلوق بود. ^۴ و با این بیان نفی جسمانیت از خدا را اثبات می نمایند. این روایت در تفسیر برهان نیز آمده با این تفاوت که حضرت در ابتدای روایت فرمودند: «خداوند همان گونه که خود را وصف نموده، یکتا، صمد و نور است». ^۱ عیاشی نیز همین روایت را در تفسیرش آورده است. ^۲

امام صادق علیه السلام جسمانیت را از ذات باری تعالی نفی کرده و عقاید یهود را بیان می فرمایند. ایشان، پروردگار عرش را پروردگاری یگانه معرفی فرمودند، ولی عده ای می گویند دو دست دارد و «دستش بسته است» ... و برای این وصف های مردم است که فرمود: «منزه است پروردگار عرش، از توصیفی که آن ها می کنند». ^۳ خداوند برتر از آن مثال هایی است که

۱. (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) رعد/ ۳۹.

۲. «و في التوحيد عن الصادق عليه السلام في هذه الآية لم يعنوا انه هكذا ولكنهم قالوا قد فرغ من الأمر فلا يزيد و لا ينقص قال الله جل جلاله تكذيباً لقولهم ﴿عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُفِيقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ ا لم تسمع الله تعالى يقول ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾. «فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۹؛ سید هاشم بحرانی، پیشین، ص ۳۳۰؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۹، ح ۲۷۸.

۳. «عن يعقوب بن شعيب، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله: ﴿وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ﴾، قال: فقال لي: «كذا- و قال بيده إلى عنقه- و لكنه قال: قد فرغ من الأشياء». و في رواية أخرى عنه: «قولهم: فرغ من الأمر». بحرانی، پیشین، ص ۳۳۱.

۴. «الشيخ في مجالسه)، قال: أخبرنا أبو عبد الله الحسين بن إبراهيم القزويني، قال: أخبرنا أبو عبد الله محمد بن وهبان الهنائي البصري، قال: حدثني أحمد بن إبراهيم بن أحمد، قال: أخبرني أبو محمد الحسن ابن علي بن عبد الكريم الزعفراني، قال: حدثني أحمد بن محمد بن خالد البرقي أبو جعفر، قال: حدثني أبي، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى: ﴿وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾، فقال: «كانوا يقولون: قد فرغ من الأمر». همان.

۵. قال: حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رضي الله عنه)، عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى، عن المشرقی، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: سمعته قول: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾، فقلت له: يدان هكذا؟ و أشرت بيدي إلى يديه، فقال: «لا، لو كان هكذا لكان مخلوقاً». سید هاشم بحرانی، پیشین، ص ۳۳۰؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۰، ح ۲۷۹.

۱. «العیاشی: عن هشام المشرقی، عن أبي الحسن الخراسانی عليه السلام، قال: «إن الله كما وصف نفسه، أحد صمد نور». ثم قال: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾، فقلت له: أفلة دان هكذا؟ و أشرت بيدي إلى يده، فقال: «لو كان هكذا، كان مخلوقاً». بحرانی، پیشین، ص ۳۳۱.

۲. محمد بن مسعود بن عیاش، سلمی سمرقندی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۰.

۳. ﴿رَبُّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾. انبیا/ ۲۲.

می‌آورند، یا از این که چیزی شبیه به او باشد، وصف او امکان ندارد، و در خیال نمی‌گنجد.^۱ سیوطی ذیل آیه‌ی ۶۴ مائده، روایتی را به نقل از پیامبر ﷺ اکرم آورده که به بخشش و عطای شبانه روزی پروردگار به بندگان اشاره می‌کند.^۲

نویسنده‌ی تفسیر الحدیث پس از آوردن این حدیث می‌نویسد: مقصود از این جمله‌ی قرآنی، تقریر کرم و سخاوت نامحدود خداوند است.^۳ صاحب الطرائف نیز در این حدیث راه، به جای «سحاه اللیل»، «سحاه اللیل» و به جای «یمین الله ملأی»، «یَدَ اللّٰهِ مَلَأُ» آورده است.^۴

سیوطی ذیل آیه‌ی ۶۴ روایتی را به نقل از امام صادق علیه السلام در مورد سوء ظن آورده که این روایت در غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸۳ و کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۸۶ و شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص ۳۲۰ نیز با کمی تفاوت آمده است که از آنچه مردم درباره تو می‌گویند بدت نیاید؛ چرا که اگر همانطور که می‌گویند باشد، عقوبتی است برای گناهت که در عقوبتت در دنیا تعجیل شده و باعث رفع آن یا تخفیف در آن می‌شود پس به آن راضی باش، و اگر خلاف آنچه می‌گویند باشد، حسنه‌ای است برای تو که تو آن را انجام نداده‌ای بلکه آنان برایت تحصیل کرده‌اند و باید به آن خشنود باشی.^۱

۱. «و یأسناده إلى حنان بن سدير، عن أبي عبد الله عليه السلام حديث طويل، يقول فيه عليه السلام: و قوم وصفوه [بالبدين، و قالوا: يَدَ اللّٰهِ مَعْلُولَةٌ]. و قوم وصفوه [بالرجلين، فقالوا: وضع رجله على صخرة بيت المقدس، فمنا ارتقى إلى السماء. و وصفوه بالأنامل، فقالوا: إن محمدا عليه السلام قال: إنني وجدت برد أنامله على قلبي. فلمثل هذه الصفات قال: رَبُّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ». يقول: رب المثل الأعلى عما به مثله. و لله المثل الأعلى. الذي لا يشبهه شيء، ولا يوصف، ولا يتوهم. فذلك المثل الأعلى. «قمت مشهدي، پیشین، ص ۱۶۲؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۰ ح ۲۸۰.

۲. «و أخرج أحمد و عبد بن حميد و البخاری و مسلم و الترمذی و ابن ماجه و البيهقي في الأسماء و الصفات عن أبي هريرة قال قال رسول الله عليه السلام ان يمين الله ملأى لا يغيضها نفقه سحاه الليل و النهار أ رأيتهم ما أنفق منذ خلق السموات و الأرض فانه لم يغيض ما في يمينه قال عليه السلام و عَرَشُهُ عَلَى الْمَاءِ و في يده الأخرى القبض يرفع و يخفض.» سيوطی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۶.

۳. محمد عزت، دروزه، التفسیر الحدیث، دار إحياء الكتب العربية، قاهره، ۱۳۸۳ ق، ج ۹، ص ۱۷۷.

۴. «و رَوَى فِي الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّحِيحَيْنِ لِلْحَمِيدِيِّ فِي مُسْنَدِ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي الْحَدِيثِ الثَّامِنِ بَعْدَ الثَّلَاثِمِائَةِ مِنَ الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَنْ نَبِيِّهِمْ أَنَّ يَدَ اللّٰهِ مَلَأُ لَا يُغِيضُهَا نَفَقَةُ سَحَاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ قَالَ أ رأيتهم ما أنفق منذ خلق السموات و الأرض فإنه لم يغيض ما في يده و كان عَرَشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَ بِيَدِهِ الأخرى الميزان يُخْفِضُ وَ يَرْفَعُ» على بن موسى، ابن طاووس، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۳۵۲.

۱. «و أخرج أبو نعيم في الحلية عن جعفر بن محمد قال إذا بلغت عن أخيك شي يسوؤك فلا تعتم فانه ان كان كما يقول كانت عقوبة أجلت و ان كانت على غير ما يقول كانت حسنة لم تعملها قال و قال موسى يا رب أسألك أن لا تذكرني أحد إلا بخير قال ما فعلت ذلك لنفسي.» سيوطی، پیشین، ص ۲۹۶.

ز) نقش ایمان در سامان یافتن زندگی مادی (آیه‌ی ۶۵ و ۶۶)

نقش ایمان در زندگی حائز اهمیت دارد. گرچه مؤمنان، به خاطر ایمانشان از نعمت‌های معنوی بیشتری برخوردارند، لکن نسبت به دیگران در اقلیت‌اند، در روایات، از میان فرقه‌های مختلف، تنها یک فرقه اهل نجات معرفی گردیده‌است.^۱

پیروی از علی علیه السلام باعث برخورداری از علوم بی پایان آن حضرت است. منشأ این علم سرشار، به دلیل داشتن هزار کلید علم، از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. آن حضرت در بیان فضایلش، به حاضر بودن مطالب فراوانی نزد خودشان اشاره فرمودند که هر آیه‌ی نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همه‌ی علوم مورد نیاز بشر، حتی جزئی‌ترین آن‌ها و تأویل آیات به املاء پیامبر صلی الله علیه و آله و خط خودم تا قیامت در نزد من حاضر است. به دلیل در اختیار داشتن هزار کلید باب علم از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ و اگر امت پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان پیروی می‌کرد تا قیامت در آسایش و رفاه بودند.^۲

ح) استقامت شرط بهره‌مندی از مواهب الهی (آیه‌ی ۶۵ و ۶۶)

امام صادق علیه السلام خطاب به عبد الله بن جندب، شرط بهره‌مندی از مواهب الهی را، استقامت دانسته‌اند که در این صورت؛ ملائکه با آن‌ها مصافحه خواهند نمود و ابر بر سرشان سایه می‌افکند و روزهای روشن دارند و از بالا و پائین، نعمت بر آن‌ها فرو می‌ریزد و هر چه از خدا بخواهند به ایشان می‌بخشد.^۱

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی «اگر بر روش حق، پا بر جا بمانند آب بسیاری به آن‌ها بنوشانیم»^۲ فرمود: یعنی اگر به ولایت و پیروی حضرت علی و اوصیاء از فرزندانش علیهم السلام پا برجا بمانند و اطاعت ایشان را بپذیرند، به آن‌ها آب فراوان بنوشانیم، یعنی دل‌هایشان را از ایمان لبریز می‌کنیم. طریقت حق، ایمان به ولایت علی و اوصیاء علیهم السلام است.^۱

۱. روایت مربوطه در گونه‌شناسی، بخش روایات تأویلی خواهد آمد.

۲. «و من کتاب سلیم بن قیس، فی حدیث طویل ان امیر المؤمنین علیه السلام قال یا طلحة ان کل آیه انزلها الله علی محمد صلی الله علیه و آله عندی یاملاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خطی بیدی و تأویل کل آیه انزلها الله علی محمد صلی الله علیه و آله و کل حلال و حرام او حد او حکم تحتاج الیه الإمامة الی یوم القیامة عندی مکتوب یاملاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خطی بیدی حتی ارش الخدش قال طلحة کل شیء من صغیر او کبیر او خاص او عام او کان او یكون الی یوم القیامة فهو مکتوب عنک قال نعم و سوی ذلک ان رسول الله صلی الله علیه و آله أسر الی فی مرضیه مفتاح الف باب فی العلم یفتح کل باب الف باب و لو ان الإمامة بعد قبض رسول الله صلی الله علیه و آله اتبعونی و اطاعونی ﴿لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم﴾. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۵۳ و سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تصحیح محمد انصاری زنجانی خوینی، قم، الهادی، ۱۴۰۵ق، ص ۶۵۷

۱. «یا ابن جندب لو ان شیعتنا استقاموا لصافحتهم الملائكة و لاطلهم الغمام و لاشرفوا نهاراً و لاکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم و لما سألوا الله شیئاً إلا أعطاهم». ابن شعبه، بیسین، ص ۳۰۲.

۲. ﴿و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقاً﴾ جن / ۱۶.

ایمان به کتب آسمانی در کنار عمل کردن به آن‌ها مثمر ثمر خواهد بود و اعتقاد زبانی هیچ سودی نخواهد داشت. در آیه-
 ی ۶۶ مائده، خداوند از عبارت «أَقَامُوا» به معنی بر پا داشتن کتب آسمانی، استفاده کرده است نه «إِقْرَأُوا». و این نشان از
 اهمیت عمل، نسبت به خواندن و در دست داشتن به تنهایی است. این مطلب در دو روایت از کتاب الدر المنثور بیان
 گردیده، که وقتی جبیر بن نفیر از رسول خدا ﷺ می‌پرسد چگونه با این که ما قرآن را می‌خوانیم و فرزندانمان را تعلیم
 می‌دهیم زوال علم نزدیک است؟ حضرت فرمودند: تا زمانی که یهود و نصارا، امر خدا را ترک کنند؛ اگر چه تورات و
 انجیل در دست آنان باشد؛ به دردشان نمی‌خورد. سپس آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ» را قرائت کردند.^{۲۱}

ط) عدم تکاثر و اتراف در جامعه‌ی مقتصد (آیه‌ی ۶۶)

حضرت علی علیه السلام جامعه‌ای را که تکاثر و اتراف بر آن حکومت کند، و اموال وسیله‌ای در دست ثروتمندان شود، جامعه‌ای
 جاهلی دانسته، در ادامه فرموده‌اند: هان! بدانید که روزگار و شرایط جامعه و حکومت شما دوباره به شرایط ناهنجار هنگام
 بعث پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشته است.^۳ این حدیث در پی توصیه به میانه روی و اقتصاد در جامعه است و از آن عده‌ی کثیری که
 بر خلاف آن عمل می‌کنند به جامعه‌ی جاهلی یاد نموده است.

۱. «أَخْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ
 تَعَالَى ﴿وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ قَالَ يَعْنِي لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى وَلايَةِ «عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ
 وَدِهِ عليه السلام وَ قَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَ نَهَيْهِمْ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا يَقُولُ لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمْ الْإِيمَانَ وَ الطَّرِيقَةَ هِيَ الْإِيمَانُ بِوَلايَةِ عَلِيِّ وَ
 الْأَوْصِيَاءِ عليه السلام». کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱ و محمد بن علی، شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق میر جلال الدین حسینی
 ارموی، تهران، دفتر نشر راد، ۱۳۷۳ش، چاپ اول، ج ۴، ص ۶۰۲. (به نقل از کافی).

۱. «و أخرج ابن أبي حاتم عن جبیر بن نفیر ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال یوشک ان یرفع العلم قلت کیف و قد قرأنا القرآن و علمناه أبناءنا فقال
 ثکلتک أمک یا ابن نفیر ان کنت لأراک من أفتقه أهل المَدینة أ و لیست التوراة و الإنجیل بأیدی اليهود و النصارى فما أغنی عنهم حین ترکوا
 أمر الله ثم قرأ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ﴾ الْآیة. سیوطی، پیشین، ص ۲۹۶.

۲. «و أخرج أحمد و ابن ماجة من طریق ابن أبي الجعد عن زیاد بن لبيد قال ذکر النبی صلی الله علیه و آله شیا فقال و ذلك عند ذهاب أبناءنا قلنا یا رسول
 الله و کیف یذهب العلم و نحن نقرأ القرآن و نقرئه أبناءنا و یقرئه أبناءنا و یقرئه أبناءنا أ یقولنا أبناءنا هم إلى یوم القيامة قال ثکلتک أمک یا ابن أم لبيد ان کنت لأراک
 من أفتقه رجل بالمَدینة أ و لیس هذه اليهود و النصارى یقرؤن التوراة و الإنجیل و لا ینتفعون مما فیها بشیء. همان.

۳. «ألا! و إن بلیتکم قد عادت کهیئتہا یوم بعث الله نبيکم» کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۹ و محمدرضا حکیمی و دیگران، پیشین، ج ۶،
 ص ۶۸۹.

۲.۲.۴. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

آیات دسته دوم در این تحقیق طبق مفاد ظاهری آن، در مورد نهی از دوستی اهل کتابی که خدا و آیات خدا را مسخره می‌کنند، زشتی صفات آن‌ها، و مذمت پیمان شکنی آنان می‌باشد. و در ادامه به چند نمونه از گناهان آنان اشاره می‌شود.

۱- در تفاسیر اجتهادی بیشتر به مفاد ظاهری آیه و معانی لغوی کلمات مشکلی چون: «هزه، لعب، نغم، مثوبه، لعن، مسخ در قرآن، اثم و عدوان، مسارعه، ربّائیون و أحبار و دلیل آوردن یفعلون و یصنعون» پرداخته‌اند. در برخی از روایات نیز به معنای لغات اشاره نموده‌اند (مانند معنای لعن).

۲- ذیل آیه ﴿لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ﴾ طبرسی می‌نویسد: هر کس نهی از منکر نکند، مثل کسی است که مرتکب منکر می‌شود. همچنین دلالت می‌کند بر این که، امر به معروف و نهی از منکر واجب است.^۱ پس سرنوشت کسانی که وظیفه‌ی بزرگ امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنند؛ سرنوشت همان گناهکاران است و شریک جرم آن‌ها محسوب می‌شوند. روایات نیز به جایگاه و اهمیّت این دو فریضه می‌پردازند.^۲ حضرت علی علیه السلام علّت هلاکت پیشینیان را، عدم امر به معروف و نهی از منکر توسط علما نسبت به انجام گناه دانسته‌اند. امام باقر علیه السلام نیز امر به معروف و نهی از منکر را دو خصلت از خصلتهای الهی دانسته‌اند، که خداوند دارنده‌ی آن را یاری کرده و عزیز می‌گرداند.

۳- در آیه‌ی ﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾ هم تفاسیر اجتهادی و هم روایات به این نکته اشاره دارد که هر وقت یهود می‌خواست آتش جنگی را با رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمین دامن زند؛ خداوند بین سران آن‌ها عداوت و اختلاف انداخت و به این وسیله آن، آتش را خاموش ساخت.

۴- ذیل آیه‌ی ۶۱، تفاسیر اجتهادی تنها به بررسی معنای ظاهری آیه پرداخته و در کتب روایی نیز هیچ روایتی ذیل این آیه یافت نگردید؛ تنها الدر المنثور به یک روایت اشاره کرده که قتاده در مورد این عبارت آیه: ﴿وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا﴾

۱. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ص ۲۷۳.

۲. قسمت: د) تعطیل امر به معروف و نهی از منکر از طرف علما، زمینه ساز فساد (آیه‌ی ۶۳)

می‌گوید: عده‌ای از یهود نزد پیامبر ﷺ آمدند و خبر دادند که ما ایمان آورده و راضی هستیم؛ در حالی که به گمراهی و کفرشان متمسک بودند. پس به ظاهر با اسلام نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و با کفر از نزد حضرت خارج گردیدند.^۱

۵- تفاسیر اجتهادی و روایات در آیه‌ی ۶۵ ﴿لَا كَلُومًا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ هر کدام به بیان تفاسیر و مصادیقی از این آیه می‌پردازند.

ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- در آیه‌ی ۶۳ خداوند ترک کننده‌ی نهی از منکر را نکوهش کرده ولی روایات از زوایای مختلف به این مسئله پرداخته و مزایای انجام این دو فریضه و عواقب ترک آن را نیز گوشزد نموده است. همچنین در مورد لعن، روایات به معنای لعن در لغت و لعن از طرف خداوند اشاره کرده‌اند.

۲- برخی از روایات، مصادیقی را برای آیات برشمرده‌اند. از جمله در مفاد ظاهری گفتیم که سُحت، به چیزهای حرام، کم سود، ناپاک، مکروه، زایل کننده‌ی برکت، زایل کننده‌ی دین و مروّت و ... إطلاق می‌شود، ولی در روایات از مصادیق سُحت، قیمت سگ، اجرت زانیه، مشروب، خوردن مال یتیم و ... را نام برده‌اند.

۳- در تفاسیر اجتهادی معانی مختلفی برای کلمه «ید» ذکر گردیده و نظراتی در مورد «عَلَّ الید» نسبت به خداوند آمده‌است. روایات نیز مطالبی در مورد عدم جسمانیت خداوند بیان فرموده: بعنوان مثال منظور از ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ جسمانی بودن خدا نیست؛ چرا که وقتی مشرقی در محضر امام رضا علیه السلام به دستان خود اشاره کرده که آیا منظور خداوند «از گشاده بودن دستانش» این گونه است؟ حضرت می‌فرماید: نه اگر این چنین بود که خدا مخلوق بود.

۴- در مورد مسخ در تفاسیر اجتهادی بیشتر به بیان معنای ظاهری مسخ و تبدیل به میمون شدن یهودی که مورد غضب پروردگار قرار گرفته‌اند پرداخته؛ در حالی که روایات از زوایای مختلف به این مسئله اشاراتی دارند.

۵- در تفاسیر اجتهادی معانی مختلفی از کلمه «قصد» و «أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ» بیان شده است؛ در حالی که تنها روایت ذیل این آیه، در مورد جامعه‌ای است که تکاثر و اِتراف بر آن حکومت کند که جامعه‌ای جاهلی است.

۱. «أخرج عبد بن حميد و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم عن قتادة في قوله ﴿وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا﴾ الآية قال أناس من اليهود و كانوا يدخلون على النبي ﷺ فيخبرونه انهم مؤمنون راضون بالذی جاء به و هم متمسكون بضلالتهم و بالكفر فكانوا يدخلون بذلك و يخرجون به من عند رسول الله ﷺ. سیوطی، پیشین، ص ۲۹۵.

ج) مقایسه روایات شیعه با روایات اهل تسنن

۱- طبق روایات اهل بیت علیهم السلام اذان از طریق وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم داده شد. ولی در پاره‌ای از روایات اهل تسنن مطالب شگفت‌انگیزی در مورد تشریح اذان دیده می‌شود. از جمله این که پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال درخواست اصحاب در مورد قراردادن نشانه‌هایی برای اعلام وقت نماز، با دوستان خود مشورت کردند؛ و ... حال آن که این روایات، ساختگی و توهینی به مقام شامخ آن حضرت است، که به جای تکیه کردن بر وحی، مبانی دستورات دین خود را بر خواب افراد قرار دهد و به هیچ عنوان با مکتب اسلام سازگار نیست.

۲- در مورد مسخ سیوطی روایتی آورده را که «که هاروت و ماروت دو فرشته‌ی برگزیده بودند. بعد از این که خداوند شهوت را در آن‌ها نهاد، زنی خوش سیما این دو را فریب داد... آن دو فرشته رمز صعود به آسمان را به آن زن آموختند؛ او به آسمان صعود کرد و خداوند او را به صورت ستاره‌ی زهره مسخ کرد». در حالی که روایات شیعه این مطالب را رد نموده است. امام حسن عسکری علیه السلام، ملائکه را معصوم از کفر دانسته‌اند.

۳- در آیه‌ی ۶۶ مائده، با عبارت «اقاموا» به معنی بر پا داشتن بجای «إقروا»، به اقامه‌ی تورات و انجیل اشاره شده است. و این نشان از اهمیت عمل، نسبت به خواندن و در دست داشتن کتب آسمانی به تنهایی است. این مطلب در دو روایت از کتاب الدر المنثور هم بیان گردیده است. با این که روایات شیعه نیز به این مهم پرداخته‌اند لیکن ذیل این آیه روایتی از شیعه در این خصوص نیامده است.

۴- بطور کلی اگر به روایات ذیل این دسته از آیات در الدر المنثور بنگریم در می‌یابیم که ذیل آیه‌ی ۵۷ و ۶۵ روایتی از معصوم نیامده است. ذیل آیه‌ی ۵۸ روایاتی از صحابه در مورد مسخره کردن اذان مسلمانان آمده و روایتی در مورد مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحاب برای خبر دادن وقت اذان به مردم آمده که از ساخت آن حضرت بدور است؛ و در روایات شیعه نیست. ذیل آیه ۵۹ روایتی در شأن نزول این آیه ذیل عبارت «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُونَ مِمَّا...» آورده که در روایات سوره شناخت آن را ذکر نمودیم. ذیل آیه‌ی ۶۰ روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد مسخ و این که مسخ شده‌ها دارای نسل نیستند، هیچ قومی مورد لعن خداوند قرار نگرفتند إلا این که مسخ شدند که این دو موضوع در منابع روایی شیعه نیز اشاره شده است. این که مار جن مسخ شده است، تنها در سیوطی آمده و اتفاق افتادن خسف و رجف و قرده و خنازیر در امت

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در همین کتاب اشاره شده است. علامه مجلسی در شرح این حدیث می گوید: هلاک و مسخ آن امت ها، در این امت، هلاک معنوی و گمراهی و محروم بودن از علم و کمالات و مردن دل ها و مسخ عقاید آن ها است.

ذیل آیه ی ۶۱ روایتی از قتاده آمده که جمعی از یهود نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اظهار ایمان کردند در حالی که به کفر و ضاللتشان متمسک بودند ذیل این آیه در تفاسیر شیعه روایتی نیامده است. ذیل آیه ۶۳ روایت حضرت علی عَلِيٌّ در نهج البلاغه در خصوص هلاکت مردم بواسطه ی عدم امر به معروف و نهی از منکر و روایتی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گنهکاران امتی گرامی داشته نمی شوند إلا این که خداوند آن ها را عذاب می کند؛ روایات دیگر از معصوم نیست.

ذیل آیه ی ۶۳ در مورد یدالله مغلوله روایاتی در مورد نسبت بخل دادن به خداوند از سوی یهود آمده است که هیچ کدام نقل از معصوم عَلِيٌّ نیست. ذیل آیه ی ۶۴ سیوطی روایتی را به نقل از امام صادق عَلِيٌّ در مورد سوء ظن آورده که این روایت در غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸۳ و کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۸۶ و شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص ۳۲۰ نیز با کمی تفاوت آمده است که از آنچه مردم درباره تو می گویند بدت نیاید؛ چرا که اگر همانطور که می گویند باشد، عقوبتی است برای گناه تو و اگر خلاف آن باشد، حسنه ای است برای تو که آنان برایت تحصیل کرده اند.

و بالاخره ذیل آیه ی ۶۶ از میان هشت روایت، تنها دو روایت از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشد؛ در مورد این که اصحاب از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند چگونه علم از میان برداشته می شود در حالی که ما و فرزندانمان قرآن می خوانیم؟ حضرت عتّ را عمل نکردن به آن معرفی نمودند. حدیث ۷۲ فرقه شدن افراد از انس بن مالک از قول پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هم سیوطی و هم منابع شیعه ذکر نموده اند.

۲.۳. انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت (آیه ی ۶۷)

﴿بَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷)﴾

ترجمه ی آیه

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای! و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند. (۶۷)

إشارة

این آیه لحن خاصی داشته، آن را از آیات قبل و بعدش، متمایز می‌سازد، آیات قبل و بعد آن همه متعرض حال اهل کتاب و توییح ایشان است؛ که آنان به گونه‌های مختلف از دستورات الهی تعدی کرده‌اند، و محرمات الهی را مرتکب شده‌اند، در این آیه روی سخن، فقط به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و تنها وظیفه‌ی ایشان را بیان می‌کند، و با خطاب «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ» شروع شده و دو نکته با صراحت و تأکید بیان شده‌است؛ یکی دستور خداوند به رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که پیغام تازه‌ای را به بشر ابلاغ کند، و یکی وعده‌ای که خداوند به رسول خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده که او را از خطراتی که در این ابلاغ ممکن است متوجه وی شود نگهداری کند، لیکن دقت در موقعیت آیه، آدمی را به شگفت وامی‌دارد، که چطور هیچ ربطی بین این آیه و آیات قبل و بعدش نیست؟! و اگر این آیه به همین ترتیبی که فعلاً با سایر آیات قبل و بعد خود دارد نازل شده باشد، و همه دارای یک سیاق بوده باشند، در این صورت از مجموع آن‌ها این مطلب بدست می‌آید که این دستور مؤکد به رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای تبلیغ پیغامی است که خدا در خصوص اهل کتاب نازل فرموده، در حالی که این چنین نیست.

از لحن آیه کاملاً آشکار است که خداوند، پیش از نزول این آیه، پیام بسیار مهم و سرنوشت‌سازی را به پیامبر خود نازل کرده بود و آن حضرت از رساندن آن پیام به مردم بیم داشت که مبادا با عکس العمل نامطلوب مردم روبرو شود و اساس دین به خطر بیفتد. این پیام آن‌چنان مهم است که در این آیه، خداوند به پیامبر خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تأکید می‌کند که آن را به مردم برساند و اگر نرساند گویا اصل رسالت را نرسانده است؛ چرا که با اساس رسالت ایشان برابری می‌کند. پس از این تأکید، به پیامبر خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطمینان می‌دهد که او را از آسیب مردم حفظ خواهد کرد.

۲.۳.۲. مفاد ظاهری آیه

الف) از میان القاب چرا خطاب «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ»

در این آیه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ با عنوان «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ» مورد خطاب قرار گرفته است، که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده، و این نشانه‌ی یک رسالت مهم است؛^۱ و آن این است که در این آیه گفتگو از تبلیغ است، و مناسب‌ترین القاب و عناوین آن حضرت در این مقام همان عنوان رسالت است، و به کار رفتن این لقب اشاره‌ای است به وجوب تبلیغی که به وسیله‌ی

۱. قرائتی، پیشین، ص ۱۲۹.

همین آیه به رسول الله ﷺ گوشزد شده است. رسول در قرآن بمعنی فرستاده و پیام آور است. جمع رسول در قرآن فقط رسل آمده است. هر رسول نبی است ولی لازم نیست هر نبی رسول باشد،^۱ کلمه رسول مفرد و در معنی جمع است.^۲ در مذکر و مونث بکار می‌رود^۳ اصل رسل برانگیخته شدن به آرامی و نرمی است.^۴ گاهی فقط در معنی برانگیخته شدن است و واژه رسول از آن مشتق شده است و گاهی در باره رسالت و رساندن و تبلیغ زبان بکار می‌رود. گاهی مراد از رسل الله فرشتگان هستند و گاهی پیامبران.^۵ ارسال اقتضا می‌کند نامه یا خبر یا چیزی را به مخاطب برساند؛ در حالی که انفاذ این معنا را ندارد.^۱ با توجه به منابع لغوی می‌توان گفت: به شخصی که برای هدایت مردم آمده رسول گفته‌اند؛ زیرا او با نرمی در حرکت و رفتار، مردم را هدایت می‌کند. خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ می‌فهماند که رسول، جز انجام رسالت و رسانیدن پیام کاری ندارد، پس به لوازم آن که همان تبلیغ و رسانیدن است قیام می‌کند.^۲

ب) تهدید پیامبر اکرم ﷺ نسبت به کتمان پیام

﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ بلاغ و بلوغ، وصول و رسیدن به چیزی است؛^۳ گاه رسیدن به آخرین نقطه‌ی مقصد و انتهای کار است.^۴ بر عکس وصول که، رسیدن به نقطه‌ی پایان کار در آن نهفته نیست.^۵ در ادامه خداوند به پیامبر ﷺ اخطار می‌کند که اگر از ابلاغ این پیام خودداری کنی رسالت خدا را تبلیغ نکرده‌ای! این تهدید به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن، که منحصرأ در این آیه از قرآن آمده است، نشان می‌دهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده که عدم تبلیغ آن مساوی با عدم تبلیغ رسالت بوده است.^۶ این چنین لحن تأکیدی شدید نه تنها در هیچ یک از آیات نسبت به وظائف رسالت نشده، بلکه خداوند با هیچ یک از پیامبران با این لحن تأکید و تشدید وظیفه‌ای را اعلام نفرموده،

۱. قرشی، پیشین، «ذیل ماده‌ی رسل»؛ فیومی، پیشین، «ذیل ماده‌ی رسل»؛ فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی رسل».

۲. طریحی، پیشین، «ذیل ماده‌ی رسل».

۳. حسینی زبیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی رسل»؛ ابن منظور، پیشین، «ذیل ماده‌ی رسل».

۴. ابن فارس، پیشین، «ذیل ماده‌ی رسل».

۵. راغب اصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی رسل» مانند: المائدة / ۶۷

۱. حسن بن عبد الله، عسکری، پیشین، «ذیل ماده‌ی رسل».

۲. طباطبایی، پیشین، ص ۴۹.

۳. فراهیدی، پیشین، ذیل ماده‌ی «بلغ».

۴. راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده‌ی «بلغ».

۵. مصطفوی، پیشین، ذیل ماده‌ی «بلغ».

۶. طباطبایی، پیشین، ص ۴۹.

زیرا ادامه‌ی رسالت رسول ﷺ و مکتب قرآن در جامعه اسلامی بر اساس زعامت حضرت علی علیه السلام است و شاهد قطعی است که رکن اسلام و رسالت رسول گرامی علیه السلام و بقاء مکتب قرآن، در جامعه‌ی بشریت بر اساس وصایت و ولایت است. جالب این که برخی، مفاد این چنین لحن شدیدی را به ولایت و محبت و دوستی با علی علیه السلام تفسیر نموده‌اند! چگونه می‌توان تصوّر نمود که عدم اعلام ولایت و دوستی علی علیه السلام مانند آن است که مجموع احکام و وظایف الهی را اعلام نموده‌ای و در صورت اعلام گویی مجموع احکام اسلامی را به این طریق به جامعه‌ی اسلامی تبلیغ نموده‌ای؟^۱

این چه پیامی بود که با تمام پیام‌های دوران نبوت و رسالت آن حضرت برابر بود؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام مبانی و احکام اسلام را از توحید و معاد گرفته تا احکام قصاص و دیات بیان کرده بودند. پس این چه پیام مهمی بود که در سال آخر عمرشان، هنوز به مردم ابلاغ نشده و این آیه به ابلاغ آن دستور مؤکد می‌دهد؟^۱

در بحث روایی خواهیم گفت که یکی از علل تأخیر امر ولایت نفاق و ترس از منافقان بوده‌است. «ن ف ق» دو معنی دارد: یکی قطع و از بین رفتن شیء و دیگری مخفی کردن و چشم پوشی. نفاق، لانه‌ی موش صحرائی است که دو درب دارد، دربی مخفی برای خروج و فرار کردن است.^۲ منافق نیز یک درب ورودی برای ورود به اسلام دارد، و یک درب خروجی که برای خروج است.^۳ منافق درونش را می‌پوشاند و خلاف آن را اظهار می‌کند، گویی ایمان از وجودش خارج شده است.^۴ مفهوم نفاق در قرآن عبارت است از این که یک نفر یا جماعتی، یک فکر و یک جهت‌گیری را داشته باشد و خلاف آن را به مؤمنین ابراز کند، در راه خدا نباشد و وانمود کند در راه خداست، مؤمن نباشد و وانمود کند مؤمن است، این معنای نفاق است. نفاق پنهان کردن یک ضلالت و نشان دادن چیزی بر خلاف آن است.^۵ به نظر شهید مطهری منافق کسی است که فکر و اندیشه‌اش یک جور می‌گوید و زبانش درست بر ضد آن.^۶

ج) دلداری خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله

۱. محمد، حسینی همدانی، *درخشان پرتوی از اصول کافی*، قم، چاپخانه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۶۳ش، ج ۶، ص ۲۸۰.

۱. یعقوب جعفری، پیشین، ص ۲۰۹.

۲. ابن فارس، پیشین، ذیل ماده‌ی «نقق» و راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده‌ی «نقق» و فراهیدی، پیشین، ذیل ماده‌ی «نقق» و زمخسری، پیشین، ذیل ماده‌ی «نقق».

۳. طریحی، پیشین، ذیل ماده‌ی «نقق».

۴. ابن فارس، پیشین، ذیل ماده‌ی «نقق» و ابن اثیر جزری، پیشین، ذیل ماده‌ی «نقق» و راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده‌ی «نقق».

۵. مرتضی مطهری، *بازنده گفتار*، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۸۶ش، ص ۱۲۵.

۶. همان، ص ۱۲۷.

بعد از این اخطار، خداوند به پیامبر ﷺ که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته اند، دلداری می‌دهد که: «از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت.»^۱

«عصمت» آن است که خداوند بنده‌اش را از این که در سوء قرار بگیرد ممانعت و حفظ کند.^۱ این که خداوند انسان را از بدی‌ها در امان نگه دارد.^۲ و در مواردی مثل آیه‌ی مورد بحث، مراد حفظ است؛ همراه با دفع آن چه که دفعش لازم است، نه حفظ به تنهایی. در چنین مواردی مواجهه‌ی با شر و ضرر وجود دارد و حفظ، اضطراب را از بین نمی‌برد. بلکه حفظ در کنارش دفع خطرات و ضرر را هم لازم دارد. و این تعبیر در این ماده نهفته است.^۳

«عصمت» در آیه مورد بحث، به معنای حفاظت از شر مردم است، که انتظار می‌رفته متوجه رسول الله ﷺ شود، یا آن چه مناسب ساحت مقدس ایشان است، و یا آن چه که مانع مقاصد و هدف‌های دینی‌شان و یا موفقیت در تبلیغشان و یا به نتیجه رسیدن زحماتشان است؛ که ربطی به مساله‌ی عصمت انبیا ندارد. این که بیان نفرمود عصمت از چه شری و مربوط به چه شانی از شؤون مردم است؟، و این چه نوع آزاری است؟، برای این است که شامل همه‌ی انواع آزارها شود، لیکن از همه بیشتر، همان کارشکنی‌هایی که باعث سقوط دین و کاهیدن رونق و نفوذ آن است به ذهن می‌رسد.^۴

جمله‌ی «وَاللَّهُ يُصِمْكَ مِنَ النَّاسِ» می‌رساند حکمی که پیامبر ﷺ مأمور تبلیغ آن شده، مهم بوده و در تبلیغ آن، بیم خطر یا بر جان رسول الله ﷺ و یا بر پیشرفت دینی‌اش هست؛ و گفتیم اوضاع یهود و نصاری آن روز خطری متوجه رسول الله ﷺ نمی‌کرد تا مجوز این باشد که دست از تبلیغشان بکشند، و یا آن را به تعویق بیندازد و نیاز به وعده‌ی حفظ از خطر دشمن از جانب خدا داشته باشند، لیکن این سوره در اواخر عمر آن حضرت نازل شده^۵ که همه‌ی اهل کتاب از عظمت مسلمین می‌هراسند،^۶ پس معلوم می‌شود این آیه، هیچ ارتباطی با اهل کتاب ندارد؛ بعلاوه، در این آیه تکلیفی

۱. ناصر، مکارم، پیشین، ج ۵، ص ۳.

۱. ابن فارس، پیشین، ذیل ماده‌ی «عصم»: أحمد بن محمد فیومی، پیشین، «ذیل ماده‌ی عصم»: این مطلب در تفسیر مجمع البیان هم آمده است: فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۴.

۲. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده‌ی عصم».

۳. مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده‌ی عصم».

۴. طباطبایی، پیشین، ص ۵۰.

۵. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ص ۲۳۱.

۶. یعقوب جعفری، پیشین، ص ۲۰۹.

طاقت فرسا نسبت به اهل کتاب نشده تا در ابلاغش از طرف آنها خطری متوجه پیامبر ﷺ بشود. معلوم می‌شود پیغام تازه، خطرناک‌ترین موضوعی است که رسول الله ﷺ به تازگی مأمور تبلیغ آن شده است.^۱ این مأموریت امکان داشت با تردید یا انکار و یا دسیسه‌ی منافقان روبرو شود و خطر اضمحلال دین پیش آید.

در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات، به آن‌ها که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند، و این نعمت را انکار کنند، می‌گوید: «خداوند کافران لجوج را هدایت نمی‌کند» ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾. «کفر» به معنای پوشاندن است.^۱ کفر دو معنای کلی دارد: یکی انکار که کفر اعتقادی است؛ مثل انکار توحید، نبوت، و ... و دیگری کفر به معنای انکار نعمت و عدم شکر گزاری، که کفران نعمت و کفر عملی است.^۲

آیات قبل و بعد آیه‌ی تبلیغ در مورد کافران است، ولی قرآن یک کتاب تربیتی است و گاهی آیات مختلف را در کنار هم می‌آورد و لحن این آیه نیز نشان می‌دهد که با آیات دیگر متفاوت است. روایات نیز آن را مستقلاً بررسی می‌کنند. در آیه‌ی فوق، «کافرین»، به معنای لغوی‌اش، یعنی «منکران و حق‌پوشان» آمده است و اشاره به منکران جانشینی علی علیه السلام دارد که خدا آنان را هدایت نخواهد کرد.^۳ در این جا چند مطلب است:

اول: «ما» در ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ﴾ نمی‌تواند مربوط به همه‌ی قرآن و احکام اسلامی باشد، زیرا سوره‌ی مائده آخرین سوره‌ای است که در مدینه نازل گشته؛ پس در آن موقع بیشتر آیات قرآن نازل شده و از سوی آن حضرت تبلیغ شده بود. دیگر وقت آن است که دستور ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ﴾ نازل شود پس «ما» در این جا راجع به یک امر مخصوص است و نیز معلوم می‌شود که این دستور قبلاً به آن حضرت رسیده بود و در این جا فرمان تبلیغ آن آمده است. **دوم:** از ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ معلوم می‌شود که این امر به قدری با اهمیت بود که عدم تبلیغ آن مساوی با عدم تبلیغ همه‌ی اسلام بود، زیرا «رسالت» مطلق و شامل همه‌ی رسالت آن حضرت است. یعنی اگر این امر را تبلیغ نکنی، مطلق پیام خدا را تبلیغ نکرده‌ای؛ پس تبلیغ این مسئله، ادامه‌ی اسلام بوده است. **سوم:** ﴿وَإِنَّ اللَّهَ يُعْصِمُكَ﴾ نشان می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از تبلیغ آن پیام بیمناک بوده است. نه برای ترس از کشته شدن؛ بلکه ترس از آنکه مردم عمل او را حمل بر غرض کرده و

۱. همان، ص ۴۲.

۱. راغب اصفهانی، پیشین، «ذیل ماده‌ی کفر».

۲. ابن منظور، پیشین، «ذیل ماده‌ی کفر».

۳. همان، ص ۱۷۸.

قبول نکنند. پس منظور از عصمت، نگهداری از فتنه‌ی مخالفان است که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي» آن را بیان می‌کند. یعنی فتنه و کید آن‌ها اثری نخواهد داشت. این امور مؤید روایاتی است که این آیه‌ی را درباره‌ی ولایت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در غدیر خم دانسته‌اند؛^۱ و ما در بحث روایی به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۲.۳.۳. مفاد روایی

اشاره

تعداد روایات منابع تفسیری و روایی امامیه ذیل آیه ۶۷ سوره مائده به ترتیب زیر است: در تفسیر عیاشی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ سه روایت و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ یک روایت آمده است؛ (شکل شماره ۱ و ۲). در تفسیر قمی ذیل این آیه تنها یک روایت از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است؛ (شکل شماره ۳ و ۴). در تفسیر فرات کوفی ذیل این آیه تنها دو روایت از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است. (شکل شماره ۵ و ۶). در تفسیر برهان، از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هر کدام یک روایت، از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ شش روایت و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ دو روایت آمده است؛ (شکل شماره ۷ و ۸). در تفسیر صافی، از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یک روایت، و از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ سه روایت آمده است؛ (شکل ۹ و ۱۰). در تفسیر نور الثقلین، از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هر کدام سه روایت، و از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ یک روایت آمده است؛ (شکل شماره ۱۱ و ۱۲).

در این تحقیق با رجوع به روایات منابعی که ذکر گردید ما ذیل آیه ۶۷ سوره مائده، ۳۶ روایت تفسیری را بررسی نمودیم که از این میان ۱۴ روایت از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شش روایت از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ هر کدام هفت روایت و از امام حسن و امام رضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هر کدام یک روایت می‌باشد. (شکل شماره ۱۷). روایات تقطیع شده و تکراری در شمارش، یک روایت محاسبه شده است.

چون همه‌ی روایات ذیل این آیه پیرامون حادثه‌ی غدیر است؛ بدون اشاره به شماره‌ی آیه، آن‌ها را تحت یازده عنوان مجزا «اهمیت ماجرای غدیر، چیستی ابلاغ، انتخاب جانشین، اوصاف ولایت در روایات، سفارش ابلاغ امر ولایت، دلایل به تأخیر انداختن امر ولایت توسط پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ولایت سدّ راه منافقان، وعده‌ی محافظت و زودده شدن هر گونه

۱. سید علی اکبر، قرشی، *أحسن الحديث*، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش، ج ۳، ص ۱۰۹.

تقیّه، حجّة الوداع و جریان غدیر، چگونگی ابلاغ ولایت و دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پایان ماجرای غدیر» خواهیم آورد.

فریقین نقاط مشترک متعدّدی در تفسیر این آیه دارند که راه را برای درک درست معنای آیه هموار می‌کند، ولی در تعیین آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، و آن حضرت در این آیه مأمور به تبلیغ آن بوده‌اند، دچار اختلاف نظرند. تهدید خدا از یک سو و وعده برای حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی دیگر، به اهمیت مورد نزول آیه می‌افزاید. این آیه نزد شیعه، از دلایل نصب امامت است؛ زیرا ابلاغ عمومی رهبری امام علی علیه السلام همان چیزی است که در این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته شده؛ ولی اهل تسنن با این که روایاتی را که در منابع خودشان درباره‌ی ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام است، انکار نمی‌کنند، مورد نزول مشخصی برای آیه نمی‌شناسند.^۱ روایات وارد شده ذیل این آیه که همگی مربوط به جریان غدیر است، با آیات ولایت (مائده/۵۵)، آیه‌ی اولوالامر (نسا/۵۹)، آیه‌ی اِکمال دین (مائده/۳) و همچنین با حدیث ثقلین پیوند خورده‌است.^۲

الف) اهمیت ماجرای غدیر

حدیث غدیر از احادیث متواتر است. صاحب کتاب گرانسنگ المراجعات، برای اثبات این مدّعا هشت دلیل اقامه می‌کند؛ از جمله: این حدیث مورد عنایت خداوند است؛ چون خداوند آیه‌ای از قرآن (آیه‌ی ولایت) را در مورد آن نازل فرموده، تا همگان در اوقات مختلف آن را بخوانند؛ همچنین حدیث غدیر مورد عنایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ چرا که آن حضرت با مطلع شدن از نزدیک شدن اجلشان، به فرمان خداوند تصمیم گرفتند در حجّ اکبر در حضور بیش از صد هزار نفر ندای ولایت حضرت علی علیه السلام را سر دهند. دیگر این که حضرت علی علیه السلام وقتی که مردم را برای بیعت در رحبه جمع کردند؛ تنها کسانی را سوگند دادند که در غدیر حضور داشته و به گوش خود از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خطبه‌ی غدیر را شنیده‌اند، تا بپاخیزند و شهادت دهند. با این که بین آن روز در رحبه و روز غدیر در حجّة الوداع بیست و پنج سال فاصله بود؛ ولی آن جا سی نفر از صحابه برخاستند و ماجرای غدیر را شهادت دادند. مسلماً تبانی سی نفر بر دروغ عقلائی نیست.^۳

۱. فتح الله نجار زادگان، بررسی تطبیقی آیات ولایت، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۹ش، چاپ دوم، ص ۱۱۳.

۲. ر.ک: همان، ص ۷۳ به بعد.

۳. ر.ک: سید شرف الدین موسوی، پیشین، نامه‌ی ۵۶، ص ۳۰۷. و دلایل دیگری که همگی این دلایل بر تواتر این حدیث دلالت می‌کنند. همچنین ابن جریر در کتابش، حدیث غدیر را از هفتاد و پنج طریق و ابن عقده در کتابش آن را از صد و پنج طریق نقل کرده‌اند. و ذهبی با آن لجاجتش، تمام طرق آن را تصحیح نموده است. همان، ص ۳۱۶.

امام باقر علیه السلام در بیان خطبه‌ی غدیر می‌فرمایند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در نفس خود به بندگی خداوند اقرار می‌کنم و گواهی می‌دهم که او پروردگار است، و آن چه را خداوند به من وحی فرموده‌است باید ابلاغ کنم و بیم آن است که اگر ابلاغ نکنم، عذابی به من برسد که هیچ کس، هر اندازه هم چاره‌ساز باشد، نتواند آن را از من باز دارد. و گویی پیام و رسالت خداوند را ابلاغ نکرده‌ام و خداوند خودش برای من حفاظت را تضمین فرموده است.^۱

ب) چستی ابلاغ

در این که مقصود از «ما أنزل إليك» در آیه‌ی ابلاغ ولایت، چیست؟ دیدگاه‌های گوناگونی ذکر شده است که از آن جمله، ناسزاگویی نسبت به بت‌ها، عیب جویی از دین مشرکان و دستور جهاد با مشرکان است؛ ولی وقتی از این مسئله آگاه شویم که در روایات و نقل‌های تاریخی معتبر آمده است که این آیه در سال دهم هجری، در هنگام بازگشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حجّة الوداع، در غدیر خم نازل شده است، بطلان اقوال یاد شده روشن می‌شود؛ و این دیدگاه که آیه، ناظر به ولایت حضرت علی علیه السلام است؛ تثبیت می‌شود؛ زیرا پس از فتح مکه و شکسته شدن بت‌ها و در آخرین سال عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، موردی برای سب بت‌ها و عیب جویی از دین مشرکان و قتال با آنان وجود ندارد تا در این آیه‌ی شریفه به تبلیغ آن دستور داده شود.^۲

در روایات زیادی از ائمه علیهم السلام منظور از ابلاغ ولایت در آیه‌ی تبلیغ، معرفی جانشین و وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم می‌باشد؛ از جمله در روایتی امام باقر علیه السلام در مورد آیه «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أنزلَ إلیکَ مِنْ رَبِّکَ...» فرمود: یعنی امر ولایت را ابلاغ کن.^۳ چرا که ولایت از مهم‌ترین و عظیم‌ترین چیزهایی است که بر ایشان نازل شده است.

۱. أُفِرُّ لَهُ عَلَى نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَ أَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ أُوَدِّي مَا أَوْحَى إِلَيَّ بِهِ خَوْفًا وَ خَدْرًا مِنْ أَنْ تَحِلَّ بِي قَارِعَهُ لَا يَذْفَعُهَا عَنِّي أَحَدٌ وَ إِنْ عَظَمْتُ مِنتَهُ وَ صَفَتْ خَلْتَهُ لِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَدْ أَعْلَمَنِي إِنْ لَمْ أَبْلُغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ ﴿فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ﴾ فَقَدْ تَضَمَّنَ لِي الْعِصْمَةَ وَ هُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ وَ أَوْحَى إِلَيَّ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أنزلَ إلیکَ مِنْ رَبِّکَ﴾ الْآيَةَ. ابن فتال، پیشین، ج ۱، ص ۹۰.

۲. علی اکبر، بابایی، پیشین، ص ۱۲۵.

۳. «یر، بصائر الدرجات أحمد بن محمد بن الحسن بن علی بن النعمان عن محمد بن مروان عن الفضیل عن أبي جعفر علیه السلام فی قول الله تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أنزلَ إلیکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ﴾ قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ. محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۲۴، ص ۳۸۶، باب ۶۷. (به نقل از بصائر الدرجات، ص ۱۵۱، ج ۱۰۹).

حضرت علی علیه السلام فرمودند: خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمان داد که والیان امر را به آنان معرفی کرده، ولایت را برای آن‌ها تفسیر نماید، همان گونه که نماز و زکات و حج آن‌ها را تفسیر کرده‌است، پس من را در غدیر خم برای مردم منصوب کرد، آن گاه خطبه خواند و فرمود: «خداوند مرا به رسالتی مبعوث کرد که سینه‌ام از آن به تنگ آمد و ...»^۱

در منابع شیعه روایاتی دیده می‌شود که در برخی از آن‌ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیات ولایت را تفسیر کردند؛ و یکی از موارد آن در غدیر خم بود؛ و آن چه آن حضرت در غدیر مأمور به ابلاغ آن شدند، تفسیر همین ولایتی بود که خداوند در آیات ولایت بر آن حضرت نازل کرده بود. ائمه علیهم السلام نیز آیهی ولایت را همانند پیامبر صلی الله علیه و آله معنا کرده‌اند، امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» ولی شما یعنی کسی که نسبت به شما و به امور شما و جان‌ها و مال‌هایتان شایسته‌تر از خودتان باشد.^۲ ولی در این میان برخی از روایات که از طرق عامه بیان گردیده، به چیزی غیر از این اشاره می‌کند. «ثعلبی» در تفسیر خود ضمن اخبار غدیر، در ذیل این آیه به سند خود روایت کرده که امام باقر علیه السلام در مورد معنی آیه فرموده که آن چه را در باره‌ی فضائل علی علیه السلام به تو نازل شده است به مردم برسان.^۳

برهان^۴ و الطرائف^۵ نیز همین روایت را به نقل از ثعلبی آورده‌اند. این روایت نیز در راستای بیان نمودن همان مطلب، یعنی ابلاغ امر ولایت می‌باشد، چرا که یکی از برترین فضایل امیر المؤمنین علی علیه السلام، ولایت آن حضرت است. دقت در احادیثی که فضایل علی علیه السلام را بیان می‌نماید؛ نشان می‌دهد که بیشتر آن‌ها، هدفی جز امامت را تعقیب نمی‌کنند؛

۱. «فأمر الله عز و جل نبیه صلی الله علیه و آله ان يعلمهم ولایة امرهم و ان یفسر لهم من الولاية ما فسر لهم من صلواتهم و زکوتهم و صومهم و حجهم فنصنی للناس بغدیر خم ثم خطب فقال: ایها الناس ان الله أرسلنی برسالة ضاق بها صدری.» عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۵، ح ۲۶۱.
 ۲. «الحسین بن محمد عن معلى بن محمد عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محمد الهاشمي عن أبيه عن أحمد بن عيسى عن أبي عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» قال إنما یعنی اولی بکم اى أحق بکم و بأموركم و أنفسکم و أموالکم الله و رسولُهُ و الذین آمنوا یعنی علیاً و اولاده الأئمة علیهم السلام إلى یوم القیامة ثم وصفهم الله عز و جل فقال «الذین یتقون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون.» کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۳.

۳. «و قال أبو جعفر محمد بن علی: معناه: «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» فی فضل علی بن ابی طالب، فلما نزلت الآية أخذ صلی الله علیه و آله بيد علی علیه السلام، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه.» ثعلبی، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۹۲.

۴. سید هاشم بحرانی، پیشین، ص ۳۳۹، ح ۱۳.

۵. «و من روایات الثعلبی فی تفسیره لخبیر یوم الغدیر غیر ما تقدمت الإشارة إليه فی تأویل قوله تعالى «يا أيها الرسول بلِّغ ما أنزل إليك من ربك» الآية قال أبو جعفر محمد بن علی علیه السلام معناه بلِّغ ما أنزل إليك من ربك فی فضل علی بن ابی طالب علیه السلام و فی رواية أخرى معناه «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» فی علی علیه السلام.» علی بن موسی، ابن طاووس، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۲۳۳.

و بر آن یا به دلالت مطابقی، مانند پیمان غدیر، دلالت دارند؛ یا به دلالت التزامی، مانند فرموده‌ی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که «هذا عليٌّ مع القرآن و القرآن مع عليٍّ لا يفترقان حتى يردا عليَّ الحوض»^۱.

ج) انتخاب جانشین

انتخاب جانشین، سنت همه‌ی پیامبران و امامان بوده است. حضرت علی عليه السلام در پایان عمرشان می‌فرمایند: من هم مانند یعقوب، که جانشین خود را معرفی کرد، صاحب شما و جانشین خود را به شما معرفی می‌کنم.^۲

طبق نقل روایات شیعه و أهل تسنن خداوند در آیه‌ی ولایت، ولایت خویش، ولایت رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ولایت علی بن ابی طالب عليه السلام را اعلام فرمود، و اکنون نوبت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده است که ولایت علی عليه السلام را برای مردم اعلان کند. تفسیر و تبیین آیات قرآن بر عهده‌ی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نهاده شده و قول ایشان حجت است،^۳ پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نوبت به أهل بیت عليهم السلام رسیده و قول آنان نیز در تفسیر حجت می‌باشد. غیر از أهل بیت عليهم السلام، صحابه، مفسران، محدثان و دانشمندان أهل تسنن نیز نزول آیه‌ی تبلیغ را در شأن حضرت علی عليه السلام در غدیر خم می‌دانند، که در ادامه آن‌ها را خواهیم آورد. نزول آیه‌ی اِکمال^۴ پس از اعلان ولایت حضرت علی عليه السلام از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشانه این است که کمال دین و تمام شدن نعمت به ولایت حضرت علی عليه السلام است.^۵

۱. سید شرف الدین موسوی، پیشین، نامه‌ی ۵۰، ص ۲۹۵.

۲. «مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زَيْعٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ خَمْسًا أَخَذُوا أَرْبَعًا وَ تَرَكُوا وَاحِدًا قُلْتُ أ تَسْمِيَهُنَّ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ الصَّلَاةَ وَ كَانَ النَّاسُ لَا يَدْرُونَ كَيْفَ يُصَلُّونَ فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ عليه السلام فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْهُمْ بِمَوَاقِيتِ صَلَاتِهِمْ ثُمَّ نَزَلَتْ الزَّكَاةُ ... قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام كَانَ وَ اللَّهُ عَلَى عليه السلام أَمِينٍ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ غَيْبِهِ وَ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ. ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَضَرَ الَّذِي حَضَرَ فَدَعَا عَلِيًّا فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَمِّنَكَ عَلَى مَا أَتَمَّنَى اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْبِهِ وَ عِلْمِهِ وَ مِنْ خَلْقِهِ وَ مِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ فَلَمْ يُشْرِكْ وَ اللَّهُ فِيهَا يَا زِيَادُ أَحَدًا مِنَ الْخَلْقِ ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام حَضَرَ الَّذِي حَضَرَهُ فَدَعَا وَ لَدَهُ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَرًا فَقَالَ لَهُمْ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَبَى إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ فِيَّ سُنَّةً مِنْ يَعْقُوبَ وَ إِنَّ يَعْقُوبَ دَعَا وَ لَدَهُ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَرًا فَأَخْبَرَهُمْ بِصَاحِبِهِمْ أَلَا وَ إِنِّي أَخْبَرْتُكُمْ بِصَاحِبِكُمْ أَلَا إِنَّ هَذَيْنِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهم السلام فَاسْمَعُوا لَهُمَا وَ أَطِيعُوا وَ وَاذْرُوهُمَا فَإِنِّي قَدْ اتَّخَمْتُهُمَا عَلَى مَا أَتَمَّنَى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّا أَتَمَّنَى اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ» کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۶؛ سید هاشم بحرانی، پیشین، ص ۳۳۴، ح ۱؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۲.

۳. «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» نحل/۴۴.

۴. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ...» مائده/۳.

۵. رضایی، پرسش و پاسخ های قرآنی، قم، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآنی، ۱۲ جلد، ج ۱۰، ص ۱۷۵.

د) اوصاف ولایت در روایات

۱. ولایت از جانب خداوند

رسول خدا ﷺ فرمود: همیشه کسی را که به خدا ایمان آورده و نبوت مرا پذیرفته است، به ولایت علی علیه السلام توصیه می‌نمایم، چرا که ولایت او، ولایت من است؛ که خدا مرا به آن دستور داده؛ و پیمانی است که خدا با من بسته و به من دستور داده که آن را به شما ابلاغ نمایم.^۱

۲. وجوب اطاعت از ولی بر همگان

در قسمتی از خطبه‌ی غدیر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای مردم بدانید خداوند علی بن ابی طالب علیه السلام را بر شما ولی و امام قرار داده است. اطاعتش را بر مهاجرین و انصار و بر آیندگان و حاضر و غائب و عرب و عجم و برده و آزاد و کوچک و بزرگ و سفید و سیاه واجب کرده است. ملعون است کسی که با او مخالفت کند مشمول رحمت است هر کس تبعیت و تصدیق کند. ای مردم این آخرین باری است که در این مکان می‌ایستم؛ پس بشنوید و اطاعت کنید و در برابر خداوند تسلیم شوید که او مولای شماست و سپس به فرمان خداوند پیامبرش و بعد از من علی علیه السلام ولی و امام شماست و سپس امامت در میان ذریه من از نسل اوست.^۲

۳. مقام ولایت، امانت خداوند

حضرت علی علیه السلام فرمودند: همانا حسن و حسین علیهما السلام پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، از آن‌ها فرمان برید و از آن‌ها پشتیبانی نمائید که من آن‌ها را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سپرده و خدا به او سپرده بود؛ به آن‌ها می‌سپارم.^۳

۱. «وَرُوِينَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: أَوْصِي مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِي وَصَدَّقَنِي بَوْلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَإِنَّ وِلَايَةَ وَوَلَايَةَ أَمْرِي بِهِ رَبِّي وَ عَهْدٌ وَعَهْدُهُ إِلَيَّ وَ أَمْرِي أَنْ أُبَلِّغَكُمُوهُ عَنْهُ.» نعمان بن محمد مغربی، ابن حنیفه، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، تحقیق آصف ابن علی أصغر فیضی، قم، مؤسسه‌ی آل‌البت علیهم السلام، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۱۵.

۲. «انَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وِلِيًّا وَ إِمَامًا مَفْتَرَضَةً طَاعَتَهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ عَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِأَحْسَنِ وَ عَلَى الْبَادِي وَ الْحَاضِرِ وَ عَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَ الْعَرَبِيِّ وَ الْحَرِّ وَ الْمَمْلُوكِ وَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ وَ عَلَى الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ عَلَى كُلِّ مَوْخَدٍ مَاضٍ حَكْمَهُ جَائِزٌ قَوْلُهُ نَافِذٌ أَمْرُهُ مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ، مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ، وَ مَنْ صَدَّقَهُ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ اطَاعَ لَهُ، مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقَوْمَهُ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَاسْمَعُوا وَ اطِيعُوا، وَ انْقَادُوا لِأَمْرِ رَبِّكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَ الْهَكْمُ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُكُمْ مُحَمَّدٌ وَلِيُّكُمْ وَ الْقَائِمُ الْمَخَاطَبُ لَكُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلَى وَلِيِّكُمْ وَ إِمَامِكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَ اسْمُهُ وَ رَسُولُهُ.» علم الهدی خراسانی، نهج الخطابة، سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، بی‌جا، کتابخانه‌ی صدر، بی‌تا، ج ۲، ص ۱، ج ۱، ص ۱۱۷؛ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۶۰.

۳. «فَإِنِّي قَدْ أَتَمَّنْتُهَا عَلَى مَا أَتَمَّنَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِمَّا أَتَمَّنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ.» کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۱ ح ۶؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۳۴، ج ۱؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۲.

۴. ولایت، راز پنهان و دین مورد پسند خداوند

حضرت امام باقر علیه السلام، فرمایش امیر المؤمنین را ادامه می‌دهند که امانتی که خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آن حضرت به علی علیه السلام سپرده بودند، مخلوق خدا و راز پنهان خدا و دینی است که او برای خود پسندیده است. و آن حضرت امامان را نام می‌برند، تا زمان امام علی بن الحسین علیه السلام که دختر بزرگتر امام حسین علیه السلام، فاطمه بنت الحسین علیه السلام مکتوب و وصیت پدر را به علی بن الحسین علیه السلام داد، سپس به خدا قسم، آن مکتوب به ما رسید.^۱

۵. ولی، دارنده‌ی همه‌ی علوم

وقتی حضرت علی علیه السلام به خلافت رسیدند و مردم با ایشان بیعت کردند، به مسجد آمدند، در حالی که عمّامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر، و بُرد آن حضرت را بر تن و نعلین ایشان را در پا و شمشیر ایشان را بر کمر داشتند، بالای منبر رفتند و فرمودند: ای گروه مردم از من پرسش کنید، پیش از آنکه مرا نیابید. این سبد علم است و این شیره دهان رسول خداست.... از من بپرسید که علم اولین و آخرین نزد من است و اگر مسند برایم بیندازند و بر آن بنشینم با اهل تورات از تورات خودشان، و با اهل انجیل از انجیل خودشان فتوا خواهم داد.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمودند: ای مردم! خداوند متعال تمام علوم را به من عطا فرمود، و من تمام آن‌ها را به علی علیه السلام؛ پیشوای پرهیزگاران و امام مبین تعلیم نمودم. از علی علیه السلام غافل نشوید و او را ترک نکنید، و از ولایتش

۱. «فَإِنِّي قَدْ اتَّمَمْتُهَا عَلَى مَا اتَّمَمَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّا اتَّمَمَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ مِنْ غَيْبِهِ وَ مِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمَا مِنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَوْجَبَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمَا فَضْلٌ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَّا بِكِبَرِهِ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ كَانَ إِذَا خَضَرَ الْحَسَنُ لَمْ يَنْطِقْ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ حَتَّى يَفُومَ ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَضَرَ الَّذِي خَضَرَهُ فَسَلَّمَ ذَلِكَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ إِنَّ حُسَيْنًا خَضَرَهُ الَّذِي خَضَرَهُ فَدَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا وَ وَصِيَّةَ ظَاهِرَةً وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَبْطُونًا لَا يَرُونَ إِلَّا أَنَّهُ لَمَّا بِهِ فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ وَ اللَّهُ ذَلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا.» کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۶؛ بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۱؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۲.

۲. «حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِيُّ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي السَّرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفِ الْكِنَانِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ لَمَّا جَلَسَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخِلَافَةِ وَ بَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَسَأِ بَرْدَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَّعِلًا نَعَلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَقَلِّدًا سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ فَصَعِدَ الْمُنْبَرُ فَجَلَسَ عَلَيْهِ مُحْتَكًا ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصْبَاحِهِ فَوَضَعَهَا أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي هَذَا سَفْطُ الْعِلْمِ هَذَا لَعَابُ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا مَا زَقْنِي رَسُولُ اللَّهِ زَقًا زَقًا سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ ثَبِتَ لِي وَ سَادَةٌ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لَأَفْتَيْتُ أَهْلَ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ.» ابن بابویه، *الأمالی*، تهران، نشر کتابچی، ج ۱، ص ۱۳۷۶، مجلس ۵۵، ص ۳۴۱.

خودداری نکنید.^۱ امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در حضور پدر بزرگوارش فرمودند: ای مردم! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی علیه السلام پس از من شهر علم است، و هر که در آن داخل شود، نجات یابد و هر که از او تخلف کند هلاک شود.^۲

۶. ولی، آزاد کننده

یکی از مشتقات «ولی»، ولاء به معنی آزاد کننده است. کتب لغت در مورد این کلمه می نویسند: «الْوَلَاءُ لِلْكَبِيرِ». و هُمْ وَلَايَةُ عَلِيٍّ أَي مَتَوَالُونَ مُجْتَمِعُونَ.^۳ المولى: المعتق و هو مَوْلَى النعمة، و العتيق و هم مَوَالِي بنی هاشم، أَي عَتَقَاؤُهُمْ. و الولاء: النصره، لكنّه خصّ فی الشرع بولاء العتق.^۴ حضرت علی علیه السلام نیز برای اثبات ولایت خویش بر مردم از این ماده استفاده نموده، خود را ولیّ امر و ولاء مردم^۵ معرفی فرمودند.^۶ آن حضرت بعد از بازگشت از نهروان در قسمتی از نامه‌شان

۱. وَ أَنَا أَفْضَيْتُ لِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ إِلَيْهِ مَعَاشِيرَ النَّاسِ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَ قَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِيَّ وَ كُلُّ عِلْمٍ عَلِمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ مَعَاشِيرَ النَّاسِ لَا تَضِلُّوا عَنْهُ وَ لَا تَنْفِرُوا مِنْهُ وَ لَا تَسْتَكْبِرُوا [وَ لَا تَسْتَكْفِرُوا] مِنْ وَلَايَتِهِ. «طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۶۰.

۲. «قَالَ الْحَسَنُ علیه السلام يَا أَبْتَ كَيْفَ أَصْعَدُ وَ أَنْتَ فِي النَّاسِ تَسْمَعُ وَ تَرَى قَالَ لَهُ يَا بِي وَ أُمِّي أُوَارِي نَفْسِي عَنْكَ وَ أَسْمَعُ وَ أَرَى وَ لَا تَرَانِي فَصَعِدَ الْحَسَنُ علیه السلام الْمُنْبَرَفَ حَمِدَ اللَّهُ بِمَحَامِدِ بَلِيغَةَ شَرِيفَةٍ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَ إِلَيْهِ صَلَاةٌ مُوجِزَةٌ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا وَ هَلْ تَدْخُلُ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا.» صدوق، ابن بابویه، پیشین، ص ۳۴۵.

۳. صاحب بن عباد، پیشین، «ذیل ماده ولی».

۴. مصطفوی، پیشین، «ذیل ماده ولی».

۵. در اسلام دو نوع ولاء منفی و مثبت وجود دارد. از طرفی مسلمانان موظفند نوعی ولاء را نپذیرند؛ و از طرفی دعوت شده‌اند به ولاء دیگری اهتمام بورزند. ولاء اثباتی نیز دو قسم است: ولاء عام و ولاء خاص. اسلام در آیه «الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۷ به ولاء اثباتی و عام توصیه فرموده است. ولاء خاص نیز اقسامی دارد: ولاء محبت، ولاء امامت، ولاء زعامت، ولاء تصرف یا ولایت تکوینی. ولاء محبت یا قرابت به معنی این است که مردم باید به اهل بیت علیهم السلام که ذوی القربای پیامبرانند، بطور خاص محبت بورزند. و این ولاء مقدمه‌ای برای سایر ولاءهاست. ولاء امامت و پیشوایی، مقامی است که دیگران باید از ایشان پیروی کنند، ایشان را الگوی خویش قرار دهند و دستورات دینی را از ایشان بیاموزند. چنین مقامی مستلزم عصمت است و قول و عمل چنین کسی برای دیگران سند و حجت است. این مقام طبق حدیث ثقلین، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل بیت علیهم السلام رسید. ولاء زعامت یعنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی. که طبق آیهی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۸ پیامبر و پس از ایشان اهل بیت علیهم السلام ولیّ امر مسلمین‌اند.^۹ (مرتضی مطهری، تفسیر مقاله، مقاله‌ی «ولاءها و ولایتها»، ص ۱۳۹ تا ۱۸۲). «حق آزاد کردن بنده را حق ولاء گویند یکی از آثار آن این است که اگر آزاد کرده، مرد بود و وارث نسبی نداشت، آزادکننده مال او را به ارث می‌برد.» محمد باقر، کمره‌ای، ترجمه‌ی خصال، تهران، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۷ش، چاپ اول، ج ۲، ص ۱، ج ۱، ص ۱۸۴ «ولاء به معنی پیوستگی و وابستگی و نزدیکی است و به عبارت دیگر عهده‌دار زیان دیگری و میراث خوار او گشتن است.» علی اکبر غفاری، ترجمه‌ی من لا یحضره الفقیه، تهران، نشر صدوق، ۱۳۶۷ش، چاپ اول، ج ۶، ص ۴، ص ۱۶۴.

۶. همان طور که اشاره نمودیم، «ولای» قرار گرفتن دو چیز در کنار هم و قرب و نزدیکی مکانی و معنوی است، طوری که هیچ فاصله‌ای بین آن دو نباشد. به همین مناسبت این کلمه در مورد دوستی، یاری، تصدّی امر، تسلّط و معانی دیگر نیز استعمال شده‌است؛ چراکه در همه‌ی این‌ها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد. لغویون نیز ولایت را به معنی نصرت و ولایت را به معنی تصدّی و صاحب‌اختیاری، معنا کرده‌اند، که معنی هر دو همان تصدّی و صاحب‌اختیاری است. راغب، پیشین، «ذیل ماده ولی».

می‌نویسند: من ولی أمرم نه سایر قریش؛ دلیل من این است که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» یعنی ولایت برای کسی است که آزاد نموده‌است، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم را از آتش جهنم، و از قید بندگی آزاد نمود، پس ولایت این امت، برای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و آن چه برای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، بعد از آن حضرت برای من است. پس آن فضیلت‌هایی که به سبب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای قریش نسبت بر سایر امت، وجود دارد همان برای بنی هاشم نسبت به قریش هست، و برای من نسبت به بنی هاشم. به سبب فرمایش آن حضرت در روز غدیر خم که «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» مگر این که قریش ادعا نمایند که برتری و فضیلت آنان بر عرب به غیر پیغمبر است، که اگر بخواهند چنین بگویند، بگویند!!^۱

۷. ولی نشانه‌ی هدایت

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «در شب معراج، در سیر به آسمان، ندایی جذّاب از زیر عرش به گوشم رسید که می‌گفت؛ به درستی که علی عَلِيٌّ پرچم هدایت و دوست مؤمن به من است.»^۲ پرچم به عنوان نشانه‌ای است تا راه را از چاه باز شناسند و به بیراهه نروند. در این روایت حضرت علی عَلِيٌّ نشانه و علمای، برای گام برداشتن در مسیر هدایت، معرفی شده‌اند، که هر کس از آن حضرت پیروی نماید، هدایت یافته‌است و هر کس تخلف کند، گمراه می‌گردد.

۸. ولی، امین خدا بر خلق

امام باقر عَلِيٌّ فرمود: به خدا قسم، علی عَلِيٌّ امین خداوند بر خلق و غیب و دینی که برای خود پسندید بود. سپس مرگ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرا رسید و علی عَلِيٌّ را نزد خود خواند و فرمود: یا علی! می‌خواهم امانت‌های خدا، نزد خودم را به تو

۱. «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ فِي كِتَابِ الرَّسَائِلِ: عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ كِتَابًا بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنَ النَّهْرَوَانِ... وَ قَدْ شَرَحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ فِي كَلَامٍ لَهُ، فَقَالَ: إِنِّي وَوَلَيْتُ هَذَا الْأَمْرَ دُونَ قُرَيْشٍ، لِأَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ، فَجَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ بِعِتْقِ الرَّقَابِ مِنَ النَّارِ وَ عِتْقِهَا مِنَ النَّسَبِ، فَهَذَا اجْتِمَاعًا أَكْبَرًا مِنْ عِتْقِ الرَّقَابِ مِنَ الرَّقِّ، فَكَانَ لِلنَّبِيِّ وَوَلَاءَهُ هَذِهِ الْإِمَامَةُ، وَ كَانَ لِي بَعْدَهُ مَا كَانَ لَهُ، فَمَا جَازَ لِقُرَيْشٍ عَلَى الْعَرَبِ مِنْ فَضْلِهَا عَلَيْهَا بِالنَّبِيِّ جَازَ لِنَبِيِّ هَاشِمٍ عَلَى قُرَيْشٍ، وَ جَازَ لِي عَلَى بَنِي هَاشِمٍ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ طَبْرِي، بِبَيْشِينَ، ص ۴۷۵، ح ۱۶۴؛ ابن طاووس، علی بن موسی، كشف المحجة لثمرة المهجة، تصحيح حسون، محمد، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم، ۱ جلد، ص ۲۴۶.»

۲. «أَخْبَرَنَا السَّيِّدُ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ [عَلِيِّ بْنِ] الْحُسَيْنِ الْحَسَنِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قِرَاءَةً قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ بِطُوسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا قُرَيْشُ بْنُ خِدَاشِ بْنِ السَّائِبِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَصَمَةَ نُوحُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي مَعْشَرٍ، عَنْ سَعِيدِ الْمُقْبَرِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ سَمِعْتُ [نِدَاءً مِنْ] تَحْتِ الْعَرْشِ أَنْ عَلِيًّا رَأَيْتَهُ الْهُدَى وَ حَبِيبٌ مَنْ يُؤْمِنُ بِي بَلَّغَ يَا مُحَمَّدُ.» حسكاني، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۲۴۴؛ محمد ابن احمد، ابن شاذان، مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، تصحيح مدرسه‌ی امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام قم نشر مدرسة الإمام المهدي عَلَيْهِ السَّلَام ۱۴۰۷ق، ص ۸۹.

بسپارم. امام باقر علیه السلام در پایان روایت فرمود: به خدا ای زیاده! احدی از خلق با علی علیه السلام شریک نبود. ^۱ این روایت در تفسیر عیاشی و برهان، با کمی تفاوت در ابتدا و انتها آمده است. ^۲

۹. ولایت یکی از پنج واجب رها شده

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند پنج چیز را بر بندگان واجب ساخت و آن‌ها چهار چیزش را گرفتند و یکی را رها کردند، سپس ایشان آن واجبات را تا ولایت نام می‌بردند و ماجرای جانشینی حضرت علی علیه السلام که روز جمعه در عرفه رسید. ^۳

۱. «فی أصول الکافی محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسن جميعا عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن منصور بن يونس عن ابي الجارود عن ابي جعفر علیه السلام قال، سمعت ابا جعفر علیه السلام و ذکر حدیثا طویلا و فیه قول علیه السلام: ثم نزلت الولاية و انما اتاه ذلك في يوم الجمعة بعرفة نزل الله تعالى: ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ و كان كمال الدين بولاية علي بن ابي طالب علیه السلام ... فنزلت: ﴿يا ايها الرسول بلغ ما انزل ايلك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله عصمك من الناس ان الله لا يهدي القوم الكافرين﴾ فأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي علیه السلام فقال: يا ايها الناس انه لم يكن نبي من الانبياء ممن كان قبلي الا و قد عمره الله ثم دعاه فأجابه فأوشك ان ادعى فأجيب و انا مسئول و انتم مسئولون فما ذا انتم قائلون؟ فقالوا نشهد انك قد بلغت و نصحت و اديت ما عليك فجزاك الله افضل جزاء المرسلين فقال: اللهم اشهد ثلاث مرات، ثم قال: يا معشر المسلمين هذا وليكم من بعدى فليبلغ الشاهد منكم الغائب قال ابو جعفر علیه السلام كان و الله امين الله على خلقه و غيبه و دينه الذي ارتضاه لنفسه.» عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۶۵۱، ح ۲۹۰.

۲. «عن ابي الجارود عن ابي جعفر علیه السلام قال لما انزل الله على نبيه ﴿يا ايها الرسول بلغ...﴾ ... ليبلغ الشاهد الغائب اوصى من امن بي وصدقني بولاية علي الا ان ولاية علي علیه السلام و ولايتي [و ولايتي ولاية ربي] و لا يدري عهدا عهده الى ربي - و امرني ان ابلغكموه - ثم قال: هل سمعتم - ثلاث مرات يقولها - فقال قائل: قد سمعنا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم.» عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۱۵۵؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۳۷، ح ۷.

۳. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ الْعِبَادَ خَمْساً أَخَذُوا أَرْبَعاً وَ تَرَكُوا وَاحِداً قُلْتُ أَسَمَّيْهِنَّ لِي جُعِلَتْ فِدَاكَ فَقَالَ الصَّلَاةُ وَ كَانَ النَّاسُ لَا يَدْرُونَ كَيْفَ يُصَلُّونَ فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْهُمْ بِمَوَاقِيْتِ صَلَاتِهِمْ ثُمَّ نَزَلَتْ الزَّكَاةُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْهُمْ مِنْ زَكَاتِهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ ثُمَّ نَزَلَ الصَّوْمُ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِذَا كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ بَعَثَ إِلَى مَا حَوْلَهُ مِنَ الْقُرَى فَصَامُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ فَنَزَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ بَيْنَ شَعْبَانَ وَ شَوَّالٍ ثُمَّ نَزَلَ الْحَجُّ فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام فَقَالَ أَخْبِرْهُمْ مِنْ حَجِّهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ ثُمَّ نَزَلَتْ الْوَلَايَةُ وَ إِنَّمَا أَتَاهُ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ بِعَرَفَةَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ وَ كَانَ كَمَالَ الدِّينِ بَوْلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أُتِيْتُ حَدِيثُ عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ وَ مَتَى أَخْبَرْتَهُمْ بِهِذَا فِي ابْنِ عَمِّي يَقُولُ قَائِلٌ وَ يَقُولُ قَائِلٌ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ لِسَانِي فَاتَّتْنِي غَرِيْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَتْلَةٌ أَوْعَدْتَنِي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ أَنْ يُعَذِّبَنِي فَنَزَلَتْ ﴿يا ايها الرسول بلغ ما انزل ايلك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله عصمك من الناس ان الله لا يهدي القوم الكافرين﴾. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بِيَدِ عَلِيِّ علیه السلام فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ مِمَّنْ كَانَ قَبْلِي إِلَّا وَ قَدْ عَمَّرَهُ اللَّهُ ثُمَّ دَعَاهُ فَأَجَابَهُ فَأَوْشَكَ أَنْ أَدْعَى فَأُجِيبَ وَ أَنَا مُسْتَوِلٌ وَ أَنْتُمْ مُسْتَوِلُونَ - فَمَا ذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ أَدَيْتَ مَا عَلَيْكَ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ جَزَاءِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ هَذَا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ ...» كليني، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۶؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۳۴، ح ۱؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۲.

این روایت باز از قول امام باقر علیه السلام با کمی تفاوت در منابع روایی تکرار شده است، در قسمت امر به بیان روزه جملات متفاوت است. و در قسمت حجّ به آیه ۹۷ آل عمران^۱ استناد شده و جملات کمی متفاوت بیان گردیده است.^۲

۱. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾.

۲. «أبو الجارود، قال: كنت عند أبي جعفر محمد بن علي صلوات الله عليه مع جماعة من أصحابه، فقال له رجل منهم: يا ابن رسول الله، حدثنا الحسن البصري أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إن الله أرسلني برسالة، فضقت بها ذرعا، فتواعدني إن لم يبلغها أن يعذبني، ثم قطع الحديث، فسألناه تمامه، و أن يخبرنا بالرسالة ما هي، فجعل يروغ. فقال أبو جعفر عليه السلام: ما لحسن، قاتل الله حسنا، أما والله لو شاء أن يخبركم لأخبركم، ولكني أخبركم. إن الله عزّ وجلّ بعث محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله بشهادة أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله، و أقام الصلاة، فشهد المسلمون الشهادتين، و صلّوا فأقلّوا و أكثرّوا. فجاء جبرائيل عليه السلام إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا محمد علم الناس صلاتهم و حدودها و مواقيتها و عددها. فجمع رسول الله صلى الله عليه وآله الناس، فقال: أيها الناس إن الله عزّ وجلّ فرض عليكم الصلّاة في الفجر كذا و كذا عددها و الظهر كذا و كذا عددها و وقتها حتى أتى على الصلوات الخمس. ثم قال أبو جعفر عليه السلام: فهل تجدون هذا في القرآن. قالوا: لا. قال: ثم أنزل الله عزّ وجلّ و أتوا الزكاة، فتزكى المسلمون على قدر ما يرون، أعطى هذا من دراهمه، و أعطى هذا من دنائره، و هذا من تمره، و هذا من زرعه، فأناه جبرائيل عليه السلام. فقال: يا محمد علم الناس من زكاتهم مثل ما علمتهم من صلاتهم. فجمع رسول الله صلى الله عليه وآله الناس، فقال: إن الله افترض عليكم الزكاة في الذهب من كذا و كذا و في الفضة من كذا و كذا، و عدد جميع ما يجب فيه الزكاة و ما يجب فيه منها. ثم قال أبو جعفر عليه السلام: فهل تجدون هذا في كتاب الله؟ قالوا: لا. قال: ثم أنزل الله عزّ وجلّ فريضة الحج، فقال تعالى: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ ليس فيه كيف يطوفون و لا كيف يسعون. فأناه جبرائيل عليه السلام فقال: يا محمد علم الناس من حجهم ما علمتهم من صلاتهم و زكاتهم. فجمع رسول الله صلى الله عليه وآله الناس، فقال: أيها الناس، إن الله عزّ وجلّ قد فرض عليكم الحج، و أوقفهم على مناسك الحج و معالمه شيئا شيئا. ثم قال أبو جعفر عليه السلام: فهل تجدون ذلك مفسرا في كتاب الله؟ قالوا: لا. قال: ثم أنزل الله عزّ وجلّ فرض الصيام، و إنما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصوم يوم عاشورا، فأناه جبرائيل. فقال: يا محمد علم الناس من صومهم ما علمتهم من صلاتهم و زكاتهم و حجهم. فجمع رسول الله صلى الله عليه وآله الناس، فقال: أيها الناس إن الله عزّ وجلّ قد فرض عليكم صيام شهر رمضان، ثم [علمهم] ما يجتنبون في صومهم و ما يأتون و ما يذرون. ثم قال أبو جعفر عليه السلام: فهل تجدون هذا في كتاب الله تعالى؟ قالوا: لا. قال: ثم أنزل الله عزّ وجلّ فريضة الجهاد، فلم يعلموا كيف يجاهدون، فأناه جبرائيل، فقال: يا محمد علم الناس من جهادهم ما علمتهم من صلاتهم و زكاتهم و صومهم و حجهم. فجمع رسول الله صلى الله عليه وآله الناس، فقال: أيها الناس إن الله عزّ وجلّ قد فرض عليكم الجهاد في سبيله بأموالكم و أنفسكم. و بين لهم حدوده، و أوضح لهم شروطه. ثم أنزل الله عزّ وجلّ الولاية، فقال: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾. فقال المسلمون: هذا لنا، بعضنا أولياء بعض. فجاء جبرائيل، فقال: يا محمد علم الناس عن ولايتهم ما علمتهم من صلاتهم و زكاتهم و صومهم و حجهم و جهادهم. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا جبرائيل، إن امتي حديثة عهد بجاهلية، و أخاف عليهم أن يرتدوا، فأنزل الله عزّ وجلّ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ عَصِيمٌ مِنَ النَّاسِ﴾، فلم يجد رسول الله صلى الله عليه وآله بدا من أن خرج الى الناس، فقال: أيها الناس إن الله عزّ وجلّ بعثني برسالته، فضقت بها ذرعا، و خفت أن الناس يكذبوني، فتواعدني إن لم يبلغها يعذبني. ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب صلوات الله عليه، ثم قال: أيها الناس أ لستم تعلمون أن الله مولاي و أنى مولى المؤمنين و وليهم، و أنى أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى. قال: فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و أدر الحق معه حيث دار. قال أبو جعفر صلوات الله عليه: فوجبت ولاية على صلوات الله عليه على كل مسلم. ابن حنّون، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۵۸۲.

امام باقر علیه السلام در برتری مقام ولایت، اسلام را بر پنج پایه استوار می‌داند: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت؛ که به چیزی مانند ولایت فریاد زده نشده و مردم چهار تا را گرفتند و این - یعنی ولایت - را رها کردند.^۱ همچنین در علت برتری ولایت بر سایر واجبات آمده است که وقتی زراره از امام باقر علیه السلام سؤال می‌کند که چرا از بین این پنج واجب، امر ولایت افضل است؟ حضرت فرمودند: ولایت برتر است، زیرا کلید همه است، و والی، رهبر به آن‌ها است.^۲

۱۰. پیروی از ولی، کمال دین خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای در بیان اوصاف علی علیه السلام فرمودند: پیروی از ولی من، با تبعیت مردم از او، کمال دین من است. با ولایت مولای هر مؤمن، و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و خلیفه بعد از او و حجت کامل من بر مردم، علی بن ابی طالب علیه السلام نعمتم را بر آنان تمام نمودم. هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هر که از او سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است. من او را نشانه‌ای بین خود و مخلوقاتم قرار دادم. هر که او را بشناسد، مؤمن است و هر که او را انکار کند، کافر است. هر که در بیعت او شرک بورزد مشرک است. هر که من را با ولایت او ملاقات کند وارد بهشت می‌شود. هر که من را با دشمنی او ملاقات کند وارد جهنم می‌شود.^۳

سلمان و مقداد و ابوذر و عمار بن یاسر نقل کرده‌اند که به خدا از غدیر خم بیرون نرفته بودیم که این آیه نازل شد: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»^۴ رسول خدا سه بار آن

۱. «أبو علي الأشعري عن الحسن بن علي الكوفي عن عباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن فضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام قال قال نبی الإسلام علي خمس علي الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية ولم يُنادِ بشيءٍ كما نودي بالولاية فأخذ الناس بأربع وتركوا هذه غنى بالولاية.» كليني، پیشین، ج ۲، ص ۱۸، ح ۳.

۲. «علي بن إبراهيم عن أبيه و عبد الله بن الصلت جميعاً عن حماد بن عيسى عن حريز بن عبد الله عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال قال نبی الإسلام علي خمسة أشياء علي الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية قال زرارة فقلت و أي شيء من ذلك أفضل فقال الولاية أفضل لأن لها مفتاحهن والوالی هو الدليل عليهن.» همان، ح ۵.

۳. «ذلك كمال توحيدى و دینى و إتمام نعمتى علي خلقى بإتباع وليى و طاعته و ذلك أنى لا أترك أرضى بغير ولي و لا قيم ليكون حجة لى علي خلقى ف اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الإسلام ديناً بولاية وليى و مولى كل مؤمن و مؤمنة علي عبدى و وصى نبى و الخليفة من بعده و حجتى البالغة علي خلقى مقرون طاعته بطاعة محمد نبى و مقرون طاعته مع طاعة محمد بطاعته من أطاعه فقد أطاعنى و من عصاه فقد عصانى جعلته علماً نبى و بين خلقى من عرفه كان مؤمناً و من أنكره كان كافراً و من أشرك ببعته كان مشركاً و من لقينى بولايته دخل الجنة و من لقينى بعداوتيه دخل النار.» أحمد بن طبرسى، الإحتجاج على أهل اللجاج، ص ۵۵؛ فيض كاشانى، پیشین، ج ۲، ص ۵۳؛ عروسی حویزى، پیشین، ص ۶۵۴، ح ۲۹۸.

۴. مائده/ ۳.

را تکرار کردند. سپس فرمودند: به راستی که کمال دین و اتمام نعمت و وصی از طرف پروردگار برای پیامبری من نزد شما و ولایت بعد از من، علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۱

۱۱. اتمام نعمت و اكمال دین از نظر امام علی علیه السلام

«تمام» شدن وقتی است که اجزای چیزی یکی پس از دیگری پشت سر هم بیاید و مرتب شود و الا ناقص است. مثل اجزای یک ساختمان بعد از تمام شدن. در «کامل» شدن ممکن است هیچ جزء ناقص و ناتمامی نداشته باشد، ولی هنوز کامل نباشد؛ مثل تمام شدن ساختمان جنین در رحم مادر، با این که ساختمانش تمام شده و بچه به دنیا آمده، ولی هنوز انسان کاملی نیست؛ یعنی آن رشدی را که باید، نکرده است.^۲

در نهج البلاغه آمده است: خداوند، هدایت خود را با قرآن تمام گرداند، و دین خود را به وسیله‌ی آن به کمال رساند، و هنگامی جان پیامبر خویش صلی الله علیه و آله را ستاند که از تبلیغ احکام قرآن که موجب رستگاری آفریدگان است، فراغت یافته بود.^۳ و قرآن را که بیان دارنده‌ی هر چیز است بر شما فرو فرستاد، و پیامبر خویش را روزگاری میان شما زندگانی داد، تا با آن چه در کتابش نازل شده است، دین مورد پسندش را، برای او و شما کامل کند.^۴

۱۲. بیان اوصاف و فضایل علی علیه السلام، اتمام حجت بر بندگان

پیامبر صلی الله علیه و آله به مناسبت‌های مختلف، اوصاف جانشین پس از خود را برای مردم بیان می‌کردند. آن حضرت (در روز غدیر) فضیلت علی علیه السلام را آشکارا اعلام کردند. و سه مرتبه فرمودند: هر کس من مولای او هستم علی علیه السلام مولای او است، خدایا دوست او را دوست مدار و دشمن او را دشمن مدار و باز (در جنگ خیبر بعد از آن که چند تن را پرچم دار کردند و آن‌ها نتوانستند فتح کنند) فرمودند: همانا مردی را اعزام می‌کنم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را،

۱. «حَدَّثَنَا أَبِي رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادِ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رَبِيعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ ... فَقَالَ سَلْمَانُ وَ الْمُقَدَّادُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ اللَّهُ مَا بَرِحْنَا الْعُرْصَةَ حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ فَكَرَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَلِكَ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ كَمَالَ الدِّينِ وَ تَمَامَ النِّعْمَةِ وَ رَضَى الرَّبِّ بِإِرْسَالِي إِلَيْكُمْ بِالْوِلَايَةِ بَعْدِي لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ.» صدوق، *امالی*، ص ۳۵۶، مجلس ۵۶، ح ۱۰؛ محمد باقر مجلسی، *بیشین*، ج ۵۶، ص ۲۴۹، ح ۱.

۲. مرتضی مطهری، *امامت و رهبری*، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۷ش/۱۴۲۹ق، چاپ ۳۷، ص ۸۸.

۳. «فالقرآن... انتم نوره و اکمل به دینه، و قبض نبیه صلی الله علیه و آله و قد فرغ الی الخلق من احکام الهدی به...» سید رضی، *بیشین*، خ ۱۸۳، ص ۲۶۶.

۴. «أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ الْكِتَابَ تَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ عَمَرَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ أَرْمَانًا حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَ لَكُمْ فِيهَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ.» همان، خطبه‌ی ۸۶، ص ۱۱۷.

او فرارکننده نیست. علی علیه السلام آقای مؤمنین و ستون دین است. این همان کسی است که پس از من از روی حق با شمشیر گردن مردم را می‌زند، و فرمود: علی علیه السلام به هر طرف برود، حق همراه اوست. همچنین حدیث ثقلین را برای مردم تکرار فرمودند. و به این ترتیب با قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآنی که خود مردم آن را می‌خوانند، حجت (خدا برای مردم) ثابت شد، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله همواره فضیلت اهل بیتشان را به وسیله بیان القا می‌فرمودند و با قرآن برای مردم روشن می‌ساختند^۱.... این روایت در نورالثقلین کوتاه‌تر آمده است.^۲

۱۳. ولی، امین امت و حجت خدا بر آن‌ها

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی تو برادر منی و من برادر تو، من برای نبوت بر گزیده شده‌ام و تو برای امامت، من صاحب تنزیلیم و تو صاحب تأویل، من و تو دو پدر این امتیم. ای علی تو وصی و خلیفه و وزیر و وارث منی و پدر دو فرزندم، شیعیان شیعیان منند و یارانم، دوستان دوستانم و دشمنان دشمنانم. ای علی در فردای قیامت تو رفیق منی سر حوض. تو همراه منی در مقام محمود. تو پرچمدار منی در آخرت، همان طور که در دنیا پرچمدار منی، هر که تو را دوست گیرد، خوشبخت است و هر که دشمنت دارد، بدبخت است. فرشتگان آسمان به دوستی تو و به ولایت تو تقرب می‌جویند، به خدا دوستدرانت در آسمان بیشتر از زمین‌اند. تو امین امت من و حجت خدا بر آن‌ها هستی. بعد از من، گفتار تو گفتار من است و امرت امر من و طاعتت طاعت من، نهی‌ات نهی من و نافرمانیت نافرمانی من و حزبت حزب من و حزب من حزب خداست، هر که خدا و رسولش و کسانی که گرویدند را دوست گیرد براستی حزب خداست و آن‌ها پیروزند.^۳

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ أَوْصَى مُوسَى عليه السلام إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ يَقُولُ إِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ عَلَمَكَ وَ أَعْلِنْ وَصِيكَ فَأَعْلِمُهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِيَةً فَقَالَ عليه السلام مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ لَأَبْعَثَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَيْسَ بِفَرَارٍ يُعْرَضُ بِمَنْ رَجَعَ يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَ يُجَبِّنُونَهُ وَ قَالَ عليه السلام عَلَى سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ عَلَى عَمُودِ الدِّينِ وَ قَالَ هَذَا هُوَ الَّذِي يَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي وَ قَالَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيُّمَا مَالٍ وَ قَالَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَهْلَ بَيْتِي عَتْرَتِي أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَعْتُ إِنَّكُمْ سَتَرْدُونَ عَلَى الْحَوْصِ فَاسْأَلْكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ وَ الثَّقَلَانِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ فَوَقَّعْتُ الْحُجَّةَ بِقَوْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ بِالْكِتَابِ الَّذِي يَقْرَأُهُ النَّاسُ فَلَمْ يَزَلْ يُلْقَى فَضْلُ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْكَلامِ وَ بَيِّنُ لَهُمُ بِالْقُرْآنِ». كلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۷ ح ۲۶۹؛ همان، ج ۱، ص ۶۵۳ ح ۲۹۲.

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيُّ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَاقَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا عَنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ أَنَا الْمُصْطَفَى لِلنَّبُوَّةِ وَ أَنْتَ الْمُجْتَبَى لِلْإِمَامَةِ وَ أَنَا صَاحِبُ التَّنْزِيلِ وَ أَنْتَ صَاحِبُ التَّوْبِيلِ وَ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَةٌ وَ وَزِيرٌ وَ

۱۴. نقض پیمان ولی، بیزاری خدا و رسول ﷺ

امام صادق علیه السلام فرمودند: بعد از پایان خطبه‌ی غدیر؛ جبرئیل گفت: به خدا سوگند هیچ وقت محمد صلی الله علیه و آله را مانند امروز ندیده بودم که تا این اندازه در معرفی پسر عمویش علی بن ابی طالب علیه السلام و برای تثبیت وصایت و ولایت او اصرار ورزد و تأکید و پافشاری نماید، به راستی که جز کافر به خداوند بزرگ و پیامبرش صلی الله علیه و آله، هیچ کس قادر به مخالفت با آن قرارداد نیست. غم و اندوه طولانی بر کسی باد که پیمانش را بگسلد!^۱

۵) سفارش ابلاغ امر ولایت

سفارش ابلاغ امر ولایت از طرف خداوند چندین مرتبه و در مکان‌های مختلفی بر آن حضرت نازل گردید. چنین نبوده است که خداوند امروز یا در این موسم حج، این معنا را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اِلقاء کرده باشد. بلکه این، مطلبی بود که خداوند مکرر به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بودند. به نظر می‌رسد اولین بار این درخواست در شب معراج، مطرح گردیده باشد. امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک صد و بیست بار به معراج رفتند و هیچ بار نشد مگر این که خداوند ایشان را به ولایت علی علیه السلام و امامان علیهم السلام توصیه فرمود، بیش از آنکه به واجبات توصیه می‌فرمود.^۲

حسکانی و ابن‌شاذان نیز روایاتی در مورد شب معراج، اوصاف حضرت علی علیه السلام و ابلاغ ولایت آورده‌اند.^۱ در روایت طولانی دیگری از قول ابن عباس، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند جبرئیل مرا به نه‌ری به نام

واری و ابوی شیعتک شیعتی و انصارک انصارى و اولیایک اولیائی و اعداؤک اعدائی یا علی! أنت صاحبی علی الخوض غداً و أنت صاحبی فی المقام المحمود و أنت صاحب لوائی فی الآخرة كما أنت صاحب لوائی فی الدنيا لقد سید من تولاک و سقی من عاداک و إن الملائکة لتقرب إلی الله تقدس ذکره بمحبتک و ولایتک و الله إن أهل مودتک فی السماء لاکثر منهم فی الأرض یا علی! أنت أمين أمتی و حجة الله علیها بعدی قولک قولی و امرک امری و طاعتک طاعتی و زجرک زجری و نهیک نهی و معصیتک معصیتی و جزبک جزبی و جزبی جزب الله ﷻ و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون». صدوق، پیشین، مجلس ۵۳، ص ۳۳۲.

۱. «و روى عن الصادق علیه السلام أنه قال: لما فرغ رسول الله صلی الله علیه و آله من هذه الخطبة رأى الناس رجلاً جميلاً بهياً طيباً ريح فقال تالله ما رأيت محمداً كاليوم قط ما أشد ما يؤكد لابن عمه و إنه عقد عقداً لا يجله إلا كافر بالله العظيم و برسوله وبل طويل لمن حل عقده قال و التفت إليه عمر بن الخطاب حين سمع كلامه فأعجبته هيبته ثم التفت إلى النبي صلی الله علیه و آله و قال أ ما سمعت ما قال هذا الرجل قال كذا و كذا؟ فقال النبي صلی الله علیه و آله يا عمر أ تدرى من ذاك الرجل؟ قال لا قال ذلك الروح الأمين جبرئيل فإياك أن تحله فإنك إن فعلت فالله و رسوله و ملائكته و المؤمنون منك براء». احمد بن طبرسى، پیشین، ج ۱، ص ۶۷؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۲۷، (به نقل از عیاشی).

۲. «حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدَّثنا الحسن بن متيل الدقاق قال حدَّثنا سلمة بن الخطاب عن مبيع بن الحجاج عن يونس عن صباح المزني عن أبي عبد الله علیه السلام قال عرج النبي صلی الله علیه و آله مائة و عشرين مرة ما من مرة إلا و قد أوصى الله عز و جل فيها النبي صلی الله علیه و آله بالولاية لعلی و الأئمة علیهم السلام أكثر مما أوصاه بالفرائض». صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۶۰۰؛ محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۲۳، ص ۶۹.

نور رسانید. بعد از گذر از آن به پانصد حجاب رسیدم. سپس جبرئیل گفت: یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلو برو. چرا که من حق ندارم از این جا جلوتر بروم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خواست خدا جلو رفت؛ تا آن جا که شنید خداوند فرمود: من محمودم و تو محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نامت را از نام خود گرفتم. هر که با تو بپیوندد با او می پیوندم و هر کس از تو ببرد را سرکوب می کنم. هیچ پیغمبری را جز با وزیری مبعوث نکردم. تو رسول منی و علی عَلِيٌّ وزیر تو است. و لیکن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده هایشان را برای مردم بازگو نکردند. شش روز بعد خداوند این آیه را فرستاد: «شاید تو پاره‌ای از آن چه به تو وحی شده را ترک کنی و سینه‌ات از آن تنگ است».^۱ روز هشتم این آیه نازل شد: «ای رسول! آن چه را از پروردگارت به تو نازل شده برسان و اگر آن را نرسانی تبلیغ رسالت نکردی خدا تو را از مردم حفظ می کند.»^۲ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: این تهدیدی است بعد از وعده‌ی عذاب. باید دستور خدا را اجرا کنم و اگر مردم مرا تکذیب نمودند؛ برای من آسان تر است از این که خدا مرا در دنیا و آخرت، عقوبت کند.^۳ صدوق نیز روایتی در خصوص شب معراج و حجت بودن حضرت علی عَلِيٌّ آورده است.^۴

۱. «أَخْبَرَنَا السَّيِّدُ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ [عَلِيٍّ] بْنِ الْحُسَيْنِ الْحُسَيْنِيُّ رَجِمَهُ اللَّهُ فِرَاقَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ بِطُوسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا قُرَيْشُ بْنُ خِدَاشِ بْنِ السَّائِبِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَصِمَةَ نُوحُ بْنُ أَبِي مَرْبِمْ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي مَعْشَرٍ، عَنْ سَعِيدِ الْمُقْبِرِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ سَمِعْتُ [إِنْدَاءً مِنْ] تَحْتِ الْعَرْشِ أَنْ عَلِيًّا رَأَىةَ الْهُدَى وَ حَبِيبٌ مَن يُؤْمِنُ بِي بَلَّغٌ يَا مُحَمَّدُ، قَالَ: فَلَمَّا نَزَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَسْرَ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ﴿وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَ اللَّهُ غَصِيمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾. «حسکانی، پیشین، ص ۲۴۹، ح ۲۴۴؛ ابن شاذان، پیشین، ص ۸۹.

۲. ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ﴾ هود/۱۲.

۳. ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ غَصِيمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ مائده/۶۷.

۴. «حَدَّثَنَا أَبِي رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادِ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رَبِيعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ إِنْ رَسُولُ اللَّهِ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ انْتَهَى بِهِ جِبْرِيْلُ إِلَى نَهْرٍ يُقَالُ لَهُ النُّورُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ﴾ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى ذَلِكَ النَّهْرِ قَالَ لَهُ جِبْرِيْلُ عَلِيٌّ يَا مُحَمَّدُ اعْبُرْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ فَقَدْ نَوَّرَ اللَّهُ لَكَ بَصْرَكَ وَ مَدَّ لَكَ إِمَامَكَ فَإِنَّ هَذَا النَّهْرَ لَمْ يَعْْبُرْهُ أَحَدٌ لَّا مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَ لَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ غَيْرَ أَنْ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ اغْتِمَاسَةٌ فِيهِ ثُمَّ أُخْرِجُ مِنْهُ فَأَنْقُضُ أَجْنَحَتِي فَلَيْسَ مِنْ قَطْرِهِ تَقَطَّرَ مِنْ أَجْنَحَتِي إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْهَا مَلَكًا مُقْرَبًا لَهُ عَشْرُونَ أَلْفَ وَجْهِ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ لِسَانٍ كُلُّ لِسَانٍ يَلْفِظُ بَلْغَةً لَّا يَفْقَهُهَا اللِّسَانُ الْآخَرَ فَعَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْحُجْبِ وَ الْحُجْبُ خَمْسِمِائَةٌ حِجَابٌ مِنَ الْحِجَابِ إِلَى الْحِجَابِ مَسِيرُهُ خَمْسِمِائَةٌ عَامٍ ثُمَّ قَالَ تَقَدَّمَ يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ لَهُ ا جِبْرِيْلُ وَ لِمَ لَّا تَكُونُ مَعِيَ قَالَ لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ حَتَّى سَمِعَ مَا قَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنَا الْمُحْمَدُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ شَقَقْتُ اسْمَكَ مِنْ اسْمِي فَمَنْ وَصَلَكَ وَصَلْتُهُ وَ مَنْ قَطَعَكَ بَتَكْتُهُ أَنْزَلَ إِلَى عِبَادِي فَأَخْبَرَهُمْ بِكَرَامَتِي إِيَّاكَ وَ أَنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَزِيرًا وَ أَنْكَ رَسُولِي وَ أَنْ عَلِيًّا وَزِيرَكَ فَهَبَطَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَرَهُ أَنْ يُحَدِّثَ النَّاسَ بِشَيْءٍ كَرَاهِيَةٍ أَنْ يَتَّهَمُوهُ بِأَنَّهُمْ كَانُوا حَدِيثِي عَهْدًا بِالْجَاهِلِيَّةِ حَتَّى مَضَى لِذَلِكَ سِتَّةَ أَيَّامٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ﴾ فَاحْتَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ذَلِكَ حَتَّى كَانَ يَوْمَ الثَّامِنِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ غَصِيمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَهْدِيدٌ بَعْدَ وَعْدٍ

شیخ صدوق در کمال الدین از عبد الله بن عباس روایت می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: وقتی خداوند مرا به معراج برد، به من فرمود: آیا تاکنون کسی را از میان مردم به عنوان وزیر، برادر و جانشین خود انتخاب کرده‌ای؟ عرض کردم: خداوند! چه کسی را انتخاب کنم؟ تو خود چنین کسی را برای من انتخاب کن. وحی آمد که ای محمد! من از میان تمام مردم علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام را وارث تو قرار دادم، او بعد از تو وارث علم توست. ای محمد! تو را از میان بندگانم برگزیدم و برای تو جانشینی انتخاب کردم، او را نسبت به تو به منزله‌ی هارون نسبت به موسی قرار دادم، با این فرق که بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد بود. محبت او را به دل تو انداختم و او را پدر فرزندان تو قرار دادم، حقی که او بعد از تو به امت تو دارد، مثل حقی است که تو در زمان حیات بر آن‌ها داری. هر کس منکر حق او شد، حق تو را انکار کرده و هر کس از دوستی او سرباز زند، نمی‌خواهد وارد بهشت شود. من فوراً به سجده افتادم و خدا را بر این نعمت‌ها که به من داده، سجده‌ی شکر کردم. وحی شد، ای محمد! علم تو را بعد از تو به علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام داده و او را وزیر تو قرار داده ام و او بعد از تو، بر کسان و امت تو جانشین توست. این کار واجبی بوده که از علم من گذشته است. و کسی که از وی در خشم باشد و او را دشمن بدارد و خلافت بلافصل او را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد. ^۲

لَأَمْضِينَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّ يَتَّبِعُونِي وَيُكَذِّبُونِي فَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يُعَاقِبَنِي الْعُقُوبَةُ الْمُوجِبَةُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. « صدوق، مالی، مجلس ۵۶، ص ۳۵۶، ح ۱۰؛ مجلسی، پیشین، ج ۵۶، ص ۲۴۹، ح ۱.

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةَ أُسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ كَلَّمَنِي رَبِّي جَلَّ جَلَّالُهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَيْبِكَ رَبِّي فَقَالَ عَلِيُّ حُجَّتِي بَعْدَكَ عَلَيَّ خَلْقِي وَإِمَامُ أَهْلِ طَاعَتِي مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاهُ عَصَانِي فَأَنْصِبُهُ لِأُمَّتِكَ يَهْتَدُونَ بِهِ بَعْدَكَ. « صدوق، پیشین، مجلس ۷۲، ص ۴۷۹، ح ۲۷.

۲. «إكمال الدین ابن ادریس عن أبيه عن محمد بن آدم عن أبيه عن ابن إياس عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه برفعه إلى ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لما عرج بي ربِّي جلَّ جلاله أتاني النداء يا محمد قلت لبيك ربَّ العظمة لبيك فأوحى الله عزَّ وجلَّ إليَّ يا محمد فيم اختصم الملائكة على قلتي إلهي لا علم لي فقال لي يا محمد هلَّا اتخذت من الأدميين وزيراً وأخاً وصياً من بعدك فقلت إلهي ومن اتخذ تخيراً لي أنت يا إلهي فأوحى الله إليَّ يا محمد قد اخترت لك من الأدميين علياً فقلت إلهي ابن عمي فأوحى الله إليَّ يا محمد إن علياً وارثك و وارث العلم من بعدك وصاحب لوائك يوم القيامة وصاحب حوضك يسعى من وردَّ عليه من مؤمنين أميتك ثم أوحى الله عزَّ وجلَّ لي يا محمد إني قد أقسمت على نفسي قسماً حقاً لا يشرب من ذلك الحوض مغيض لك ولاهل بيتك و ذريتك الطيبين حقاً حقاً أقول يا محمد لأدخلن الجنة جميع أميتك إلا من أبي فقلت إلهي وأحد يأتي دخول الجنة فأوحى الله عزَّ وجلَّ لي فقلت فكيف يأتي فأوحى الله عزَّ وجلَّ إليَّ يا محمد اخترت لك وصياً من بعدك وجعلته منك بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي وألقيت محبة في قلبك وجعلته أباً ولدك فحقه بعدك على أميتك كحقتك عليهم في حياتك فمن جحد حقه جحد حقتك ومن أبى أن يؤايلك فقد أبى أن يؤايلك و من أبى أن يؤايلك فقد أبى أن يدخل الجنة فخررت لله ساجداً شكراً لما أنعم إليَّ فإذا مناد ينادي ارفع يا محمد رأسك و سألني أعطتك فقلت يا إلهي اجمع أميتي من بعدى على ولأبتي علي بن أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَام ليردوا علي جميعاً حوضي يوم القيامة فأوحى الله عزَّ وجلَّ إليَّ يا محمد إني قد قضيت في عبادي قبل أن أخلقهم وقضاي ماضي فيهم لأهلك به من أشاء و أهدى به من أشاء وقد أتيتك علمك من بعدك وجعلته وزيرك و

در روز غدیر پیامبر ﷺ فرمودند: ای مردم! شاهد باشید که من در رساندن فرمان خداوند هیچ کوتاهی نکردم، بدانید که جبرئیل در این سفر سه مرتبه از جانب خداوند بر من نازل شده و پس از ابلاغ سلام الهی، مرا مأمور کرده است که در مقابل همگان سفارش او را ابلاغ نموده و بگویم: علی علیه السلام برادر و وصی، و خلیفه و امام بعد از من است، و او در نزد من همان جایگاه هارون در نزد موسی را داراست. و او پس از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، ولی و سرپرست شماست.^۱

زرارة ابن أعین شیبانی نیز از قول امام جعفر صادق علیه السلام بیان می‌کند که شنیدم حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از مکه در حجة الوداع، ... وقتی جبرئیل علیه السلام در راه دستور ابلاغ ولایت را آورد، حضرت فرمود: ای جبرئیل که مسلمان شده‌ها، اندکند؛ و می‌ترسم که پراکنده شوند و فرمان نبرند پس جبرئیل علیه السلام به آسمان رفت. و روز دوم بر حضرت فرود آمد؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قریه فرود آمده بود؛ به ایشان گفت: «ای رسول بر حق، آن چه بر تو در امر خلافت علی علیه السلام از جانب پروردگار تو فرو آمده است را به خلق برسان و اگر نرسانیدی پس رسالت‌های او را تبلیغ نکرده‌ای.»^۲ حضرت فرمود: ای جبرئیل! از أصحاب خود می‌ترسم که با من مخالفت کنند. پس جبرئیل علیه السلام به آسمان رفت و روز سوم، در غدیر خم بود، بر حضرت فرود آمد و همان آیه را خواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی این سخن را شنید؛ به مردم فرمود: شتر مرا بخوابانید. به خدا سوگند از این مکان نخواهم رفت تا رسالت پروردگارم را برسانم و این مأموریت انجام شد و حضرت بعد از معرفی حضرت علی علیه السلام به جانشینی خود، در حق یاوران آن حضرت دعا فرمودند.^۳

خَلِيفَتِكَ مِنْ بَعْدِكَ عَلَى أَهْلِكَ وَأُمِّيكَ عَزِيمَةٌ مِنِّي وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ عَادَاهُ وَ أَبْغَضَهُ وَ أَنْكَرَ وَ لَأَيَّتَهُ بَعْدَكَ فَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَكَ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ عَادَاكَ فَقَدْ عَادَانِي وَ مَنْ أَحْبَبَهُ فَقَدْ أَحْبَبَكَ وَ مَنْ أَحْبَبَكَ فَقَدْ أَحْبَبَنِي.» مجلسی، پیشین، ج ۵۱، ص ۶۹، باب ۱ ما ورد من إخبار الله، ح ۱۱، (به نقل از کمال الدین).

۱. «مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ وَ أَنَا مُبَيِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ نَزْوْلِ هَذِهِ الْآيَةِ إِنَّ جَبْرَائِيلَ علیه السلام هَبَطَ إِلَيَّ مِرَارًا ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي وَ هُوَ السَّلَامُ أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأَعْلِمَ كُلَّ أُنْبِيٍّ وَ أَسْوَدَ أَنْ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَ الْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ هُوَ وَ لِيُكْمِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.» طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۶۰.

۲. عروسی حویزی، همان.

۳. «حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ الرَّئِيسُ الْإِمَامُ مَجْدُ الْحُكَّامِ أَبُو مَنْصُورٍ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الزَّيْدِيُّ أَدَامَ اللَّهُ جَمَالَهُ إِمْلَاءً فِي دَارِهِ وَ مِ الْأَخْدِ الثَّانِي مِنْ شَهْرِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ رَمَضَانَ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ خَمْسٍ وَ مِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الْإِمَامُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدُّورِيُّ سَمِعْتُ إِمْلَاءً وَرَدَ الْقِصَّةَ مُجْتَازاً فِي أَوَاخِرِ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَ أَرْبَعِ مِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ لَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى مَكَّةَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْهَا وَ فِي خَيْرِ آخِرٍ وَ قَدْ شَبِعَهُ مِنْ مَكَّةَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الْيَمَنِ وَ خَمْسَةَ أَلْفِ رَجُلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ جَاءَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام فَقَالَ لَئِي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُقَرِّبُكَ السَّلَامَ وَ قَرَأَ

و) دلایل به تأخیر انداختن امر ولایت توسط پیامبر ﷺ

با بررسی روایاتی غدیر و دستور ابلاغ امر ولایت از طرف خداوند به پیامبر ﷺ، متوجه شدیم این درخواست از جانب خداوند بارها بوسیله‌ی جبرئیل نازل شده، و چندین مرتبه از رسول خدا ﷺ درخواست گردیده‌است؛ ولی چرا نبی گرامی اسلام ﷺ از انجام این کار نگرانی داشتند؟ و چرا خداوند به رسول خود دل‌داری می‌دهد که او را در امان نگه می‌دارد؟ جواب این پرسش را می‌توان از لابلائی سخنان آن حضرت بدست آورد و ما آن را با شش عنوان مجزاً نموده‌ایم.

۱- حال و هوای جاهلی امت پیامبر ﷺ

داشتن عقاید جاهلی دوران جاهلیت یکی از دلایل این تأخیر بود. بعد از درخواست جبرئیل مبنی بر اعلام علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان خلافت و امامت به مسلمین، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: امت من هنوز خوی جاهلیت دارند و ممکن است در اثر این قضیه مخالفت‌هایی بشود، جبرئیل گفت: این موضوع باید انجام شود و هرگز تأخیر نشود و آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ در این مورد فرود آمد.^۱ ابوجارود نیز حدیث طولانی را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که پس از نزول امر ولایت در روز عرفه و اِکمال دین که با ولایت حضرت علی علیه السلام صورت می‌پذیرفت؛ چون امت پیامبر صلی الله علیه و آله، هنوز حال و هوای جاهلی داشتند و اگر این خبر را در مورد پسر عموی آن حضرت می‌شنیدند، هر کدام حرفی می‌زدند؛ لذا حضرت آن را در سینه پنهان داشتند.^۲

هَذِهِ الْآيَةُ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا جَبْرَائِيلُ إِنَّ النَّاسَ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ فَأَخَشَى أَنْ يَضْطَرُّوْا وَلَا يُطِيعُوْا فَعَرَّجَ جَبْرَائِيلُ إِلَى مَكَانِهِ وَنَزَلَ عَلَيْهِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَازِلًا بِغَدِيرٍ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ فَقَالَ يَا جَبْرَائِيلُ أَخَشَى مِنْ أَصْحَابِي مِنْ أَنْ يُخَالِفُونِي فَعَرَّجَ جَبْرَائِيلُ وَنَزَلَ عَلَيْهِ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ غَدِيرُ خُمٍّ وَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ عَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الْمَقَالَةَ قَالَ لِلنَّاسِ أَيْنَحُوا نَاقَتِي فَوَاللَّهِ مَا أَبْرَحُ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ حَتَّى أُبَلِّغَ رِسَالَةَ رَبِّي وَأَمَرَ أَنْ يُنْصَبَ لَهُ مِنْبَرٌ مِنْ أَقْتَابِ الْإِبِلِ وَصَعِدَهَا وَأَخْرَجَ مَعَهُ عَلِيًّا علیه السلام وَ قَامَ قَائِمًا وَ حَطَبَ حُطْبَةً بَلِيغَةً وَ وَعَظَ فِيهَا وَ زَجَرَ...» محمد بن محمد، شعیری، جامع الأخبار، ص ۱۰۰

۱. «فَقَالَ إِنَّ أُمَّتِي حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ فَتَنَزَّلَ عَلَيْهِ عَزِيمَةً لَا رُخْصَةَ فِيهَا وَ نَزَلَتْ الْآيَةُ ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾» فضل بن طبرسی، /علام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة) النص، تهران، نشر اسلامی، ۱۳۹۰ق، ۱ جلد، ص ۱۳۰.

۲. «فی أصول الکافی محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسین جمیعا عن محمد بن اسمعیل بن بزیع عن منصور بن یونس عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال، سمعت أبا جعفر علیه السلام و ذکر حدیثا طویلا و فیه قول علیه السلام: ثم نزلت الولاية و انما آتاه ذلك فی يوم الجمعة بعرفة نزل الله تعالى: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أْتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ و كان کمال الدين بولاية علي بن ابی طالب علیه السلام فقال عند

شاید به همین دلیل در سرزمین منی در خطبه‌ای فرمودند: تمام آثار و خصوصیات و عناوین دوران جاهلیت و عقائد خرافی زندگی ننگین شما را زیر پای خود لگدکوب ساختم، هیچ فرد مسلمانی بر دیگری غیر از پرهیزگاری برتری ندارد.^۱

۲- آگاهی از کینه‌های آنان از علی علیه السلام

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده، پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه‌هایی که نسبت به علی علیه السلام در میان آنان بود آگاه بودند و می‌ترسیدند تا منافقان امتشان، مردم را به جاهلیت برگردانند، لذا از جبرئیل خواستند که برای حضرت از خداوند حفظ از حيله‌ی منافقان را درخواست کند. پیامبر صلی الله علیه و آله انجام این امر را به تأخیر انداختند.^۲

۳- خوف از تکذیب مردم

بعد از مسجد خیف، در منزل «کراع الغمیم» جبرئیل نازل شد و همان درخواست را کرد ولی باز هم جوابی برای درخواست حضرت نیاورده بود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! می‌ترسم مرا دروغ‌گو خطاب کنند و آن چه را در مورد علی علیه السلام بگویم؛ قبول نکنند.^۳ این مطلب را علی علیه السلام نیز از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کردند که فرمودند: «ای مردم! خدای تعالی مرا به رسالتی

ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله، امتی حدیثی عهد الی الجاهلیة و متی أخبرتهم بهذا فی ابن عمی یقول قائل و یقول قائل؟ فقلت فی نفسی من غیر أن ینطق به لسانی فأنتنی عزيمة من الله بتلة أوعدنی ان لم أبلغ أن یعدبني، فنزلت: ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسالتَهُ وَ اللّهُ عَصِيمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ﴾ فأخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بيد علی علیه السلام فقال: يا ايها الناس انه لم يكن نبي من الأنبياء ممن كان قبلي الا و قد عمره الله ثم دعاه فأجابه فأوشك ان أَدعى فأجيب و انا مسئول و أنتم مسئولون فما ذا أنتم قائلون؟ فقالوا نشهد انك قد بلغت و نصحت و أدبت ما عليك فجزاك الله أفضل جزاء المرسلين فقال: اللهم اشهد ثلاث مرات، ثم قال: يا معشر المسلمين هذا وليكم من بعدى فليبلغ الشاهد منكم الغائب قال ابو جعفر علیه السلام كان و الله أمين الله على خلقه و غيبه و دينه الذي ارتضاه لنفسه. عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۱، ح ۲۹۰.

۱. «قال رسول الله صلی الله علیه و آله بعد ما حمد الله و اثني عليه قال صلی الله علیه و آله: اللهم اشهد «ثم قال: الا و كل مأثرة او بدع كانت في الجاهلية او دم او مال فانها تحت قدمي هاتين، ليس احد اكرم من احد الا بالتقوى». علم الهدی خراسانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۹.

۲. «فخشي رسول الله صلی الله علیه و آله من قومه و أهل النفاق و الشقاق أن يتفرقوا و يرجعوا إلى الجاهلية لما عرف من عداوتهم و لما ينطوي عليه أنفسهم لعلی من العداوة و البغضاء و سأل جبرئيل أن يسأل ربه العزيمة من الناس و انتظر أن يأتيه جبرئيل بالعزيمة من الناس عن الله جل اسمه فأخر ذلك إلى أن بلغ مسجد الخيف فاتاه جبرئيل علیه السلام في مسجد الخيف فأمره بأن يعهد عهده و يقيم علياً علماً للناس يهتدون به و لم يأتيه بالعزيمة من الله جل جلاله بالذي أراد.» طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۵۵؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۳؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۴، ح ۲۹۸.

۳. «فقال يا جبرئيل إني أخشى قومي أن يكذبوني و لا يقبلوا قولي في علي علیه السلام فرحل فلما بلغ غدير خم قبل الجحفة بثلاثة أميال أتاه جبرئيل علیه السلام على خمس ساعات ممت من النهار بالزجر و الانتهار و العزيمة من الناس فقال يا محمد إن الله عز و جل يقرؤك السلام و يقول لك «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ و إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسالتَهُ وَ اللّهُ عَصِيمُكَ مِنَ النَّاسِ» همان.

مبعوث کرد که سینه‌ام به آن تنگی می‌کرد و گمان می‌کردم که مردم مرا تکذیب می‌کنند. بعد از آن مرا ترساند که یا آن را ابلاغ کنم و یا آن که مرا عذاب خواهد کرد»^۱

۴- تعداد کم مسلمانان و ترس از پراکنده شدن آنان

زرارة ابن عین از قول امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: که پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از مکه در حجة الوداع، وقتی جبرئیل علیه السلام در راه دستور ابلاغ ولایت را آورد،^۲ فرمود: ای جبرئیل آن‌ها که مسلمان شده‌اند، اندکند؛ و می‌ترسم پراکنده شوند و فرمان نبرند.^۳ و بار دیگر که جبرئیل نازل شد، حضرت فرمود: ای جبرئیل! از اصحاب خود می‌ترسم که با من مخالفت کنند.^۴

۵- خشونت و عدم آگاهی به فضایل اهل بیت علیهم السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: چون خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، به ایشان امر کرد که فضیلت وصیت را آشکار کن. پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا! عرب مردمی خشنند، در میان ایشان کتابی نبوده و برای آن‌ها پیغمبری مبعوث نگشته و به فضیلت و شرف پیغمبران آگاه نیستند، اگر من فضیلت اهل بیتم را به آن‌ها بگویم، ایمان نمی‌آورند.^۵

۱. «فی کتاب کمال الدین و تمام النعمة باسناده الی سلیم بن قیس الیهلالی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال فی أثناء کلام له فی جمع من المهاجرین و الأنصار فی المسجد أيام خلافة عثمان: فأنتدکم الله عز و جل أ تعلمون حیث نزلت: ﴿یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم﴾ و حیث نزلت: ﴿و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجه﴾ قال الناس: یا رسول الله هذه خاصة فی بعض المؤمنین أم عامه لجمیعهم؟ فأمر الله عز و جل نبیه صلی الله علیه و آله أن یعلمهم ولایة أمرهم و أن یفسر لهم من الولاية ما فسر لهم من صلوتهم و زکوتهم و صومهم و حجهم فنصبتی للناس بغدیر خم ثم خطب فقال: ایها الناس ان الله أرسلنی برسالة ضاق بها صدری و ظننت ان الناس یفتنون بها فأوعدنی لأبلغنها أو لیعذبنی، ثم أمر فنودی الصلوة جامعة ثم خطب الناس فقال: ایها الناس أ تعلمون ان الله عز و جل مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من أنفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله، قال: قم یا علی فقمتم فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله، فقام سلمان...» عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۵، ح ۲۶۱.

۲. «حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ الرَّئِيسُ الْأَمَامُ مَجْدُ الْحُكَّامِ أَبُو مَنْصُورٍ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّيَادِيُّ... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ لَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى مَكَّةَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْهَا وَ فِي خَيْرٍ آخِرٍ وَ قَدْ شِيعَهُ مِنْ مَكَّةَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الْيَمَنِ وَ خَمْسَةَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ جَاءَ جِبْرِئِيلُ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾.» محمد بن محمد، شعیری، پیشین، ص ۱۰.

۳. «فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا جِبْرِئِيلُ إِنَّ النَّاسَ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ فَأَخْشَى أَنْ يُضْطَرَّبُوا وَ لَا يُطِيعُوا فَعَرَجَ جِبْرِئِيلُ إِلَى مَكَانِهِ.» همان.

۴. «فَقَالَ يَا جِبْرِئِيلُ أَخْشَى مِنْ أَصْحَابِي مِنْ أَنْ يُخَالِفُونِي فَعَرَجَ جِبْرِئِيلُ.» همان.

۵. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّلِيمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ أَوْصَى مُوسَى علیه السلام إِلَى يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَ أَوْصَى يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ إِلَى وَكَلِدِ هَارُونَ... ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَيْهِ أَنْ أَعْلَنَ فَضْلَ وَصِيكَ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ خُفَاءَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ وَ لَمْ يَبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا وَ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوَاتِ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام وَ لَا شَرَفَهُمْ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِي...» کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۳.

و متأسفانه طبق پیش بینی رسول خدا ﷺ، عده‌ای از مردم وقتی قسمتی از سخنان آن حضرت را در منی شنیدند، همچنین پس از پایان این سخنرانی، دور هم جمع شدند و با هم زمزمه کردند که محمد ﷺ تصمیم دارد پیشوائی را در اهل بیتش قرار دهد.^۱ آن گاه چهار نفر از این جمعیت از منی به مکه رفتند و در خانه کعبه با هم پیمان بستند که اگر رسول الله ﷺ از دنیا رفتند، نگذارند که اهل بیت وی ﷺ شئون زمامداری کشور را حیزت کنند.^۲

۶- ترس از منافقین

آخرین و مهم‌ترین دلیل به تأخیر انداختن امر ولایت، وجود منافقان در میان مسلمین است؛ امام باقر ﷺ فرمود: در روز غدیر وقتی پیامبر ﷺ برای مردم به ولایت علی ﷺ احتجاج کردند فرمودند: بدانید که من در ابتدای امر از جبرئیل خواستم مرا از ابلاغ این مطلب به شما معذور بدارد؛ زیرا واقف بودم که تعداد اهل نفاق و دورویی بر پرهیزگاران امت غالبند، و مسخره‌کنندگان اسلام را می‌شناختم...^۳ و اگر بخواهم می‌توانم نام‌های یکایک آنان را بشمارم، و خصوصیات کامل و تفصیل امورشان را ذکر کنم، ولی به خدا قسم که این کار نه شایسته حال من و نه مورد پسند خداست.^۴

پیامبر ﷺ اندکی از فضایل وصی خود را تذکر دادند، و در دل‌ها نفاق افتاد و چون حضرت نفاق و گفتار ایشان را می‌دانستند، خداوند فرمود: ای محمد! ﷺ «ما می‌دانیم که سینه‌ات از آن چه می‌گویند تنگ می‌شود»^۵ بعد از معرفی

۱. «فلما سمعوا ذلك اجتمع قوم من اصحابه و قالوا: يريد محمد ﷺ ان يجعل الإمامة في اهل بيته.» علی بن ابراهیم، پیشین، ص ۱۷۲؛ علم الهدی خراسانی، پیشین، ص ۸۹.

۲. «فاجتمع قوم من اصحابه و قالوا محمد يريد ان يجعل الإمامة في اهل بيته، فخرج منهم اربع نفرات الى مكة و دخلوا الكعبة و تعاهدوا و تعاقدوا و كتبوا في ما بينهم كتابا: ان امات الله محمدا ﷺ او قتله ان لا يردوا هذا الامر في اهل بيته ابد، فانزل الله تعالى على نبيه في ذلك: ام ابرمو امرا فانما مبرمون ام يحسبون انا لا نسمع سرهم و نجواهم، بلى و رسلنا لدهيم يكتبون» فخرج ﷺ مریدا الى المدينة. علی بن ابراهیم، پیشین، ص ۱۷۲.

۳. «سألت جبرئيل أن يستغفري لي عن تبليغ ذلك إليكم أيها الناس لعلهم يلقوا بالمتقين و كثرة المنافقين و إدغال الأئمين و ختل المستهزين بالإسلام الذين وصفهم الله في كتابه بأنهم يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم» و يحسبونه هيناً و هو عند الله عظيم» و كثرة أذاهم لي في غير مرة حتى سموي أذناً و زعموا أنني كذلك لكثرة ملازمتي إياي و إقبالي عليه حتى أنزل الله عز و جل في ذلك قرآناً «و منهم الذين يؤذون النبي و يقولون هو أذن قل أذن» علی الذين يزعمون أنه أذن «خير لكم يؤمن بالله و يؤمن للمؤمنين» الآية. طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۶۰.

۴. «و لو شئت أن أسمى بأسمائهم لسميت، و أن أوصي إليهم بأعقابهم لأومات و أن أذل عليهم لدللت و لكني و الله في أمورهم قد تكرمت و كل ذلك لا يرضى الله مني إلا أن أبلغ ما أنزل إلي.» همان؛ ابن فتال نیشابوری، پیشین، ج ۱، ص ۹۰.

۵. «و لقد نعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون فإنهم لا يكذبونك و لكن الظالمين بآيات الله جحدون» حجر/۹۷.

۶. «محمد بن الحسين و غيره عن سهل عن محمد بن عيسى و محمد بن يحيى و محمد بن الحسين جميعاً عن محمد بن سنان عن إسماعيل بن جابر و عبد الكريم بن عمرو عن عبد الحميد بن أبي الذئلم عن أبي عبد الله ﷺ قال أوصى موسى ﷺ إلى يوشع بن نون و

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، شکاکان و منافقان و بیماردلان و کج دلان گفتند: به خدا از این گفتارش، بیزاریم این از راه عصبیت است.^۱

از نمونه‌های نفاق آن مردم آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام ورود به مدینه، أسامة بن زید را طلبیدند و پرچم را به او دادند و امر کردند تا به اتفاق گروهی از مهاجرین و انصار که در میان آنان ابو بکر و عمر و ابو عبیده هم بودند به طرف شام حرکت کند. أسامة در محلی به نام «جرف» لشکریان خود را جمع و آماده‌ی حرکت شد. ولی منافقین از رفتن به شام امتناع می‌کردند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این هنگام مریض شدند و از عدم حرکت لشکر أسامة ناراحت گردیدند، و همواره امر می‌کردند که لشکر حرکت کند، ولی مخالفین به بهانه‌ی این که پیامبر صلی الله علیه و آله مریض است، از مدینه بیرون نرفتند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نظر داشتند منافقین را از مدینه بیرون کنند تا در هنگام وفاتشان در مورد خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام مخالفتی پیش نیاید، و کسی در امارت طمع نوزد و حق در محلس جایگزین گردد.^۲

ز) ولایت سدّ راه منافقان

گفتیم این سوره در اواخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مشخصاً در دو ماه آخر نازل شده است؛ و با مروری گذرا به این سوره، می‌توان فهمید که اکثریت جامعه آن روز، هم چنین اکثریت حاضران در غدیر در شمار منافقان بودند؛ همان تعبیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله خود در آغاز خطبه غدیریه تصریح می‌کنند: «لعلمی بقلّة المتّقین و کثرة المنافقین». پس پر واضح است که اینان در انتقال پیام غدیر به آیندگان و دیگران سستی کنند.

أَوْصَى يُوشَعُ بْنُ نُونٍ إِلَى وَلَدِ هَارُونَ فَذَكَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِيَّهِ ذِكْرًا فَوَقَعَ النَّفَاقُ فِي قُلُوبِهِمْ فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَلِكَ وَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ يَا مُحَمَّدُ ﴿وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ جَحْدُونَ﴾ حجر/۹۷ وَ لَكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَهُمْ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَتَأَلَّفُهُمْ وَ يَسْتَعِينُ بِبَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَزَالُ يُخْرِجُ لَهُمْ شَيْئًا فِي فَضْلِ وَصِيَّهِ حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ حِينَ أُعْلِمَ بِمَوْتِهِ وَ نُعِيَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ ﴿فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾ شرح/۸ و ۷. «کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۳.

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ الشُّكَّاءُ وَ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ زَيْغٌ نَبْرًا إِلَى اللَّهِ مِنْ مَقَالَتِهِ لَيْسَ بِحَتْمٍ وَلَا تَرْضَى أَنْ يَكُونَ عَلِيٌّ وَ زَيْرُهُ هَذِهِ مِنْهُ عَصَبِيَّةٌ.» صدوق، *أمالی*، ص ۳۵۶، المجلس السادس و الخمسون، ح ۱۰.

۲. «وَ لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَدِينَةَ مِنْ حِجَّةِ الْوُدَاعِ عَقَدَ لِأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ الْإِمْرَةَ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَقْضِدَ حَيْثُ قَتِلَ أَبُوهُ وَ قَالَ لَهُ أَوْطِئِ الْخَيْلَ أَوَاخِرَ الشَّامِ مِنْ أَوَائِلِ الرُّومِ وَ جَعَلَ فِي حَيْثُهِ أَغْيَانَ الْمُهَاجِرِينَ وَ وُجُوهُ الْأَنْصَارِ وَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ عَسْكَرُ أُسَامَةَ بِالْجَرْفِ فَاشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَكْوَاهُ النَّبِيِّ تُوْفِي فِيهَا وَ كَانَ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ نَفَدُوا حَيْشَ أُسَامَةَ وَ يُكْرَرُ ذَلِكَ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِنَلَا يَبْقَى فِي الْمَدِينَةِ عِنْدَ وَفَاتِهِ مَنْ يَخْتَلِفُ فِي الْإِمَامَةِ وَ يَطْمَعُ فِي الْإِمَارَةِ وَ يَسْتَوْسِقُ الْأَمْرَ لِأَهْلِهِ.» فضل بن طبرسی، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، ص ۱۳۰.

در نظر رسول خدا ﷺ هر که ظاهرش مخالف باطنش باشد، منافق است، هر که و هر جا و هر زمان که باشد. چه در گذشته و چه آینده، مسلمان یا کافر. تا کسی توهم نکند که صفت نفاق، مخصوص کفار و زمان پیغمبر ﷺ است.^۱

موضوع نفاق طی ۲۳ سال، در سطح جامعه اسلامی چه در مکه و چه در مدینه وجود داشته، و خطری جدی برای پیامبر اکرم ﷺ و مکتب آن حضرت بوده است.^۲ یهودیان به دنبال تحریف دین بودند و بهترین گزینه، برای این مقصود، انحراف دین در جانشینی و امامت بعد از پیامبر ﷺ بود، چرا که تحریف امامت به معنای تحریف کل دین است.

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام فرمودند: زمانی که آیهی «یا ایُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» نازل شد؛ آن حضرت در روز غدیر فرمود: «هر کس من مولای اویم علی مولای اوست. خدایا با دوستان او دوست و با دشمنانش دشمن باش» ولی آنان مخفیانه با هم شور کردند و با هم گفتند: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابدأ نخواهیم گذاشت که امامت در میان اهل بیت باشد... وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کردند؛ نظرشان را در مورد اهل بیت پیامبرشان و آن چه با هم پیمان بسته بودند؛ به انجام رساندند و در مورد آیات خدا و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتشان سستی ورزیدند.^۳

به طبع پیامبر صلی الله علیه و آله در موقعیتهای متفاوت، امامت بعد از خود را مکرر متذکر شدند. در واقع خیلی پیش از این، پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین خود را معرفی کرده بودند. و واقعه غدیر گسترده‌ترین شکل معرفی بوده است. و هرچه به اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیکتر می‌شویم موضوع ولایت، حساسیت بیشتری پیدا می‌کند، و جبهه نفاق پررنگ تر می‌شود.

۱. «و قال النبی ﷺ من خالف سریرته علانیته، فهو منافق کائنا من کان، و حیث کان، و فی ایّ زمان کان، و فی ایّ رتبه کان.» منسوب به جعفر بن محمد علیه السلام، مصباح الشریعة، ترجمه عبد الرزاق گیلانی، بی جا، نشر پیام حق، بی تا، ۱ جلد، ص ۲۵۰.
۲. «فَإِنَّهُ لَا سِوَاءَ إِمَامِ الْهُدَىٰ وَ إِمَامِ الرَّدَىٰ وَ وَلىُّ النَّبِيِّ وَ عَدُوُّ النَّبِيِّ وَ لَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَ لَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ وَ لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.» ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۱۷۹؛ سید رضی، پیشین، نامه‌ی ۲۷، ص ۳۸۵.
۳. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الطَّيِّبِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَاشِمٍ أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ عَنْ الْأَخْلَجِ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» أ خَاصَّةٌ هِيَ أُمَّ عَامَّةٌ؟ قَالَ ... فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ فَوَقَّعَ فِي قُلُوبِهِمْ مَا وَقَّعَ تَكَلَّمُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ سِرًّا حَتَّى قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ مَنْ يَلِي بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ مَنْ يَلِي بَعْدَكَ هَذَا الْأَمْرُ لَا نَجْعَلُهَا فِي أَهْلِ النَّبِيِّتِ أَبَدًا فَتَزَلَّ «وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» ثُمَّ نَزَلَتْ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا» إِلَى قَوْلِهِ «وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَضَوْا عَلَى رَأْيِهِمْ فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِمْ وَ عَلَى مَا تَعَاقدُوا عَلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ وَ تَبَدُّوا آيَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَصَى رَسُولُهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ «وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.» عماد الدين، طبری املی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۶.

ح) وعده‌ی محافظت و زدوده شدن هر گونه تقیه

در پایان آیه‌ی تبلیغ، عبارت ﴿وَاللَّهُ يُصِصُّكَ مِنَ النَّاسِ﴾، بیان می‌کند که کثرت منافقین، اجازه سخن گفتن را به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی‌داد؛ اما در روز غدیر هیچ مخالفتی با سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایجاد نشد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دلایلی که گفته شد از ابلاغ امر ولایت به مردم هراس داشتند و در مواردی مصلحت اندیشی نموده، و ناچار می‌شدند چیزی را کتمان نمایند، ولی بعد از نزول آیه‌ی تبلیغ و وعده‌ی خداوند به حفظ جانشان، دیگر در معرفی حضرت علی عَلِيٌّ تقیه نفرمود و امر ولایت را به مردم ابلاغ فرمود. این گفتار در روایتی از امام رضا عَلِيٌّ در جواب عروه بن زبیر که سؤال کرد آیا رسول خدا در حال تقیه از دنیا رفت؟ بیان شده که فرمود: بعد از نزول آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾ هر نوع تقیه‌ای میان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مردم به ضمانت خداوند برداشته شده‌است، ایشان امر خدا را ابلاغ فرمودند، اما قریش، پس از رحلت ایشان، هر کار که میل داشت انجام داد، شاید قبل از نزول آیه (در حال تقیه بوده‌اند).^۱

در روایاتی که بیشتر از طریق عامه نقل شده،^۲ نمونه‌های حفاظت از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به چشم می‌خورد که به دلیل بیان شأن نزول این قسمت از آیه، آن‌ها را در گونه شناسی خواهیم آورد.

اولاً: این روایات با مقام توکل آن حضرت به خداوند منافات دارد. در ثانی: با عنایت به این نکته که این سوره از سوره‌های پایانی نازل شده در مدینه است، اگر قرار بود که ایشان افرادی را برای حفاظت خویش بگمارند؛ این کار می‌بایست در آغاز بعثت انجام می‌شد. از سوی دیگر می‌توان گفت که اهل تسنن به جای پرداختن به تفسیر آیه و پیام مهم آن که تبلیغ ولایت است، دست به دامن این توجیهاات شده‌اند.

ط) حجة الوداع و جریان غدیر

روایات بسیاری از ائمه‌ی اطهار عَلِيٌّ در مورد جریان غدیر و اتفاقاتی که در حجة الوداع صورت پذیرفت و در پایان به اعلان جانشینی علی عَلِيٌّ به عنوان وصی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ختم گردید، نقل شده است. در بعضی از روایات به گوشه‌ای از این ماجرا اشاره شده، و بعضی دیگر از روایات، ماجرای غدیر را به طور مفصل بررسی نموده‌اند. از آن جا که بیان داستان

۱. «حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ الْقَاسِمِ النُّوشَجَانِيُّ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِرَضَا عَلِيٌّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُ يُرْوَى عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ قَالَ تُوِّفَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي تَقِيَّةٍ فَقَالَ أَمَا بَعْدَ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فَإِنَّهُ أَرَالَ كُلَّ تَقِيَّةٍ بِضَمَانِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَلَكِنَّ قَرِيشاً فَعَلَتْ مَا اشْتَهَتْ بَعْدَهُ وَأَمَّا قَبْلُ نَزُولِ هَذِهِ آيَةِ فَلَعَلَّهُ.» صدوق، عيون أخبار الرضا عَلِيٌّ ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۱۰.

۲. اهل سنت در این روایات بیشتر به شأن نزول این قسمت از آیه می‌پردازند؛ لذا این روایات را در قسمت گونه شناسی خواهیم آورد.

غدیر و ماجراهایی که در طی آن اتفاق افتاد، روایات تفسیری نیستند، لذا سعی بر آن است که از پرداختن به تمام ماجرا و جزئیات آن صرف نظر کنیم و تنها به بخش‌هایی از آن که به تفسیر این آیه مربوط است، اکتفا نماییم.

حج، یعنی قصد اماکن مقدّسه، که از دیر زمان در میان اقوام سامی رایج و جزو شعائر بوده است. از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام این خانه یکی از مراکز حج و زیارتگاه‌های قوم عرب گردید. از کیفیت حج قبل از اسلام و تغییراتی که طی مدت تشریح حج از جانب ابراهیم تا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داده، اطلاع دقیقی در دست نیست، تنها می‌دانیم احترام به کعبه و عمل حج در موسمی خاص، و زیارت و طواف کعبه در تمام دوره سال، قبل از اسلام نیز رایج بوده است.^۱

به اتفاق فریقین، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از هجرت، جز یک حج (حجّة الوداع) بجا نیاوردند؛ و اما در دورانی که در مکه اقامت داشتند، قبل و بعد از بعثت اختلافی است. در سال وجوب و تشریح حج هم اختلاف است. بنابراین، سفرهای زیارتی آن حضرت به مکه، عنوان «عمره» داشته و پیش از این سال بوده است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله در طول مدت اقامتشان در مدینه، جز یک بار به حج نرفتند، ولی سه بار عمره بجا آوردند.^۲ اما از حج پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از هجرت، و پیش از بعثت و بعد از آن در دوران اقامت در مکه سخنی به میان نیامده است.

در بعضی روایات حج‌هایی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که قبل از هجرت به جا آورده‌اند و در این مطلب که عرب و پیشتاز آنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله در ذیحجه مناسک را بجا می‌آوردند، جای شک نیست. در تعداد حج‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف است. شاید مراد از ده حج، تعداد حج‌هایی باشد که پس از بعثت بجا آورده‌اند و مراد از بیست حج،^۳ مجموع حج‌های پیش از بعثت و بعد از بعثت باشد. از چگونگی حج آن حضرت قبل از هجرت، در روایات ذکری به میان نیامده و تنها تصریح شده که پنهانی انجام می‌شده است.

۱. کاظم مدیرشانه چی، مقاله حج پیغمبر صلی الله علیه و آله، مجله میقات حج، زمستان ۱۳۷۷، شماره ۲۶، تاریخ درج: ۷/۷/۱۳۸۶، ص ۷۲.

۲. «علی بن ابراهیم عن ابيه و محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن أبي عمير عن معاوية بن عمارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاث عمر مفرقات عمره في ذي القعدة أهل من عسفان و هي عمره الحديبية و عمره أهل من الجحفة و هي عمره القضاء و عمره أهل من الجعرانة بعد ما رجع من الطائف من غزوة حنين» کلینی، پیشین، ج ۴، باب حج النبی، ص ۲۵۱، ح ۱۰.

۳. «عده من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن أبي نجران عن العلاء بن رزين عن عمر بن يزيد قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام حج رسول الله صلی الله علیه و آله غير حجّة الوداع قال نعم عشرين حجّة.» همان، ح ۱۱.

مفصل‌ترین گزارشی که از آخرین سفر حجّ رسول خدا ﷺ به ما رسیده، روایت جابر بن عبدالله انصاری، صحابی معروف پیامبر ﷺ است که توسط امام صادق علیه السلام به ما رسیده و آن جناب از جابر نقل کرده‌اند.^۱ و جابر کسی است که مهار شتر رسول خدا ﷺ را در این سفر به دست داشته است، و از این رو داناترین مردمان به چگونگی حجّة الوداع است.

بنابر حجّة الوداع، در واقع اولین و آخرین حجّ ایشان بوده‌است، و باید گفت صفت وداع به معنای خداحافظی می‌باشد. از آن جا که پیامبر ﷺ در مورد احکام فقهی همواره به روش تقلید از خود، موارد را به مردم تفهیم می‌کردند، مثلاً می‌فرمودند: مانند من نماز بخوانید^۲ پس لازم بود تا برای یاد دادن مناسک حجّ به مردم، حجّی همگانی به جای آورند؛ لذا مدّتی قبل به بلاد اسلامی خبر داده شده و جمعیت زیادی از مدینه یا در بین راه و یا در مکه به آن حضرت پیوستند.^۳

ی) چگونگی ابلاغ ولایت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حضرت خاتم النبیین ﷺ در بیست و پنجم ذی القعدة سال دهم هجری برای ادای مناسک حجّ از مدینه بیرون آمده؛ به طرف مکه روی آوردند، قبل از آن به مسلمین اعلام کردند و همگان برای زیارت خانه خدا حاضر گردیدند. شهر مدینه و اطراف آن از جمعیت مسلمانان پر شد.^۴

همین مطلب از زبان امام باقر علیه السلام نیز بیان شده است که رسول خدا ﷺ از مدینه آهنگ حج نمودند؛ در حالی که تمام احکام دین، به جز حجّ و ولایت را به مردم ابلاغ کرده بودند. جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد ﷺ خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: من هیچ رسولی را از دنیا نبردم؛ مگر این که دینم را قبل از رحلت او کامل کردم. امروز دو فریضه باقی مانده است که باید به مردم برسانی: حجّ و ولایت و خلافت بعد از خودت؛ چرا که هیچ گاه زمین را از حجّت

۱. «و عنه، قال: حدثنا الحسن بن علی بن شعيب أبو محمد الجوهري، قال: حدثنا عيسى بن محمد العلوي، قال: حدثنا الحسن بن الحسن الحميري، قال: حدثنا الحسن بن الحسين العرنی، عن عمرو بن جمیع، عن عمرو بن أبي المقدم، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: «أتيت جابر بن عبدالله فقلت: أخبرني عن حجة الوداع؟ فذكر حديثا طويلا، ثم قال: قال رسول الله ﷺ: «إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى؛ كتاب الله عز و جل، و عترتي أهل بيتي. ثم قال: اللهم اشهد ثلاثا.» بحراني، پیشین، ج ۱، ص ۲۶. التاج، ذیل عنوان «حديث حجّة الوداع» می‌نویسد: این حدیثی است جلیل القدر و تمامی افعالی را که پیغمبر ﷺ در حجّة الوداع انجام داده و شامل ارکان و واجبات و مستحبات است، را در بر دارد.

۲. «قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ وَ فِعْلَهُ: لِأَنَّهُ لَمْ يَخْطُبْ إِلَّا قَائِمًا وَ قَالَ صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» حضرت جز ایستاده خطبه نمی خواندند و می فرمودند مانند من نماز بخوانید. حسن بن یوسف حلّی، نهج الحق و كشف الصلوق، بیروت، دار الكتاب اللبناني، ۱۹۸۲م، ج ۱، التانی فی الصلاة، ص ۴۴۷.

۳. کاظم مدیرشانه چی، پیشین.

۴. «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْعَاشِرَةِ لِخَمْسِ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ وَ أَدَّنَ فِي النَّاسِ الْحَجَّ فَتَجَهَّزَ النَّاسُ لِلْخُرُوجِ مَعَهُ وَ خَضَرَ الْمَدِينَةَ مِنْ ضَوَائِحِهَا وَ مِنْ جَوَائِبِهَا خَلَقَ كَثِيرًا.» فضل بن طبرسی، پیشین، ص ۱۳۰.

خالی نمی‌گذارم. به دستور خداوند با همه‌ی اطرافیانت که می‌توانند حج بجا آورند؛ در حج حاضر شو و احکام حج را همانند نماز و روزه و زکات به آن‌ها تعلیم ده.^۱ لذا کسی را فرستادند تا مردم را از سفر حج با خبر کند و افراد متمکن را برای حج و یاد گرفتن احکام و مناسک آن دعوت نماید. هفتاد هزار نفر از مردم مدینه و اطراف آن، حضرت را همراهی می‌کردند. تعدادشان به تعداد اصحاب موسی عَلَيْهِ السَّلَام بود که برای ایشان، جانشین خود هارون را معین کرده بود؛ ... این جمعیت، بین مکه و مدینه، منظره‌ی عجیب و با شکوهی به وجود آورده، صدای لیبکشان فضای مکه و مدینه را پر کرده بود.^۲

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام در مورد آیه‌ی ولایت فرمودند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هنگامی که اراده کردند و از طرف خدا مأمور گردیدند؛ در آن روز بسیار گرم ندا دادند که مردم زیر درختان جمع شوند؛ و خار و خاشاک را از زیر آن درختان بزدایند. آن گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در زیر سایه آن‌ها قرار گرفتند. و فرمودند: ای مردم! چه کسی مولای شما و شایسته‌تر به امور شماست؟ همه گفتند: خدا و رسولش. پس فرمودند: هر کس من مولای اویم این علی عَلَيْهِ السَّلَام مولای اوست. خدایا دوست علی عَلَيْهِ السَّلَام را، دوست دار و آن که دشمن آن حضرت باشد را دشمن گیر و ناصر و معین او را یاری کن و هرکسی را که در حق او و اولاد کرام او ظلم نماید، از رحمت خود دور گردان و لعنت کن.^۳ بعد از آن سلمان فارسی برخاست و گفت: ای

۱. «حَدَّثَنِي السَّيِّدُ الْعَالِمُ الْعَابِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مَهْدِيُّ بْنُ أَبِي حَرْبٍ الْحُسَيْنِيُّ الْمَرْعَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ الشَّيْخِ السَّعِيدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ السَّعِيدُ الْوَالِدُ أَبُو جَعْفَرٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ قَالَ أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعَكَبَرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ السُّورِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ مِنْ وَوَلَدِ الْأَفْطَسِيِّ وَكَانَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الطَّبَالِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ وَصَالِحُ بْنُ عُفَيْبَةَ جَمِيعًا عَنْ فَيْسِ بْنِ سَمْعَانَ عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ قَالَ: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمَدِينَةِ وَقَدْ بَلَغَ جَمِيعَ الشَّرَائِعِ قَوْمَهُ غَيْرَ الْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَام فَقَالَ لَهٗ اْمُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ إِنِّي لَمْ أَقْبِضْ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِي وَلَا رَسُولًا مِنْ رُسُلِي إِلَّا بَعْدَ إِكْمَالِ دِينِي وَتَأْكِيدِ حُجَّتِي وَقَدْ بَقِيَ عَلَيْكَ مِنْ ذَاكَ فَرِيضَتَانِ مِمَّا تَحْتَاجُ أَنْ تُبَلِّغَهُمَا قَوْمَكَ فَرِيضَةُ الْحَجِّ وَفَرِيضَةُ الْوَلَايَةِ وَالْخِلَافَةِ مِنْ بَعْدِكَ فَإِنِّي لَمْ أَخْلُ أَرْضِي مِنْ حُجَّةٍ وَلَا أَخْلِيهَا أَبَدًا فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ تَنَاوُهُ أَمْرُكَ أَنْ تُبَلِّغَ قَوْمَكَ الْحَجَّ وَتَحُجَّ وَيَحُجَّ مَعَكَ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا مِنْ أَهْلِ الْحَضْرَةِ وَالْأَطْرَافِ وَالْأَعْرَابِ وَتَعَلَّمَهُمْ مِنْ مَعَالِمِ حَجَّتِهِمْ مِثْلَ مَا عَلَّمْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَزَكَاتِهِمْ وَصِيَامِهِمْ وَتَوْقِفِهِمْ مِنْ ذَلِكَ عَلَى مِثَالِ الَّذِي أَوْقَفْتَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ جَمِيعِ مَا بَلَّغْتَهُمْ مِنَ الشَّرَائِعِ فَتَادِي مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي النَّاسِ أَلَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ رِيدَ الْحَجِّ وَأَنْ يُعَلِّمَكُمْ مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ الَّذِي عَلَّمَكُمْ مِنْ شَرَائِعِ دِينِكُمْ وَيُوقِفَكُمْ مِنْ ذَاكَ عَلَى مَا أَوْقَفَكُمْ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِهِ فَخَرَجَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَخَرَجَ مَعَهُ النَّاسُ وَأَصْعَوْا إِلَيْهِ لِيَنْظُرُوا مَا يَصْنَعُ فَيَصْنَعُوا مِثْلَهُ فَحَجَّ بِهِمْ وَبَلَغَ مَنْ حَجَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَأَهْلِ الْأَطْرَافِ وَالْأَعْرَابِ سَبْعِينَ أَلْفَ إِنْسَانٍ أَوْ يَزِيدُونَ...» أحمد بن طبرسي، پیشین، ص ۵۵؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۳؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۴ ح ۲۹۸.

۲. همان.

۳. «فَرَأَتْ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يُوسُفَ مَعْنَعًا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ إِلَى آخِرِ آيَةِ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ [النَّبِيُّ] حِينَ أَتَتْهُ عَزْمَةٌ مِنَ [اللَّهِ فِي] يَوْمِ شَدِيدِ الْحَرِّ فَنَوَدَى فِي النَّاسِ فَاجْتَمَعُوا وَأَمَرَ بِشَجَرَاتٍ فُقِّمَ مَا تَحْتَهُنَّ مِنْ

رسول خدا! ولایت ایشان مانند ولایت کیست؟ حضرت فرمودند: ولایت ایشان مانند ولایت من است، هر که من بر او اولی هستم حضرت علی علیه السلام نیز بر او اولی است.^۱

همه‌ی این روایات و آیاتی که ذکر شد، نشان از این نکته‌ی مهم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر مناسبتی برای معرفی اوصاف حضرت علی علیه السلام به مردم تلاش می‌فرمودند و همه‌ی تلاششان زمینه‌سازی بود تا مردم با شناخت بیشتر آن حضرت، آمادگی لازم برای قبول ایشان به امامت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته باشند.

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود قرار دادند و به جنگ تبوک رفتند، منافقان شایعه کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام به ستوه آمده، و همراهی‌اش را نمی‌پسندد، در آن جا بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «تو برای من به منزله‌ی هارون نسبت به موسی هستی».^۲ حدیث منزلت را پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به خاطر ابلاغ وظیفه خویش در غزوه‌ی تبوک در بیان منزلت قائم مقام پس از خویش فرموده‌است؛ پس نمی‌تواند تنها به غزوه‌ی تبوک اختصاص داشته باشد. این مدعا دلایل متعددی دارد.^۳ و این مطلب در روایات زیادی مطرح شده است.^۴

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را از تمام مقام‌هایی که خود داشته‌اند جز مقام نبوت استثنا نکرده‌اند؛ و این دلیل عموم است. یعنی ایشان تمام مقام و منزلت‌های دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله را دارند. از روشن‌ترین مقام‌هایی که هارون نسبت به موسی داشته، مقام وزارت، پشتیبانی، شرکت در امر رسالت و خلافت ایشان، و همچنین وجوب اطاعت از هارون بر تمام امت بوده است. حضرت علی علیه السلام طبق این نص، خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در میان قومش، وزیر او در بین اهلهش، شریک او در

الشُّوْكَ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَبَّيْتُكُمْ [وَالْيَكُمُ] وَأَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ [فَهَذَا عَلِيٌّ] مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخذلْ مَنْ خذَلَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. «فِرَات كُوفِي، پيشين، ص ۱۳۰، ج ۱، ۱۵۱.

۱. مائده/۳. عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۵، ج ۲۶۱.

۲. محمد، کوفی، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵۱۸، ج ۴۶۰.

۳. ر.ک: المراجعات، که علامه شرف الدین از نامه‌ی ۲۶ تا نامه‌ی ۳۶ نکات مختلفی را پیرامون این حدیث مطرح کرده است.

۴. «حَدَّثَنَا الْقَاضِي الْمُعَاوِي بْنُ زَكَرِيَّا رَجَمَهُ اللَّهُ إِثْمًا مِنْ حِفْظِهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَرْزُوقٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ صَبِيحٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمَا تَرْضَىٰ أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟ (وَلَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ لَكُنْتُ يَا عَلِيُّ). «ابن شاذان، پیشین، ص ۹۱.

کارش، برترین امتش، و سزاوارتر از همه‌ی آن‌ها به پیامبر ﷺ در زندگی و مرگ می‌باشد. وجوب اطاعت از ایشان در زمان پیامبر ﷺ همانند هارون بر امت موسی مسلم است.^۱

در روایت امام باقر علیه السلام نیز آمده که پیامبر ﷺ بعد از انجام دستور خداوند مبنی بر اعلام سرپرست برای مردم، نسبت علی علیه السلام را به خودشان، نسبت هارون به موسی دانستند؛ و با این کلام به جانشینی آن حضرت بعد از خودشان اشاره فرمودند، چرا که هارون وزیر و جانشین حضرت موسی علیه السلام بود.^۲

بعد از انجام مناسک حج، آن حضرت در مسیر خود به طرف مدینه به موضع معروف به «غدیر خم» رسیدند، که برای فرود آمدن مناسبت نداشت، ولی جبرئیل به پیامبر ﷺ امر کرد باید در این جا فرود آید و علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان خلافت و امامت به مسلمین معرفی کند.^۳ پس ای محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بلند کن و از مردم برای او بیعت بگیر.^۴

بعد از این درخواست حضرت رسول صلی الله علیه و آله بی‌درنگ از مرکب فرود آمدند؛ و در بیابان بی‌آب و علف اقامت گزیدند. مسلمین هم به تبعیت از آن حضرت از مرکب‌های خود پائین آمدند و در اطراف حضرت اجتماع کردند. هوا بسیار گرم بود. حضرت دستور فرمودند، سایبان‌های بزرگی برای آسایش مسلمانان درست کردند، و جهاز شتران را بالای یکدیگر قرار دادند، پس از آن منادی پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد زد، همه‌ی مردم باید در اطراف حضرت اجتماع کنند و مطلب مهمی را استماع نمایند. مسلمین به دنبال این اعلام در اطراف آن حضرت جمع شدند. مردم تاب و تحمل حرارت آفتاب را نداشتند و ردای خود را روی زمین پهن کرده و پای خود را روی آن می‌گذاشتند، حضرت بالای جهاز شتران قرار گرفتند و امیر المؤمنین

۱. سید شرف الدین موسوی، پیشین، نامه‌ی ۲۶، ص ۲۲۱.

۲. «عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام قال لما نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلی الله علیه و آله في حجة الوداع بإعلان أمر علي بن أبي طالب عليه السلام ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ إلى آخر الآية، قال: فمكث النبي ص ثلاثا حتى أتى الجحفة فلم يأخذ بيده فرقا من الناس، فلما نزل الجحفة يوم الغدير في مكان يقال له مهبيعة، فنادى: الصلاة جامعة، فاجتمع الناس - فقال النبي صلی الله علیه و آله: من أولى بكم من أنفسكم قال: فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثم قال لهم الثانية، فقالوا: الله ورسوله، ثم قال لهم الثالثة، فقالوا: الله ورسوله، فأخذ بيد علي عليه السلام فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه - وانصر من نصره واخذل من خذله، فإنه مني و أنا منه، و هو مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.» عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۱۵۳؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۳۶، ح ۵.

۳. «وَ أَنْتَهَى إِلَى الْمَوْضِعِ الْمَعْرُوفِ بِغَدِيرِ خُمٍّ وَ لَيْسَ بِمَوْضِعٍ لِلنُّزُولِ لِعَدَمِ الْمَاءِ وَ الْمَرْعَى فَنَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ وَ أَمَرَهُ أَنْ يُقِيمَ عَلِيًّا وَ يَنْصِبَهُ إِمَامًا أَلِ النَّاسِ.» همان.

۴. «فَأَقِمْ يَا مُحَمَّدُ عَلِيًّا عِلْمًا وَ خُذْ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ وَ جَدِّدْ عَهْدِي وَ مِيثَاقِي لَهُمْ الَّذِي وَاتَّقْتَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنِّي قَابِضُكَ إِلَيَّ وَ مُسْتَقْدِمُكَ عَلَيَّ.» أحمد بن طبرسی، پیشین، ص ۵۵؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۳؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۴، ح ۲۹۸.

علیه السلام را نزد خود طلبیده و او را نیز همراه خود بالا بردند و خطبه مفصلی انشاء فرمودند.^۱ که «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نصرَهُ وَ اخذلْ مَنْ خذَلَهُ». سپس از بالای جهاز شتران پائین آمدند. آفتاب به نصف النهار رسیده بود، بلافاصله دو رکعت نماز اداء فرمودند و مؤذن را فرمان آذان ظهر دادند، و بعد از اداء فریضه‌ی ظهر در خیمه خود جلوس فرموده و امر کردند علی علیه السلام هم در خیمه مقابل ایشان قرار گیرد. مسلمین مأمور شدند تا در آن خیمه حاضر شوند و خلافت و امامت را به ایشان تبریک بگویند، همه‌ی مسلمانان امر حضرت رسول ﷺ را اطاعت کرده، نزد علی علیه السلام حاضر شدند و به عنوان امیر المؤمنین بر وی سلام کردند، پس از این زنان حضرت رسول و سایر زنان مؤمن نیز از مردان تبعیت کرده، و بر آن جناب وارد شده و ایشان را تبریک و تهنیت گفتند.^۲

اشعار حسان بن ثابت، شاعر پیغمبر ﷺ، بعد از ماجرای غدیر نیز حاکی از ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام است: «... پس پیغمبر ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که برخیز یا علی! به درستی که من برای تو بعد از خودم، امام خلائق بودن و هادی ایشان بودن را پسندیدم. پس هر که من مولای او بودم؛ به درستی که علی بن ابی طالب علیه السلام ولی اوست. به راستی برای علی بن ابی طالب علیه السلام نصرت دهندگانی خواهد بود.»^۳

۱. «فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ بِالْمَكَانِ الَّذِي ذَكَرْنَا وَ نَزَلَ الْمُسْلِمُونَ حَوْلَهُ وَ كَانَ يَوْمًا شَدِيدَ الْحَرِّ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِدُوحَاتٍ هُنَاكَ فَقَمَّ مَا تَحْتَهَا وَ أَمَرَ بِجَمْعِ الرِّحَالِ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ وَضَعَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِيَهُ فَنَادَى بِالنَّاسِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَ إِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَيُلْفُ رِدَائِهِ عَلَى قَدَمَيْهِ مِنْ شِدَّةِ الرَّمْضَاءِ فَصَعِدَ ﷺ عَلَى تِلْكَ الرِّحَالِ حَتَّى صَارَ فِي زُرُوتِهَا وَ دَعَا عَلِيًّا ﷺ فَرَقِيَ مَعَهُ حَتَّى قَامَ عَنْ يَمِينِهِ.» فضل بن طبرسی، پیشین، ص ۱۳۰.

۲. «وَ قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نصرَهُ وَ اخذلْ مَنْ خذَلَهُ ثُمَّ نَزَلَ وَ كَانَ وَقْتُ الظَّهِيرَةِ ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ زَالَتِ الشَّمْسُ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنُهُ لِصَلَاةِ الظَّهْرِ فَصَلَّى بِالنَّاسِ وَ جَلَسَ فِي خَيْمَتِهِ وَ أَمَرَ عَلِيًّا أَنْ يَجْلِسَ بِخَيْمَتِهِ لَهُ بِإِزَائِهِ ثُمَّ أَمَرَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَدْخُلُوا عَلَيْهِ فَوَجَأَ فَوَجَأً فَهَنَّتُوهُ بِالْإِمَامَةِ وَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَفَعَلَ النَّاسُ ذَلِكَ الْيَوْمَ كُلَّهُمْ ثُمَّ أَمَرَ أَرْوَاجَهُ وَ جَمِيعَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَهُ أَنْ يَدْخُلْنَ مَعَهُ وَ يُسَلِّمْنَ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَفَعَلْنَ ذَلِكَ.» همان، ص ۱۳۳.

۳. «وَ أَنشَأَ حَسَّانٌ يَقُولُ:
يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ
وَ قَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ وُلِّيَّكُمْ
إِلَهَكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ وَ لِيْنَا
فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَ لِيَّهِ
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَ لِيَّهِ

فضل بن طبرسی، پیشین، ص ۱۳۰.

ک) دعای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پایان ماجرای غدیر^۱

در برخی از روایاتی که حادثه غدیر را گزارش می‌کند، پس از اعلان ولایت امام علی عَلِيٌّ، دعای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به چشم می‌خورد که حضرت فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

عبد الله بن ابی اوفی می‌گوید: در روز غدیر خم شنیدم حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیهی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ...» را تلاوت می‌کرد، سپس دست خود را بلند کرد و فرمود: «الا من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». آن گاه سر به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! تو شاهد باش که امروز پیام تو را به این جمعیت ابلاغ کردم.^۲ این قسمت از دعا در گزارش‌های غدیر فراوان است. ولی ابن تیمیه آن دعا را را انکار کرده، می‌گوید:

«شکی نیست که این بخش حدیث به اتفاق حدیث شناسان دروغ است؛ زیرا دعای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قطعاً مستجاب می‌شود، ولی این دعا مستجاب نشده است، پس این دعا از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست؛ زیرا اکثر آنان که از سابقان در اسلام بودند، علی عَلِيٌّ را در جنگهای زمان خلافتش یاری نکردند، بلکه برخی از آنان با علی عَلِيٌّ جنگیدند، و آنان همان گونه که در صحیحین آمده، به دوزخ نمی‌روند چون آنان از اصحاب شجره می‌باشند. آنان هم که با علی عَلِيٌّ جنگیدند، دچار خواری نشدند، بلکه [پس از امام علی عَلِيٌّ] با کفار جنگیدند و خدا آنان را یاری کرد و به فتوحات نایل شدند؛ پس کجاست یاری خدا نسبت به آنان که در صف علی عَلِيٌّ بودند؟»^۳

۱. فتح الله نجار زادگان، پیشین، ص ۱۷۴.

۲. «أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ السُّكْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرٍو الْمُقْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَفِيَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَرْهَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَمْرٍو بْنُ جَبَلَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ نُعَيْمٍ بْنُ عُمَرَ بْنِ قَيْسِ الْمَاصِرِ، قَالَ: سَمِعْتُ جَدِّي قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى يَرَى بَيَاضَ إِبْطَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.» حسکانی، پیشین، ص ۲۵۲، ح ۲۴۷.

۳. ابن تیمیه، منهاج السنة النبویة فی نقص کلام الشیعه القدریه، الرياض، نشر مكتبة الرياض الحديثه، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۶.

در حالی که این کثیر به نقل از ذهبی نظری متفاوت با این تیمیه دارد.^۱ و مسلم است که مراد از یاری خدا، پیروزی زود هنگام حق در همه‌ی میدان‌ها و خواری سریع باطل نیست، که اگر چنین باشد، بسیاری از پیامبران و مؤمنان در این دنیا به قتل رسیدند و نتوانستند به هدف خویش که هدایت مردم و برپایی قسط است نایل شوند. در ضمن در میان صحابه، افراد فتنه‌گر و مرتد هم بوده‌اند و همه‌ی آنان اهل نجات نبوده‌اند.

بیشتر اهل تسنن بر این باورند که این عبارت بر ولایت به معنای زعامت و پیشوایی امام علی علیه السلام دلالت ندارد و «مولی» در این تعبیر به معنای محبوب و یاور است. آلوسی می‌گوید:

«اخباری که از طریق اهل تسنن در مورد نزول این آیه در باره علی علیه السلام رسیده،

بر فرض صحّت و قابلیت برای استدلال، بیش از این دلالت ندارند که علی علیه السلام

فضیلتی دارد و ولیّ مؤمنان به معنی محبوب آنان است و ما منکر این نیستیم و

هرکس منکر آن باشد ملعون است.»^۲

ولی شیعه معتقد است به دلایل متعدد، لفظ «مولی» با این که معانی بسیاری دارد، ولی در حدیث غدیر، جز به معنای پیشوا و امام نیست؛ چرا که:

۱- تعبیر «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» در صدر اعلان ولایت، دلیل دیگری بر معنای کلمه «مولی» به سرپرست و

پیشوا است، که پیامبر صلی الله علیه و آله برای اعلان ولایت امام علی علیه السلام زمینه سازی می‌کنند.^۳

۲- دل نگرانی پیامبر صلی الله علیه و آله از تکذیب و طعنه‌ی مردم در تبلیغ این امر، متناسب با اعلان دوستی آن حضرت نیست، که آن

حضرت نگران باشند که اگر اعلان کنند که امام علی علیه السلام یاور و محبوب آنان است و مؤمنان باید آن حضرت را دوست

بدارند، مردم پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کنند.

۱. «صدر حدیث «من كنت مولاة فعلى مولاة» متواتر است و من یقین دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گفته‌اند.» إسماعیل، ابن کنیر، *البدایة و النهایة*، تحقیق علی نجیب عطوی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۱۸۸.

۲. محمود، آلوسی، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، به کوشش محمد حسین العرب، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۲۸۷.

۳. همان، ص ۱۶۸.

۳- اگر مورد نزول آیه درباره‌ی ابلاغ ولایت امام علی علیه السلام است، پس «مولی»، در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به معنای پیشوا و سرپرست است؛ چرا که إعلان دوستی و یابوری امام علی علیه السلام نیازی به تضمین خداوند برای حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم ندارد و عدم إعلان دوستی ایشان از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله منجر به خلل در کل رسالت نخواهد شد.^۱

۴- در متن برخی نصوص که جریان غدیر را گزارش می‌دهد، حدیث ثقلین به چشم می‌خورد که در آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تمسک به ثقلین (قرآن و عترت) را سفارش کرده‌اند، و تنها پیروی از آنان را شرط نجات از گمراهی می‌دانند. پیوند ولایت امام علی علیه السلام با حدیث ثقلین نشان دهنده‌ی این است که معنای ولایت امام علی علیه السلام در حدیث غدیر، سرپرستی و پیشوایی است؛ زیرا تنها در صورتی که مردم پیشوایی علی علیه السلام را گردن نهند، و از وی فرمان برند، به یکی از ثقلین چنگ زده‌اند؛ همانگونه که با فرمان بردن از قرآن به ثقل دیگر چنگ می‌زنند.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه‌ی پنجم در مسجد خیف فرمود: فرمود: ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانمایه می‌گذارم؛ کتاب الله و عترتم، خداوند به من خبر داده که این دو در کنار کوثر بر من وارد می‌شوند در حالی که مانند این دو انگشت من هستند (و دو انگشت سبّابه را بهم چسبانیدند)، نه مانند این دو انگشت (و انگشت سبّابه را با انگشت وسطی به هم چسبانیدند) یعنی قدر و منزلت این دو با هم مساوی‌اند و هیچ کدام بر دیگری امتیاز ندارد.^۳

نام بردن از اهل بیت علیهم السلام در حدیث غدیر و هم سنگ قرار دادن آنها با قرآن برای این است که اُمت بدانند بعد از ایشان تکیه گاه و مرجعی جز این دو نیست، و وقتی باطل در کتاب خدا ندارد، تبعیت از امامان که هم سنگ قرآنند واجب است. این که این دو هم سنگ از هم جدا نمی‌شوند، یعنی زمین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از امام و پیشوای هم سنگ قرآن خالی نخواهد شد. این حدیث نصّ بر انحصار خلافت در ائمه علیهم السلام است و نصّ بر متابعت از عترت علیهم السلام نصّ بر وجوب متابعت از حضرت علی علیه السلام است؛ چرا که ایشان پیشوای آنان است. پس حدیث غدیر نصّ بر امامت علی علیه السلام

۱. فتح الله نجار زادگان، پیشین، ص ۱۶۵.

۲. همان، ص ۱۶۹.

۳. «فلما صار يوم الغد و هو آخر يوم من ایام التّشریق انزل الله علیه سورة النّصر و الفتح، قال رسول الله صلی الله علیه و آله نعیب الی نفسی، ثمّ نادى الصلوة جامعه فی مسجد الخیف، فاجتمع الناس * فحمد الله و اتى علیه ثمّ قال: نصرّ الله امرءا الی آخر الخطبة الخامسة الّتی تقدّمت ثمّ قال: اینها الناس انّی تارک فیکم الثقلین، قالوا یا رسول الله و ما الثقلان؟ فقال کتاب الله و عترتی اهل بیتی، فانه قد نبأنی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض کاصبعی هاتین و جمع بین سبّابته، و لا اقول کھاتین «و جمع بین سبّابته و الوسطی» فتنفّض هذه علی هذه.» علم الهدی خراسانی، همان.

است یا به جهت این که او امام عترت از طرف خدا و رسول خداست؛ یا از جهت شخصیت عظیمش، که او ولیّ هر کسی است که رسول خدا ﷺ، ولیّ اوست.^۱ این که پیامبر ﷺ در خطبه‌ی غدیر، از مردم بر «أولویت خودش بر جان آنان» اقرار گرفتند، شاهدی است که مولی به معنای اولویت در تصرف و سرپرستی و رهبری است.

۵- برخی از صحابه، پس از جریان غدیر، ولایت را به امام علی علیه السلام با عبارت «بخ بخ لک یا علی» یا «أصحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة» تبریک گفتند. این ابراز خشنودی نمی‌تواند به خاطر محبوبیت آن حضرت باشد، بلکه به خاطر مقام پیشوایی است، به دلیل عبارت «أصحت» هم اکنون شما مولای من و دیگران شدی»، چراکه علی علیه السلام قبل از غدیر هم، محبوب و یاور همه بودند. تبریک همگان، در آن روز برای ولایت، خاص ایشان بود.

۶- اِکمال دین، اِتمام نعمت، یأس کفّار و رضایت خداوند از دین اسلام برای جامعه، تنها با اعلان ولایت به معنای جانشینی و امامت معنا پیدا می‌کند، نه با اعلان یآوری و محبوب بودن امام علی علیه السلام.

۷- به فرض که «ولیّ» در آیه‌ی ولایت هم به معنای دوستی باشد، «مولی» در دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و در جریان غدیر باید به معنای سرپرستی باشد؛ چراکه در آن جا حکم به دوستی آن حضرت شده بود.

۸- یکی از دلایل «ولیّ» به معنای سرپرست، ماجرای نزول عذاب بر منکر ولایت به معنای سرپرستی، خلافت و زعامت امور است؛ چرا که، بر منکر دوستی، عذاب نازل نمی‌شود؛^۲ بعلاوه برخی از مفسران شیعه نیز در تأیید نزول آیه‌ی تبلیغ، درباره‌ی ولایت امام علی علیه السلام، به شأن نزول آیات اول و دوم سوره‌ی معارج تمسک کرده‌اند؛ که «اعلان ولایت امام علی علیه السلام در روز غدیر به «حارث بن نعمان فهري» رسید. وی سوار بر مرکب شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در ابطح ملاقات کرد. پس از آن که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: تو ما را به توحید و نماز و روزه و حجّ دعوت کردی و ما پذیرفتیم، هم اکنون به ما می‌گویی: «هر کس من مولای اویم، علی علیه السلام مولای اوست...» ... وی که خشمگین شده بود، گفت: خدایا! اگر آن چه محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید راست است؛ پس سنگی بر ما از آسمان فرود آر و بر ناقه‌ی خود سوار شد. همین که اندکی دور شد،

۱. همان، نامه‌ی ۵۸، ص ۳۲۲.

۲. رضایی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۷۶.

سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و او را از پای درآورد.^۱ این روایت نشان می‌دهد منکر ولایت امام علی علیه السلام عذاب خدا را در دنیا و آخرت خواهد چشید. ولی علامه طباطبایی این روایت را قابل استناد برای تفسیر آیه نمی‌داند.^۲

۹- در شعر حسّان نیز، تعبیر «امام» و «هادی» برای حضرت علی علیه السلام به کار رفته، که جمعی از بزرگان اهل تسنن آن را حکایت کرده‌اند.^۳

در پایان از قول امام صادق علیه السلام دعای آن حضرت را می‌خوانیم که ایشان بعد از نماز غدیر می‌خواندند: پروردگارا! ما صدای نداکننده‌ات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنیدیم که از دستور تو به ابلاغ امر ولایت ولیّ امرت به ما خبر داد که اگر آن را نمی‌رساند گرفتار سخط تو می‌شد و قول حفظ از شرّ مردم را به ایشان دادی. و آن حضرت این پیام را به ما رساند و فرمود: «هر کس من مولای اویم علی علیه السلام مولای اوست؛ و هر کس که من ولیّ او هستم علی علیه السلام ولیّ اوست؛ و هر کس که من نبیّ او هستم علی علیه السلام امیر اوست».^۴

۲.۳.۴. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- در تفاسیر اجتهادی به مطالبی در خصوص ظاهر آیه پرداخته شده است. خطاب «یا ایُّها الرّسول» اشاره‌ای است به وجوب تبلیغی که با همین آیه به رسول الله صلی الله علیه و آله گوشزد شده‌است. تهدید آن حضرت به کتمان پیام، دلداری خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و مطالبی از این قبیل.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۵۲.

۲. «قرینه‌ی قطعی، این روایات را همراهی نمی‌کند، پس نمی‌توان به آن‌ها در تفسیر آیه‌ی تبلیغ استناد کرد.» طباطبایی، پیشین، ص ۵۷.

۳. رضایی، تفسیر قرآن مهر، ج ۵، ص ۱۷۷.

۴. «فی تهذیب الأحکام فی الدعاء بعد صلوة الغدیر المسند الی الصادق علیه السلام ربنا اننا سمعنا بالمنادی و صدقنا المنادی رسول الله صلی الله علیه و آله نادى بندا عنک بالذی امرته به أن یبلغ ما أنزلت الیه من ولایة ولی أمرک فحذرته و أنذرته ان لم یبلغ ان تسخط علیه و انه ان بلغ رسالاتک عصمته من الناس فنادی مبلغا وحیک و رسالاتک الا من کنت مولاه فعلی مولاه و من کنت ولیه فعلی و ليله و من کنت نبیه فعلی أمیره.» عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۳، ج ۲۹۵.

۲- عبارت «وَاللَّهُ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» می‌رساند حکم رسول الله ﷺ، مهم بوده و در تبلیغ آن، بیم خطر یا بر جان رسول الله ﷺ و یا بر پیشرفت دینی‌اش هست؛ و این سوره در اواخر عمر آن حضرت نازل شده^۱ که همه‌ی اهل کتاب از عظمت مسلمین در گوشه‌ای خزیده‌اند، پس معلوم می‌شود پیغام تازه، خطرناک‌ترین موضوعی است که رسول الله ﷺ به تازگی مأمور تبلیغ آن شده است.^۳ و اگر این مأموریت با با تردید یا انکار و یا دسیسه‌ی منافقان روبرو می‌شد خطر إضمحلال دین پیش می‌آمد؛ روایات نیز به همین مطالب اشاره دارند.

ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

- ۱- در مورد سفارش ابلاغ امر ولایت در شب معراج، روایاتی از شیعه و اهل تسنن وارد شده، که حضرت علی علیه السلام را جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی نموده‌است، این مطلب در تفاسیر اجتهادی نیز بوسیله روایات بیان گردیده است.
- ۲- دلایل به تأخیر انداختن امر ولایت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات بررسی شده است، و در تفاسیر اجتهادی نیست.
- ۳- چگونگی ابلاغ امر ولایت از طریق روایات بدست ما رسیده و به تفصیل به آن پرداخته شده‌است.
- ۴- در روایات اوصاف متعددی برای ولایت آمده است؛ در حالی که در تفاسیر اجتهادی جای این مطالب خالی است. روایاتی در خصوص: ولایت از جانب خداست؛ وجوب اطاعت از ولیّ بر همگان؛ مقام ولایت امانت خداوند؛ ولیّ دارنده همه علوم؛ ولایت یکی از پنج واجب رها شده است؛ پیروی از ولیّ کمال دین خداست؛ نقض پیمان ولیّ، بیزاری خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بردارد؛ همچنین موجب حبط عمل است.
- ۵- در روایات ذیل این آیه نسبت به مفاد ظاهری، گستردگی و بسط بیشتری وجود دارد، چرا که از زوایای مختلف به بررسی ابعاد گوناگون آیه پرداخته، و به تفصیل آن‌را بیان می‌نماید به عنوان مثال آیه به اجمال در مورد ابلاغ پیامی، تأکید دارد در حالی که از خود پیام نامی نمی‌برد؛ در حالی که در روایات مطالب بسیار دیگری به تفصیل بیان گردیده‌است.

ج) مقایسه روایات شیعه با روایات اهل تسنن

۱. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ص ۲۳۱.

۲. یعقوب جعفری، پیشین، ص ۲۰۹.

۳. همان، ص ۴۲.

۱- این آیه نزد شیعه، از دلایل نصب امامت است؛ زیرا ابلاغ عمومی رهبری امام علی علیه السلام همان چیزی است که در این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته شده است. شیعه بالاتفاق این آیه را نازل شده در روز غدیر و مربوط به اعلان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند، ولی، اهل تسنن با این که روایاتی را که در منابع خودشان درباره‌ی ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام است، انکار نمی‌کنند، مورد نزول مشخصی برای آیه نمی‌شناسند.^۱

۲- شیعه معتقد است به دلایل متعدّد، لفظ «مولی» با این که معانی بسیاری دارد، ولی در حدیث غدیر، جز به معنای پیشوا و امام نیست؛ در حالی که به نظر برخی از اهل تسنن، واژه «ولی» در دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به معنای زعامت و پیشوایی نیست؛ بلکه به معنای محبوب و یاور است که ما با نه دلیل خلاف آن را اثبات نمودیم. آلوسی می‌گوید:

«اخباری که از طریق اهل تسنن در مورد نزول این آیه در باره علی علیه السلام رسیده، بر فرض صحّت و قابلیت برای استدلال، بیش از این دلالت ندارند که علی علیه السلام فضیلتی دارد و ولیّ مؤمنان به معنی محبوب آنان است و ما منکر این نیستیم و هرکس منکر آن باشد ملعون است.»^۲

۳- در برخی از منابع شیعه پیامبر صلی الله علیه و آله آیات ولایت را تفسیر کردند؛ و یکی از موارد آن در غدیر خم بود؛ در برخی روایات، ائمه علیهم السلام نیز آیه‌ی ولایت را همانند پیامبر صلی الله علیه و آله معنا کرده‌اند، مانند امام صادق علیه السلام که فرمودند: ولیّ شما یعنی کسی که نسبت به شما و به امور شما و جان‌ها و مال‌هایتان شایسته‌تر از خودتان باشد.^۳ ولی برخی از روایات از طرق عامّه، به چیز

۱. فتح الله نجار زادگان، بررسی تطبیقی آیات ولایت، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۹ش، چاپ دوم، ص ۱۱۳.

۲. محمود، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۶، ص ۲۸۷.

۳. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» قَالَ إِنَّمَا يَعْنِي أَوْلَىٰ بِكُمْ أَيْ أَحَقُّ بِكُمْ وَبِأُمُورِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيًّا وَ أَوْلَادَهُ الْأَيْمَةَ عليهم السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ «الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»». کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۳.

دیگری این اشاره می‌کند. «ثعلبی» در تفسیرش ذیل آیه به سند خود روایت کرده که امام باقر علیه السلام در معنی آیه فرمود:
آن چه را در باره‌ی فضائل علی علیه السلام به تو نازل شده است به مردم برسان.^۱

۴- در مقایسه‌ی بین روایات شیعه و أهل تسنن در می‌یابیم که فریقین نقاط مشترک متعددی در تفسیر این آیه دارند که راه را برای درک درست معنای آیه هموار می‌کند، ولی در تعیین آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، و آن حضرت در این آیه مأمور به تبلیغ آن بوده‌اند، دچار اختلاف نظرند.

۶- بطور کلی با بررسی روایات ذیل آیه‌ی ۶۷ در می‌یابیم که سیوطی روایتی در مورد شأن نزول آیه و علت تأخیر در ابلاغ پیام و ترس تکذیب مردم، و روایتی در مورد تنها بودنشان، و ترس از ابلاغ پیام، روایتی در نزول آیه در غدیر خم در مورد حضرت علی علیه السلام، و این که این آیه شدیدترین آیه‌ی نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌است؛ و ۱۵ روایت در مورد حراست اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌است. می‌توان گفت این روایات بیشتر از طریق عامه نقل شده که اولاً: این روایات با مقام توکل آن حضرت به خداوند منافات دارد. در ثانی: با عنایت به این که این سوره از سوره‌های پایانی نازل شده در مدینه است، اگر قرار بود که ایشان افرادی را برای حفاظت خویش بگمارند؛ این کار باید در آغاز بعثت انجام می‌شد. از سویی أهل تسنن به جای پرداختن به تفسیر آیه و پیام مهم آن که تبلیغ ولایت است، دست به دامن این توجیهاات شده‌اند.

جمع بندی فصل

در این فصل، آیات در سه دسته با عناوین ولایت در جامعه اسلامی، تبری از دشمنان، انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت تقسیم بندی گردیده، سپس به معنانشناسی واژگان مهم پرداخته و در ادامه با رجوع به تفاسیر اجتهادی، مفاد ظاهری آیات بررسی و هر قسمت عنوان بندی شده‌است. مفاد روایی ذیل این آیات نیز با رجوع به تفاسیر روایی و منابع روایی دیگری چون الکافی، تحف العقول و ... بیان گردیده‌است. در این قسمت به موضوعاتی از قبیل ولایت حضرت علی علیه السلام حزب الله و پذیرش ولایت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، پیروزی و رستگاری حزب الله، آیه‌ی ولایت، دوست داشتن حضرت علی علیه السلام، وجوب اعتقاد به ولایت، احتجاج در شایستگی برای ولایت، تبری از دشمنان، نهی از انتخاب منافق بعنوان دوست، ندا دادن برای نماز، بی تفاوتی علماء، زمینه ترویج فساد، یک پیام برابر با تمام پیام‌های دوران نبوت و رسالت،

۱. «و قال أبو جعفر محمد بن علی: معناه: «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» في فضل علی بن أبي طالب، فلما نزلت الآية أخذ صلی الله علیه و آله بيد علی علیه السلام، فقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه».» ثعلبی، الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ج ۴، ص ۹۲.

دلداری خداوند به پیامبرش، انتخاب جانشین، اوصاف ولایت در روایات، سفارش ابلاغ امر ولایت، دلایل به تأخیر انداختن ابلاغ ولایت، ولایت سدّ راه منافقان، وعده‌ی محافظت و زدوده شدن هر گونه تقيّه، حجّة الوداع و جریان غدیر و بالاخره به چگونگی ابلاغ ولایت اشاره شده‌است. در پایان به مقایسه تفاسیر اجتهادی و روایی پرداخته شده‌است؛ در این فصل از تحقیق ارائه شده، با استفاده از کتب تفسیری و منابع روایی دیگری که در فهرست منابع درج گردیده ۹۲ روایت تفسیری با عناوین مجزاً مورد بررسی قرار گرفته است. از این تعداد بیشترین روایات به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (با ۲۷ روایت) و سپس امام صادق علیه السلام (با ۱۹ روایت) و بعد از آن به امام باقر علیه السلام (با ۱۷ روایت) و سپس به امیر المؤمنین علیه السلام (با ۱۵ روایت) اختصاص یافت. در قسمت مقایسه تفاسیر اجتهادی و روایات تفسیری ملاحظه گردید اکثر آیات با روایات تناسب دارد؛ و در بیشتر موارد مخصوصاً آیه‌ی ولایت و آیه‌ی غدیر، روایات به تفصیل آیه پرداخته‌اند.

نتایج

نتایج حاصل از آیات ولایت بطور خلاصه: اول: آیه‌ی ولایت با تعبیر «إنما»ی حصر شروع شده و دلالت بر حصر ولایت در خدا، رسولش صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دارد. دوم: این آیه، بی هیچ قید و شرطی، ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را همان ولایت خدا می‌داند که اگر کسی خواهان شناخت «ولی» است بداند که او کسی نیست، جز همان که نماز می‌خواند و در حال رکوع زکات می‌دهد و چنین شخصی، به گواهی ده‌ها روایت معتبر اهل تسنن، تنها علی علیه السلام است. سوم: «ول ی» قرار گرفتن دو چیز در کنار هم است، بدون هیچ فاصله‌ای بین آن دو به همین مناسبت این کلمه در مورد قرب و نزدیکی مکانی و معنوی نیز بکار رفته و در مورد دوستی، یاری، تصدّی امر، تسلّط و ... نیز استعمال شده؛ چراکه در همه‌ی این‌ها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد. گفتیم لغویون، ولایت را به معنی نصرت و ولایت را به معنی تصدّی و صاحب‌اختیاری، معنا کرده‌اند، که معنی هر دو همان تصدّی و صاحب‌اختیاری است. چهارم: «ولی» در این آیه، به معنای دوست یا ناصر نیست، چراکه، در این صورت این معنا به دست می‌آید که ناصر و دوست شما مؤمنان، تنها کسانی‌اند که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند! و بقیه‌ی مؤمنان؛ دوست ما نیستند! و این خلاف واقع است.

با بررسی آیات دسته‌ی دوم به چند نکته دست می‌یابیم: اول: این آیات از دوستی اهل کتاب و کفّاری که خدا و آیات خدا را به استهزا گرفته اند نهی می‌کند، چرا که عیب جویی یهود از مسلمانان تنها به دلیل ایمان آن‌هاست. دوم: خداوند این

کار یهود را سفاقت و کم عقلی آنان معرفی می‌نماید. سوم: دلیل عیب جویی یهود از مسلمانان و عقوبت زبانی و عملی یهودیان، فسق، آلودگی و انحراف آنان است. چهارم: یهودیان، در ظاهر اظهار ایمان می‌کنند، در حالی که کافرند، و به سوی اِثم و عدوان و اکل سحت شتابانند، و علما و پارسایانشان آنان را از اعمالشان نهی نمی‌کنند. پنجم: یهودیان بخل را به خداوند نسبت می‌دادند و تا قیامت گرفتار طغیان و کفر و بغض خداوند هستند. ششم: اگر انسان‌ها تقوا پیشه کنند و به دستورات کتب آسمانی عمل نمایند؛ خداوند درهای رحمت و برکت خود را از زمین و آسمان بر روی آنان خواهد گشود.

با بررسی آیه‌ی تبلیغ نیز به چند نکته پی خواهیم برد: اول: آن چه پیامبر ﷺ مأمور ابلاغ آن بوده از شوون رسالت ایشان است؛ چرا که خطاب به پیامبر ﷺ «یا ائیها الرسول» است. دوم: حکمی که حضرت مأمور ابلاغ آن بود، به حدی مهم بود که اگر ابلاغ نمی‌شد، گویی اصل دین ابلاغ نشده است. سوم: مأموریت پیامبر ﷺ در این آیه برای پیامی بوده که نوعی دل‌نگرانی و احساس خطر از تبلیغ آن داشته‌اند. چهارم: تهدید موجود در آیه، با اعلان محبت حضرت علی علیه السلام سازگار نیست؛ زیرا دوستی آن حضرت با نزول آیه‌ی مودت، پیش از این بر همه‌ی امت واجب شده و پیامبر ﷺ آن را تفسیر و ابلاغ کرده بودند. و از طرفی پس از نصب حضرت به خلافت، آیه‌ی اِکمال نازل شد؛ یعنی با اعلان ولایت علی علیه السلام دین کامل شد و این آیه بزرگ‌ترین دلیل است که «ولی» به معنای «اولی به تصرف»، «زعامت امور» و «امامت» است، نه به معنای یاور. پنجم: مخالفان این پیام، کافران قلمداد شده‌اند. با توجه به ﴿وَ اللَّهُ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ و این نکته که اهل کتاب در آن زمان یعنی آخرین روزهای عمر پیامبر ﷺ، خطری برای ایشان نداشتند؛ و این آیه، تکلیف طاقت فرسایی برای یهود نداشت، تا در ابلاغ آن خطری متوجه پیامبر ﷺ شود، ولی پیامبر ﷺ از تبلیغ آن نگران بودند، این خطر باید مربوط به دین در جامعه باشد، چون دین اسلام در میان تازه مسلمانها هنوز رسوخ نکرده، و منافقان می‌توانستند اِلقا کنند که پیامبر ﷺ از پیش خود حکم صادر می‌کند و آن را به اسم دین خدا، منتشر می‌سازد، و خلافت را به داماد خویش بخشیده‌است؛ و این برای از بین بردن دین مؤثر بود. جانشینی پیامبر ﷺ و اعلان رسمی آن، از طرف خداوند می‌توانست نقشه‌های آنان را نقش بر آب کند در این فضا، خداوند به پیامبر ﷺ امر می‌کند بدون هیچ ترسی، مأموریتت را انجام ده و به ایشان وعده می‌دهد که کافران را هدایت نمی‌کند، یعنی توطئه‌ی آنان را به ثمر نمی‌رساند.

فصل سوم

گونه شناسی روایات تفسیری

فصل سوم: گونه شناسی روایات تفسیری ذیل آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره‌ی مائده

در آمد

فصل سوم این پژوهش عهده دار پاسخ گویی به این سؤال است که روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام ذیل آیات ۵۵

تا ۶۷ سوره‌ی مائده، از چه گونه‌هایی برخوردار است؟

أئمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در مقام بهترین مفسران قرآن کریم، از منظرهای مختلف و با اهداف متفاوت به تفسیر آیات قرآن پرداخته‌اند. از این رو، روایات ایشان همگی در یک سطح نبوده؛ و دارای گونه‌های مختلفی می‌باشد. در این بخش، روایات در پنج گونه‌ی «سوره شناخت، معنا شناخت، تفسیر مفهومی، تأویلی و جری و تطبیق» سامان یافته و مورد بررسی قرار گرفته‌است. ذیل آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره‌ی مائده، به بررسی ۵۵ روایت در انواع گونه‌ها (غیر از روایات تفسیری) می‌پردازیم، که از این بین ۱۹ روایت سوره شناخت (شکل ۲۰)، یک روایت معنا شناخت، دو روایت تأویلی (شکل شماره ۲۱) و ۳۳ روایت در بیان مصداق و جری و تطبیق (شکل شماره ۲۲) می‌باشد؛ که با عناوین مجزاً دسته‌بندی شده‌اند.

۳.۱. سوره شناخت

اشاره

احادیث سوره شناخت در این بخش تنها به بررسی شأن نزول و سبب نزول آیات می‌پردازد. ذیل آیات بررسی شده در این پژوهش، ۳۲ روایت شأن نزول از ائمه علیهم‌السلام نقل شده است. از بین این روایات، ۱۴ روایت از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ۴ روایت از امام باقر علیه‌السلام و یک روایت از امام صادق علیه‌السلام می‌باشد؛ که ما آن‌ها را در سه عنوان «شأن نزول و سبب نزول آیه‌ی ولایت»، «شأن نزول آیه‌ی ۵۹»، «شأن نزول آیه‌ی ۶۷» خواهیم آورد.

۳.۱.۱. شأن نزول و سبب نزول

الف) شأن نزول و سبب نزول آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾ (آیه‌ی ۵۵)

در بیان شأن نزول آیه‌ی ولایت در کتب مختلف، روایات متفاوتی ذکر گردیده که از آن جمله است:

علی بن ابراهیم روایتی را به نقل از امام باقر علیه السلام آورده که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از یهودیان مسلمان شده از جمله عبدالله بن سلام نشسته بودند؛ آیه‌ی ولایت بر حضرت نازل شد. حضرت به مسجد رفتند. آن جا سائلی را دیدند. از او پرسیدند آیا کسی به تو کمکی کرد؟ گفت: آری، آن مردی که نماز می خواند. و او حضرت علی علیه السلام بود. ^۱ نور الثقلین و تفسیر الصافی نیز این روایت را به نقل از قمی آورده‌اند. ^۲ سیوطی نیز روایتی را به نقل از ابن عباس به همین مضمون نقل کرده‌است. ^۳ روایت دیگری نیز به همین مضمون از امام باقر علیه السلام نقل شده و در ادامه این روایت آمده، عمر بن خطاب می گوید: که من چهل خاتم در حال رکوع صدقه دادم تا آن چه درباره حضرت علی علیه السلام نازل شده، درباره من نازل شود ولی چیزی نازل نشد. ^۴

۱. «فإنه حدثني أبي عن صفوان عن أبان بن عثمان عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال بينما رسول الله صلى الله عليه وآله جالس وعنده قوم من اليهود فيهم عبد الله بن سلام، إذ نزلت عليه هذه الآية فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله إلى المسجد فاستقبله سائل، فقال هل أعطاك أحد شيئا قال نعم، ذاك المصلي فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله فإذا هو على أمير المؤمنين عليه السلام.» علی بن ابراهیم قمی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲. «فی تفسیر علی بن ابراهیم قوله: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ فانه حدثني ابي عن صفوان عن أبان بن عثمان عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وآله جالس وعنده قوم من اليهود وفيهم عبد الله بن سلام إذ نزلت عليه هذه الآية فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله إلى المسجد فاستقبله سائل فقال: هل أعطاك أحد شيئا؟ فقال نعم ذاك المصلي، فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله فإذا هو أمير المؤمنين صلوات الله عليه.» عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۶۴۵؛ فیض کاشانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵ (به نقل از قمی).

۳. سیوطی، پیشین، ص ۲۹۴.

۴. «فی أمالی الصدوق عليه السلام باسناده الى أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ الآية قال. ان رهطا من اليهود أسلموا منهم عبد الله ابن سلام و أسد و ثعلبة و ابن يامين و ابن سوريا، فأتوا النبي صلى الله عليه وآله و سلم فقالوا. يا نبي الله ان موسى عليه السلام أوصى الى يوشع بن نون فمن وصيك يا رسول الله و من ولينا بعدك؟ فنزلت هذه الآية، ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ قال رسول الله صلى الله عليه وآله قوموا فقاموا فأتوا المسجد فاذا سائل خارج فقال: يا سائل أما أعطاك أحد شيئا؟ قال. نعم هذا الخاتم، فقال. من أعطاكه؟ قال، أعطانيه ذلك الرجل الذي يصلي، قال. على أي حال أعطاك. قال كان راکعا فکبر النبي صلى الله عليه وآله و کبر أهل المسجد، فقال النبي صلى الله عليه وآله علی بن ابي طالب عليه السلام وليکم بعدی، قالوا، رضينا بالله ربا و بالإسلام دينا و بمحمد نبيا، و بعلی بن ابي طالب وليا فأنزل الله عز و جل، ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ فروى عن عمر بن الخطاب انه قال، و الله لقد تصدقت بأربعين خاتما و أنا راکع لينزل فی ما نزل فی علی بن ابي طالب عليه السلام فما نزل.» ابن بابويه، الأمالی، ص ۱۲۴؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۷؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۶.

حضرت علی علیه السلام در بیان فضایل خویش، در موارد مختلف، به اتفاق انگشترشان به سائل در حال رکوع و نزول آیهی ولایت اشاره نموده‌اند.^۱ امام باقر علیه السلام نیز با کمی تفاوت این مطلب را بیان می‌فرمایند.^۲

حضرت علی علیه السلام آیهی ولایت را نازل شده در خانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند؛ که حضرت از خانه خارج شده به مسجد رفتند. مردم می‌آمدند و رکوع و سجود و قیام می‌کردند. سائلی آمد و حضرت پرسید: آیا کسی به تو چیزی عطا کرد؟ گفت: نه. آن مردی که در رکوع است، انگشتری خود را به من بخشید.^۳

فرات کوفی نیز این روایت را از قول علی علیه السلام و عیاشی آن را به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیرشان آورده‌اند.^۴ همچنین فرات کوفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می‌خواندند؛ مسکینی از کنار حضرت

۱. «و فیہ فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و تعدادها قال و أما الخامسة و الستون فانی كنت أصلي في المسجد فجاء سائل و أنا راکع فناولته خاتمی من أصبعی فأنزل الله تعالی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ الآية». عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۵، ح ۲۶۳؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۵.

۲. «سعد بن ظریف، عن أبي جعفر علیه السلام، إنه قال: بينا على علیه السلام يصلي إذ مرَّ به سائل، فرمى إليه بخاتمه و هو راکع، فلما فرغ من صلاته أتى رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له: يا على، ما صنعت في صلاتك؟ فأخبره. فقال: إن الله تعالی أنزل فيك آيتين و تلا عليه قوله: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ إلى قوله: ﴿هُمُ الْعَالِيُونَ﴾». ابن حيون، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳. «أخبرنا أبو بكر التميمي بقراءة أبي علي علیه السلام من أصله أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد، قال: حدثنا سعيد بن سلمة الثوري قال: حدثنا محمد بن يحيى الفيدري قال: حدثنا عيسى بن عبد الله بن عبيد الله بن عمر بن علي بن أبي طالب، قال: حدثني أبي عن أبيه عن جدّه عن علي علیه السلام قال: نزلت هذه الآية على رسول الله في بيته: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ الآية. فخرج رسول الله و دخل المسجد و جاء الناس يصلون بين راکع و ساجد و قائم فإذا سائل فقال: يا سائل هل أعطاك أحد شيئاً قال: لا إلا ذاك الرأع لي على أعطاني خاتمه». حسانى، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۶؛ سيوطى، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۳.

۴. «فَرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ مَعْنَعًا عَنْ عَلِيِّ علیه السلام قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ وَ هُوَ فِي بَيْتِهِ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَهُمُ رَاكِعُونَ﴾ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ ثُمَّ نَادَى سَائِلٌ فَسَأَلَ فَقَالَ لَهُ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئاً قَالَ لَا إِلَّا ذَاكَ [أَخَاكَ] الرَّأعُ أَعْطَانِي خَاتَمَهُ يَعْنِي عَلِيًّا». فرات کوفی، پیشین، ص ۱۲۸.

۵. «عن أبي حمزة عن أبي جعفر علیه السلام قال بينا رسول الله صلی الله علیه و آله جالس في بيته و عنده نفر من اليهود أو قال: خمسة من اليهود، فيهم عبد الله بن سلام، فنزلت هذه الآية: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ [بهذا الفتى] فتركهم رسول الله صلی الله علیه و آله في منزله و خرج إلى المسجد، فإذا بسائل قال له رسول الله صلی الله علیه و آله: أصدق عليك أحد بشيء قال: نعم هو ذاك المصلي فإذا هو على علیه السلام. سيوطى، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۸.

گذشت. حضرت سؤال کردند آیا کسی به تو کمک کرد؟ ... آن مرد با دستش به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره نمود. آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ نازل شد. پیامبر فرمود: او سرپرست شما بعد از من است.^۱

این مطلب را سیوطی از قول عمار یاسر روایت کرده و در ادامه آمده: پس از آن که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیه را تلاوت کرد؛ فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».^۲ باز در همان کتاب این روایت از قول ابن عباس نیز روایت شده است.^۳

وقتی عبدالله بن عطا در مسجدالنبی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ می پرسد که آیا پسر عبدالله بن سلام که در صحن مسجد نشسته، همان کسی است که علم الکتاب می داند؟ حضرت فرمودند: نه، این آیه^۴ و آیهی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ...﴾ و آیهی ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ...﴾^۵ در شأن حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده؛ و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در روز غدیر گرفتند و فرمودند: «هرکس من مولای اویم این علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مولای اوست».^۶

۱. «فَرَأَتْ قَالَةَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مُعْتَمِرًا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَسْجِدٍ فَمَرَّ بِهِ مَسْكِينٌ فَقَبِيرٌ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ تُصَدِّقُ عَلَيْكَ بِشَيْءٍ قَالَ نَعَمْ مَرَرْتُ بِرَجُلٍ رَاكِعٍ فَأَعْطَانِي خَاتَمَهُ وَأَشَارَ [فَأَشَارَ] بِيَدِهِ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ وَلِيُّكُمْ [مِنْ] بَعْدِي». فرات کوفی، پیشین، ص ۱۲۵.

۲. «و أخرج الطبرانی فی الأوسط و ابن مردويه عن عمار بن یاسر قال وقف بعلى سائل و هو راكع فى صلاة تطوع فنزع خاتمه فأعطاه السائل فأتى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاعلمه ذلك فنزلت على النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هذه الآية ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ فقرأها رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ على أصحابه ثم قال: من كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» سیوطی، پیشین، ص ۲۹۳؛ سید مرتضی، فیروز آبادی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، تهران، نشر اسلامیة، ۱۳۹۲ق، چاپ دوم، ج ۳، ص ۲، ص ۱۷.

۳. «و أخرج الخطيب فى المتفق عن ابن عباس قال تصدق على عَلَيْهِ السَّلَامُ بخاتمه و هو راكع فقال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ للسائل من أعطاك هذا الخاتم قال ذاك الراكع فانزل الله ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ﴾ سیوطی، پیشین، ص ۲۹۳.

۴. «عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ».

۵. مائده/۶۷.

۶. «فَرَأَتْ قَالَةَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ [مُحَمَّدٍ] مُعْتَمِرًا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ [ابْنُ] عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ جَالِسٌ فِي صَحْنِ الْمَسْجِدِ قَالَ [فَقُلْتُ] جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا [ابْنُ] الْأَذَى ﴿عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ قَالَ لَا وَ لَكِنَّهُ صَاحِبُكُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ فِيهِ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إِلَى آخِرِ آيَةٍ وَ نَزَلَ فِيهِ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [إِلَى آخِرِ آيَةٍ] فَأَخَذَ [رَسُولُ اللَّهِ] ص [يَدِي] عَلِيُّ [بِنُ] أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ غَدِيرِ [خُم] وَ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ». فرات کوفی، پیشین، ص ۱۳۳ ح

در شرح این حدیث و تأیید این مطلب که حضرت علی علیه السلام و اهل بیت بزرگوارشان مصداق^۱ همان کسی هستند که تمام علم کتاب را می‌دانند؛ روایات زیادی وارد شده است. بیشتر مفسران و محدثان از موافقان و مخالفان، برآنند که مراد این آیه، حضرت علی علیه السلام و اولاد معصومین ایشان می‌باشند.

پس از بیعت مردم با علی علیه السلام حضرت از مردم خواستند قبل از این که مرا از دست بدهید هر چه می‌خواهید از من بپرسید. من شما را از آن چه بوده و خواهد بود تا روز قیامت خبر می‌دهم، زیرا علم اولین و آخرین نزد من است.^۲

ثعلبی نیز در تفسیر خود نقل نموده که عبد الله سلام تفسیر آیه را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمود، حضرت فرمود: در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۳ ملا فتح الله هم این روایت را در تفسیر خود آورده است.^۴

پس این آیه‌ی شریفه طبق تفاسیر مختلف دلالت بر فضیلت و شایستگی امامت ایشان دارد. آری وقتی عاصف بن برخیا، که به گفته قرآن جزئی از علم کتاب را می‌داند؛^۵ توانست تخت بلقیس را از سرزمین سبأ نزد حضرت سلیمان بیاورد؛ حضرت علی علیه السلام که تمام علم کتاب نزد اوست؛ می‌بایست به همه‌ی علوم آگاه باشد!

ابو رافع می‌گوید: به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. حضرت یا خوابیده بودند، و یا حالت وحی به آن حضرت دست داده بود. ماری را در گوشه‌ی خانه دیدم. بیمناک از این که اگر آن حیوان را بکشم، حضرت از خواب بیدار بشود؛ خودم میان آن حضرت و مار، خوابیدم تا اگر بخواهد گزندی به آن حضرت وارد کند، من آن را تحمل کنم. طولی نکشید، حضرت بیدار شدند و آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ را تلاوت کردند و به ستایش خدا پرداختند. به

۱. محمدی ری شهری، پیشین، ص ۱۱۷.

۲. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَجَمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي السَّرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ سَعْدِ الْكِنَانِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ لَمَّا جَلَسَ عَلِيُّ عليه السلام فِي الْخِلَافَةِ وَ بَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ... ثُمَّ قَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَاللَّهِ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةِ آيَةٍ فِي لَيْلٍ أَنْزَلْتُ أَوْ فِي نَهَارٍ أَنْزَلْتُ مَكِّيَّهَا وَ مَدْيَنِيَّهَا سَفَرِيَّهَا وَ حَضْرِيَّهَا نَاسِخِيَّهَا وَ مَنْسُوخِيَّهَا مُحْكَمِيَّهَا وَ مُتَشَابِهِيَّهَا وَ تَأْوِيلِيَّهَا وَ تَنْزِيلِيَّهَا لَأَخْبَرْتُكُمْ.» ابن بابویه، توحید، قم، نشر جامعه‌ی مدرسین، ۱۳۹۸ق، چاپ اول، ص ۳۰۵، باب ۴۳، حدیث ذعلب.

۳. أخبرني أبو محمد عبد الله بن محمد الفاسي حدثنا القاضي الحسين بن محمد بن عثمان النصيبی أخبرنا أبو بكر محمد بن الحسين السميعی بحلب حدثني الحسين بن إبراهيم بن الحسين الجصاص. أخبرنا الحسين بن الحكم حدثنا سعيد بن عثمان عن أبي مريم و حدثني بن عبد الله ابن عطاء قال: كنت جالسا مع أبي جعفر عليه السلام في المسجد فرأيت ابن عبد الله بن سلام جالسا في ناحية فقلت لأبي جعفر عليه السلام: زعموا أن الذي عنده علم الكتاب عليه السلام عبد الله بن سلام. فقال: إنما ذلك علي بن أبي طالب عليه السلام. ثعلبي، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۳.

۴. ملا فتح الله، کاشانی، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ش، ج ۵، ص ۱۲۰.

۵. ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ.﴾ نمل/۴۰.

دستور آن حضرت، مار را کشتم. رسول خدا ﷺ دست مرا گرفتند و به من فرمودند: چگونه تو و قومت با علی علیه السلام مقاتله می کنید در حالی که علی علیه السلام بر حق و آنان بر باطل اند. سپس مرا به جهاد علیه آنها توصیه نمودند.^۱ این روایت را متقی هندی نیز در کنز العمال آورده است.^۲ به نظر می رسد این روایت بر تلاوت آیهی ولایت دلالت دارد نه بر شأن نزول آن. اکثر روایات انفاق حضرت علی علیه السلام از انفاق انگشتر توسط آن حضرت در رکوع نماز صحبت می کند ولی در روایتی از قول امام صادق علیه السلام آمده که در آن حضرت علی علیه السلام در حال رکوع نماز ظهر، عبایی را که نجاشی به پیامبر اکرم ﷺ و ایشان آن را به حضرت علی علیه السلام بخشیده بود؛ به سائل عطا نمود. خداوند هم این آیه را بر، ایشان نازل کرد. هر کدام از فرزندان آن حضرت هم که به امامت برسند این انفاق را در رکوع انجام می دهند. در ادامه ی روایت اشاره شده، آن سائلی که از حضرت علی علیه السلام و فرزندانش عطا دریافت کرده از ملائکه بوده است.^۳

فیض کاشانی بین روایتی که حضرت علی علیه السلام حله و لباس خویش را به فقیر بخشیدند و روایت مشهوری که جریان انگشتر بخشی آن حضرت را نقل می کند، جمع کرده و گفته: شاید آن حضرت یک بار در رکوع، لباس خویش را انفاق کرده و بار دیگر انگشتر شان را در رکوع انفاق کرده باشند که آیه هم بعد از این نازل شده است. از خود آیه که

۱. «و عنه عن عوف بن عبید بن ابی رافع عن ابيه عن جده قال: دخلت على رسول الله ﷺ و هو نائم إذ يوحى إليه و إذا حية في جنب البيت. فكرهت أن أدخلها و أوقفه فاضطجعت بينه و بين الحية، فإن كان شيء في دونه، فاستيقظ و هو يتلو هذه الآية: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ﴾ قال: الحمد لله فأتى إلى جاني، فقال: ما اضطجعت هاهنا؟ قلت: لمكان هذه الحية، قال: قم إليها فاقتلها فقتلتها. ثم أخذ بيدي فقال: يا أبا رافع سيكون بعدى قوم يقاتلون عليا حق على الله جهادهم، فمن لم يستطع جهادهم بيده فبلسانه، فمن لم يستطع بلسانه فقبله ليس وراء ذلك». فیروز آبادی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶ به نقل از (کنز العمال، ج ۷، ص ۳۰۵)؛ طباطبایی، پیشین، ص ۲۴، (به نقل از غایة المرام، ص ۱۰۸، ج ۶). سیوطی، ج ۲، ص ۲۹۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۲۷۲، باب ۱۰.

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف، ترجمه داود إلهامی، ص ۱۴۴، (به نقل از متقی هندی، کنز العمال، ج ۷، ص ۳۰۵).

۳. «فی أصول الكافي الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن أحمد بن محمد بن الحسين بن محمد الهاشمي عن أبيه عن احمد بن عيسى عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ قال: انما یعنی اولی بکم ای أحق بکم و بأمورکم من أنفسکم و أموالکم الله و رسوله و الذين آمنوا یعنی علیا و اولاده الائمه علیهم السلام الی يوم القيامة، ثم وصفهم الله عز و جل فقال: ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ و كان أمير المؤمنين في صلوه الظهر و قد صلى ركعتين و هو راکع و عليه حلة قيمتها ألف دينار، و كان النبي ﷺ اعطاه إياها و كان النجاشي أهداها له، فجاء سائل فقال: السلام عليك يا ولي الله و اولی بالمؤمنين من أنفسهم، تصدق علی کل مسكين، فطرح الحلة اليه و أومى بيده اليه ان احملها، فأنزل الله عز و جل فيه هذه الآية، و صيره نعمة أولاده بنعمته و كل من بلغ من أولاده مبلغ الامامة يكون بهذه النعمة مثله، فيتصدقون و هم راکعون، و السائل الذي سأل أمير المؤمنين من الملائكة، و الذين يسألون الائمه من أولاده يكونون من الملائكة». كليني، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۹؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۳ ح ۲۵۷؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۵؛ سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۷.

می‌فرماید: «يُؤْتُونَ» و دلالت بر تکرار و استمرار دارد می‌توان همین مطلب را فهمید، همچنان که دلالت بر انجام این اتفاق توسط فرزندان آن حضرت دارد.^۱

علا رغم همه‌ی احادیثی که از شیعه و اکثر اهل تسنن وارد شده و سبب نزول این دو آیه را حضرت علی عليه السلام می‌دانند، طوری که علامه امینی رحمته الله در جلد دوم الغدير ص ۵۲ - ۵۳ آن را از تفسیر ثعلبی، تفسیر طبری، اسباب النزول واحدی، تفسیر فخر رازی، تفسیر خازن، تفسیر نیشابوری، فصول المهمه ابن صباغ، صواعق ابن حجر، نور الابصار شبلنجی و ده دوازده کتاب دیگر که همه از کتب مشهور اهل تسنن اند نقل کرده‌است؛ سیوطی روایتی را از امام باقر عليه السلام و دیگران می‌آورد که از حضرت در مورد آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُم» سؤال شد؛ ایشان فرمودند: أصحاب پیامبر صلى الله عليه وآله اند. پرسیدند: پس می‌گویند در مورد حضرت علی عليه السلام است؟ فرمود: حضرت علی عليه السلام هم از آن‌ها است.^۲

خداوند در آیات فراوانی از قرآن کریم أصحاب حضرت محمد صلى الله عليه وآله را سرزنش کرده است، اما علی عليه السلام را جز به نیکی یاد نفرموده است.^۳ همچنین این آیه از واضح‌ترین دلایل بر صحت امامت بلا فصل علی عليه السلام است و چون ثابت شود «وَلِيُّكُم» کسی است که مدیر امور و واجب الإطاعة است و ثابت شود که «الَّذِينَ آمَنُوا» علی عليه السلام است، نص بر امامت آن حضرت ثابت می‌شود. از امام باقر عليه السلام نیز در مورد «الَّذِينَ آمَنُوا» سؤال شد؛ حضرت این آیه را نازل شده در مورد حضرت علی عليه السلام دانستند.^۴

۱. فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۶.

۲. «و أخرج أبو نعیم فی الحلیة عن عبد الملك بن أبی سلیمان قال سألت أبا جعفر محمد بن علی عن قوله «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» قال أصحاب محمد صلى الله عليه وآله قلت يقولون علی [عليه السلام] قال علی [عليه السلام] منهم.» سیوطی، پیشین، ص ۲۹۴ و «و أخرج عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر عن أبی جعفر عليه السلام انه سئل عن الآية من «الَّذِينَ آمَنُوا» قال «الَّذِينَ آمَنُوا» قيل له بلغنا انها نزلت فی علی بن طالب عليه السلام قال علی عليه السلام من «الَّذِينَ آمَنُوا.» سیوطی، پیشین، ص ۲۹۴. و أخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال كان علی بن أبی طالب قائما یصلی فمر سائل و هو راکع فأعطاه خاتمة فنزلت هذه الآية «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ» الآية قال نزلت فی الذین آمنوا و علی بن أبی طالب أوله.» همان.

۳. سید شرف الدین، پیشین، نامه‌ی ۴۹، ص ۲۹۳.

۴. در فصل دوم به روایتی از امام باقر در نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۴۳ اشاره نمودیم.

سیوطی نیز روایت دیگری را به نقل از ابن عباس به همین مضمون می‌آورد.^۱

حضرت علی علیه السلام در روایتی طولانی امر ولایت را آخرین تکلیف واجبی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده، معرفی کردند و فرمودند: وقتی منافقین از آخرین تکلیف واجب پرسیدند؛ آیه نازل شد: «بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم»^۲ یعنی امر ولایت. پس خداوند آیهی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» رانازل کرد.^۳

ب) شأن نزول آیهی «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» آیهی ۵۶

امام باقر علیه السلام در مورد آیهی ۵۶ می‌فرماید: این آیه در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده است.^۴

ابن عباس می‌گوید: عبد الله بن سلام و جماعتی از اهل کتاب که مسلمان شده بودند نزدیک اذان ظهر، حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند، و گفتند: منازل ما دور از شماست، و مسجدی هم نداریم، اقوام و هم کیشانمان هم وقتی شنیدند مسلمان شده‌ایم، با ما دشمنی کرده، معاشرت و معامله‌ی با ما را تحریم کردند و با ما سخن نمی‌گویند در اثنای گله و شکوهی آنان آیهی ولایت و آیهی «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۵ نازل شد. حضرت این آیات را برای آنان قرائت کرده و آنان راضی و خشنود شدند. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با صدای اذان بلال، به مسجد رفتند. مردم مشغول عبادت بودند. سائلی در بین آنان تقاضای کمک کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسیدند؛ آیا تا به حال کمکی دریافت

۱. «و أخرج عبد الرزاق و عبد بن حميد و ابن جرير و أبو الشيخ و ابن مردويه عن ابن عباس في قوله ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ الآية قال نزلت في علي بن أبي طالب.» همان.

۲. «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» سبا / ۴۶.

۳. «في كتاب الاحتجاج للطبرسي عن أميرالمؤمنين عليه السلام حديث طويل و فيه فقال المنافقون: هل بقي لربك علينا بعد الذي فرض علينا شيء آخر يفترضه فتذكره و لتسكن أنفسنا الى انه لم يبق غيره؟ فأنزل الله في ذلك: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾ يعني الولاية فأنزل الله: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ و ليس بين الإمامة خلاف انه لم يؤت الزكاة يومئذ أحدهم و هو راع غير واحد، و لو ذكر اسمه في الكتاب لا سقط ما أسقط.» عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۳، ح ۲۵۸؛ فیض کاشانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵.

۴. «﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (۵۶) ابن شهر آشوب: عن الباقر علیه السلام أنها نزلت في علي علیه السلام. بحرانی، پیشین، ص ۳۲۷.

۵. مائده/ ۶۷.

کرده‌ای؟ سائل گفت: آن جوان که ایستاده، انگشتی نقره‌ای به من نشان داد؛ که در حال رکوع از دستش بیرون کشیدم.

چون حضرت متوجه شدند حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ تکبیر بلندی گفته، فرمودند: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ...﴾^۱

مقایسه: اولاً در دیدگاه شیعه جای هیچ تردید و انکار نیست که آیات ۵۵ و ۵۶ سوره‌ی مائده، درباره‌ی رخداد تصدق انگشتر از سوی امام علی علیه السلام در مسجد زمانی که آن حضرت در رکوع نماز انگشتر خود را به سائل انفاق کردند، نازل شده است. در منابع اهل تسنن نیز شأن نزول آیات درباره‌ی امام علی علیه السلام از چندین نفر از صحابه و تابعین نقل شده است. به نظر می‌رسد شأن نزول‌های دیگری که نقل گردیده، ناظر به تلاوت آیه برای اثبات و تأیید ولایت آن حضرت در میان مردم می‌باشد. ثانیاً از این روایات پیوند غدیر با مسئله‌ی ولایت فهمیده می‌شود. در حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ...» پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه فرمودند: معنای «مولا» همان اولی به تصرف و امامت امت است. چنان چه در حدیث متواتر غدیر بر این معنا تأکید فراوان شده است. پس بی شک، نمی‌توان «اولی» را به معنای دیگر گرفت؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همه‌ی این روایات، «امامت» و همچنین «حق تصرف» در امور مردم را اراده کرده و از مردم بر این امر اقرار گرفته، و بی‌درنگ ولایت امیرالمومنین، علی علیه السلام را اعلان کرده‌اند.^۲

ج) شأن نزول آیه‌ی ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تُنْفِقُونَ مِمَّا...﴾ (آیه‌ی ۵۹)

تعدادی از یهود که در میانشان ابا یاسر بن اخطب و نافع بن ابی نافع و غازی بن عمرو و زید بن خالد و ازار بن ابی ازار و اسقع بودند؛ نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و از ایشان پرسیدند: به کدام یک از پیامبران ایمان دارید؟ حضرت فرمود: به خدا و آن چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و موسی و عیسی و پیامبران علیهم السلام نازل شده ایمان دارم، و هیچ تفاوتی

۱. «و أخرج ابن مردويه من طريق الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس قال أتى عبد الله بن سلام و رهط معه من أهل الكتاب نبی الله صلی الله علیه و آله عند الظهر فقالوا يا رسول الله ان بيوتنا قاصية لا نجد من يجالسنا و يخالطنا دون هذا المسجد و ان قومنا لما رأونا قد صدقنا الله و رسوله و تركنا دينهم أظهروا العداوة و اقسما ان لا يخالطونا و لا يؤكلونا فشق ذلك علينا فبينا هم يشكون ذلك إلى رسول الله صلی الله علیه و آله إذا نزلت الآية على رسول الله صلی الله علیه و آله ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ و نودی بالصلاة صلاة الظهر و خرج رسول الله صلی الله علیه و آله فقال أعطاك أحد شيئاً قال نعم قال من قال ذاك الرجل القائم قال على أى حال أعطاكه قال و هو راكع قال و ذاك على بن ابی طالب فكبر رسول الله صلی الله علیه و آله عند ذلك و هو يقول ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ سيوطی، پیشین، ص ۲۹۳؛ حسکانی، پیشین، ص ۲۴۷، ح ۲۴۲.

۲. محمد علی، رضایی، پرسش و پاسخ های قرآنی، قم، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآنی، ۱۲ جلد، ج ۱۰، ص ۱۷۳.

بین آنان نیست و من به همه‌ی ایشان ایمان دارم. وقتی حضرت، نام عیسی را بُرد؛ یهودیان، نبوت عیسی را انکار کردند؛ و گفتند ما به عیسی ایمان نداریم. پس خداوند آیه‌ی ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ...﴾^۲ را نازل کرد.

د) سبب نزول آیه‌ی ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ (آیه‌ی ۶۴)

به نظر ابن عباس سبب نزول این آیه آن بود که خداوند نعمت خود را برای یهود، پیش از آمدن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فراخ کرده بود و ایشان توانگرترین مردمان بودند. چون کفر ورزیدند؛ خداوند آن نعمت را از ایشان گرفت و به ایشان فقر و مذلت داد ﴿وَوَضَعْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمُ الدَّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ﴾^۳ هدف ایشان، تجسیم خدا و اثبات دست برای خدا نبود؛ بلکه غرض ایشان این بود که خداوند را به بخل و تضییق و إمساک وصف کنند.^۴

ه) شأن نزول آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾ (آیه‌ی ۶۷)

۱- امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به ابو حفص فرمودند، در حالی که هر کس می‌تواند با دو شاهد حَقَّش را بگیرد؛ شگفت‌انگیز است که علی عَلَيْهِ السَّلَام با ده هزار شاهد نتوانست حق خویش را بستاند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای حجّ از مدینه به همراه پنج هزار نفر خارج شدند و در بازگشت پنج هزار نفر از اهل مکه آن حضرت را مشایعت می‌کردند. وقتی به جحفه رسیدند؛ جبرئیل ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَام را نازل کرد. ولایت ایشان در منی نازل شده بود ولی حضرت به خاطر نگرانی از مردم از اقدام به ابلاغ آن امتناع می‌ورزید. آیه نازل شد ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾ و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر شد به آن چیزی که در منی از آن إکراه داشت.^۵

۱. مائده/۵۹.

۲. «أخرج ابن اسحق و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ عن ابن عباس قال أتى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نفر من يهود فيهم أبا ياسر بن أخطب و نافع بن أبي نافع و غازی بن عمرو و زيد بن خالد و ازار بن أبي إزار و أسقع فسألوه عن يَوْمَن به من الرسل قال أومن بالله و ما أنزل إلى إبراهيم و إسماعيل و إسحاق و يعقوب و الأسباط و ما أوتى موسى و عيسى و ما أوتى النبيون من ربهم لا نفرق بين أحدٍ منهم و نحن لهُ مسلمون فلما ذكر عيسى جحدوا نبوته و قالوا لا نؤمن بعيسى فانزل الله ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَّنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا﴾ إلى قوله ﴿فاسقون﴾. سیوطی، پیشین، ص ۲۹۴.

۳. بقره/۶۱.

۴. أبوالفتوح رازی، پیشین، ص ۵۱.

۵. «عن عمر بن يزيد قال: قال أبو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام ابتداء منه العجب يا با حفص لما لقي علي بن أبي طالب، أنه كان له عشرة ألف شاهد لم يقدر على أخذ حقه، و الرجل يأخذ حقه بشاهدين، إن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خرج من المدينة حاجا و معه خمسة آلاف، و رجع من مكة و قد شيعه خمسة آلاف من أهل مكة، فلما انتهى إلى الجحفة نزل جبرئيل بولاية علي، و قد كانت نزلت ولایته بمنى و امتنع رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من القيام بها لمكان الناس، فقال: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أنزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله عظيمك من الناس﴾ مما كرهت بمنى

در تفسیر عیاشی و برهان این حدیث با کمی تفاوت در صدر حدیث آمده‌است؛ که ابی جارود روایت کرده: نزد امام باقر علیه السلام در ابطح بودم. ایشان برای مردم حدیث می‌خواند...^۱ ابن حیون نیز این روایت را در کتابش با طول و تفسیر آورده و در پایان روایت آمده: «اللهمّ وال من والاه [و عاد من] عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله و أدر الحق معه حيث دار. ثم قال أبو جعفر علیه السلام: فوجبت ولاية علي علیه السلام على كل مسلم و مسلمة.»^۲

۳- امام باقر علیه السلام در روایتی آخرین فریضه‌ای را که خداوند نازل فرموده؛ ابلاغ امر ولایت حضرت علی علیه السلام به مردم دانسته، آن حضرت در ادامه می‌فرماید: پس از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع باز می‌گشتند در غدیر خم، خداوند آیهی ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام از فرزندان آن حضرت را نازل کرد و پس از آن آیه اكمال دین نازل گشت. در آن جا پیامبر صلی الله علیه و آله با استشهاد به آیهی ۶ سوره احزاب^۳ خود را نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر دانستند.^۴

۱. «عن زیاد بن المنذر أبي الجارود صاحب الدممة الجاروديہ قال كنت عند أبي جعفر محمد بن علي علیه السلام بالأبطح و هو يحدث الناس، ...». عیاشی، پیشین، ص ۳۳۴، ح ۱۵۴؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۳۸، ح ۷.

۲. ابن حیون، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۲۵.

۳. «النبيُّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ».

۴. «قال جعفر بن محمد علیه السلام عن أبيه عن آبائه صلوات الله عليهم أجمعين: إن آخر ما أنزل الله عز و جل من الفرائض ولاية علي علیه السلام فخاف رسول الله صلی الله علیه و آله إن بلغها الناس أن يكذبه و يرتد أكثرهم حسدا له لما علمه في صدور كثير منهم له، فلما حج حجة الوداع و خطب بالناس بعرفة، و قد اجتمعوا من كل افاق لشهود الحج معه، علمهم في خطبته معالم دينهم و أوصاهم و قال في خطبته: أنى خشيت ألا أراكم و لا ترونى بعد يومى هذا فى مقامى هذا و قد خلفت فيكم ما إن تمسكتكم به بعدى لن تزلوا، كتاب الله و عترتى أهل بيتى فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، حبل ممدود من السماء إليكم، طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، و أجمل صلی الله علیه و آله ذكر الولاية فى أهل بيته إذ علم أن ليس فيهم أحد ينازع فيها عليا علیه السلام و أن الناس إن سلموها لهم سلمو بما هم لعلی علیه السلام، و اتقى عليه و عليهم أن يقيمهم هو بنفسه، فلما قضى حجه، و انصرف و صار الى غدیر خم، أنزل الله عز و جل عليه: ﴿يا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ عَصِيكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فقام بولاية علي علیه السلام و نصّ عليه كما أمر الله تعالى فانزل الله عز و جل: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً﴾ فالخبر عن قيام رسول الله صلی الله علیه و آله بغدير خم بولاية علي صلوات الله عليه و على الائمه من ولده. و ما قال فى ذلك مما ذكره من ولايته أيضا من مشهور الأخبار، و مما رواه الخاصّ و العام، و فى ذلك أبين البيان على إمامته و استخلافه إياه على امته من بعده أن جعله أولى بهم منهم بأنفسهم كمثل ما كان الله عز و جل جعله هو فيهم بقوله: «النبيُّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» و من كان أولى بهم من أنفسهم و كان مولاهم كما كان رسول الله صلی الله علیه و آله فهو أحقّ الناس بمقامه فيهم من بعده، و المولى هاهنا: الولي كذلك هو فى لغة العرب يسمون الولي مولى. فقول رسول الله صلی الله علیه و آله: «من كنت مولاه فعلى مولاه» أى: من كنت وليه فى دينه فعلى وليه فى دينه، أى الذى يلى عليه فيه و فى جميع اموره و تلك منزلة أنبياء الله فى الامم و منزلة الائمه من بعدهم كل إمام فى أهل عصره. و قد قام رسول الله صلی الله علیه و آله بولاية علي بن أبى طالب صلوات الله عليه و على الائمه من ولده، و أوقف الامه على أنه وليهم و إمامهم من بعده فى غير مقام و مشهد بقول

این روایت را زرارة ابن أعین شیبانی از قول امام جعفر صادق علیه السلام نیز بیان فرموده است.^۱

۴- امام باقر علیه السلام آیهی تبلیغ را در مورد حضرت علی علیه السلام دانسته‌اند که در روز غدیر نازل شده است.^۲ این روایت از زبان امام صادق علیه السلام نیز بیان شده؛ و در پایان فرمودند پیامبر صلی الله علیه و آله دست حضرت علی علیه السلام را گرفتند و فرمودند: هر کس من مولای اویم؛ حضرت علی علیه السلام مولای اوست.^۳ فرات کوفی نیز این روایت را در کتابش از قول امام باقر علیه السلام آورده است.^۴

۵- عبد الله بن عباس پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و از مفسرین قرآن کریم از زبان آن حضرت نقل می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله داستان معراج را بیان می‌کردند تا آن جا که: آن شب خداوند به من فرمود: ای برگزیده من! من هیچ نبی را مبعوث نکردم، مگر این که برایش وزیری قرار دادم. تو ای محمد صلی الله علیه و آله! رسول من هستی و علی علیه السلام وزیر توست. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله از آسمان فرود آمد، إکراه داشت برای مردم چیزی از این حدیث را نقل کند؛ چون مسلمانان به زمان جاهلیت نزدیک بودند و شرایط مناسب نبود. تا این که آیهی ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كَتْرٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾^۵ بر آن حضرت نازل شد. باز هم پیامبر صلی الله علیه و آله تحمّل کرده و چیزی آشکار نکردند تا آیهی شریفه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

مجمّل و مفسّر و علی قدر طبقاتهم و منازلهم و ما یعلمه من قبولهم له و إقبالهم علیه و انحرافهم عنه و کان اول ذلك فیما رواه الخاصّ و العام.» ابن حیون، پیشین، ص ۱۰۶، ح ۲۶.

۱. «حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ الرَّئِيسُ الْإِمَامُ مُحَمَّدُ الْحُكَّامُ أَبُو مَنْصُورٍ... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيُنِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ لَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى مَكَّةَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ فَلَمَّا أَنْصَرَفَ مِنْهَا وَفِي خَيْرِ آخِرِهِ قَدْ شَبِعَهُ مِنْ مَكَّةَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ أَلِيمِنَ وَخَمْسَةَ أَلْفٍ رَجُلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ جَاءَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾.» شعیری، پیشین، ص ۱۰، الفصل الخامس فی فضائل أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲. «إبراهيم الثقفي بإسناده عن الخدري وبريدة الأسلمي و محمد بن علي «أنها نزلت يوم الغدير في علي علیه السلام».» بحرانی، پیشین، ص ۳۳۹، ح ۱۲.

۳. «ابن شهر آشوب، عن تفسير النعلبي، قال جعفر بن محمد علیه السلام: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ في علي علیه السلام. هكذا أنزلت، فلما نزلت الآية أخذ النبي صلی الله علیه و آله بيد علي علیه السلام فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه.» بحرانی، پیشین، ص ۳۳۹، ح ۹؛ علی بن عیسی، اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، تصحیح هاشم، رسولي محلاتی، ناشر بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق، چاپ اول، ۲ جلد، ج ۱، ص ۳۱۲.

۴. فرات کوفی، پیشین، ص ۱۳۰.

۵. «شاید (ابلاغ) بعض آیاتی را که به تو وحی می‌شود، (به خاطر عدم پذیرش آن‌ها) ترک کنی (و به تأخیر اندازی) و سینهات از این جهت تنگ (و ناراحت) شود که می‌گویند: چرا گنجی بر او نازل نشده؟! و یا چرا فرشته‌ای همراه او نیامده است؟!» (ابلاغ کن، و نگران و ناراحت مباش! چرا که) تو فقط بيم دهنده‌ای و خداوند، نگاهبان و ناظر بر همه چیز است» هود/۱۲.

رَسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١﴾ نازل شده، تکلیف را نهایی کرد. رسول خدا ﷺ به

بلال حبشی، امر فرمودند اذان بگویند تا همه‌ی مردم در غدیر خم جمع شوند. و حضرت بر بلندی ایستاده و فرمودند:

ای مردم! خدای سبحان مرا به رسالت برگزید و فرمان داد تا علی علیه السلام را به ولایت معرفی کنم. اما در این کار

درنگ کردم، چون خوف داشتم مرا در ابلاغ ولایت پسر عموی خود تکذیب کنید. تا این که خدای رحمان مرا مورد عتاب

قرار داد و ابلاغ ولایت علی علیه السلام را بر من فرمان داد. سپس دست علی علیه السلام را گرفتند، و در میان جمعیت بلند کردند، به

گونه‌ای که زیر بغل‌های حضرت مکشوف شد. آن‌گاه فرمودند: «إِيهَا النَّاسُ! اللَّهُ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَاكُمْ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ

مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَ عَادِ مِنْ عَادَاهِ وَ انصُرْ مِنْ نَصْرِهِ وَ اخذْ مِنْ خِذْلِهِ». در پایان مراسم معارفه، آیه‌ی ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^۲ بر رسول الله ﷺ نازل شد.^۳

ع. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد؛ و هر بار از طرف پروردگار امر می‌کرد که در این مکان به

هر سیاه و سفیدی اعلام کنم که علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی و جانشین و امام بعد از من است، او سرپرست

شما بعد از خداوند و رسولش است، خداوند بر من آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ را نازل کرد...^۴

۱. «ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده را، کاملاً (به مردم) برسان!» مائده/۶۷.

۲. «امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.» مائده/۳.

۳. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ أَحْمَدَ فِي تَفْسِيرِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَقِيه، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَلْفِ بْنِ عَمَّارِ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رَبِيعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله [وَ سَأَق] حَدِيثَ الْمُعْرَاجِ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَزِيرًا، وَ إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ إِنِّي عَلِيٌّ وَ زَيْرُكَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَهَبَطَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَكْرَهُ أَنْ يُحَدِّثَ النَّاسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا، إِذْ كَانُوا حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ حَتَّى مَضَى [مِنْ] ذَلِكَ سِتَّةَ أَيَّامٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ﴾ فَاخْتَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى كَانَ يَوْمَ الثَّمِينِ عَشْرًا، أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَ بِلَالًا حَتَّى يُؤَدِّنَ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يَبْقَى غَدًا إِلَّا خَرَجَ إِلَىٰ غَدِيرِ خُمٍّ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ النَّاسُ مِنَ الْعَدِ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ بِرِسَالَةٍ، وَ إِنِّي ضِيفْتُ بِهَا دَرَعًا مَخَافَةَ أَنْ تَتَّهَمُونِي وَ تَكْذِبُونِي، حَتَّى عَاتَبَنِي رَبِّي فِيهَا بِوَعِيدٍ أَنْزَلَهُ عَلَيَّ بَعْدَ وَعِيدِي، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَرَفَعَهَا حَتَّى رَأَى النَّاسُ بِيَاضَ [إِبْطِئِهِمَا] ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اللَّهُ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَاكُمْ- فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَ عَادِ مِنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصْرَهُ وَ اخذْ مِنْ خِذْلِهِ. وَ أَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾. حسكاني، پیشین، ص ۲۵۸ ح ۲۵۰.

۴. «و عن الباقر علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله في حديث في قوله سبحانه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ قال و أنا مبين لكم سبب نزول الآية إن جبرئيل هبط إلى مراراً يأمرني عن السلام ربّي و هو السلام أن أقوم في هذا المشهد فأعلم كلّ أبيض و أسود أن عليّ بن أبي طالب صلوات الله و سلامه عليه أخى و وصيّي و خليفتي و الإمام من بعدى و هو وليكم بعد الله و رسوله و قد أنزل الله تبارك و تعالى عليّ

مقایسه: به نظر می‌رسد شأن نزول‌های بیان گردیده ذیل آیه‌ی ۶۷ را بتوان در یک مورد خلاصه کرد و آن این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از با خبر شدن از جانشینی و ولایت علی عَلِيٌّ در شب معراج،^۱ و مرتبه‌های دیگر، به دلایل مختلفی که قبلاً به آن‌ها پرداختیم، از اقدام به ابلاغ این امر به مردم نگران بودند تا این که هنگام بازگشت از حجة الوداع، بعد از نزول جبرئیل و درخواست از جانب پروردگار، حضرت این مهم را به مردم ابلاغ فرمودند.

نظر اهل تسنن: در میان اهل تسنن برخی چون فخر رازی این قول را به عنوان یکی از احتمالات در مورد نزول آیه، آورده و با آن که روش او همواره نقد است، در این باره هیچ نقدی ندارد. برخی از آنان مانند شیعه معتقدند که خداوند به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داده، فضیلت یا ولایت امام علی عَلِيٌّ را برای همگان آشکار سازد. و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از این دستور فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». در برخی روایات اهل تسنن، به صراحت، مورد نزول آیه‌ی تبلیغ را درباره‌ی امام علی عَلِيٌّ می‌دانند، و برخی نیز آن را پیوند خورده با آیه‌ی اِكْمَال دانسته‌اند. بعنوان مثال ابن ابی حاتم و ثعلبی می‌گویند: این آیه در روز غدیر، درباره‌ی علی بن ابی طالب عَلِيٌّ بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد.^۲ حسکانی به نقل از ابن عباس و جابر بن عبد الله می‌گوید: خداوند به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد که علی عَلِيٌّ را برای مردم منصوب نموده، آنان را از ولایتش آگاه کند.^۳

به نظر اهل تسنن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از نزول این آیه بوسیله‌ی اصحاب حراست می‌شدند، ولی پس از نزول آیه و تضمین خداوند در مورد حفظ جان ایشان، عذر نگهبانان را خواستند که خداوند مرا حفظ خواهد کرد.

بذلک آیه من کتابه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ الآية و علی بن ابی طالب عَلِيٌّ أقام الصلوة و أتى الزکوة و هو راکع یرید الله عزّ و جلّ فی کل حال. «فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۵؛ احمد بن علی طبرسی، پیشین، ص ۵۹.

۱. روایت مربوطه در قسمت سفارش ابلاغ امر ولایت آمده است. ابن بابویه، خصال، ج ۲، ص ۶۰۰.

۲. «و أخرج ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری قال نزلت هذه الآية ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ علی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب. «سیوطی، پیشین، ص ۲۹۸. «روی أبو محمد عبد الله بن محمد القائنی نا أبو الحسن محمد بن عثمان النصبی نا: أبو بکر محمد ابن الحسن السبیبی نا علی بن محمد الدهان، و الحسن بن ابراهیم الجصاص قالوا نا الحسن بن الحکم نا الحسن بن الحسين بن حیان عن الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ﴾ قال: نزلت فی علی عَلِيٌّ أمر النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أن یرسله فآخذ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بید علی عَلِيٌّ، و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». «ثعلبی، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۹۲.

۳. «عن ابن عباس و جابر بن عبد الله قالوا أمر الله محمدا أن ینصب علیا للناس لیخبرهم بولایته فتخوف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أن یقولوا حابی ابن عمه و أن یطعنوا فی ذلك علیه فأوحى الله إلیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ الآية، فقام رسول الله بولایته یوم غدیر خم. «حسکانی، پیشین، ص ۲۵۵، ج ۲۴۹.

ابوذر می‌گوید: پیامبر ﷺ نمی‌خواستند الا این که ما از ترس خطرات و بلاها در اطراف ایشان بودیم. تا این که آیهی عصمت ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ نازل شد.^۱ مجاهد می‌گوید: پس از نزول آیهی تبلیغ، پیامبر ﷺ عرض کردند: پروردگارا! من یک نفرم، اگر مردم بر سرم بریزند چه کنم؟! در جواب این آیه نازل شد ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾.^۲ چون این آیه در اواخر بعثت بر پیامبر ﷺ نازل شده‌است؛ شاید تعبیر «من تنه‌ایم» برای مبالغه بکار رفته باشد. احساس دل‌نگرانی پیامبر ﷺ در این جا در مورد ابلاغ ولایت امام علی عليه السلام است. زمانی که آن حضرت از مبعوث شدنشان به رسالت توسط خداوند، نگران شدند؛ که مردم ایشان را تکذیب خواهند کرد؛ خداوند آیهی ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ...﴾ را نازل؛ و در صورت کوتاهی، به عذاب تهدیدشان کردند.^۳ صاحب‌المیزان این دو روایت را بی اعتبار و مشوش می‌داند.^۴

در چند روایت از قول عصمة بن مالک خطمی^۵ و ربیع بن أنس^۶ و همچنین روایات دیگری از کعب قرظی^۷ و

-
۱. «و أخرج أبو نعیم فی الدلائل عن أبي ذر قال كان رسول الله ﷺ لا ينام الا و نحن حوله من مخافة الغوائل حتى نزلت آية العصمة ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾. سیوطی، پیشین، ص ۲۹۸.
 ۲. «و أخرج عبد بن حميد و ابن جرير و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ عن مجاهد قال لما نزلت ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ قال يا رب انما أنا واحد كيف أصنع يجتمع على الناس فنزلت ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾. همان.
 ۳. «أخرج أبو الشيخ عن الحسن ان رسول الله ﷺ قال ان الله بعثني برسالة فضقت بها ذرعا و عرفت ان الناس مكذبي فوعدني لأبلغن أو ليعذبني فانزل ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾. همان.
 ۴. این روایت از نظر این که در آن قطع و ارسال هست، یعنی همه‌ی آن نقل نشده و سندش هم اسقاط شده غیر قابل اعتماداست و نظیر آن در بی اعتباری و تشویش، بعضی از روایاتی است که می‌گوید رسول الله ﷺ همواره کسانی را به حفاظت و حراست خود می‌گماشت، تا آن که این آیه نازل شد و حضرت نگهبانان خود را مرخص نمود، و فرمود: خدا وعده داده مرا حفظ کند، دیگر حاجت به حراست کسی ندارم. طباطبایی، پیشین، ص ۶۱.
 ۵. «و أخرج الطبرانی و ابن مردويه عن عصمة بن مالك الخطمي قال كنا نحرس رسول الله ﷺ بالليل حتى نزلت ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فترك الحرس. سیوطی، پیشین.
 ۶. «و أخرج عبد بن حميد و ابن مردويه عن الربيع بن أنس قال كان النبي ﷺ يحرسه أصحابه حتى نزلت الآية ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ الآية فخرج إليهم فقال لا تحرسوني فان الله قد عصمني من الناس. سیوطی، پیشین، ص ۲۹۹.
 ۷. «و أخرج عبد بن حميد و ابن جرير و أبو الشيخ عن محمد بن كعب القرظي ان رسول الله ﷺ ما زال يحرس يحارسه أصحابه حتى أنزل الله ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فترك الحرس حين أخبره انه سيعصمه من الناس. همان.
 ۸. «و أخرج ابن جرير عن محمد بن كعب القرظي قال كان رسول الله ﷺ إذا نزل منزلا اختار له أصحابه شجرة ظليلة فيقيل تحتها فأتاه أعرابي فاختلط سيفه ثم قال من يمنعك مني قال الله فرعدت يد الاعرابي و سقط السيف منه قال و ضرب برأسه الشجرة حتى انتشرت دماغه فانزل الله ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾. همان.

جابر^۱ و ابن عباس^۲ و ابن جریج^۳ در مورد حراست اصحاب از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صحبت به میان آمده‌است که بعد از نزول آیه و وعده‌ی خداوند به حفظ جان آن حضرت، ترک این کار، از آنان خواسته شد.

علامه طباطبایی می‌گوید:

«این روایت دلالت دارد بر این که نزول آیه، قبل از هجرت بوده و چون قبل از نزول آیه، حراست می‌شده و مدتی بعد از آن، نگهبانان را ترک گفته، معلوم می‌شود که این آیه در اواسط مدت اقامتش در مکه نازل شده است، و نیز دلالت دارد بر این که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدتی تبلیغ می‌کرده، و از جهت اذیت و تکذیب دشمن کار بر آن جناب سخت شده، به حدی که بر جان خود ترسیده، و ناگزیر مدتی دست از تبلیغ کشیده و دوباره از طرف پروردگار مأمور تبلیغ شده و خدای تعالی هم او را تهدید کرده، و هم به نگهداری و حفاظت خود او را نوید داده، و از این رو دوباره به کار سابق خود پرداخته است، این مطلبی است که از آن دو روایت استفاده می‌شود. و لیکن جلالت قدر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیش از این است که ترک تبلیغ کند و یا بر جان خود بترسد.»^۴

۱. «و أخرج ابن مردويه عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إذا خرج بعث معه أبو طالب من يكلؤه حتى نزلت ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فذهب ليعيث معه فقال يا عم ان الله قد عصمني لا حاجة لي إلى من تبعث.» سيوطي، پیشین، ص ۲۹۸.

۲. «و أخرج الطبرانی و أبو الشيخ و أبو نعیم فی الدلائل و ابن مردويه و ابن عساکر عن ابن عباس قال قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يحرس و كان يرسل معه عمه أبو طالب كل يوم رجالا من بني هاشم يحرسونه فقال يا عم ان الله عصمني لا حاجة إلى من تبعث.» همان.

۳. «و أخرج ابن جرير عن ابن جریج قال قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يهاب قريشا فانزل الله ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فاستلقى ثم قال من شاء فليخذلني مرتين أو ثلاثا.» همان.

۴. طباطبایی، پیشین.

عایشه نیز روایتی در خصوص حراست پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند؛^۱ و علامه‌ی طباطبایی بعد از بیان این روایت می‌نویسد: این روایت نشان می‌دهد که آیه در مدینه نازل شده است.^۲ ولی چون این آیه مدنی است و در اواخر بعثت نازل شده، باحراست ابوطالب در مکه ناسازگار است. آلوسی می‌گوید: این آیه یک بار در مکه در اوایل بعثت و بار دیگر در مدینه در اواخر بعثت نازل شده است.^۳ در حالی که به فرض، این طور باشد، در آن تضمین خداوند برحفظ جان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اوایل بعثت مطرح است و نیازی به نگهداری حضرت در مدینه توسط یارانش نخواهد بود تا دوباره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگوید: خداوند مرا حفظ می‌کند. وقتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از غزوه بنی انمار برمی‌گشتند، در ذات الرقاع در محلی مشرف بر نخلستانی فرود آمدند و در حالی که بر لب چاهی نشسته و پاهای مبارک را در چاه انداخته بودند؛ مردی از بنی نجار به نام وارث، به رفقای خود گفت: من محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خواهم کشت، رفقایش پرسیدند چگونه؟ گفت: به او می‌گویم شمشیرت را به من بده، و با همان شمشیر او را می‌کشم. نزدیک حضرت آمد و گفت: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! شمشیر خود را به من بده تا ببویم، حضرت شمشیر خود را به وی دادند، در همان لحظه دستش لرزید؛ شمشیر از دستش افتاد، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: خدا نگذاشت آن چه می‌خواستی انجام دهی، بعد از این واقعه خداوند آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ را نازل فرمود.^۴

علامه طباطبایی بعد از این روایت می‌نویسد: مضمون این حدیث هرگز با آیه‌ی شریفه قابل تطبیق نیست.^۵

ابو هریره می‌گوید: در کنار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم سفر ایشان بودیم. سایبانی درست نکردیم و حضرت آن روز شمشیرشان را به درختی آویزان کرده، زیر آن قرار گرفتند. مردی آمد و حضرت را گرفت و گفت: چه کسی شما را از دست من نجات

۱. «و أخرج عبد بن حميد و الترمذی و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ و الحاكم و أبو نعيم و البيهقي كلاهما في الدلائل و ابن مردويه عن عائشة قالت كان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يحرس حتى نزلت ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فأخرج رأسه من القبة فقال أيها الناس انصرفوا فقد عصمني الله.» سيوطی، پیشین.

۲. طباطبایی، پیشین.

۳. آلوسی، پیشین، ص ۲۸۷.

۴. «و أخرج ابن أبي حاتم عن جابر بن عبد الله قال لما غزا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنى انمار نزل ذات الرقاع بأعلى نخل فبينما هو جالس على رأس بئر قد دلى رجله فقال غورث به الحرث لأقتلن محمدا فقال له أصحابه كيف تقتله قال أقول له أعطني سيفك فإذا أعطانيه قتله به فأتاه فقال يا محمد أعطني سيفك أشمه فأعطاه إياه فرعدت يده فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حال الله بينك و بين ما تريد فانزل الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ الآية.» سيوطی، پیشین.

۵. طباطبایی، پیشین.

خواهد داد؟ حضرت فرمود: خداوند مرا را از دست تو نجات داده و شمشیر را از دست تو می‌اندازد و افتاد. پس آیه‌ی ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ نازل شد.^۱

این روایات استناد پیامبر ﷺ به بخشی از آیه را نشان می‌دهد. همه‌ی این روایات به نوعی نشان دهنده‌ی ترس آن حضرت از جان‌شان است؛ که در ادامه منجر به ترک تبلیغ و رسالت شده است. پس این روایات از نظر ما بی محتوا و از ساحت آن حضرت بدور است.^۲

ذیل آیات بررسی شده در این پژوهش، روایتی در مورد فضیلت تلاوت هیچ کدام از آیات بیان نشده است. روایات زیادی از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در مورد فضیلت تلاوت اذان، قبل از نمازهای یومیّه، وقت اذان و ثواب مؤذن در کتب روایی شیعه وجود دارد، که از موضوع ما خارج است لذا از پرداختن به آن‌ها معذوریم.

۳.۲. معنا شناخت

مقصود از روایات معنا شناخت، احادیثی است که یک واژه از آیات قرآنی را معنا می‌کنند. ذیل یازده آیه‌ی بررسی شده در این تحقیق تنها یک روایت معنا شناخت از امام باقر علیه‌السلام یافت گردید.

معنای واژه‌ی «ید» در روایت

در مفاد ظاهری، ذیل آیه‌ی ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾^۳ گفتیم که اهل لغت برای کلمه‌ی «ید» معانی مختلفی را ذکر کردند. در روایات آمده است که محمد بن مسلم از حضرت امام باقر علیه‌السلام در مورد معنای «ید» در آیه‌ی ﴿يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي؟﴾^۴ می‌پرسد و حضرت جواب می‌دهند که «ید» در کلام عرب به معنای قدرت و نعمت

۱. «و أخرج ابن حبان و ابن مردويه عن أبي هريرة قال كنا إذا صحبنا رسول الله ﷺ في سفر تركنا له أعظم دوحه و أظلمها فينزل تحتها فنزل ذات يوم تحت شجرة و علق سيفه فيها فجاء رجل فأخذه فقال يا محمد من يمنع مني فقال رسول الله ﷺ الله يمنعي منك ضع عنك السيف فوضعه فنزلت ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾». سیوطی، پیشین، ص ۲۹۹.

۲. نجار زادگان، پیشین، ص ۱۴۴.

۳. مانده/۶۴.

۴. «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟!» ص ۷۵.

است. در آیات: ﴿وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ﴾^۱ و ﴿وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِاَيْدٍ وَ اِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾^۲ «ید» یعنی با قدرت، و در آیه‌ی: ﴿وَ اَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^۳ ید به معنی نعمت آمده‌است؛ اگر گفته شود: من ید بیضا دارم یعنی نعمت دارم.^۴ آیه‌ی ۶۴ به گفتار یهود، مبنی بر دست بسته بودن خداوند اشاره می‌کند که ﴿وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ اَيْدِيهِمْ﴾. و در مفاد ظاهری اشاره نمودیم که «ید» کنایه از قدرت و نفوذ است و «غلّ الید» کنایه از بخل و بسط آن از بخشندگی می‌باشد.

۳.۳. تفسیری

ذیل آیات بررسی شده در این پژوهش، ۹۲ روایت تفسیری از ائمه علیهم‌السلام نقل شده است؛ که ۲۷ روایت از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ۱۵ روایت از حضرت علی علیه‌السلام، ۱۷ روایت از امام باقر علیه‌السلام، ۲۷ روایت از امام صادق علیه‌السلام می‌باشد، از امام رضا علیه‌السلام پنج روایت و از امام سجاد علیه‌السلام و امام حسن عسکری علیه‌السلام هر کدام دو روایت، از امام حسن مجتبی علیه‌السلام، امام حسین علیه‌السلام، امام موسی کاظم علیه‌السلام، امام هادی علیه‌السلام و از معصوم بدون نام آن حضرت، هر کدام یک روایت می‌باشد؛ که در بخش مفاد روایی ذکر و به آن پرداخته شد؛ لذا از ذکر مجدد آن در این بخش صرف نظر شده‌است.

۳.۴. تأویلی

ذیل آیات بررسی شده در این پژوهش، دو روایت تأویلی، از امام صادق علیه‌السلام آمده که ما آن را با دو عنوان: «شرکت دیگران در ولایت و حبط عمل (آیه‌ی ۶۷)»، و «مخالفتان ولایت، هم بیمانان شیطان (آیه‌ی ۶۷)» خواهیم آورد.

۱. «به خاطر بیاور بنده ما داوود صاحب قدرت را» ص/ ۱۷.

۲. و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، و همواره آن را وسعت می‌بخشیم! الذاریات/ ۴۷.

۳. «با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده». المجادلة/ ۲۲.

۴. «ابن بابویه، قال: حدثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی‌الله‌عنه، قال: حدثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی، قال: حدثنا محمد بن إسماعیل، قال: حدثنا الحسن بن الحسن، قال: حدثنا بکر، عن ابی عبد الله البرقی، عن عبد الله بن بحر، عن ابی ایوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا جعفر علیه‌السلام فقلت: قوله عز و جل: ﴿يا إيليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي؟﴾ فقال: «اليد في كلام العرب القوة و النعمة.» قال: ﴿وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ﴾ و قال: ﴿وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِاَيْدٍ اى بقوة وَ اِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ و قال: ﴿وَ اَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾ اى قواهم. و يقال: فلان عندى يد بيضاء، اى نعمة. بحرانی، پیشین، ص ۳۳۲.

۳.۴.۱. شرکت دیگران در ولایت و حبط عمل (آیه ۶۷)

ولایت مخصوص علی بن ابی طالب و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام از فرزندان آن حضرت است و کسی حق ندارد دیگری را در مقام ولایت، با این بزرگواران شریک نماید؛ چرا که در غیر این صورت اعمالش حبط خواهد شد. ابوالمشرقانی می‌گوید: در خدمت امام علیه‌السلام، گروهی از کوفی‌ها از آیه‌ی ^۲ سؤال کردند. حضرت فرمود: وقتی خداوند به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وحی کرد که حضرت علی علیه‌السلام را به عنوان جانشین خود تعیین کند؛ معاذ بن جبل به ایشان پیشنهاد کرد، با حضرت علی علیه‌السلام دیگران را در خلافت شریک بگردان؛ تا مردم به گفتار شما دلگرم شوند و شما را تصدیق نمایند. وقتی خداوند آیه‌ی ﴿یا ایها الرسول بلِّغ...﴾ را نازل کرد؛ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به جبرئیل شکایت نمود که مردم تکذیب می‌کنند و از من نمی‌پذیرند. خداوند این آیه را نازل کرد: «اگر آن‌ها را شریک کنی عملت از بین می‌رود و زیان خواهی کرد.» ^۳ منظور از آیه این است که مردم دیگر را در ولایت، شریک حضرت علی علیه‌السلام نگردانی. ^۴

۳.۴.۲. مخالفان ولایت، هم پیمانان شیطان (آیه ۶۷)

در بخش روایات تفسیری گفتیم که مخالفان ولایت، که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خاطر آنان از ابلاغ ولایت به مردم، دلهره داشتند و از انکار مردم و توطئه‌ی آنان بیم داشتند، منافقان بودند. بعد از انجام این رسالت مهم، شیطان از جمله کسانی بود که از این انتصاب بسیار اندوهگین بود.

۱. منظور امام باقر یا امام صادق علیهما‌السلام است.

۲. «اگر شرک بورزی، اعمال، حبط و نابود خواهد گشت.» زمر/ ۶۵.

۳. ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ زمر/ ۶۵.

۴. «کنز، کنز جامع الفوائد و تاویل الآیات الظاهرة مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّديُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَفْطَسِيِّ عَنْ أَبِي مُوسَى الْمَشْرِقَانِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَهُ علیه‌السلام وَ حَضَرَهُ قَوْمٌ مِنَ الْكُوفِيِّينَ فَسَأَلُوهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُونَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَيْثُ أَوْحَى إِلَى نَبِيِّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَنْ يُقِيمَ عَلَيْنَا علیهم‌السلام لِلنَّاسِ عِلْمًا أَنْدَسَ إِلَيْهِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ فَقَالَ أَشْرُكَتَ فِي وَلَائِيهِ حَتَّى يَسْكُنَ النَّاسُ إِلَى قَوْلِكَ وَ يَصَدَّقُوكَ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ شَكَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إِلَى جَبْرِئِيلَ فَقَالَ إِنَّ النَّاسَ يُكْذِبُونَ وَ لَا يَقْبَلُونَ مِنِّي فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ فَفِي هَذَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ لَمْ يَكُنْ اللَّهُ لَيُبْعَثْ رَسُولًا إِلَى الْعَالَمِ وَ هُوَ صَاحِبُ الشَّفَاعَةِ فِي الْعُصَاةِ يَخَافُ أَنْ يُشْرِكَ بِرَبِّهِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَوْثَقَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يَقُولَ لَهُ لَئِنْ أَشْرَكَتَ بِي وَ هُوَ جَاءَ بِإِبْطَالِ الشَّرْكِ وَ رَفْضِ الْأَصْنَامِ وَ مَا عُيِدَ مَعَ اللَّهِ وَ إِنَّمَا عَنَى تَشْرِكُ فِي أَوْلِيَّاهِ مِنَ الرَّجَالِ فَهَذَا مَعْنَاهُ.» حسینی استرآبادی، پیشین، ص ۵۱۰؛ محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۲۳، ص ۳۶۳، ح ۲۲ (به نقل از کنز الفوائد).

در تفسیر علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت شده که چون خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را امام مردم سازد، حضرت فرمود: هر که من مولای او هستم علی علیه السلام مولای اوست، و ایلسیان کنار ایلسی بزرگتر آمدند و خاک بر سر کردند. ایلسی گفت: شما را چه شده؟ گفتند: این مرد امروز گره‌ای در کار انداخت، که تا روز قیامت چیزی نمی‌تواند آن را باز کند.^۱

در بخشی از خطبه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سرزمین منی برای مردم ایراد فرمودند نیز آمده‌است: بدانید که شیطان از این که در این سرزمین مقدّس مورد پرستش قرار گیرد ناامید است؛ و لکن به همین اندازه دل خوش است که شما در کردار نیک خود سهل انگاری کنید. به هوش باشید که فرمانبرداری از شیطان در حکم پرستش او است.^۲

۳.۵. جری و تطبیق

مقصود از جری و تطبیق، روایاتی است که به ذکر مصداق آیه می‌پردازند، در حالی که بر پایه قواعد زبانی و تفسیری نمی‌توان این مصادیق را مصداق انحصاری آیه دانست، و غالب این روایات دلالتی بر انحصار ندارند.^۳ علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، بسیاری از روایات را بر مصداق حمل کرده، برای این منظور اصطلاح «جری و تطبیق» را به کار می‌برد.^۴ ذیل آیات بررسی شده در این پژوهش، ۳۳ روایت در بیان مصداق و جری و تطبیق، از ائمه علیهم السلام نقل شده است، که از این بین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هفت روایت، از حضرت علی علیه السلام شش روایت، از امام باقر علیه السلام چهار روایت، از امام صادق علیه السلام نه روایت، و از امام رضا علیه السلام پنج روایت می‌باشد؛ و ما آن‌ها را با ده عنوان: «شناخت ولایت و انکار آن (آیه ۵۵)، مصداق حزب الله (آیه ۶۰)، مصداق غضب شدگان پروردگار ﴿وَعَزَبَ عَلَيْهِ﴾ (آیه ۶۰)، گناه، رشوه و حرام خواری (آیه ۶۲)،

۱. «قَالَ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ أَنْ يَنْصِبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لِلنَّاسِ فِي قَوْلِهِ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ فِي عَلِيِّ علیه السلام بِعَدِيرِ خُمٍّ فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ» فَجَاءَتْ الْأَبَالِسَةُ إِلَى إِبْلِيسَ الْأَكْبَرِ، وَحَتَوُا التُّرَابَ عَلَى رُؤُسِهِمْ فَقَالَ لَهُمْ إِبْلِيسُ مَا لَكُمْ فَقَالُوا إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ عَقَدَ الْيَوْمَ عَقْدَهُ لَا يَجْلِبُهَا شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقَالَ لَهُمْ إِبْلِيسُ كَلَّا إِنَّ الَّذِينَ حَوْلَهُ قَدْ وَعَدُونِي فِيهِ عِدَّةً لَنْ يُخْلِفُونِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ﴾ الْآيَةَ. «قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۱، ح ۵۳۸؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۸ ح ۳۰۱».

۲. «ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله: الْإِلَهُ وَالشَّيْطَانُ قَدْ يَسُّنُ أَنْ يَعْبُدَ بَارِضَكُمْ هَذِهِ وَلَكِنَّهُ رَاضٍ بِمَا تَحْتَرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، وَالْإِلَهُ إِذَا اطَّاعَ فَقَدْ عَدَّ». خراسانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۹.

۳. مهریزی، پیشین، ص ۱۳.

۴. همان، ص ۱۴.

سکوت عالم، بدتر از گناه خلاف کار (آیه‌ی ۶۳)، حضرت علی علیه السلام، مصداق «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» (آیه‌ی ۶۴)، فتنه از طرف دشمن، شکست از جانب خداوند (آیه ۶۴)، نقش ایمان در سامان یافتن زندگی مادی (آیه‌ی ۶۵ و ۶۶)، از جانب خدا بودن ولایت (آیه‌ی ۶۶) و در پایان روایتی از اهل تسنن (آیه‌ی ۶۷) می‌آوریم.

۳.۵.۱. شناخت ولایت و انکار آن (آیه‌ی ۵۵)

امام سجاد علیه السلام در روایتی فرمودند: بعد از نزول آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...»؛ جمعی از صحابه در مورد آن گفتند: اگر به این آیه کافر شویم به آیات دیگر هم کافر شده‌ایم و اگر آن را بپذیریم خوار می‌شویم، چون پسر ابی طالب بر ما مسلط می‌گردد، با این که می‌دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله راست گو است. شناخت نعمت خداوند، یعنی شناخت ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، در حالی که اکثر مردم منکر آن هستند.^۱ ابن شهر آشوب همین روایت را ذکر کرده با این تفاوت که در پایان روایت آمده: شناخت نعمت خداوند، یعنی شناخت ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله بیشترشان به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام کافرند.^۲

۳.۵.۲. مصداق حزب الله (آیه‌ی ۶۰)

در توحید صدوق، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت خود و شیعیانشان را حزب خدا نامیدند، که حزب خدا پیروزند.^۱ تفسیر قرآن مهر نیز، این‌گونه احادیث را مصادیق حزب الله دانسته که دلالت دارد پیروزی نهایی از آن پیروان اهل بیت علیهم السلام است.^۲

۱. «فی أصول الکافی الحسین بن محمد عن معلى بن محمد عن احمد بن محمد عن الحسن بن محمد الهاشمی قال: حدثنی ابی عن احمد بن عیسی قال: حدثنی جعفر بن محمد عن ابیه عن جدّه علیه السلام فی قوله عز و جل: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» قال: لما نزلت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» اجتمع نفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فی مسجد المدینة فقال بعضهم لبعض: ما تقولون فی هذه الآية؟ فقال بعضهم: ان کفرنا بهذه الآية نکفر بسایرها و ان امانا فان هذا ذل حین یسلط علينا ابن ابی طالب، فقالوا: قد علمنا ان محمدا صادق فیما یقول و لکننا نتولاه و لا نطیع علیا فیما أمرنا، قال: فنزلت هذه الآية: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» يعرفون ولایة علی، و اکثرهم الکافرون بالولایة. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۷؛ عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۶۴۴، ح ۲۶۰؛ بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۶؛ فیض کاشانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵.

۲. «الکافی جعفر بن محمد عن ابیه عن جدّه علیه السلام قال لَمَّا نَزَلَتْ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» ... فَنَزَلَ «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» یعنی ولایة مُحَمَّدٍ، وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» بولایة علی علیه السلام. ابن شهر آشوب مازندرانی، پیشین، ج ۳، ص ۴.

۱. «ید، التوحید یاسناده عن ابی عبد الله علیه السلام قال فَتَحْنَا وَ شَبَعْنَا حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ الْخَبَرُ.» محمداقرا، مجلسی، پیشین، ج ۲۴، باب ۵۷، ص ۲۱۴.

۲. محمد علی رضایی، تفسیر قرآن مهر، ج ۵، ص ۱۵۷.

حضرت امام صادق علیه السلام بعد از بیان این نکته که با وجود دو شاهد هر کسی می تواند از خود إحقاق حق نماید، ولی دریغا که علی علیه السلام با انبوه جمعیت شاهد بر جریان غدیر، شاهد پایمال شدن حق خویش بودند؛ امام صادق علیه السلام در پایان روایت به آیهی ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱ استناد نموده‌اند؛ که این آیه در مورد حضرت علی علیه السلام است.^۱

۳.۵.۳. مصداق غضب شدگان پروردگار ﴿وَعَضِبَ عَلَيْهِ﴾ (آیهی ۶۰)

در این آیه خداوند از گروهی نام می‌برد که «آن‌ها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم و غضب قرار داده، و از آن‌ها، میمون‌ها و خوک‌هایی قرار داده، ... و آنان از راه راست، گمراهندند»^۲ پیامبر صلی الله علیه و آله شیعیان علی علیه السلام را نعمت داده شدگانی می‌دانند، که به آنان نعمت ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام داده شده‌اند؛ که مورد غضب قرار نمی‌گیرند و گمراه نمی‌شوند.^۳

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز کافر را، غضب شده‌ی پروردگار و گمراه از راه خدا تفسیر می‌کند.^۴ آن حضرت در حدیث دیگری به توصیه‌ی خداوند به بندگان در خصوص درخواست راه نعمت داده شدگان و پناه بردن به خدا از راه مغضوبین اشاره نموده و در ضمن یهود را طبق آیهی ﴿هَلْ أَنْبَأَكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ﴾^۱ مصداقی از مغضوبین؛ و نصارا را طبق آیهی ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^۲ مصداقی از گمراهان برشمرده‌اند.^۳ امام عسکری علیه السلام نیز

۱. «فی تفسیر العیاشی عن صفوان قال: قال أبو عبد الله علیه السلام لقد حضر الغدير اثنا عشر ألف رجل يشهدون لعلی بن ابی طالب علیه السلام فما قدر علی أخذ حقه، و ان أحدکم یكون له المال و له شاهدان فیأخذ حقه ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ فی علی علیه السلام.» بحرانی، پیشین، ص ۳۲۸، ح ۶؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۸، ح ۲۷۲؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۳۳۶۷۶.

۲. ﴿قُلْ هَلْ أَنْبَأَكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا ...﴾
 ۳. «فی المعانی عن النبی صلی الله علیه و آله ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ شیعة علی علیه السلام یعنی أنعمت علیهم بولاية علی بن ابی طالب علیه السلام لم تغضب علیهم و لم یضلوا.» فیض کاشانی، پیشین، ص ۸۷.

۴. «وزاد فی تفسیر الإمام علیه السلام قال امیرالمؤمنین علیه السلام کل من کفر بالله فهو مغضوب علیه و ضال عن سبیل الله.» فیض کاشانی، پیشین، ص ۸۷.

۱. بگو: «ایا شما را از کسانی که موقعیت و پاداششان نزد خدا برتر از این است، با خبر کنم؟ کسانی که خداوند آن‌ها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده.» مائده/۶۰.

۲. بگو: «ای اهل کتاب! در دین خود، غلو نکنید! و غیر از حق نگویید! و از هوس های جمعیتی که بیشتر گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید!» مائده/۷۷.

۳. «قال الإمام علیه السلام قال امیر المؤمنین علیه السلام أمر الله عزّ و جلّ عباده أن یسألوه طریق المنعم علیهم و هم النبیون و الصّدیقون و الشّهداء و الصّالحون و أن یستعیدوا به من طریق المغضوب علیهم و هم الیهود قال الله تعالی فیهم ﴿قُلْ هَلْ أَنْبَأَكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ

این روایت را از قول حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند.^۱ امام رضا علیه السلام نیز فرمودند: هر کس درباره امیر المؤمنین علیه السلام از مرز عبودیت آن حضرت تجاوز نماید از جمله‌ی خشم گرفتگان بر آنان و از گمراهان خواهد شد. و خود حضرت امیر علیه السلام فرمودند: از مرز عبودیت ما تجاوز نکنید، سپس هر چه می‌خواهید بگویید، هر چند به غایت آن در حق ما نخواهید رسید، و مبدا به غلو افتید مانند غلوی که نصارا بدان مبتلا شدند، زیرا من از تمام غلات بیزارم.^۲ امام صادق علیه السلام نیز مغضوب علیهم را ناصبیان و ضالین راه، کسانی که در امام شک دارند و عارف به امام نیستند؛ معرفی نموده‌اند.^۳

۳.۵.۴. گناه، رشوه و حرام خواری (آیه‌ی ۶۲)

سُحْت معانی وسیع و انواع فراوانی دارد و در هر روایت، مصداق خاصی از آن ذکر شده است.^۱ حضرت امام رضا علیه السلام از قول علی بن ابی طالب علیه السلام «أَكْأَلُونَ لِّلْسُحْتِ» «خوردگان حرام» راه مردی می‌دانند که حاجت برادر دینی خود را روا می‌کند، سپس هدیه‌ی او را هم می‌پذیرد.^۲ همچنین، آن حضرت، رشوه دهنده یا رشوه گیرنده یا بین این دو را ملعون می‌دانند.^۳ پیامبر صلی الله علیه و آله به پرهیز از رشوه امر فرمودند، چرا که کفر محض است و صاحب رشوه بوی بهشت را نمی‌شنود، و

لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ ﴿ وَ أَنْ يَسْتَعِيدُوا بِهِ مِنْ طَرِيقِ الضَّالِّينَ وَ هُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ ﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴾ وَ هُمْ النَّصَارَى. «حسینی استرآبادی، پیشین، ص ۳۲: قمی مشهدی، پیشین، ج ۱، ص ۸۴.

۱. «قال الإمام العسکری علیه السلام: «قال أمير المؤمنين علیه السلام: أمر الله عباده أن يسألوه طريق المنعم عليهم، و هم النبيون و الصديقون و الشهداء و الصالحون، [و يستعيذوا [به] من طريق المغضوب عليهم، و هم اليهود الذين قال الله تعالى فيهم: ﴿ قُلْ هَلْ أَنْبَأُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مُتَوَبِّعًا عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ ﴾». بحرانی، پیشین، ص ۳۲۷.

۲. «و رَوَيْنَا أَيْضًا بِإِسْنَادِ الْمُقَدَّمِ ذِكْرَهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ: إِنَّ مَنْ تَجَاوَزَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الْعُبُودِيَّةَ فَهُوَ مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ مِنَ الضَّالِّينَ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةَ ثُمَّ قُولُوا فِيْنَا مَا شِئْتُمْ وَ لَنْ تَبْلُغُوا وَ إِيَّاكُمْ وَ الْعُلُوَّ كَعُلُوِّ النَّصَارَى فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْعَالِينَ». أحمد طبرسی، پیشین، ص ۴۳۸.

۳. «و الْقَمِّي عَنْهُ علیه السلام أَنَّ الْمَغْضُوبَ عَلَيْهِمُ النَّصَابُ، وَ الضَّالِّينَ أَهْلَ الشُّكُوكِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ الْإِمَامَ». فیض کاشانی، پیشین، ص ۸۷.
۱. قرآتی، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۹.

۲. «و رَوَى عَنْ الرَّضَا علیه السلام أَنَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿ أَكْأَلُونَ لِّلْسُحْتِ ﴾ قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَقْضِي لِأَخِيهِ الْحَاجَةَ ثُمَّ يَقْبَلُ هَدِيَّتَهُ». شعیری، پیشین، ص ۱۵۶؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۳۱.

۳. «و قَالَ علیه السلام الرَّأْسِيُّ وَ الْمُرْتَشِيُّ وَ الْمَاشِيُّ بَيْنَهُمَا مَلْعُونُونَ» شعیری، پیشین.

۴. در مفاد روایی توضیح دادیم که ملعون کسی است که از رحمت الهی دور است.

همچنین به پرهیز از تواضع برای مال دار، توصیه فرمودند؛ چراکه تواضع کننده برای مال دار، نصیبی از بهشت ندارد.^۱ امام صادق علیه السلام قاضی که در میان دو شهر و یا دو قریه رفت و آمد دارد و مخارج خود را از اجرت قضاوت و از دولت وقت تأمین می کند را نیز سحت و حرام دانسته اند.^۲ طبق این روایت، قاضی حق دارد از بیت المال، إرتزاق کند ولی حق ندارد برای صدور حکم اجرت بگیرد.

امام صادق علیه السلام سحت را، رشوه دادن و رشوه گرفتن در صدور حکم، و در روایتی دیگر آن حضرت معنای سحت را شامل: قیمت مردار، قیمت سگ و بهای شراب و مزد زنا دهنده و رشوه گرفتن در قضاوت و مزد کاهن و در روایتی دیگر قیمت سگی که شکارچی نباشد، دانسته اند.^۳ روایت امام صادق علیه السلام، از قول حضرت علی علیه السلام نیز نقل گردیده است.^۴

امام صادق علیه السلام، در مورد «سحت» خطاب به عمّار بن مروان فرمودند: هر چیزی که در آن به امام خیانت شده باشد، «سحت» است، خوردن مال یتیم و مال شبهه ناک، مالی که از کارگزاری والیان ستم کار به دست می آید، ودست مزد قاضیان و مزد زنان فاحشه، و بهای فروش شراب و بهای شراب خرما و جو و آبی که از چوب و غیره می گیرند که مستی می آورد، و رباخواری پس از این که بفهمد، «سحت» و حرام است، ای عمّار! اما رشوه گرفتن در داوری ها، کفرورزیدن به خدای بزرگ و پیامبر او صلی الله علیه و آله می باشد. رشوه آن است که یکی از متخاصمین، وجهی به قاضی یا شهودش بدهد که حکم یا شهادت را به نفع او انجام دهند. این کار یعنی رشوه دادن و گرفتن در حکم، در روایات، همان کفر به خدای بزرگ

۱. «وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَالْمَاشِيَّ بَيْنَهُمَا وَقَالَ إِيَّاكُمْ وَالرِّشْوَةَ فَإِنَّهَا مَحْضُ الْكُفْرِ وَلَا يَسْمُ صَاحِبُ الرِّشْوَةِ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِيَّاكُمْ وَالتَّوَأصِعَ لِعَنِي فَمَا تَضَعَعُ أَحَدٌ لِعَنِي إِلَّا ذَهَبَ نَصِيبُهُ مِنَ الْجَنَّةِ» شعیری، پیشین.

۲. «وَفِي الْفَقِيهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ قَاضٍ بَيْنَ فَرِيقَيْنِ يَأْخُذُ مِنَ السُّلْطَانِ عَلَى الْقَضَاءِ الرَّزْقَ قَالَ ذَلِكَ السُّحْتُ». ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۸.

۳. «وَفِي الْكَافِي عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ سَأَلَ عَنِ السُّحْتِ فَقَالَ الرَّشَا فِي الْحَكْمِ. وَعَنْهُ علیه السلام السُّحْتُ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَثَمَنُ الْكَلْبِ وَثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ الرِّشْوَةُ وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ وَ فِي رِوَايَةٍ ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ». فیض کاشانی، پیشین، ص ۳۷.

۴. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: وَ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ النُّوفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: مِنَ السُّحْتِ: ثَمَنُ الْمَيْتَةِ، وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ، وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ، وَ الرِّشْوَةُ فِي الْحَكْمِ، وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ». بحرانی، پیشین، ص ۳۲۹.

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْغُلُولِ فَقَالَ كُلُّ شَيْءٍ غُلٌّ مِنَ الْإِمَامِ فَهَوَ سُحْتٌ وَ أَكَلُ مَالِ الْيَتِيمِ سُحْتٌ وَ السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا مَا أُصِيبَ مِنْ أَعْمَالِ الْوَلَاةِ الظَّلَمَةِ وَ مِنْهَا أَجُورُ الْقَضَاةِ وَ أَجُورُ الْفَوَاجِرِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ النَّبِيذِ وَ الْمُسْكِرِ وَ الرَّبَا بَعْدَ الْبَيْئَةِ فَأَمَّا الرِّشْوَةُ يَا عَمَّارُ فِي الْأَحْكَامِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ رَسُولِهِ» ابن بابویه، معانی الاخبار، ص ۲۱۲.

است.^۱ از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز روایتی به همین مضمون روایت شده است.^۲ صاحب کتاب اعتبار و کاربرد روایات تفسیری، موارد نام برده شده در روایت را از مصادیق سحت دانسته‌اند.^۳

در مورد قیمت سگ روایات متفاوت است. در روایتی از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام آمده: پولی که از فروش سگ بدست می‌آید حرام است و حرام هم در آتش است.^۴ در روایت دیگری ابو بصیر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از قیمت سگ شکاری پرسید، که آیا حلال است یا نه، فرمود: «اشکالی ندارد، اما سگ ولگرد را نمی‌توان فروخت و در مقابل واگذاری آن پول گرفت».^۵ این دو حدیث در ظاهر با یکدیگر اختلاف دارند. چرا که حدیث اول بر حرمت قیمت سگ به طور مطلق دلالت دارد؛ چه آن سگ، سگ شکاری باشد یا سگ باغی باشد یا سگ هار. مطلق آوردن کلب شامل هر چیزی که عنوان کلب بر آن صدق کند می‌شود. حدیث دوم دلالت دارد بر این که پول سگ شکاری اشکالی ندارد و حلال است. پس حدیث دوم در مورد سگ شکاری با حدیث اول منافات دارد. برای علاج این اختلاف، مطلق را بر مقید حمل می‌کنند. یعنی پول سگ شکاری، از حرمت پول سگ به طور مطلق خارج می‌گردد.^۱

۳.۵.۵. سکوت عالم، بدتر از گناه خلاف کار (آیه ۶۳)

خداوند در آیه ۶۳ سوره ی مائده، دانشمندان یهود و نصارا را به دلیل ترک امر به معروف و نهی از منکر توبیخ می‌فرماید. در روایتی حضرت امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نهی از منکر را از خود شروع نموده‌اند، و در ادامه مردم را به اجرای حکم الهی فرا خوانده و برای نهی مردم از طلاق دادن به غیر سنت می‌فرمایند که حتی اگر خود ما این فتوا را بدهیم از شما شرورتر

۱. «عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ الرَّشَاءُ فِي الْحُكْمِ هُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ.» محمد باقر، مجلسی، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخیار، تصحیح رجائی، مهدی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول، ۱۶ جلد، ج ۱۰، ص ۲۱.

۲. «يَا عَلِيُّ مِنَ السُّخْتِ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ الرَّشْوَةُ وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ.» علی بن ابراهیم، پیشین، ص ۱۷؛ ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۶۳.

۳. ناصح، پیشین، ص ۱۱۲.

۴. «عنه، عن عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن علي الوشاء قال: سئل أبو الحسن الرضا عَلَيْهِ السَّلَام عن شراء المغنّية فقال: قد تكون للرجل الجارية تلهيه، و ما ثمنها إلا ثمن كلب، و ثمن الكلب سحت، و السحت في النار.» كليني، پیشین، ج ۵ ص ۱۲۰ ح ۴؛ عزيز الله عطاردی، مسند الإمام الرضا عَلَيْهِ السَّلَام، مشهد، آستان قدس (کنگره)، ۱۴۰۶ ق چاپ اول، ۲ جلد، ج ۲، ص ۳۱۱.

۵. «سَأَلَهُ (ابو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام) أَبُو بَصِيرٍ عَنْ ثَمَنِ كَلْبِ الصَّيْدِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِثَمَنِهِ وَ الْآخِرُ لَا يَجِلُّ ثَمَنُهُ.» ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۷۰.

۱. محمد إحصاني فر اللنگرودی، أسباب اختلاف الحديث، قم، دار الحديث، ۱۳۸۶ ش، چاپ دوم، ص ۱۸۶.

خواهیم بود. آن حضرت برای این که برای فرمایش خود دلیلی إقامه نمایند به آیهی ۶۳ سورهی مائده^۱ استشهاد نموده‌اند، که خداوند دانشمندان نصاری و علمای یهود را سرزنش می‌کند که چرا مردم را نهی از منکر نکردند و در پایان خداوند عمل آنان را زشت دانسته است.^۲ عیاشی این روایت را کمی متفاوت در تفسیرش آورده است.^۳

حضرت علی علیه السلام در یکی از خطبه‌هایشان فرمودند: ای مردم! مردمان قبل از شما، تنها با ارتکاب گناهان هلاک شدند و این که دانشمندانشان آنان را نهی از منکر نمی‌کردند. این کار که ادامه پیدا کرد؛ عقوبات سراغشان آمد. پس امر به معروف و نهی از منکر کنید. امر به معروف و نهی از منکر رزق شما را قطع نمی‌کند و مرگ شما را نزدیک نمی‌گرداند.^۴ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ قومی نیست که در میان آنان، کسی گناه کند؛ و او را عزیز شمردند و او از تغییر کردن آن‌ها ممانعت کند؛ الا این که خداوند ایشان را عذاب می‌کند.^۱

۳.۵.۶. حضرت علی علیه السلام، مصداق ﴿لَوْلَا يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ (آیهی ۶۴)

پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام هفده نام را فرمودند. ابن عباس گفت: یا رسول الله! آن نام‌ها چیست؟ فرمود: نام ایشان در میان اعراب علی علیه السلام است و نزد مادرشان حیدر، و در تورات اِلیّا و در انجیل بریا و در زبور قریا و نزد رومیان بطرسیا و نزد فارس نیروز و نزد عجم شمیا و نزد دیلمیان فریقیا و نزد کروریان شیعیا و نزد زنجیان حیم و نزد حبشه تبیر و در میان ترک‌ها حمیرا و نزد ارمنی‌ها کِرِکِر و نزد مؤمنان السّحاب و نزد کافران اَلْمَوْتُ الْأَخْمَر و نزد مسلمانان وَعْد و نزد منافقان

۱. ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّخْتِ﴾ مائده/۶۳.

۲. «محمد بن یعقوب: عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، و علی بن إبراهیم، عن أبيه، جميعا، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان، عن أبي بصير، عن عمر بن رباح، عن أبي جعفر علیه السلام، قال: قلت له: بلغني أنك تقول: من طلق لغير السنة أنك لا ترى طلاقه شيئا؟ فقال أبو جعفر علیه السلام: «ما أقوله، بل الله عز و جل يقوله، أما والله لو كنا نفتيكم بالجور، لكانا شرا منكم، لأن الله عز و جل يقول: ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّخْتِ﴾ الآية.» بحرانی، پیشین، ص ۳۳۰؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۹، ح ۲۷۵.

۳. «عن أبي بصير قال قلت لأبي عبد الله علیه السلام إن عمر بن رباح زعم أنك قلت لا طلاق إلا بينة قال فقال ما أنا قلت بل الله تبارك و تعالی يقوله إنا و الله لو كنا نفتيكم بالجور لكانا أشد [أشر] منكم إن الله يقول ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ﴾.» عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۰.

۴. «و أخرج ابن أبي حاتم عن علی علیه السلام أنه قال في خطبته أيها الناس انما هلك من هلك قبلكم بركوبهم المعاصي و لم ينههم الربانيون و الأخيار فلما تبادوا في المعاصي و لم ينههم الربانيون و الأخيار أخذتهم العقوبات فمروا بالمعروف و انهوا عن المنكر فان الامر بالمعروف و النهي عن المنكر لا يقطع رزقا و لا يقرب أجلا.» سيوطی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۵.

۱. «و أخرج أبو داود و ابن ماجة عن جرير سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول ما من قوم يكون بين أظهرهم من يعمل من المعاصي هم أعز منه و أمتع من أن يغيروا إلا أصابهم الله منه عذاب.» همان.

وَعِيدٍ وَ نَزْدٍ مِنْ يَمِينِهِ، طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ اسْت. او جَنْبُ اللَّهِ وَ نَفْسُ اللَّهِ وَ يَمِينُ اللَّهِ اسْت. و او مِصْدَاقُ آيَاتٍ ﴿وَيُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾^۱ و ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾^۲ اسْت.^۳

حضرت امام سجاد عليه السلام عبارت آیهی ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ را به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت علی عليه السلام تفسیر کردند که به سوی خدا فرا می خوانند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند.^۴ حضرت علی عليه السلام نیز خودشان را دست گشوده‌ی خداوند بر بندگانش به مهربانی و آمرزش معرفی فرموده‌اند.^۱ همچنین حضرت امام صادق عليه السلام فرمودند: خداوند ما را به بهترین وجه آفرید و بهترین صورت را به ما بخشید؛ ما را نماینده‌ی خود در میان مردم، و زبان گویا میان خلق، و دست گشاده به رأفت و رحمت قرار داد.^۲ این روایات، پرده از لایه‌های معنایی آیه توسط معصوم عليه السلام برداشته- است، بعلاوه می تواند به نوعی بیان کننده‌ی مصادیقی از این آیات نیز باشد.

حضرت امام رضا عليه السلام نیز در مورد آیهی ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ ... بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾^۳ فرمودند: این آیه درباره‌ی واقف‌ها^۱ نازل شده است که می گویند بعد از امام کاظم عليه السلام امامی نیست. خداوند گفتار آن‌ها را

۱. آل عمران/۲۸.

۲. مائده/۶۴.

۳. «وَقَدْ رَوَى عَنْ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيِّ سَبْعَةَ عَشَرَ اسْمًا فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَخْبَرْنَا مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ اسْمُهُ عِنْدَ الْعَرَبِ عَلِيُّ وَ عِنْدَ أُمَّهِ حَيْدَرَةٌ وَ فِي التَّوْرَةِ إِيْلِيَا وَ فِي الْإِنْجِيلِ بَرِيَا وَ فِي الزَّبُورِ قَرِيَا وَ عِنْدَ الرُّومِ بَطْرَسِيَا وَ عِنْدَ الْفَرَسِ نَيْرُوزُ وَ عِنْدَ الْعَجَمِ شَمِيَا وَ عِنْدَ الدَّيْلَمِ فَرِيْقِيَا وَ عِنْدَ الْكُرُورِ شَيْعِيَا وَ عِنْدَ الزَّنَجِ حَيْمٌ وَ عِنْدَ الْحَبَشَةِ تَبِيرٌ وَ عِنْدَ التُّرْكِ حَمِيرَا وَ عِنْدَ الْأَرْمَنِ كِرْكِرُ وَ عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ السَّحَابُ وَ عِنْدَ الْكَافِرِينَ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ وَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ وَعَدُّ وَ عِنْدَ الْمُتَأَفِّقِينَ وَعِيدٌ وَ عِنْدِي طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ وَ هُوَ جَنْبُ اللَّهِ وَ نَفْسُ اللَّهِ وَ يَمِينُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلُهُ ﴿وَيُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ وَ قَوْلُهُ ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾.» أبو الفضل شاذان بن جبرئيل، ابن شاذان قمی، الفضائل (لابن شاذان القمی)، قم، رضی، ۱۳۶۳ش، چاپ دوم، جلد ۱، ص ۱۷۵.

۴. «عن إسحاق بن عمار، عن علي بن الحسين عليهما السلام، قال في قوله تعالى: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾: «يعني: محمداً و علياً الصلاة و السلام عليهما، مبسوطتان في حقه، يدعوان إلى الله تعالى و يأمران بالمعروف و ينهيان عن المنكر» حسن بن محمد، ديلمی، غرر الأخبار و درر الآثار فی مناقب أبي الأئمة الأطهار عليهم السلام، تصحيح اسماعيل ضيغم، قم، نشر دليل ما، ۱۴۲۷ ق، چاپ اول، جلد ۱، ص ۱۵۲.

۱. «و باسناده الى ابى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: انا يد الله المبسوطة على عباده بالمرحمة و المغفرة.» عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۰، ح ۲۸۱.

۲. «و باسناده الى مروان بن صباح قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: ان الله عز و جل خلقنا فأحسن خلقنا و صورنا فأحسن صورنا، و جعلنا عينه فى عباده و لسانه الناطق فى خلقه و يده المبسوطة على عباده بالرفقة و الرحمة.» همان، ح ۲۸۲.

۳. مائده/۶۴.

رد کرده؛ می‌فرماید: «دست‌های خدا گشاده است». دست، در باطن قرآن، امام است، و اشاره به این اعتقاد آن‌هاست که می‌گویند: پس از موسی بن جعفر علیه السلام امامی نیست.^۲

فرقه‌ی واقفیه به دلیل ضلالت آشکاری که داشت، از سوی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام مطرود شدند تا جائی که شیعه را از همنشینی با این گمراهان نهی نمودند، که ایشان (واقفیه) کفار، مشرک و زندیق هستند.^۱ تلاش اهل بیت علیهم السلام برای کنترل آسیب این افراد، و سیره‌ی اصحاب برای رد و مناظره با چنین افرادی مانع از ظهور مستمر این عقیده شد و به همین دلیل با از بین رفتن بنیان اولیّه، این تفکر باطل و شاگردان ایشان، چاره‌ای جز انقراض در خود ندیدند.

۳.۵.۷. فتنه از طرف دشمن، شکست از جانب خداوند (آیه ۶۴)

حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی می‌فرماید که عبارت آیه‌ی ﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾ یعنی این که هر زمان یکی از ستمگران روزگار بخواهد آل محمد صلی الله علیه و آله را هلاک نماید، خداوند او را به هلاکت می‌رساند.^۲ ذیل این قسمت از آیه، تنها همین یک روایت آمده است.

۱. واقفیه بر عده‌ای از منحرفین از اسلام و مکتب امامیه اطلاق می‌شود که با توقّف بر امامت و مهدویت امام موسی بن جعفر علیه السلام و اعتقاد به به زنده بودن ایشان بوجود آمدند. شیعه معتقد است که غسل و نماز بر بدن امام علیه السلام باید توسط امام بعدی صورت گیرد، مگر این که مانعی شرعی جلوی چنین اظهاری را بگیرد. امام کاظم علیه السلام در زندان بغداد به شهادت رسیدند و امام رضا علیه السلام در آن زمان در مدینه بسر می‌بردند. واقفیه در تحلیل این واقعه که امام رضا علیه السلام نمی‌توانند این تکالیف را انجام داده باشند، دچار تردید شدند. لیکن امام رضا علیه السلام در شبهه‌ی مهدویت و یا زنده بودن آن حضرت جواب آن‌ها را فرمودند؛ که همان خدایی که امام سجاد علیه السلام را از زندان کوفه و اسارت عبید الله بن زیاد به کربلا رساند، تا امر تجهیز و کفن و دفن پدر بزرگوارشان را بعهده گیرند، همان خدا می‌تواند صاحب این امر را به بغداد برساند، بعلاوه ایشان در اسارت و حبس هم نبودند. محمد بن عمر، کشی، رجال کشی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش، یک جلد، ص ۴۶۴.

۲. «أَبُو صَالِحٍ خَلْفُ بَنِي حَمَادِ الْكَشِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا تَقُولُ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَأَيُّ آيَةٍ قَالَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ قُلْتُ اخْتَلَفُوا فِيهَا قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَكِنِّي أَقُولُ نَزَلَتْ فِي الْوَاقِفَةِ إِنَّهُمْ قَالُوا لَا إِمَامَ بَعْدَ مُوسَى فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ وَ أَلَيْدٌ هُوَ الْإِمَامُ فِي بَاطِنِ الْكِتَابِ وَ إِنَّمَا عَنَى بِقَوْلِهِمْ لَا إِمَامَ بَعْدَ مُوسَى بَنِي جَعْفَرٍ. «محمد بن عمر، کشی، رجال کشی، اختیار معرفة الرجال، قم، مؤسسه‌ی آل البيت علیهم السلام ۱۳۶۳ ش، چاپ اول، ج ۲، ص ۷۵۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۶۴، باب ۱۰ رد مذهب الواقفیه.

۱. «وَجَدْتُ بِحَطِّ جَبْرِئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ فِي كِتَابِهِ حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ زَبَادٍ الْأَدَمِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الرَّبِيعِ الْأَقْرَعِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَكْرِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَاكَ حَيٌّ مِنْ الزَّكَاةِ شَيْئًا قَالَ لَا تُعْطِيهِمْ فَإِنَّهُمْ كُفَّارٌ مُشْرِكُونَ زَنَادِقَةٌ.» حرّ العاملي، وسائل الشيعه، ص ۲۲۹؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۶۳، ح ۱۹ (به نقل از رجال کشی، ص ۲۸۴).

۲. «علی بن ابراهیم، و قوله ﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾ قال: كلما أراد جبار من الجبابرة هلاك آل محمد عليهم السلام قصمه الله.» بحرانی، پیشین، ص ۳۳۲؛ علی بن ابراهیم، پیشین، ص ۱۷۱؛ عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۰؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۰، ح ۲۸۴.

۳.۵.۸. نقش ایمان در سامان یافتن زندگی مادی (آیه‌ی ۶۵ و ۶۶)

در روایتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یهود را هفتاد و یک فرقه، مسیح را هفتاد و دو فرقه و اُمّت خویش را هفتاد و سه فرقه دانسته‌اند و از میان هر یک تنها یک فرقه را اهل نجات می‌دانند؛ هر وقت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام این حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یادآور می‌شدند، دو آیه را در ادامه قرائت می‌فرمودند که: «اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، گناهان آن‌ها را می‌بخشیم و آن‌ها را در باغ‌های پر نعمت بهشت، وارد می‌سازیم. و اگر آنان، تورات و انجیل و آن چه از سوی پروردگارش بر آن‌ها نازل شده [قرآن] را برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد. جمعی از آن‌ها، معتدل و میانه‌رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می‌دهند»^۱ و «و از آنان که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می‌کنند، و به حق اجرای عدالت می‌نمایند»^۲. به این ترتیب حضرت، ایمان، هدایت یافته بودن و به عدالت رفتار کردن را علت نجات می‌دانند. این روایت در کتاب الدر المنثور نیز آمده‌است.^۳

در بعضی از روایات، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در پایان روایت از پیامبر سؤال کردند: آن فرقه‌ی نجات یافته کیانند؟ حضرت فرمودند: آن‌ها که چنگ به دامان تو زنند و اصحاب تو باشند اهل نجاتند.^۴ حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در روایتی بعد از بیان این فرقی، منظور از این آیه را خودشان و شیعیانشان معرفی کرده‌اند.^۵

حضرت امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نیز ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام را منظور از این آیه دانسته‌اند.^۱ کلینی این مطلب را از زبان امام صادق آورده‌است.^۲

۱. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ». مائده / ۶۵ و ۶۶.

۲. «وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» اعراف / ۱۸۱.

۳. «عن زید بن أسلم، عن أنس بن مالك، قال: كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: «تفرقت أمة موسى على إحدى و سبعين فرقة، سبعون منها في النار، و واحدة في الجنة. و تفرقت أمة عيسى على اثنين و سبعين فرقة، إحدى و سبعين في النار، و واحدة في الجنة، و تعلق امتي على الفرتين جميعا بمله، واحدة في الجنة، و اثنتان و سبعون في النار». قالوا: من هم، يا رسول الله؟ قال: «الجماعات، الجماعات». قال يعقوب بن زيد: كان علي بن أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَام إذا حدث بهذا الحديث عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تلا فيه قرآنا: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» إلى قوله: «سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ». و تلا أيضا: «وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» يعني أمة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. عياشي، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۱؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۳۴؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۱، ح ۲۸۸.

۳. سیوطی، پیشین، ص ۲۹۶.

۴. «فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا النَّاجِيَةُ فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُتَمَسِّكُ بِمَا أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ عَلَيْهِ» حسن بن يوسف حلّی، پیشین، ص ۳۳۱؛ أحمد، ابن حجر،

الاصابة في تمييز الصحابة، تحقيق على محمد البجاوي، بيروت، دار الجليل، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۱۷۴.

۵. «وَ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام تَفَرَّقَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» أَنَا وَ شِيعَتِي». حسن بن محمد، ديلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۵۸.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نیز خطاب به رأس الجالوت و أسقف مسیحیان به این مطلب اشاره کرده، فرمودند: اُمّت عیسی علیه السلام هفتاد و دو فرقه شدند و همه‌ی آن‌ها جز یک فرقه، در آتشند. و برای تأیید سخن خویش، به آیه‌ی ۶۶ سوره مائده،^۳ استشهد فرمودند که: «از میان ایشان یک گروه، نجات می‌یابد و بیشترشان بد رفتار می‌کنند»^۱.

در مورد این روایت و تعداد فرقی که به آن اشاره شده، می‌توان گفت: مقصود از رقم هفتاد و سه در این روایت، تعداد حقیقی فرق اسلامی نیست، بلکه این رقم کنایه از فزونی فرقه‌هایی است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جهان اسلام پدید آمده است. همان گونه که مقصود از رقم هفتاد در آیه ۸۰ سوره توبه^۲ این است که منافقین هرگز مورد مغفرت الهی قرار نخواهند گرفت، و معنی حقیقی آن مقصود نیست. ولی سیاق روایت نخست که تعداد فرق یهود و نصاری را با رقم‌های ۷۱ و ۷۲ نام می‌برد، آن گاه رقم ۷۳ را درباره‌ی فرقه‌های اُمّت اسلامی یادآور می‌شود، با چنین توجیهی سازگار نیست.^۳

۱. «یر، بصائر الدرجات أحمد بن محمد بن صفوان عن ابن مسكان عن الحُجْر عن حمران عن أبي جعفر علیه السلام في قول الله تبارك و تعالی ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام». بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۳، ص ۵، باب ۱.

۲. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ». كلینی، پیشین، ج ۱ ص ۴۱۴، ح ۱۳.

۳. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ﴾.

۱. «العیاشی: عن أبي الصهباء البكري، قال: سمعت علي بن أبي طالب علیه السلام و دعا رأس الجالوت، و أسقف النصاری، فقال: «إني سألتكما عن أمر، و أنا أعلم به منكما، فلا تكتمانی. ثم دعا اسقف النصاری، فقال: «أنشدك بالله الذي أنزل الإنجيل على عیسی، و جعل علی رجله البركة، و كان یبری الأكمه و الأبرص و أزال ألم العین، و أحیا المیت، و صنع لكم من الطین طیورا، و أنبأكم بما تأكلون و ما تدخرون». فقال: دون هذا أصدق. فقال علی علیه السلام: «بكم افترت بنو إسرائيل بعد عیسی؟» فقال: لا و الله إلا فرقة واحدة. فقال علی علیه السلام: «كذبت و الله الذي لا إله إلا هو، لقد افترت أمة عیسی علی اثنين و سبعین فرقة، كلها فی النار إلا فرقة واحدة، إن الله قول: ﴿مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ﴾ فهذه التي تنجو». عیاشی، پیشین، ص ۳۳۱؛ بحرانی، پیشین، ص ۳۳۴.

۲. «اسْتَعْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» می‌خواهی برایشان آمرزش بخوای، می‌خواهی آمرزش نخواست، اگر هفتاد بار هم برایشان آمرزش بخوای خدا آن‌ها را نخواهد آمرزد، زیرا به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله ایمان ندارند و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی‌کند.

۳. عبد الکریم، شهرستانی، الملل و النحل، تصحیح أحمد فهمی محمد، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۸۶ق، ج ۱، ص ۳۵.

در اکثر نقل‌های حدیث هفتاد و سه فرقه، یک فرقه اهل نجات و بقیه اهل دوزخ شناخته شده است. این مطلب سبب طرح بحث دیگری درباره‌ی مفاد حدیث شده و آن این که فرقه‌ی ناجیه کدام است؟^۱

۳.۵.۹. از جانب خدا بودن ولایت (آیه‌ی ۶۶)

امام باقر علیه السلام منظور از ﴿وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ را ولایت می‌دانند.^۱ روشن است که این‌گونه روایات از باب تعیین مصداق است.^۲ این روایت در تفسیر عیاشی، اصول کافی،^۳ و با ذکر سلسله سند در تفسیر برهان تکرار شده است.^۴

۳.۵.۱۰. روایتی از اهل تسنن (آیه‌ی ۶۷)

بر عکس همه‌ی روایات منابع شیعه و برخی از منابع اهل تسنن، مبنی بر این که مسلمانانی که توانایی داشتند، بعد از شنیدن فرمان حجّ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، همگی برای انجام حجّ، همراه آن حضرت به راه افتادند؛ سیوطی روایتی را از قول ابن عباس می‌آورد که از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد؛ کدام آیه بیشتر بر شما گران آمد؟ حضرت پاسخ دادند: موسم حج در منی بودم، مشرکان عرب و مردم ناشناس جمع بودند؛ جبرئیل آیه‌ی ابلاغ ولایت را آورد. من نزدیک عقبه خطاب به مردم گفتم: چه کسی مرا در انجام رسالتم یاری می‌کند تا به بهشت برود؟ ای مردم! به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شهادت دهید و نجات یابید. ولی هیچ کس نبود الاّ این که خاک و سنگ بر سر من ریخته آب دهان به صورتم انداختند؛

۱. در پاره‌ای احادیث، برای فرقه‌ی ناجیه، دو نشانه‌ی زیر بیان شده است: الف) الجماعة: مقصود از کلمه‌ی جماعت، یا جمیع مسلمانان در مقابل یهود و نصارا و مذاهب غیر اسلامی است، و یا مقصود اکثریت مسلمانان در مقابل اقلیت است. ولی هیچ یک از آن دو پذیرفتنی نیست، زیرا لازمه‌ی فرض نخست این است که همه‌ی مسلمانان اهل نجاتند، و این مطلب با متن حدیث تعارض دارد. و فرض دوم نیز صحیح نیست، زیرا اکثریت به خودی خود دلیل بر حقانیت نخواهد بود، بلکه در طول تاریخ پیوسته جریان برعکس بوده است. یعنی مخالفان پیامبران اکثریت را تشکیل می‌داده‌اند. چنان که قرآن کریم نیز اکثریت افراد را گرفتار انحراف می‌داند و خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (یوسف/۱۰۳) و نظایر آن نیز گویای این مدعاست. گذشته از این، مقیاس اکثریت، در عمل نیز با مشکل مواجه خواهد بود، زیرا در طول تاریخ مذاهب و فرق، اکثریت و اقلیت دارای نوسان بوده است. ب) ما انا علیه و اصحابی (روش من و یارانم): این تعبیر بر چیزی جز آیین و شریعت اسلامی دلالت نمی‌کند، در این صورت نمی‌تواند مقیاس شناخت فرقه‌ی ناجیه باشد، زیرا هر فرقه‌ای، روش خود را مطابق شریعت اسلام و سنت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌داند.

۱. «﴿وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ فِي الْكَافِي وَالْعِيَّاشِي عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام يَعْنِي الْوَلَايَةَ.» فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۱.

۲. رضایی، تفسیر قرآن مهر، ج ۵، ص ۱۷۴.

۳. عیاشی، پیشین، ص ۳۳۰ و کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۳.

۴. «رواحمد بن یعقوب: عن محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربعة بن عبد الله، عن أبي جعفر علیه السلام في قول الله عز وجل: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ﴾، قال: «الوَلَايَةَ.» بحرانی، پیشین، ص ۳۳۳؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۱ ح ۲۸۷.

و می‌گفتند این دروغ‌گو و صابئی (بی‌دین) است. در این میان شخصی به من گفت: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اگر به راستی پیامبر خدایی، وقت آن رسیده که مثل حضرت نوح ایشان را نفرین کنی تا هلاک شوند. حضرت فرمود: خدایا! قوم مرا هدایت کن که جاهلند. و کمکشان کن تا در إطاعت تو مرا إجابت نمایند. عباس بن عبد المطلب آمد و آنان را دور کرد. اعمش می‌گوید که بنی‌عباس به این کار جدّ خود مفتخرند. می‌گویند در چه زمانی آیه‌ی «تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند» نازل شده؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أبو طالب را دوست دارد و خداوند عباس بن عبد المطلب را می‌خواهد.^۲

آثار ساختگی بودن این حدیث به خوبی نمایان است، چرا که این حدیث برای ساختن فضیلتی برای بنی‌عباس ساخته شده است. چرا که برعکس تمامی احادیثی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور ترک نگرهبانی را می‌دهند، این حجر می‌گوید: این آیه در اوایل بعثت در مکه نازل نشده، و تکرار نزول هم مشکل را حل نمی‌کند، برعکس روایاتی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهند نگرهبانان به خاطر تضمین صریح خداوند بر حفظ ایشان، نگرهبانی را ترک کنند، این روایت بر نگرهبانی عباس تأکید می‌کند. به فرض که عباس، آن حضرت را از دست مشرکان نجات داده باشد، دلیل ایمان وی به اسلام نیست؛ چرا که در اوایل بعثت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان نیاورده، و در جنگ بدر در صف مشرکان بوده است.^۱

۱. ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ قصص/۵۶.

۲. «أخرج ابن مردويه و الضياء في المختارة عن ابن عباس قال سئل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أي آية أنزلت من السماء أشد عليك فقال كنت بمنى أيام موسم و اجتمع مشركوا العرب و افناء الناس في الموسم فنزل على جبريل فقال ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ ﴾ قال فقمت عند العقبة فناديت يا أيها الناس من ينصرني على أن أبلغ رساله ربي و لكم الجنة أيها الناس قولوا لا اله الا الله و أنا رسول الله إليكم و تنجوا و لكم الجنة قال فما بقي رجل و لا امرأة و لا صبي الا يرمون على بالتراب و الحجاره و يبصقون في وجهي و يقولون كذاب صابئ فرض على عارض فقال يا محمد ان كنت رسول الله فقد أن لك أن تدعو عليهم كما دعا نوح على قومه بالهلاك فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللهم اهد قومي فإنهم لا يعلمون و انصرني عليهم ان يجيبوني إلى طاعتك فجاء العباس عمه فأنقذه منهم و طردهم عنه قال الأعمش فبذلك تفتخر بنو العباس يقولون فيم نزلت ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ هوى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أبو طالب و شاء الله عباس بن عبد المطلب. «سيوطي، پیشین، ص ۲۹۸.

۱. أحمد، ابن حجر، پیشین، ج ۳، ص ۶۳۱، رقم ۴۵۱۰.

این روایت، قابل تطبیق بر آیه نیست، و تمام آیه هم بر این داستان تطبیق نمی‌شود، مگر این که کسی بگوید ممکن است آن روز تنها جمله‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ نازل شده بود، و ما بقی آیه وقت دیگری، این هم حرفی است که خود این روایت آن را تکذیب می‌کند، چون در روایت تمامی آیه نقل شده است.^۱

جمع‌بندی فصل

مراجعه به کتب تفسیر روایی و ارزیابی روایات وارد شده ذیل آیات مورد بحث نشان می‌دهد این روایات به چهار گونه قابل تقسیم‌اند. این گونه‌ها عبارتند از: روایات تفسیر مفهومی، که ۹۲ روایت تفسیر مفهومی (شکل شماره ۲۳) را در فصل دوم این پایان نامه بیان کردیم. در فصل سوم روایات سوره شناخت، معنا شناخت، تأویلی و تطبیقی، که هر کدام در جای خود تعریف گردید. از ۵۵ روایت بررسی شده در این فصل، ۱۹ روایت سوره شناخت، و یک روایت معنا شناخت، دو روایت تأویلی و ۳۳ روایت تعیین مصداق بیان گردید. چنانچه از آمار گونه‌ها مشاهده می‌گردد، بیشترین فراوانی روایات، گونه‌ی جری و تطبیق و بعد از آن گونه‌ی شأن نزول و سپس بیان تأویل آیه را شامل می‌شود.

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۶۰.

فصل چهارم

بیان آموزه های هدایتی

و پیام های مورد تأکید آیات و روایات

فصل چهارم: بیان آموزه های هدایتی و پیام های مورد تأکید آیات و روایات

در آمد

منظور از گونه ها، کارکردهای متفاوت روایات است. این فصل از این پژوهش در مقام پاسخ گویی به این سوال می باشد که:

آموزه های هدایتی و پیام های مورد تأکید در این دسته از آیات و روایات ذیل این آیات چیست؟

قرآن کتاب نازل شده از سوی خداوند بر نبی گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، کتاب هدایت و عبرت آموزی است. از این رو شایسته است، آموزه های هدایتی آن استخراج شود تا مورد عمل واقع شوند. در این بخش از پژوهش، تلاش شده تا آموزه های آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره ی مائده از تفسیر راهنما، تفسیر نور و تفسیر قرآن مهر استخراج گردد و همچنین به دلیل این که در میان روایات تفسیری معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام، بخاطر آشنایی آنان با کلام الهی و پیوند ناگسستنی شان با کتاب خداوند، آموزه های بسیار ارزشمندی وجود دارد، لذا تلاش کردیم آن آموزه ها را نیز تحت عناوین مختلف سامان دهیم:

۱. آموزه های اعتقادی
۲. آموزه های فقهی
۳. آموزه های اجتماعی
۴. آموزه های اخلاقی
۵. آموزه های تربیتی
۶. سیاسی

۴.۱. آموزه های اعتقادی

این آموزه به دلیل وسعت مبانی اعتقادی به دو بخش اول و دوم تقسیم گردیده است. در بخش اول مباحث توحید، نبوت، امامت و معاد و در بخش دوم مباحث ایمان و تقوا، تکفیر، استغفار، یهود و عقایدشان جمع بندی گردیده است.

۴.۱.۱. توحید

الف) صفات خداوند

۱- خدا از خود انسان ها به کارهای پنهان و ضمیرشان آگاه تر است. ^۱ «اللَّهُ أَعْلَمُ»

۲- رسالت الهی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ابلاغ وحی، و نزول قرآن بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جلوه ای از ربوبیت خداوند است. ^۲

لازمه ی «رب» به معنای تربیت کننده، این است که خداوند راه و ابزار تربیت را در اختیار بندگان قرار دهد که این مهم با ارسال رسل، و مخصوصاً رسالت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نزول قرآن بر آن حضرت عملی گردید.

۱. رضایی، پیشین، ص ۱۶۴؛ قرائتی، پیشین، ص ۱۱۹.

۳- خداوند، علاوه بر عفو، لطف هم دارد.^۳ «لَكَفَّرْنَا»، «أَدْخَلْنَا» آنکه ارحم الراحمین است علاوه بر مغفرت و گذشت و عفو، عنایت و لطف و رحمت خود را هم شامل حال شما می‌کند.

۴- قدرت خدا را محدود نشمارید که از رحمت الهی دور می‌شوید. قدرت خدا فوق قدرت بشر و نیروی او بیشتر از نیروهای بشری است، تمام کارها در تحت قدرت و اراده او است. اراده کند تمام کفّار با تمام قوا و نیروهای خود معدوم صرف شوند و بطرفه العین از بین می‌روند.^۴

۵- فسادگری نکنید که خدا دوست ندارد.^۱ فسادگری یکی از ویژگیهای فاسقان نافرمانبردار است. آری، کسی که از حوزه‌ی بندگی خدا خارج شود، به حوزه‌ی بندگی شیطان و هوای نفس میرود که نتیجه‌ای جز گناه و ستم و تجاوزگری و فساد ندارد. انسانی که هدفش کمال انسانی و رسیدن به خدا نیست، به دنبال سود و لذت شخصی است و در این راه دست به هر کاری می‌زند.

۶- خداوند آلودگی به گناه، ستمگری و حرام خواری را نکوهش کرده است؛ پس پرهیز از آنها لازم است. ﴿تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (آیه‌ی ۶۲)

۷- خداوند آمرزنده‌ی گناهان است و آموزش گناهان، شرط ورود به بهشت است. گناهان آنان مورد عفو قرار گرفته و بدین طریق صفا ایمان و نورانیت فطری خود را باز خواهند یافت و با این حال طهارت روانی و صفای جوهر وجودی شایسته ورود به بهشت جوار رحمت خواهند شد.^۲

ب) سنت‌های خداوند

۱- مسخ نتیجه غضب الهی است. ﴿وَوَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَۃَ وَالْخَنَازِيرَ﴾ (آیه‌ی ۶۰) و کیفرهای الهی عادلانه است. و ظلم و ستم از طرف او قابل تصور نیست اما خداوند با گذاشتن کیفر در مقابل عمل می‌خواهد حق و عدالت جاری گردد و هر کس پاداش نیک و بد کردار خویش را بگیرد.^۳ پاداش و کیفر آن روز خود عمل است بدون اینکه در آن تصرفی کرده

۱. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۷۹، شماره ۱۷.

۲. همان، ص ۴۹۱، شماره ۳.

۳. طیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۶۷؛ قرائتی، پیشین، ص ۱۲۵.

۴. طیب، همان، ج ۳، ص ۳۸۸؛ رضایی، پیشین، ص ۱۷۱.

۱. رضایی، همان.

۲. سید محمد حسین همدانی، انوار درخشان، ج ۱۰، ص ۴۱۹.

۳. أبو الفضل داور پناه، انوار العرفان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۳۴۷.

و تغییر داده باشند یا عوض کرده باشند، و در این کمال عدالت است، چون چیزی بر آن چه مستحق است اضافه نکرده و چیزی از آن کم نمی‌کنند.^۱

۲- لعنت در دنیا، قطع رحمت و توفیق خداوند از انسان را دربردارد. ﴿وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا ... طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلَقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (آیهی ۶۴)

۳- لعنت از سوی خداوند به معنای عقوبت در آخرت است. لعن بعد از رحمتی می‌آید که بوی نجات در آن نباشد و راه سعادت بر آن بسته شده باشد.^۲ و به راستی که چنین افرادی در آخرت هیچ امیدی به نجات و سعادت نخواهند داشت.

۴- کافر به خدا، غضب شدهی پروردگار و گمراه از راه خدا می‌باشد.^۱ «و زاد فی تفسیر الإمام عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ فَهُوَ مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ وَ ضَالٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ».

۵- خدای متعال در مقابل خرده‌گیری و مسخره کردن دین به شدت واکنش نشان می‌دهد و اِشْطَاغُری می‌کند.^۲ آری، ریشه‌ی مسخره کردن دیگران، غرور و خودبرتربینی است، که این توهم با ذکر سوابق ننگین افراد، ریشه‌کن می‌شود. غرور و خودپسندی ناشی از زرنگی و علم ظاهری است که در اداره زندگی خود دارند. این خودباختگی و زرنگی‌ها، باعث می‌شود که از معارف حقیقی که به وسیله رسولان خدا عرضه می‌شود، اعراض کنند و آن را چیزی به حساب نیاورند و مسخره کنند.^۳ پس شوخی کردن با حقایق و مسخره نمودن مسائل سرنوشت ساز بر اثر جهل و نادانی و غرور است.^۴ و غرور و کبر کلید کفر محسوب می‌شود، در زندگی روزمره با چشم خود دیده‌ایم و در آیات قرآن نیز کرارا خوانده‌ایم که متکبران مغرور حتی حاضر نبودند به سخنان رهبران الهی گوش فرا دهند، حقایق را به باد مسخره می‌گرفتند. نخستین نشانه بندگی همان تواضع است. تواضعی که در تمام ذرات وجود آنان نفوذ کرده و حتی در راه رفتن آن‌ها آشکار است.^۵

۶- در صورتی که اهل کتاب به خدا، پیامبر ﷺ و همه‌ی کتب آسمانی ایمان بیاورند و از گناهان پرهیز کنند، خداوند وعده‌ی حتمی به آموزش تمامی گناهان گذشته‌ی داده است. ﴿أَمَنُوا وَ اتَّقُوا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ (آیهی ۶۵) تکفیر یکی از

۱. سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص ۵۱۴.

۲. سید عبدالحسین طیب، پیشین، ج ۴ ص ۴۱۰.

۱. طبق روایتی از امیر المؤمنین (ع): ملا محسن فیض کاشانی، پیشین، ص ۱۷.

۲. رضایی، پیشین، ص ۱۶۳.

۳. سید محمد باقر موسوی همدانی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۳۹.

۴. مکارم و همکاران، پیشین، ج ۹، ص ۳۰.

۵. همان، ج ۱۵، ص ۱۴۸.

اعتقادات شیعه به معنی از بین بردن گناه است در مقابل احباط که از بین بردن عبادت است.^۱ و مراد از تکفیر ستر معاصی و ترک مؤاخذه بر آنها است.^۲

۷- تکفیر، از بین بردن گناهان شخص است، طوری که ابداً اثری از آن باقی نماند. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا

عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ (آیه ۶۵) و «تقوا» بعد از ایمان، سبب تکفیر گناهان می‌گردد و سوء سابقه‌های انسان را پاک می‌کند.^۳

۸- توبه، آن چه را که پیش از آن است از کفر و گناه و نافرمانی، قطع و محو می‌کند.^۱ یکی از اعتقادات شیعه تکفیر است که توبه‌ی از گناهان نیز یکی از موارد تکفیر است.

۹- هم إلقاء کینه و دشمنی به عنوان کیفر از جانب خداست، هم خاموش ساختن آتش جنگ از اوست.^۲ پس مسلم است

که برنامه‌ها و تلاش‌های مخالف خواست الهی، نافرجام است. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (آیه ۶۷)^۳

۴.۱.۲. نبوت

الف) بعثت انبیا

۱- پیامبر ﷺ بر تمام مؤمنان ولایت کامل دارند و ولایت ایشان بر مردم از ولایت خودشان بر امورشان برتر است. «إمام صادق علیه السلام فرمودند: «ولیکم» یعنی اولی بکم ای احق بکم و بامورکم و أنفسکم و أموالکم.»^۴ اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولی بر مردم است، مسئولیت سختی نیز بر عهده‌ی اوست.

۲- انتخاب رهبر مسلمانان با خدا و ابلاغ آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله است.^۵ گزینش امام معصوم از سوی خدا است، چرا که مساله حفظ دین و آئین، و انتخاب رهبر معصوم برای این هدف، جز از ناحیه خدا ممکن نیست.^۶

۱. طیب، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۱.

۲. همان، ج ۴، ص ۶۶.

۳. رضایی، پیشین، ص ۱۷۲ آیه ۶۵.

۱. بر اساس روایت «الاسلام یجب ما قبله» اسلام دوران پیش از خود را می‌برد و توبه هم آنچه پیش از آن است می‌برد یعنی قطع می‌کنند و محو می‌کنند آنچه پیش از آنها بوده است از کفر و گناه و نافرمانی، پس اسلام واقعی هر چه که پیش از آن بوده است در دوران کفر راجع به حق خدا و حق بشر از میان می‌برد، کلینی، اصول کافی، ترجمه کمره ای، ج ۵، ص ۷۸۵.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۹۳، شماره ۱۷.

۴. طبق روایتی از امام صادق (ع): کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۸، ج ۳.

۵. رضایی، پیشین، ص ۱۷۸.

۶. مکارم و همکاران، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۴.

۳- لازمهی ایمان به خدا، پذیرش ولایت رسول خدا ﷺ است؛ و اطاعت از رسول خدا ﷺ نیز در کنار اطاعت از خدا واجب است.^۱ چرا که این دو ولایت در طول یکدیگر قرار دارند.

۴- پیامبر ﷺ از خطر إضمحلال دین بیمناک می‌شدند.^۲ چراکه این خطر به پای گرفتن دین در جامعه مربوط بود و اعلام جانشینی پیامبر می‌توانست نقشه‌های منافقان را نقش بر آب کند.

۵- پیامبر ﷺ فرستاده‌ی خدا و واسطه‌ی ابلاغ وحی به مردم است؛ و وظیفه‌ی او ابلاغ کامل وحی الهی به مردم است. ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (آیه‌ی ۶۷)

۶- میان تمامی معارف و احکام نازل شده بر پیامبر اکرم ﷺ پیوستگی و انسجام وجود دارد.^۱ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (آیه‌ی ۶۷) هیچ یک از احکام دین جدای از دیگری نیست پس نمی‌توان بعضی را انجام داد و از انجام بعضی دیگر شانه خالی کرد.

۷- پیامبر اکرم ﷺ، دارای اختیار تکوینی در انجام مسئولیت‌های الهی خویش است.^۲ جمله‌ی ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ﴾ می‌رساند که پیامبر تکویناً مجبور به ابلاغ رسالت نبوده و توان ترک آن را داشته است.

۸- پس از تضمین خداوند نسبت به حفظ پیامبر اکرم ﷺ از شر مردم، آن حضرت از تقیه پرهیز کرد.

﴿فَقَالَ أَمَا بَعْدَ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ فَإِنَّهُ أزالَ كُلَّ تَقِيَّةٍ بِضَمَانِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَلكِنَّ قُرَيْشًا فَعَلَتْ مَا اشْتَهَتْ بَعْدَهُ وَ أَمَا قَبْلَ نَزُولِ هَذِهِ آيَةِ فَلَعَلَّهُ...﴾^۳

۹- گاهی ابلاغ پیام الهی باید در حضور مردم و مراسم عمومی و با بیعت گرفتن باشد، همچنین ابلاغ ولایت با سخن کافی نیست، بلکه باید با عمل باشد.^۴ پیامبر اکرم ﷺ می‌بایست در حضور همگان پیام خداوند مبنی بر اعلام ولایت حضرت علی را اعلام نمایند و از همگان بر این مهم بیعت بگیرند.

۱. قرائتی، پیشین، ج ۹، ص ۳۶۳.

۲. طباطبایی، ترجمه‌ی المیزان، ج ۶، ص ۶۲.

۱. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۹۲، شماره ۸.

۲. همان، ص ۴۹۲، ش ۱۰.

۳. طبق روایتی از صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۱۰ بیان شده در تفسیر: حسینی استرآبادی، پیشین، ص ۱۶۲.

۴. قرائتی، پیشین، ص ۱۳۱.

۱۰- احکام و پیام‌های الهی، همه در یک سطح نیست. گاهی کتمان یک حقیقت، با کتمان تمام حقایق برابر است.^۱ پیام غدیر از پیام‌های بسیار مهمی است که اگر به درستی به مردم نمی‌رسید؛ گویی تمام رسالت پیامبر ﷺ و تمام حقایق دین کتمان شده بود.

ب) قرآن و کتب آسمانی

۱- قرآن بر دیگر کتب آسمانی برتری دارد.^۲ انکار آن چه قرآن آن را تصدیق کرده باعث کفاری است. حدیث امام هادی علیه السلام خطاب به مردم اهواز، که حضرت در حدیثی طولانی فرمود: «... قال علیه السلام: «إِذَا شَهِدَ الْكِتَابَ بِتَصْدِيقِ خَيْرٍ وَتَحْقِيقِهِ، فَأَنْكَرْتَهُ طَائِفَةٌ مِنَ الْإِمَامَةِ وَ عَارِضَتْهُ بِحَدِيثٍ مِنْ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ الْمَزْرُورَةِ، فَصَارَتْ بَيْنَكَرِهَا وَ دَفَعَهَا الْكِتَابَ كِفَارًا ضَلَالًا.»^۳

۲- صحیح ترین خبر آن است که با قرآن هماهنگ باشد^۱ این مطلب در حدیث امام هادی علیه السلام اشاره شده است.

۳- تنها قرائت و در دست داشتن کتاب آسمانی سودی به حال شخص ندارد. «و أخرج ابن أبي حاتم عن جبير بن نفير ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال يوشك ان يرفع العلم قلت كيف و قد قرأنا القرآن و علمناه أبناءنا فقال ثكلتك أمك يا ابن نفير ان كنت لأراک من أفقه أهل المدينة أ و ليست التوراة و الإنجيل بأیدی اليهود و النصارى فما أغنى عنهم حين تركوا أمر الله ثم قرأ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ﴾ الآية.»^۲

۴- أهل کتاب، به همه‌ی کتب آسمانی ایمان ندارند.^۳ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَّبِّهِمْ﴾ (آیه‌ی ۶۶)

۵- کتب آسمانی (تحریف نشده)، قانون اساسی و محور و راهنمای همه‌ی حرکت‌هاست و مانند پرچم باید همواره برپا داشته شود و بر زندگی ما حاکم شود.^۴

۶- وظیفه‌ی أهل کتاب عمل به دستورات واقعی تورات، انجیل و قرآن است.^۱ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ﴾ پس یکی از مراحل خدمت به کتاب‌های الهی و استفاده از آنها، آن است که آنها را برپاداریم و به آنها عمل کنیم و به خواندن، تدبیر و تفکر و تفسیر اکتفا نکنیم.^۲

۱. همان .

۲. ﴿ما انزل إلینا﴾ بر ﴿ما انزل من قبل﴾ مقدم شده است. (آیه‌ی ۵۹) رفسنجانی، پیشین، ص ۴۶۳.

۳. طبق حدیث امام هادی علیه السلام خطاب به مردم اهواز : طبرسی، پیشین، ص ۴۵۰.

۱. همان.

۲. طبق حدیث پیامبر صلى الله عليه وآله سیوطی، پیشین، ص ۲۹۶.

۳. قرائتی، پیشین، ص ۱۲۶ آیه‌ی ۶۶.

۴. همان، ص ۱۲۶.

۷. تورات و انجیل تا زمان پیامبر ﷺ بدون تحریف و دگرگونی بود.^۳ چرا که بهره مندی از نعمت‌های الهی را مشروط به اقامه آن‌ها می‌داند. و اگر تحریف شده بود چنین سخنی صحیح نبود. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (آیه‌ی ۶۶)﴾
۸. اهل کتاب انگیزه‌ی کافی برای برپا داشتن کتب آسمانی نداشتند. «لَوْ» در آیه ۶۶ حکایت از آن دارد که اقامه‌ی تورات و انجیل از سوی اهل کتاب، امری بعید و دور از انتظار است.
۹. قرآن، برای همه‌ی اُمّت‌هاست، نه فقط مسلمانان.^۴ قرآن کریم برای مؤمنان، نور و هدایت به ارمان می‌آورد، ولی کافران لجوج، نه تنها از این نور و هدایت استفاده نمی‌کنند، بلکه بر کفر و سرکشی خود می‌افزایند.^۱
۱۰. از روش‌های قرآن بیان سرنوشت شوم بدکاران و تحلیل تاریخ گذشتگان است، برای هدایت بشر و بازداري آنان از رفتارهای ناپسند است.^۲
۱۱. همه‌ی کتب آسمانی، محترم است.^۳ تلاش برای محور قرار دادن کتب آسمانی، در کلیه‌ی شئون جامعه لازم است. شرط لازم برای برپایی کتب آسمانی و احکام الهی، تشکیل اُمّت (جامعه‌ی هماهنگ) است. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ ... مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ﴾^۴
۱۲. بپا داشتن کتب آسمانی و فرامین الهی در جامعه، موجب رفاه اقتصادی و بهره مند شدن از نعمت‌های الهی است.^۵ این مطلب در آیه‌ی ۶۶ آمده است. پس می‌توان گفت: اسلام، به رفاه مردم نیز توجه دارد و کتب آسمانی، مشتمل بر رهنمودهای اقتصادی و راهگشای تأمین نیازهای جامعه است.^۶

۱. رضایی، پیشین، ص ۱۷۴.

۲. رضایی، پیشین، ص ۱۷۳ و قرائتی، پیشین، ص ۱۲۶.

۳. مائده/۶۶.

۴. قرائتی، پیشین، ص ۱۲۶.

۱. رضایی، پیشین، ص ۱۷۱.

۲. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۶۷، شماره ۱۴.

۳. قرائتی، پیشین، ص ۱۲۶.

۴. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۸۸، ش ۱۸، مائده/۶۶.

۵. آیه ۶۶.

۶. «خداوند یا بعنوان پاداش، برکت‌های زمین و آسمان را به روی بندگان می‌گشاید؛ یا عمل به رهنمودهای این کتب آسمانی، رونق اقتصادی را برای جامعه در پی دارد.» رفسنجانی، پیشین، ص ۴۸۶، ش ۸.

۴.۱.۳. معاد

الف) شیعیان در حالی که متمسک به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام اند وارد محشر می‌شوند.^۱ «فی کتاب التوحید باسناده الی عمار ابی یقظان عن أبی عبد الله علیه‌السلام قال یجیء رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یوم القیامة أخذاً بحجزة ربه و نحن أخذون بحجزة نبینا و شیعتنا أخذون بحجرتنا. فنحن و شیعتنا حزب الله و حزب الله هم الغالبون، و الله ما یزعم أن ها حجزة الإزار و لكنها أعظم من ذلك: یجیء رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أخذاً بدين الله و نجیء نحن أخذین بدين نبینا، و تجیء شیعتنا أخذین بديننا.»

ب) عقوبت سنگین برای انحراف سنگین است. و دست‌یابی به محبت یا قهر الهی، در اثر عملکرد ماست.^۲ امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: امت اسلام هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک فرقه از آنها به بهشت می‌روند و هفتاد و دو فرقه دیگر در دوزخ هستند سیزده فرقه از هفتاد و دو فرقه اظهار محبت و دوستی ما اهل بیت پیغمبر می‌نمایند یکی از آنها به بهشت خواهند رفت و دوازده فرقه دیگر در دوزخند آن فرقه ناجیه کسانی می‌باشند که به من ایمان دارند و تسلیم امر من هستند من و خاندان مرا دوست می‌دارند و از دشمنان ما بیزار می‌جویند حق و امامت مرا شناخته‌اند و از قرآن و جوب اطاعت و فرمان برداری مرا دانسته‌اند.^۱

۴.۱.۴. امامت و ولایت

الف) ولایت و سرپرستی ائمت اسلام، با خداوند و رهبران الهی است.^۲ و ولایت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام شعاع ولایت الهی است.^۳

ب) ولایت، واجبی همچون سایر واجبات از جانب خداوند بوده، بالاترین و اصلی‌ترین نعمت، موهبت ولایت است. ﴿أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ بِنَمِي (آیه‌ی ۳)﴾ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ جَالِسًا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ حَدَّثَنِي عَنْ وِلايَةِ عَلِيٍّ أَمِنَ اللَّهُ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ فَعَضِبَ ثُمَّ قَالَ وَيْحَكَ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَخَوْفَ لِلَّهِ مِنْ أَنْ يَقُولَ مَا لَمْ يَأْمُرْ بِهِ اللَّهُ بَلِ افْتَرَضَهُ كَمَا افْتَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ.»^۴

ج) انتخاب رهبر اسلامی (امام معصوم علیه‌السلام) و فرمان نصب ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به ولایت و سرپرستی ائمت، از طرف خداوند

۱. طبق حدیثی از امام صادق علیه‌السلام: عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۴۷، ح ۲۷۱.

۲. قرائتی، پیشین، ص ۱۲۴ و رفسنجانی، پیشین، ص ۴۶۶، ش ۹.

۱. اسماعیل انصاری زنجانی، اسرار آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ص ۲۵۱.

۲. مائده / ۵۵.

۳. قرائتی، پیشین، ج ۹، ص ۳۱۹.

۴. طبق حدیثی از امام باقر علیه‌السلام: محمد بن یعقوب، کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، تهران، دار الکتب الإسلامية، جلد ۸، ۱۴۰۷ ق، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۵.

است. ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ (آیهی ۵۵)﴾^۱

د) ولایت‌ها در طول یکدیگرند، نه در برابر یکدیگر. ولایت و رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنان واجد شرایط، در طول ولایت خدا، و پرتویی از حاکمیت او، و انفکاک ناپذیر است.^۲ و هر گونه حکومت و ولایت بر اهل ایمان، به جز ولایت خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان واجد شرایط، حکومت و ولایتی نامشروع و غیر قانونی است.^۳ چرا که اگر رهبری صحیح نباشد، مکتب نابود و امت گمراه می‌شود.^۴

ه) ولایت مسلمانان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با مؤمنی مشخص (به نام علی علیه السلام) است.^۱ آن حضرت علیه السلام انسانی مؤمن، برپادارنده‌ی نماز، و پرداخت کننده‌ی زکات، در حال رکوع است.^۲ برپاداشتن همواره‌ی نماز، با تمامی شرایط آن و کوتاهی نورزیدن در پرداخت زکات، حالت خضوع و فروتنی در پرداخت صدقه و زکات، از شرایط لازم برای تصدّی حکومت و ولایت بر مؤمنان است.^۳ و کسانی که اهل نماز و زکات نیستند، حقّ ولایت بر مردم را ندارند. (انّما، ولایت را در افراد خاصّ منحصر می‌کند)^۴

و) دشمنی با اهل بیت علیهم السلام هلاکت حتمی را در بردارد.^۵ ﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ (آیهی ۶۴)﴾ و هر زورگوی ستیزه‌جوی نومید است.^۶

ز) همه‌ی علوم مورد نیاز بشر و تأویل آیات تا قیامت نزد ائمه‌ی اطهار علیهم السلام حاضر است.^۷ حضرت علی علیه السلام فرمود: «سلونی قبل أن یفقدونی».

۱. قرائتی، پیشین، ص ۱۳۱.

۲. قرائتی، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۲.

۳. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۵۲.

۴. همان، ص ۱۳۱.

۱. رضایی، پیشین، ص ۱۵۵.

۲. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۵۱.

۳. همان.

۴. قرائتی، پیشین، ص ۱۱۲.

۵. «علی بن ابراهیم، و قوله ﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾ قال: كلما أراد جبار من الجبارة هلاك آل محمد علیهم السلام قصمه الله. بحرانی، پیشین، ص ۳۳۲؛ علی بن ابراهیم، پیشین، ص ۱۷۱؛ عبّاشی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۰؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۶۵۰، ح ۲۸۴.

۶. «سوره‌ی ابراهیم/ ۱۵، کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۵۷، ح ۱۸، داستان داستان حارث بن عمرو فهری و نزول آیات اولیه سوره معارج».

۷. «براساس حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله» محمد بن علی ابن بابویه، *امالی للصدوق*، ص ۳۴۱، المجلس الخامس و الخمسون.

ح) رکن اسلام و رسالت رسول ﷺ و بقاء مکتب قرآن در جامعه بشریت بر اساس وصایت و ولایت و بر اساس نظارت و

زعامت حضرت علی ؑ است. این نصب، حکم نازل شده به رسول خدا ﷺ در آیه‌ی تبلیغ است.

ط) منزلت حضرت علی ؑ نزد پیامبر اکرم ﷺ هم چون منزلت هارون نزد موسی است.^۱

ی) کمال دین و اتمام نعمت و ولایت بعد از پیامبر اکرم ﷺ، علی بن ابی طالب ؑ است.^۲

ک) قبول ولایت ائمه ؑ شرط ورود به بهشت است؛^۳ همچنین انکار ولایت، نوعی کفر بوده،^۱ نقض عهد با ائمه‌ی اطهار

ؑ کافری است.^۲

ل) قدر و منزلت اهل بیت ؑ با قرآن یکسان است.^۳ چرا که رسول گرامی اسلام در حدیث ثقلین این دو را هم وزن

یکدیگر دانسته و در کنار هم به اهمیت آن‌ها اشاره نموده‌اند.

م) غلبه‌ی نهایی با کسانی است که ولایت خدا، پیامبر ﷺ و اهل بیت ؑ را بپذیرند. و چون خداوند غالب

است، وابستگان به او هم غالبند.^۴

ن) هر که خدا را بی ولایت ائمه‌ی اطهار ؑ ملاقات کند؛ عملش حبط است. «حَدَّثَنَا... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَنْ

أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيٍّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ لَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ يَعْنِي فِي وَلايَتِكَ يَا عَلِيُّ وَ

إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ﴿وَلَوْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أُمِرْتُ بِهِ مِنْ وَلايَتِكَ لَحَبَطَ عَمَلِي وَ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ وَلايَتِكَ ﴿فَقَدْ حَبَطَ عَمَلُهُ﴾»^۵

س) اعتقاد به ولایت ائمه ؑ شرط صحیح بودن دین است. روایت امام صادق ؑ به ابی یعفور که برای عرضه‌ی دینش نزد

حضرت آمده بود. «عن ابن ابی یعفور قال قلت لأبي عبد الله ؑ أعرض عليك ديني الذي أدين الله به، قال: هاته، قلت أشهد أن لا إله إلا

۱. «طبق حدیث منزلت از پیامبر ﷺ». ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب ؑ، ج ۳، ص ۴.

۲. «بر اساس آیه‌ی ۳ سوره ی مائده: ﴿اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي﴾ که بعد از امامت علی ؑ نازل شد.»

۳. «بر اساس خطبه‌ی غدیر»، فیض کاشانی، پیشین، ص ۵۳.

۱. قرائتی، پیشین، ص ۱۳۱.

۲. «فرمایش پیامبر ﷺ در خطبه‌ی غدیر خطاب به عمر، بعد از مشاهده‌ی جبرئیل امین ؑ». احمد بن علی، طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۶۷.

۳. «بر اساس حدیث ثقلین».

۴. ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ﴾ يوسف/۲۱.

۵. «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيٍّ قَالَ: ... وَ

لَوْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أُمِرْتُ بِهِ مِنْ وَلايَتِكَ لَحَبَطَ عَمَلِي وَ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ وَلايَتِكَ ﴿فَقَدْ حَبَطَ عَمَلُهُ﴾ وَ عُدَّ يُنْجِزُ لِي وَ مَا أَقُولُ إِلَّا قَوْلَ رَبِّي

تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ إِنَّ الَّذِي أَقُولُ لَمَنْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهُ فِيكَ.» محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، الأمالی (للصدوق)؛ سید

هاشم، بحرانی، پیشین، ص ۳۳۵؛ عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۶۵۴ ح ۲۹۶.

الله و أشهد... أزعم أنهم الذين قال الله في القرآن ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ فقال أبو عبد الله و الآية الأخرى فاقراً، قال: قلت له: جعلت فداك أى آية قال: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ قال: فقال: رحمك الله، قال: قلت: تقول رحمك الله على هذا الأمر قال: فقال: رحمك الله على هذا الأمر»^١.

٤.١.٥. ایمان و تقوا

الف) لازمه‌ی داشتن ایمان، پارسایی و تقوا پیشگی و دوری جستن از توهین کنندگان به دین است. ^٢ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِنْ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آیه‌ی ٥٧)

ب) برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، ارتباط دائمی با خدا و تأمین نیاز مستمندان نشانه‌ی ایمان است.^١

ج) «تقوا» بعد از ایمان، به معنی پرهیز از محرّمات الهی و گناهان کبیره است.^٢ ایمان و تقوا، درهای برکت و رحمت را از آسمان و زمین به روی انسان می‌گشاید. ﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ (آیه‌ی ٦٥) و «روایت امام صادق علیه السلام خطاب به عبد الله بن جندب بجلی کوفی «يَا ابْنَ جُنْدَبٍ لَوْ أَنَّ شِيعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ لَأَظْلَمَهُمُ الْعَمَامُ وَ لَأَشْرَقُوا نَهَارًا وَ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ لَمَّا سَأَلُوا اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُمْ.»^٣

د) کسی که از احادیث جعلی و هواهای نفسانی پیروی کند، دچار گمراهی می‌شود. «الطبرسی فی الاحتجاج» قال: و ما أجب به أبو الحسن علی بن محمد العسکری علیه السلام فی رسالته إلى أهل الأهواز حين سأله عن الجبر و التفویض أن قال: «اجتمعت الامه قاطبه، لا اختلاف بينهم فی ذلك، أن القرآن حق لا ريب فيه عند جميع فرقها، فهم فی حالة الاجتماع علیه مصیبون، و علی تصدیق ما أنزل الله مهتدون، لقول النبی صلی الله علیه و آله: لا تجتمع امتی علی ضلاله.»^٤

ه) اعمال بشر در نظام کون و طبیعت مؤثر است؛^٥ بخصوص ایمان افراد، در حاصلخیزی زمین و بارش باران و رشد کشاورزی و محصولات، نقش دارد. ﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا ... وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ (آیه‌ی ٦٥)^٦

١. بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام: سید هاشم، بحرانی، پیشین، ج ١، ص ٤٨٢.

٢. رضایی، پیشین، ص ١٥٨

١. رفسنجانی، پیشین، ج ٤، ص ٤٥٢.

٢. طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ٦، ص ٥١.

٣. طبق روایت امام صادق علیه السلام: ابن شعبه حرّانی، پیشین، ص ٣٠٢.

٤. حدیث امام هادی علیه السلام خطاب به مردم أهواز، سید هاشم، بحرانی، پیشین، ج ٢، ص ٣٢٣ (به نقل از الاحتجاج، ص ٤٥٠).

٥. طباطبایی، پیشین، ص ٥٣.

٦. قرائتی، پیشین، ص ١٢٧.

و) تبری و بیزاری از دشمنان دین و غیرت دینی، شرط و نشانه‌ی تقوا و ایمان است. ﴿لَاتَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا ... إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آیه‌ی ۵۷)

ز) اهل کتاب در عصر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردمی بی‌ایمان و بی‌تقوا بودند.^۱

ح) ایمان و تقوا، کیفر انحراف‌هاست و مسائل قبلی را محو می‌کند. (در حدیث آمده است: «الاسلام يجب ما قبله» اسلام دوران پیش از خود را می‌برد و توبه هم آن چه پیش از آن است از کفر و گناه و نافرمانی را قطع و محو می‌کند).^۲ همچنین ایمان منهای تقوا، کارساز نیست.

ط) ایمان مسلمانان به تمامی کتب آسمانی، از عوامل کینه و عداوت اهل کتاب با آنان است. ﴿هَلْ تَتَّقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَّنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ﴾^۱

۴.۱.۶. استغفار

خداوند استغفار را سببی برای فراوانی روزی قرار داده است. ﴿لَاكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ (آیه‌ی ۶۶) و قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ طُولِ السَّيِّئَاتِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَ حَسْبِ الْبَرَكَاتِ وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ لِيَتُوبَ تَائِبٌ وَ يُفْلَحَ مُفْلِحٌ وَ يَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ وَ يَنْزَجِرَ مُنْزَجِرٌ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَبًا لَهُ وَ لِلرِّزْقِ وَ رَحْمَةً لِلْخَلْقِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾.^۲ پس توجه به دستورهای دینی، زندگی مادی را هم سر و سامان می‌دهد. ﴿لَوْ أَنَّهُمْ﴾، ﴿لَاكُلُوا ...﴾

۴.۱.۷. یهود و عقایدشان

الف) از عقاید یهودیان، بسته بودن دست خداست، یعنی این که بعد از آفرینش، دست از کار کشیده‌است. «و فی التَّوْحِيدِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ لَمْ يَعْطُوا لَهُ هَكَذَا وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا قَدْ فَرِغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَا يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ تَكْذِيبًا لِقَوْلِهِمْ ﴿عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ ا لم تسمع الله تعالى يقول ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾.^۳

۱. همان، ص ۱۲۴ آیه ی ۶۵

۲. بر اساس روایت «الاسلام يجب ما قبله» مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۲.

۱. همان، ص ۱۱۶.

۲. طبق حدیثی از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، باب الخامس، ص ۳۲.

۳. بر اساس حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۹.

ب) عقیده‌ی بسته بودن دست خدا، به معنای جسمانی دانستن خداوند نیست. «حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رضی الله عنه)، عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى، عن المشرقی، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سمعته يقول: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾، فقلت له: يدان هكذا؟ و أشرت بيدي إلى يديه، فقال: «لا، لو كان هكذا لكان مخلوقا».^۱

ج) یهود، بخل را به خداوند نسبت می‌دادند. آنان محرومیت‌های خود را با بخیل بودن خداوند توجیه می‌کردند.^۲ ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ (آیه‌ی ۶۴) آنان، منکر قدرت و نفوذ اراده‌ی خداوند در تدبیر جهان و معتقد به ناتوانی خداوند در إنفاق و بخشش روزی به موجودات بودند؛ و این اعتقاد باعث دوری یهود از رحمت الهی گردید.

د) برخورد قرآن با یهودیان نژادی نیست؛ علت سرزنش‌های قرآن، عقاید انحرافی یا گفتار و کردار نادرست آنان است.^۱

ه) یهودیان افرادی تهمت‌زن، آتش‌افروز و فسادگرند. آنان، همواره فتنه می‌کنند، ولی شکست می‌خورند.^۲

و) یهودیان لجوج، در برابر وحی الهی، بر سرکشی و کفرشان می‌افزایند.^۳ یهود شایسته نفرین هستند، چرا که دانشمندان آنان کتاب تورات را تحریف نموده، و نیز پیامبران را بستم کشته‌اند، و همواره در مقام تمرّد و سرکشی بوده‌اند، و سایر افراد یهود نیز برای همیشه به خیانت‌های نیاکان خود خشنودند، و از آئین آنها پیروی مینمایند، از این رو در جرم با آنها شریک خواهند بود.^۴ هر گاه خداوند حکمی نازل می‌کند؛ ایشان انکار می‌نمایند و از این رو سرکشی و انکار ایشان زیاده می‌شود.^۵

ز) منافق ایمان ظاهری دارد و پلیدی‌ها در درونش مخفی‌اند. ﴿قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ﴾ (آیه‌ی ۶۱) کسانی که منافقانه اظهار ایمان می‌کنند، باید بدانند که خداوند از درون آنان آگاه است. ﴿وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ﴾ (آیه‌ی ۶۱) این مطلب در آیات قرآن کریم مکرر آمده، که سعادت و کرامت هر کسی دائر مدار و وابسته بعبودیت است، نه بنام‌گذاری، پس هیچ یک از این نامها سودی برای صاحبش ندارد، و هیچ وصفی از اوصاف کمال، برای صاحبش باقی نمی‌ماند، و او را سود نمی‌بخشد، مگر با لزوم عبودیت. و حتی این نامگذاریها، انبیاء را هم سود نمی‌دهد، تا چه رسد بیائین‌تر.^۶

۱. بر اساس حدیثی از امام رضا عليه السلام: سید هاشم بحرانی، پیشین، ص ۳۳۰.

۲. محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ص ۵۸۰.

۱. رضایی، پیشین، ص ۱۷۱.

۲. مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۱۰.

۳. رضایی، پیشین، ص ۱۷۱.

۴. سید محمد حسین حسینی همدانی، انوار درخشان، ج ۳، ص ۱۶۹.

۵. شریف لاهیجی، پیشین، ج ۱، ص ۶۸۰.

۶. سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه میزان، ج ۱، ص ۲۹۳.

ح) **إظهار ایمان با زبان، نشانه‌ی رسوخ ایمان در قلب نیست؛**^۱ بلکه شیوه‌ی گروهی از دشمنان برای فریب مسلمانان و ضربه زدن به اسلام، تظاهر به اسلام است؛ ﴿وَ إِذَا جَاؤُكَ قَالُوا آمَنَّا﴾ ولی خداوند از اسرار پلید آنان آگاه است. ﴿وَ اللهُ اعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ﴾^۲ فریب ایمان ظاهری و چهره‌ی حق به جانب منافقان را نخورید، که آنان در حقیقت کافرند.^۳

ط) **پاسخ شبهه را باید قوی‌تر از شبهه داد.** (آنان گفتند: دست خدا بسته است. آیه می‌فرماید: بلکه هر دو دست خدا باز است، یعنی کمال قدرت دارد) ﴿وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَعْلُومَةٌ غَلَّتْ اَيْدِيهِمْ وَ لَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾^۱

ی) **طغیان و کفر، زمینه‌ساز دشمنی و کینه است.**^۲ ﴿وَ اَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ﴾ پس دانشمندان موظفند مردم را هم از سخنان گناه‌آلود باز دارند و هم از اعمال گناه، و آنان برای اصلاح یک اجتماع فاسد، نخست باید افکار و اعتقادات نادرست را تغییر دهند، زیرا تا انقلابی در افکار پیدا نشود، نمی‌توان انتظار اصلاحات عمیق در جنبه‌های عملی داشت و به این ترتیب آیه، راه اصلاح جامعه فاسد را که باید از انقلاب فکری شروع شود به دانشمندان نشان می‌دهد.^۳

ک) **إطاعت کنندگان از طاغوت، هم ردیف مسخ شدگانند.** در آیه‌ی ۶۰ خداوند می‌فرماید: «آن‌ها که بر اثر اعمالشان مورد لعن و غضب پروردگار واقع شدند و آنان را به صورت میمون و خوک مسخ کرد، و آن‌ها که پرستش طاغوت و بت نمودند، مسلماً این چنین افراد، موقعیتشان در این دنیا و محل و جایگاهشان در روز قیامت بدتر خواهد بود، و از راه راست و جاده مستقیم گمراه‌ترند.»^۴

ل) **دشمنی دشمنان با مؤمنان، فقط به خاطر ایمان آن‌هاست.** ﴿هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا اِلَّا اَنْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ﴾ تنفر شما از ما، جز بخاطر ایمان ما و فسق شماست؟! شما ایمان ما را نمی‌پسندید، با اینکه می‌دانید ما بر حق هستیم. علت آن فسق شماست که بخاطر جاه طلبی و جمع‌آوری مال و ثروت، بر دین خود باقی مانده‌اید.^۵

۱. قرآتی، پیشین، ص ۱۱۸.

۲. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۷۰، شماره ۷ و ۴.

۳. رضایی، پیشین، ص ۱۶۴.

۱. قرآتی، پیشین، ص ۱۲۳.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. مکارم و همکاران، تفسیر نمونه ج ۴ ص ۴۴۷.

۴. همان، ص ۴۴۳.

۵. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳ ص ۳۳۱.

م) علاوه بر دشمنی کافران با دین، گروهی از مسلمانان، پذیرای ولایت و دوستی با آنها هستند. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا... وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ﴾ (آیهی ۵۷)

ن) بیشتر یهودیان و مسیحیان نیز مرتکب کارهای زشت می شدند، و در کفر و انکار پیامبر، پایداری می کردند. ﴿وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾ (آیهی ۶۶)^۱

س) چه بسا مدعیان ایمان که به گناه، تجاوز و حرام خواری شتاب می کنند. ﴿تَرَى﴾ ... ﴿يُسَارِعُونَ...﴾

ع) همه ی اهل کتاب را یکسان ندانید؛ چون برخی از آنها افرادی معتدل هستند. ولی بدانسان بحدی کثرت دارند که امة مقتصده در جنب آنها نادر و کالمعدوم است. ^۱ ﴿مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾ «با این که بسیاری از آنها بدکارند ولی جمعیتی معتدل و میانه رو در میان آنها وجود دارند» که حسابشان با حساب دیگران در پیشگاه خدا و در نظر خلق خدا جدا است.^۲

ف) علمای اهل کتاب، حتی به حداقل وظیفه هم عمل نکردند. در آیه قبل، اثم و عدوان و حرام خواری، به عنوان گناه آنان شمرده شد. در اینجا کلمه عدوان نیامده، شاید اشاره باشد به اینکه اگر علمای اهل کتاب، قدرت جلوگیری از عدوان را ندارند، چرا جلوی اثم و سحت را نگرفتند.^۳

۴.۲. آموزه های فقهی

۴.۲.۱. ولایت، نماز و زکات

الف) ولایت، واجبی همچون سایر واجبات است. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّدِّيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بُشَيْرٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ جَالِسًا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ حَدَّثَنِي عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ أَمِنَ اللَّهُ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ وَيْحَكَ كَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَوْفَ لِلَّهِ مِنْ أَنْ يَقُولَ مَا لَمْ يَأْمُرْ بِهِ اللَّهُ بَلِ افْتَرَضَهُ كَمَا افْتَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ.»^۴

۱. همان، ص ۳۴۲.

۱. طیب، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۱.

۲. مکارم و همکاران، پیشین، ج ۴، ص ۴۵۶.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۲۱.

۴. بنابر روایت امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ به ابو بصیر، کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۵.

ب) نماز، چهره و مظهر دین است. در آیه ۵۸ در تعقیب بحث گذشته در مورد نهی از دوستی با منافقان و جمعی از اهل کتاب که احکام اسلام را بباد استهزاء می‌گرفتند، اشاره به یکی از اعمال آن‌ها به عنوان شاهد و گواه کرده و می‌گوید: «هنگامی که شما، مسلمانان را به سوی نماز دعوت می‌کنید، آن را بباد استهزاء و بازی می‌گیرند.»^۱

ج) کارهای جزئی (مثل انفاق انگشتر) نماز را باطل نمی‌کند. چرا که اگر این چنین بود هرگز امام و پیشوای مسلمین، بعنوان الگوی ایشان، این کار را انجام نمی‌دادند.

د) گفتن اذان، قبل از نماز، تأکید شده و مستحب است. مراد از «نادیتیم» اذانی است که در اسلام قبل از هر نماز واجب یومیه تشریح شده است، بطوری که گفته می‌شود جز در این آیه در هیچ جای دیگر قرآن، از اذان اسمی برده نشده است.^۱

ه) برای فراخواندن به سوی نماز، ندا دهید (و اذان بگویید)^۲ تا همه جمع شوند. (نماز باید علنی باشد) ﴿وَ إِذَا نَادَيْتُمْ﴾ نداء در مقابل نجوی به معنی جار و رفع صوت و فریاد است (الی الصلاة) اذان اعلامیست که مردم را به نماز دعوت می‌کند و از این جهت مؤذن را منادی و جارچی حق می‌گویند.^۳

و) همهی جمله‌های اذان، کوتاه، موزون، روشن، سازنده و آگاهی‌بخش است.^۴

ز) نماز و زکات دو عنصر ناگسستنی و ملازم یکدیگرند. خدای تعالی در آیه ۵ سوره بینه نیز بعد از ذکر کلی عبادت، نماز و زکات را ذکر کرده، ﴿وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ﴾ چون این دو عبادت از ارکان اسلامند، یکی توجه عبودی خاصی است به درگاه خدایتعالی، و دیگری انفاق مال است در راه رضای او.^۵

ز) زکات در لغت مخصوصاً اگر در مقابل نماز قرار گیرد، به معنای انفاق مال در راه خدا و مترادف آن است. پس گفتن زکات، به مطلق صدقه مانعی ندارد.^۶ در فرهنگ قرآن به صدقه‌ی مستحبی هم زکات گفته می‌شود.^۷ واژه‌ی «زکات» به معنای مالیات واجب اسلامی و نیز هر گونه انفاق مستحبی، در سوره‌های مکی قرآن آمده است.^۸

۱. مکارم و همکاران، پیشین، ص ۴۳۶.

۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۲۸.

۲. رضایی، پیشین، ص ۱۶۰.

۳. طیب، پیشین، ج ۴، ص ۴۰۸.

۴. رضایی، پیشین، ص ۱۵۹.

۵. سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۵۷۶.

۶. طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۱۰.

۷. قرائتی، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۲ و طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۸.

۸. قرائتی، پیشین، ص ۱۵۴.

ح) فوریت پرداخت زکات، «فوریت عرفی» است که با خواندن یک نماز منافات ندارد.^۱

ط) در میان عبادات و فرائض دینی، نماز، زکات و انفاق اهمیت ویژه دارند.^۲ چرا که این دو عبادت از مهمترین خیرات و نیکی‌هاست، بلکه اصلاً خیرات جز نماز و زکات نیست.^۳

ی) پرداخت زکات در نماز، انجام عبادت در ضمن عبادت است؛^۱ نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آنچه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسائل مادی و شخصی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می‌کند، همچنین معنی غرق شدن در توجه به خدا این نیست که انسان بی اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجه خود را از آنچه برای خدا نیست بر می‌گیرد.

ک) معمولاً در قرآن نماز و زکات در کنار هم مطرح شده است، ولی در آیه ولایت، هر دو به هم آمیخته‌اند.^۲ (دادن زکات در حال نماز) این نشان می‌دهد توجه به خلق خدا، برای خدا در حال اقامه نماز، منافاتی با اقامه نماز ندارد.^۳ (پس در همه حال)، حتی در حال نماز، به یاری نیازمندان بشتابید.^۴ و پیوند با خدا و خلق را همراه سازید.^۵

۴.۲.۲. سحت، رشوه و حرام خواری

الف) رشوه کفر محض است. «وَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَالْمَاشِيَّ بَيْنَهُمَا وَقَالَ إِيَّاكُمْ وَالرَّشْوَةَ فَإِنَّهَا مَحْضُ الْكُفْرِ وَلَا يَشْمُ صَاحِبُ الرَّشْوَةِ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِيَّاكُمْ وَالتَّوَاضُّعَ لِعَنِيَّ فَمَا تَضَعُ أَحَدٌ لِعَنِيَّ إِلَّا ذَهَبَ نَصِيْبُهُ مِنَ الْجَنَّةِ.»^۶

ب) رشوه دهنده و رشوه گیرنده هر دو ملعون‌اند. «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَالْمَاشِيَّ بَيْنَهُمَا مُلْعُونُونَ»^۷

ج) هر مال حرامی که کسب و خوردن آن حرام و کم سود باشد؛ سحت است. «أَكْلُهُمُ السُّحْتِ (آیه ۶۲)» این نکته در روایاتی که در متن آورده شده ثابت گردید.

۱. مکارم شیرازی و همکاران، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۹.

۲. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۵۲.

۳. خانی رضا حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعادة فی مقامات العباده، چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ص ۳۹۰.

۱. مکارم شیرازی و همکاران، پیشین، ص ۴۲۸.

۲. قرآتی، پیشین، ص ۱۱۱.

۳. همان، ص ۱۱۲.

۴. رضایی، پیشین، ص ۱۵۵.

۵. رضایی، پیشین، ص ۱۵۵.

۶. شعیری، پیشین، ص ۱۵۶.

۷. شعیری، همان، ص ۱۵۶.

۴.۲.۳. امر به معروف و نهی از منکر

الف) امر به معروف و نهی از منکر دو خصلت از خصلتهای الهی است.^۱ «فی الکافی عن الصادق علیه السلام الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر خلقان من خلق الله تعالى فمن نصرهما أعزه الله و من خذلهما خذله الله.» فیض کاشانی، پیشین، ص ۳۶۷.

ب) امر به معروف و نهی از منکر واجب است^۱ و هر کس نهی از منکر نکند، مثل کسی است که مرتکب منکر می‌شود.^۲
ج) امر به معروف و نهی از منکر واجب کفائی هستند و بعضی آن را واجب عینی می‌دانند.^۳

د) نهی از منکر و پیشگیری از انحرافات، مسئولیت ویژه‌ی عالمان دین است؛ و بی تفاوتی آنان در برابر گناهان، زمینه ساز توسعه‌ی آن گناهان، و بسیار ناپسند است.^۴

ه) برخورداری از خیر و برکت، مزیت امر به معروف و نهی از منکر است. «و فی التهذیب عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال لا یزال الناس بخیر ما أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا علی البر فإذا لم یفعلوا ذلك نزع منہم البرکات و سلط بعضهم علی بعض و لم یکن لهم ناصر فی الأرض و لا فی السماء.»^۵

و) از عواقب ترک امر به معروف و نهی از منکر، تسلط بدان، و نداشتن یار و یاور است.^۶

ز) مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر، در درجه‌ی اول متوجه علماست. «لَوْ لَا یُنْهَاهُمُ الرَّبَّائِیُونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ (آیه ۶۳)»^۷

ح) هر کس مقام برتری دارد، وظیفه اش سخت تر است. «إمام صادق علیه السلام به حفص بن غیاث فرمودند: ای حفص! هفتاد گناه جاهل آمرزیده می‌شود پیش از آنکه یک گناه عالم آمرزیده شود. «عَلَى بَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنِ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ يَا حَفْصُ يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ.»^۸

ط) اگر نهی از منکر، جلوی گناه را نگیرد، لا اقل جلوی سرعت آن را می‌گیرد.^۹

۱. «بر اساس روایت امام صادق علیه السلام»، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۷، به نقل از کافی.

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۰، ص ۳۵۷.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۳.

۳. علی رضا، میرزا خسروانی، تفسیر خسروی، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۰ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۵۰.

۴. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۷۴، شماره ۶ و ۸ و ۱۰.

۵. فیض کاشانی، پیشین، ص ۳۶۷.

۶. همان.

۷. قرائتی، پیشین، ص ۱۲۱.

۸. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۴، ح ۱.

۹. قرائتی، پیشین.

ی) دانشمندان باید برای اصلاح یک اجتماع فاسد، نخست افکار و اعتقادات نادرست مردم را تغییر دهند تا با انقلاب فکری، اصلاحات عمیق عملی صورت گیرد. «عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ ... لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (آیه ۶۳)»^۱ برای امر به معروف سه مرتبه است اول تبدیل، یعنی کارهای خلاف به کارهای مشروع و دینی بدل شود. دوم تدبیر، یعنی با نقشه صحیح منحرفین را به راه دین برگرداندن. سوم تدمیر، یعنی اگر از اصلاح آنها مایوس شدند آنها را اعدام نمایند.^۲

ک) کار بد مردم عوام و نادان به خاطر بی‌اطلاعی آنهاست، ولی علما آگاهانه و ماهرانه مرتکب خلاف می‌شوند.^۳ «خداوند عوام را به خاطر ارتکاب معاصی و دانشمندان را به خاطر ترک نهی از منکر لعنت کرد.»^۴

ل) تعطیل امر به معروف و نهی از منکر از طرف علما، زمینه ساز فساد است. «لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّخْتِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (آیه ۶۳)» پیامبر ﷺ به مردم فرمود: چه خواهید کرد موقعی که زنان شما دچار فساد اخلاق شوند و جوانان شما به گناه آلوده گردند و از فریضه امر بمعروف و نهی از منکر خودداری کنند؟!^۵

م) علت هلاکت پیشینیان، عدم امر به معروف و نهی از منکر از طرف علما نسبت به انجام گناه است. «نَجْرَانُ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ عَنْ حَسَنِ قَالَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّهُ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَيْثُمَا عَمِلُوا مِنَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ ذَلِكَ نَزَلَتْ بِهِمُ الْعُقُوبَاتُ فَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ لَنْ يُقَرَّبَا أَجَلًا وَ لَنْ يَقْطَعَا رِزْقًا.»^۶

ن) لعنت اقوام پیشین توسط خداوند بخاطر ترک امر به معروف و نهی از منکر توسط آنان بوده است. «حضرت علی علیه السلام در اواخر خطبه «قاصعه» می‌فرماید: خداوند اقوام پیشین را مورد لعن قرار نداد مگر بخاطر ترک امر به معروف و نهی از منکر. خداوند عوام را به خاطر ارتکاب معاصی و دانشمندان را به خاطر ترک نهی از منکر لعنت کرد.»^۷

۱. مکارم، پیشین، ص ۴۴۷.

۱. طباطبایی، ترجمه ارشاد القلوب، ص ۱۵۵، باب ششم.

۲. مکارم، پیشین، ص ۴۴۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۴. «قال النبي ﷺ: كيف بكم اذا فسد نساؤكم و فسق شبابكم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنكر؟! فقليل له: و يكون ذلك يا رسول الله؟! قال: نعم و شر من ذلك: كيف بكم اذا امرتم بالمنكر و نهيتهم عن المعروف؟! قيل يا رسول الله و يكون ذلك؟! قال نعم و شر من ذلك: كيف بكم اذا رأيتم المعروف منكرا و المنكر معروفا.» محمد تقی فلسفی، الحدیث، روایات تربیتی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۵. فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۹؛ محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۱۶۰.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

س) سکوت عالم، بدتر از گناه خلاف کار است و هیچ توجیهی ندارد.^۱ سکوت علما در مقابل معاصی دیگران سبب سرزنش خداوند شده است. «امام حسین علیه السلام ذیل آیهی ۶۳ مائده فرمودند: دلیل سکوت علما و رها کردن امر به معروف و نهی از منکر، یا طمع به منافع ستمگران است و یا ترس از آنان «رغبة فیما کانوا ینالون منهم او رهبة مما یحذرون»^۱

ع) سرزنش علما، اختصاص به عالمان یهودی و مسیحی ندارد؛ و تمام رهبران فکری و دانشمندانی را که به هنگام گناه و ظلم و فساد، خاموش می‌نشینند، شامل می‌شود.^۲

۴.۳. آموزه‌های اجتماعی

۴.۳.۱. ایمان در جامعه

الف) دشمنی کفار با مسلمانان به خاطر ایمان آنهاست. ﴿هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمْنَا بِاللَّهِ﴾^۳ حضرت علی علیه السلام نیز یکی از دلایل دشمنی معاویه با ایشان را سبقتشان در ایمان دانسته و می‌فرماید: برای چه معاویه بن ابی سفیان و أصحاب او به مخالفت و دشمنی من پرداخته و از بیعت سر باز زدند؟! مگر من از لحاظ قرابت با پیامبر، و سبقت در ایمان، و دامادی رسول خدا بر گذشتگان برتری نداشتم؟^۴

ب) پیروان ولایت، حزب الله هستند و پیروزی نهایی تنها برای پیروان ولایت است.^۵

ج) پیروزی اهل ایمان، در گرو همبستگی آنان بر محور ولایت الهی است. «امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس شیعه‌ی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی خدا باشد بر همه‌ی بندگان پیروز است.»^۶

۱. همان، ص ۱۲۱.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۹.

۲. رضایی، پیشین، ص ۱۶۷.

۳. مائده/۵۹.

۴. «فَمَا بَالُ مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابِهِ طَاعُونَ فِي بَيْعَتِي وَ لِمَ لَمْ يَقُولُوا لِي وَ أَنَا فِي قَرَابَتِي وَ سَابِقَتِي وَ صَهْرِي أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِمَّنْ تَقَدَّمَنِي» أحمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۷۲.

۵. رضایی، پیشین، ص ۱۵۶.

۶. «قال الأباقر علیه السلام فی قوله تعالى ﴿وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ الآية أسباب النزول عن الواحدي ﴿مَنْ يَتَوَلَّ﴾ یعنی يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی شیعة الله وَ رَسُولِهِ وَ وَلِيَّهٖ ﴿هُمْ الْغَالِبُونَ﴾ یعنی هُمُ الْغَالِبُونَ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ.»

محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم، نشر علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۳، ج ۴، ص ۴.

د) الف و مهربانی بین افراد یک جامعه، کمال و ارزشی والا برای آنان است.^۱ رسول خدا ﷺ فرمودند: مؤمن اهل رفت و آمد و مشارکت در اجتماعات می‌باشد و با مردم با محبت و مهربانی رفتار می‌کند.^۱ و کسی که اهل محبت و دوستی نباشد خیری در آن نیست.^۲

۴.۳.۲. فسق، کفر و هزو

الف) انکار حق و آزار پیروان حق، فسق است. و ضرر فسق، متوجه خود ایشان است همچنان که پیامبر ﷺ فرمود: من به کفر کافر و فسق فاجر نظر ندارم، زیرا کفر و فسق به خودشان زیان می‌رساند.^۳

ب) برخوردارهای نامناسب کافران با مسلمانان، ریشه در فسق (نادیده گرفتن دستورات خداوند) و نافرمانی آنها دارد.^۴ فسق در لغت هر گونه خروج از طاعت است ولی در قرآن و سنت بیشتر در کفر و انجام گناه کبیره بکار رفته؛ بقول راغب فسق بیرون رفتن از حکم شرع است به کفر هم فسق گفته می‌شود، که به گناه کم یا بیش صدق می‌کند ولی در گناه بسیار معروف شده، فاسق کسی است که شرع را پذیرفته و بدان اعتراف دارد، ولی به همه احکام یا پاره‌ای از آنها اخلال کند.^۵

ج) از فسق و کفر بپرهیزید، که انسان را به مقابله با ایمان و وحی می‌کشاند.^۶ اصولاً معنی فسق آن است که هر کس گرفتار یکی از معصیت‌های کبیره شد و در آن گرفتار گردید این شخص را فاسق می‌گویند و کسی که مرتکب آن کارها شود از ایمان بیرون است، و اگر به گناه ادامه دهد و احکام را سبک بشمارد کافر محسوب می‌شود.^۷ ولی وجود امام لطف

۱. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۸۰، شماره ۲۵.

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۶۴، ص ۳۰۹، باب ۱۴ علامات المؤمن و صفاته. «۴۱ الشَّهَابُ، قَالَ ﷺ الْمُؤْمِنُ إِنْ لَمْ يَلُفْ مَأْلُوفٌ»

۲. «عَنْ الْعِدَّةِ عَنْ سَهْلِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ الْمُؤْمِنُ مَأْلُوفٌ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلُفُ وَ لَا يُؤْلَفُ.» کلینی، اصول الکافی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۱۷.

۳. «فَأَنَّى لَا أَرُدُّهَا وَإِنْ كَانَتْ مِنْ كَافِرٍ أَوْ فَاجِرٍ فَجُورُهُ عَلَى نَفْسِهِ.» حسن دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۴۰.

۴. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۶۴، آیه ۵۹.

۵. محمد باقر کمره‌ای، آداب معاشرت، ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۵.

۶. رضایی، پیشین، ص ۱۶۱.

۷. عزیز الله عطاردی، ایمان و کفر، ترجمه الإیمان و الکفر بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۲۴.

است و باید مردم را بطریق عدل و انصاف دعوت کند و از راه ظلم و عدوان و فسق و فجور باز دارد.^۱ خداوند هم در قرآن ایمان را محبوب و زینت قلوب مؤمنان و کفر و فسق و نافرمانی را بدنما معرفی فرموده است. ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾^۱ در روایات نیز فسق یکی از پنج موردی است که بنده بوسیله آنها از ایمان خارج می‌گردد.^۲

د) کیفر کسی که دین و مقدسات را مسخره نماید و آنها را به بازی بگیرد، آن است که مسلمانان با او قطع رابطه کنند و با او دوستی ننمایند.^۳ وقتی یهود خدای مسلمانان را مسخره کردند؛ خداوند ایشان را نفرین کرد. «حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور یهود، بسته بودن دست خدا نبود بلکه می‌گفتند: کار خدا تمام شده و دیگر در امور کم و بیش نمی‌کند؛ و خداوند در جواب ایشان، دستان خودشان را بسته دانسته؛ آنها را نفرین کرده است.»^۴ قطع رابطه، هم به دو روش مسالمت‌آمیز و یا به نحو قهر و همکاری نکردن با دشمن است. اگر از این راه به زانو در آمد و حاضر شد دست از ظلم و خیره سری خود بردارد که هیچ و اگر حاضر نشد، نوبت به طریق سوم می‌رسد که عبارت است از قیام مسلحانه، چرا که خداوند به هیچ وجه به ظلم ظالم رضایت نمی‌دهد، و کسانی که در برابر ظلم او ساکت می‌نشینند شریک ظلم او هستند.^۵

ه) سکوت در برابر فسق و فساد و عدم قطع رابطه با ستمگران، شرکت در فسق و ظلم و موجب اشتراک با ظالمین در عذاب می‌باشد.^۶ متوجه باشید که با احدی از آنها تماس نگیرید و فریب آنها را نخورید و اغفال نشوید که آنها را دوست

۱. «هی کونه لطفنا فی الفعل الواجب العقلي من الإنصاف و العدل و اجتناب الظلم و البغی و هذا مما لا یقوم غیره مقامه فیه.» شیخ طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۷۰، الباب الخامس.

۱. حجرات / ۷.

۲. «وَ قَدْ یَخْرُجُ مِنَ الْإِيمَانِ بِخَمْسِ جِهَاتٍ مِنَ الْفِعْلِ كُلِّهَا مَتَّسَابِهَاتٌ مَعْرُوفَاتُ الْكُفْرِ وَ الشُّرْكِ وَ الضَّلَالِ وَ الْفِسْقِ وَ رُكُوبِ الْكِبَائِرِ.» ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۳۰.

۳. رضایی، ص ۱۵۷ آیه ۵۷.

۴. «و فی التَّوْحِيدِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام فی هذه الآیه لم یعنوا أنه هكذا و لكنهم قالوا قد فرغ من الأمر فلا یزید و لا ینقص قال الله جل جلاله تكذیباً لقولهم ﴿عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ ا لم تسمع الله تعالى یقول ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾.» فیض کاشانی، پیشین، ص ۴۹؛ سید هاشم بحرانی، پیشین، ص ۳۳۰؛ عروسی حویزی، پیشین، ص ۴۹ ح ۲۷۸.

۵. محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۲۶۱.

۶. همان، ج ۸، ص ۳۸۵.

و ولی خود پندارید مثل اینها مثل شیطان است دشمن آشکارای شما است ولی از راه دوستی میخواهد شما را فریب دهد، و این موضوع را در بسیاری از آیات شریفه قرآن به مؤمنین گوشزد فرموده است.^۱

و) از «هُزُو» به معنای سخنان یا حرکات مسخره آمیزی که برای بی ارزش نشان دادن موضوعی انجام می شود و بیش تر به شوخی یا مسخره کردن دیگران در غیاب آن ها گفته می شود؛ پرهیزید.^۱

ز) از «لَعِب»، یعنی کارهایی که هدف صحیحی در انجام آن نیست و یا بدون هدف انجام می گیرد؛ حذر کنید.^۲

ح) در فرهنگ قرآن تمایلی که بدون توجه به نتیجه اش از آن لذت برده شود «لهو» و مردود است. ﴿لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَّ لَعِبًا﴾ (آیه ی ۵۷) و لهو اشتغال و عملی است که باعث سرگرمی می شود و نتیجه عقلایی ندارد و انسان را از اعمال شرع و عقل پسند باز می دارد مثل تفریح و ساز و آواز که انسان را از کار برکنار می کند چه از کارهای عقلایی که دارای فوائد دنیوی باشد و چه از معارف و اعمال صالحه که نتیجه اخروی دارد.^۳

ط) سیمای غالب جامعه ی کفرآمیز و نفاق آلود، سبقت در فساد و گناه است؛ همان طور که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که سیمای جامعه ی ایمانی و اسلامی، سبقت در نیکی هاست.^۴

۴.۳.۳. تبلیغ

الف) در جامعه ی اسلامی باید برای نماز تبلیغ کرد و کسی هم نباید مزاحم این کار شود. پس ندا کردن برای نماز و علنی کردن آن مطلوب است.^۵

ب) برای دعوت دیگران به اسلام، به اعتقادات و مقدّسات صحیح آنان لطمه نزنیم.^۶ همانطور که در روابط با دیگران، احترام به مقدّسات یک شرط ضروری است.^۷

۱. طیب، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۲.

۱. همان، ج ۲، ص ۵۶.

۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۶۴.

۳. طیب، پیشین، ج ۵، ص ۵۱.

۴. رضایی، پیشین، ص ۱۶۶.

۵. رضایی، پیشین، ص ۱۵۹؛ قرائتی، پیشین، ص ۱۱۵.

۶. قرائتی، همان، ص ۱۲۶.

۷. قرائتی، پیشین، ص ۱۱۴.

ج) یک شیوه مبارزه تبلیغاتی دشمن علیه مسلمانان، ترسیم چهره‌ای مسخره آمیز برای اسلام و ابزار سرگرمی خواندن آن (با جنگ سرد و روانی) است.^۱ منافقین، وقتی با پیروان حقیقی اسلام روبرو می‌شدند اظهار ایمان می‌کردند، و در خلوت با رفقای شیطان صفت خویش به تمسخر می‌گفتند ما با شما بییم. آنان برای جبران شکستهای درونی خود به وسائل دیگری چون نیش زدن و زهر ریختن، مسخره کردن و اهانت نمودن، دست زدند، تا جایی که توانستند، آشکارا مسلمین را بباد مسخره گرفتند. وقتی که حضوراً جرأت تمسخر نداشتند پنهانی، در جمع خود برای جبران شکستها و رسوائیهای خویش، می‌گفتند ما مسلمین را مسخره می‌کنیم.^۱

د) از تبلیغات سوء یهودیان و توهین و استهزای آنان نهراسید، که یهودیان، تاریخ رسوایی دارند.^۲

ه) عنصر زمان و مکان، دو اصل مهم در تبلیغ است.^۳

و) بیان سرنوشت شوم بدکاران تاریخ یکی از روش‌های ارشاد و تبلیغ قرآن است.^۴

۴.۳.۴. نقش علما و دانشمندان

الف) دانشمندان، باید مردم را از گناه و حرام‌خواری منع کرده؛ جامعه را پالایش کنند و با آلودگی‌های صوتی، عقیدتی و اقتصادی مبارزه نمایند.^۵

ب) خدا از رهبران و مبلغان دینی در برابر خطراها، حمایت می‌کند.^۶ پس آنان از خطرها نهراسند و به وظیفه‌ی خود عمل نمایند. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «ان الله جعلنا ابوابه و صراطه و سبيله و الوجه الذی یؤتی منه، فمن عدل عن ولايتنا او فضل علينا غیرنا فانهم عن الصراط لنا کون» خداوند ما رهبران دینی و الهی را درهای وصول به معرفتش و صراط و طریق و جهتی که از آن به او می‌رسند قرار داده، بنا بر این کسانی که از ولایت ما منحرف گردند، یا دیگری را بر ما برگزینند؛ آن‌ها از صراط حق منحرفند.^۷

۱. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۵۷؛ قرائتی، پیشین، ص ۱۱۴.

۱. محمد تقی فلسفی، الحدیث، روایات تربیتی، ج ۳، ص ۲۶۲.

۲. رضایی، پیشین، ص ۱۶۳.

۳. با توجه به این که این آیه در هجدهم ذی الحجّه و در محل جدا شدن کاروان‌های حج نازل شد. قرائتی، پیشین، ص ۱۳۱ آیه ی ۶۷.

۴. قرائتی، پیشین، ص ۱۱۸.

۵. رضایی، پیشین، ص ۱۶۷.

۶. همان، ص ۱۷۸.

۷. حویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۴۹؛ مکارم و همکاران، ج ۱۴، ص ۲۷۸، به نقل از کلینی، اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

ج) رهبران و مبلغان دینی از خطرهای نهراسند و به وظیفه‌ی خود عمل کنند.^۱ چون کسی که چهره‌ی دینی و اجتماعی دارد، برای دیگران سرمشق است؛ اگر گناه کند کیفرش بیش از دیگران است.^۲ هر کس که حجت بر او تمام‌تر است عقوبتش سخت‌تر و شدیدتر است چنانچه از حضرت زین العابدین علیه السلام است که فرمود: «انا نری لمحسنا ضعفين من الاجر و لمسيئنا ضعفين من العذاب» و همچنین عالم با جاهل که «يغفر للجاهل سبعين ذنبا حته يغفر للعالم ذنبا واحدا» «و ان اشد الناس حسرة يوم القيمة العالم التارك لعلمه»^۱ چون اعمال آنان سرمشقی است برای دیگران، پس گناهشان در پیشگاه خدا عظیم‌تر است چرا که هم ثواب و هم عذاب طبق معرفت و میزان آگاهی، و همچنین تاثیر آن در محیط داده می‌شود، و آنان هم سهم بیشتری از آگاهی دارند و هم موقعیت حساستری از نظر تاثیر گذاردن روی جامعه.^۲

د) دانشمندان و علماء امین بر حلال و حرام خدایند، و باید مجاری امور و احکام به دست علماء باشد. روایت حضرت علی علیه السلام در امر به معروف «بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْإِيمَانِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ فَأَنْتُمْ الْمَسْئُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَ مَا سُلِّتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِيقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمُؤُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصَدُّرٌ وَ إِلَيْكُمْ تُرْجَعُ الْخَبَرُ.»^۳

ه) فاصله گرفتن از حق، و اختلاف در باره‌ی روش پیامبر صلی الله علیه و آله باعث می‌شود زمام امور از خوبان گرفته شده، مقام علمی دانشمندان و علماء ضایع گردد.^۴

و) علما باید کار خود را با دقت و مهارت انجام دهند؛^۵ در مقابل، مقام علمی دانشمندان و علماء نیز باید حفظ شود. روایت حضرت علی علیه السلام در امر به معروف «قَالَ وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ.»^۶

ز) علما باید قدرت داشته باشند تا بتوانند علاوه بر موعظه و دعوت، جلوی مفاسد را بگیرند.^۷

۱. همان، ص ۱۷۸.

۲. قرائتی، پیشین، ج ۹، ص ۳۵۵، ذیل آیه ی ۳۰ احزاب.

۱. طیب، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۹۸.

۲. مکارم و همکاران، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۷۳.

۳. ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۲۳۸.

۴. همان.

۵. چرا که خداوند در مورد آن‌ها از واژه ی «یصنعون» به معنی کارهایی که از روی دقت و مهارت انجام می‌گیرد استفاده فرموده، ولی در مورد گنهکاران، واژه ی «یعملون» که به هر گونه کاری گفته می‌شود؛ بکار رفته است. (آیه ی ۶۳)

۶. ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۲۳۸.

۷. همان.

ح) دانشمندان مراقب باشند تا با زیرکی و ظرافت، از زیر بار مسئولیت‌های اجتماعی شانه خالی نکنند.^۱ خداوند در مورد آن‌ها از واژه‌ی «یصنعون» به معنی کارهایی که از روی دقت و مهارت انجام می‌گیرد استفاده فرموده‌است. ذم اینان رساتر از سابقین است، زیرا در آیه سابق به سبب جهل و نادانی خود عمل می‌کردند (يعملون) ولی در اینجا از روی علم و آگاهی امر خدا را ترک می‌کنند، زیرا استعمال صنع به معنی ساختن، غالباً در جایی است که عمل با قدرت و فکر انجام گیرد.^۱

۴.۳.۵. جامعه‌ی کفر و نفاق

الف) جامعه‌ای که تکاثر و اتراف بر آن حکومت کند، و اموال وسیله‌ای در دست ثروتمندان باشد، جامعه‌ای جاهلی است.

«حدیث حضرت علی علیه السلام: اَلَا! و اِنْ بَلَّيْتُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيَّكُمْ»^۲

ب) اظهار ایمان افراد، شما را فریب ندهد. ﴿قَالُوا اٰمَنَّا (آیه‌ی ۶۱)﴾^۳ این تنها اظهار ایمان، بدون ایمان واقعی است؛ و اظهار ایمان نشان از رسوخ ایمان در قلب نیست.

ج) سیمای جامعه اسلامی، سبقت در خیرات است، ولی سیمای جامعه کفر و نفاق، سبقت در فساد است. و سرعت در انجام فساد و عادت به آن بدتر از انجام فساد است.^۴

د) دشمنی و کینه توزی در جامعه، مانع پیروزی و موفقیت است.^۵

ه) کثرت جمعیت و فراوانی رهروان یک راه، نشانه‌ی حقایق و سلامت آن راه نیست.^۶ خداوند در آیه‌ی ۶۶ می‌فرماید: عده‌ی زیادی از آنان بد عمل می‌کنند؛ ولی گروه اندکی نیز میانه‌رو و معتدل در میانشان وجود دارد. پس هیچ گاه همه‌ی افراد یک مجموعه، نژاد، منطقه و مذهب را تخطئه نکنیم.^۷

و) جامعه‌ی فاسد، انسان را مجبور به فساد نمی‌کند. در میان اُنبوه بدکاران، گروهی هم معتدلند.^۸

۱. رضایی، پیشین، ص ۱۶۸.

۱. خانی رضا حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعادة فی مقامات العباده، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۹؛ محمدرضا حکیمی و دیگران، پیشین، ج ۶، ص ۶۸۹.

۳. قرائتی، پیشین، ص ۱۱۸ آیه‌ی ۶۱.

۴. همان، ص ۱۱۹.

۵. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۸۱، شماره ۳۴.

۶. قرائتی، پیشین، ص ۱۲۷؛ رفسنجانی، پیشین، ص ۴۸۹، شماره ۲۳.

۷. قرائتی، همان، ص ۱۲۷.

۸. همان.

ز) رضایت به گناه دیگران، شرکت در آن است.^۱ کسی که می‌بیند دیگری در حال ارتکاب گناه است و او را از این کار نهی نمی‌کند، پس به عمل او راضی است و در گناهش شریک.

۴.۴. آموزه‌های اخلاقی

۴.۴.۱. نیکوکاری

فقیر نباید از جمع مسلمانان دست خالی برگردد.^۲ و به همین منظور بود که حضرت علی علیه السلام حتی در رکوع نماز سائل را نا امید بر نگرداندند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند نفرین کرده کسانی را که فقیر را به خاطر فقرش سبک بشمارد، و جز منافق این کار را نخواهد کرد، و هر کس غنی را به خاطر مالش احترام کند و فقیر را به خاطر فقرش اهانت کند، در آسمان‌ها دشمن خدا و انبیا نام می‌گیرد، و دعایش مستجاب نمی‌گردد و حاجتش برآورده نمی‌شود.^۳

۴.۴.۲. انصاف

در انتقاد از منحرفان، باید انصاف داشت. «كَثِيرًا مِنْهُمْ» (نه تمام آن‌ها)^۴ و این نشان از دقت قرآن در جدا کردن آن گروه اندک است که حتی تعداد کمی از آنان که مرتکب چنین عملی نشدند به گناه آنان نسوزند. آنچه تا کنون از معایب و پلیدی‌های اهل کتاب بر شمردیم مربوط به فرد فرد آنها نیست. در بین اهل کتاب هم مردمی معتدل و میانه رو بوده‌اند که هیچ یک از این معایب و کجرویها را نداشته‌اند و اگر می‌بینید گفتار گذشته ما بطور عموم بود، چون اکثریت اهل کتاب همان آلودگان بودند و مردان پاک در آنها اندک و انگشت شمار بودند، از این لحن بخوبی استفاده می‌شود که قرآن عزیز تا چه اندازه رعایت حق و انصاف را می‌کند، و تا چه پایه در حفظ حق مراقبت دارد، و چگونه رضا نمی‌دهد حقی از حقوق

۱. گرچه بعضی از یهود، نسبت دست بسته بودن به خدا می‌دادند، ولی چون دیگران هم راضی بودند، این تفکر حرافی به همه نسبت داده شده است. قرائتی، همان، ص ۱۲۳، آیه ی ۶۴.

۲. قرائتی، پیشین، ص ۱۱۲.

۳. «وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أكرمَ الْغَنِيِّ لِنِإَاهُ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ الْفَقِيرَ لِفَقْرِهِ وَ لَا يَفْعَلُ هَذَا إِلَّا مُنَافِقٌ وَ مَنْ أكرمَ الْغَنِيِّ لِنِإَاهُ وَ أَهَانَ الْفَقِيرَ لِفَقْرِهِ سُمِّيَ فِي السَّمَاوَاتِ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ عَدُوًّا لِلْأَنْبِيَاءِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ وَ لَا يُقْضَى لَهُ حَاجَةٌ.» حسن دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۹۴، الباب الثانی و الخمسون فی أحادیث منتخبه.

۴. قرائتی، پیشین، ص ۱۱۹.

پایمال شود، اگر چه بسیار اندک باشد.^۱ پس ما نیز در برابر سختگیری‌های دشمن، عدالت و انصاف را از کف ندهیم و همه را یکسان و فاسق مپنداریم.

۴.۴.۳. کم عقلی

الف) ریشخند کردن کارها، نشانه‌ی سبک سری و کم‌خردی است. در حالی که شیوه‌ی عاقلان، برخورد منطقی است ولی بی‌خردان، اهل استهزا هستند. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (آیه‌ی ۵۸)^۱ صدور استهزا از آنان و به مسخره گرفتن نماز و اذان برای اینست که آنان مردمی سبکسر و بی‌عقلند، و نمی‌توانند از نظر تحقیق به این اعمال دینی و عبادت‌هایی که عبادت حقیقی است بنگرند، و فواید آن را که همانا نزدیکی به خدای تعالی و تحصیل سعادت دنیا و آخرت است درک کنند.^۲

ب) سفاهت، کم عقلی، نابخردی و ترک اندیشه در احکام و شعائر دین اسلام، انسان را به سوی نشاختن حق و مسخره کردن آن می‌کشاند ولی عقل انسان از آن جلوگیری می‌کند. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (آیه‌ی ۵۸)^۳

۴.۴.۴. غرور، حرمت شکنی و فخر فروشی

الف) ریشه‌ی مسخره کردن دیگران، غرور و خودبرتربینی است. که این توهم با ذکر سوابق ننگین افراد، ریشه‌کن می‌شود.^۴

ب) رقابت و فخر فروشی باعث جبهه‌گیری در مقابل حق می‌شود. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی از علل تأخیر در ابلاغ امر ولایت را وجود رقابت و فخر فروشی در میان مردم عنوان نمودند.^۵

۴.۵. آموزه‌های تربیتی

۴.۵.۱. راه‌های هدایت

الف) انتخاب ولیّ و سرپرست، نقشی اساسی و کارآمد در هدایت و گمراهی دارد.^۱ بر این اساس می‌بایست در انتخاب ولیّ و سرپرست، دقت لازم بعمل آید و از انتخاب کسانی که شایستگی لازم برای این مهم را ندارند پرهیز نمود.

۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۳۹.

۱. قرآتی، پیشین، ص ۱۱۶.

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۲۸.

۳. فیض کاشانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷.

۴. رضایی، پیشین، ص ۱۶۳.

۵. یعقوب جعفری، سیمای امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن (ترجمه شواهد التنزیل حسکانی) قم، انتشارات اسوه، ۱۳۸۱ش، چاپ اول، ۱ جلد، ص ۱۰۸، ح ۳۵.

ب) هدایت خداوند بوسیله قرآن است. «علی علیاً: خداوند، هدایت خود را با قرآن تمام گرداند.»^۲

ج) ارائه‌ی برنامه‌ی صحیح، در پی برحذر داشتن مردم از راه‌های نادرست، یک روش کاربردی قرآن در هدایت است.^۳

د) کفر و انکار مانع استفاده از هدایت الهی است. در موقف حساب، بزرگان قوم که در دنیا بزرگ‌منشی داشتند به پیروانشان که ناتوان و زیر دست بودند می‌گویند آیا بعد از آن که هدایت از جانب خداوند آمد (و رسول خدا شما را راهنمایی کرد) ما مانع هدایت و ایمان شما شدیم؟ خودتان مرتکب جرم شده کافر گشتید (و ما قهرا شما را بر کفر وادار نکردیم).^۱

۴.۵.۲. تشویق و تنبیه

الف) اسلام، هم دین ولایت است و هم دین برائت. هم جاذبه دارد و هم دافعه.^۲ اگر به ولایت خداوند، رسول خدا و ائمه تأکید فرموده، از پذیرش ولایت مسخره‌کنندگان دین نیز بر حذر داشته‌است.

ب) توییح باید مناسب با عمل باشد. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ مَعْلُولَةً، غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ﴾ (آیه‌ی ۶۴) این جمله نفرین به آنها است. البته نفرینی که مشابه است با نقصی که به ساحت قدس خدا نسبت داده‌اند، یعنی دست بستگی و سلب قدرت بر انجام خواسته خود.^۳

ج) با مخالفان باید جدالی نیکو و استدلال آمیخته با سؤال‌های عاطفی داشت. ﴿هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا﴾ (آیه‌ی ۵۹) خدا در آیات دیگر قرآن نیز به جدال احسن اشاره نموده، که: ﴿وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۵ و نیز می‌فرماید ﴿لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۶ پس در قرآن به جدال نیکو امر شده و جدال و مناظره‌ای که نیکو نیست بر شیعیان ما حرام است.^۷

۴.۶. آموزه‌های سیاسی

۱. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۵۳.
۲. شریف الرضی، نهج البلاغه، خ ۱۸۳، فضل القرآن، ص ۲۶۶.
۳. خداوند پس از برحذر داشتن مؤمنان از ولایت کافران، به معرفی شایستگان ولایت پرداخته است. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۵۲.
۱. علی‌رضا خسروانی، تفسیر خسروی، ج ۷، ص ۸۹.
۲. قرآنی، پیشین، ص ۱۱۱.
۳. طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۳۳.
۴. همان، ص ۱۱۶.
۵. نحل/۱۲۵.
۶. عنکبوت/۴۶.
۷. محمد ابراهیم بروجردی، تفسیر جامع، ج ۴، ص ۷۶.

۴.۶.۱. رهبری

الف) رهبری و تشکیلات، دارای نقشی عمده در دستیابی به پیروزی است.^۱ در علم عقائد و کلام نیز با استفاده از قاعده لطف و توجه به نقش رهبر در نظم جامعه و جلوگیری از انحرافات، بعثت انبیاء و لزوم وجود امام در هر زمان اثبات شده است.^۲ عرب جاهلی که در جهل و بدبختی و فساد و ذلت و نکبت و پراکندگی و انحطاط غوطه‌ور بود چون رهبر لایقی نداشت، ولی با ظهور رهبر الهی یعنی حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنان راه ترقی و تکامل و عظمت را با سرعت پیمود که دنیایی را در شگفتی فرو برد، آری این است نقش رهبر در آن زمان و این زمان و هر زمان.^۳

ب) کسی که نسبت به فقرا بی تفاوت باشد، نباید رهبر و ولی شما باشد.^۴ در روایت داریم که عمار یاسر گفت: شنیدم پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ گفت: یا علی! خداوند تو را با زینتی آراسته کرده که هیچ کس از بندگان را با زینتی نیکوتر از آن نیاراسته است، دنیا را برای تو مبعوض کرده و تو را در آن زاهد نموده و فقرا را در نظر تو محبوب کرده و تو آنان را به عنوان پیروان قبول کردی و آنان تو را به عنوان رهبر پذیرفته‌اند.^۵

ج) برخورد صحیح با تهاجم تبلیغاتی دشمنان علیه اسلام و مسلمانان، لازم است و مأمور مقابله‌ی با آنان رهبر است.^۶

۴.۶.۲. پیروان ولایت و حزب الله

الف) پیروان ولایت به صورت تشکیلاتی عمل کنند و حزب الهی تشکیل دهند.^۷ چون حزب به معنی جماعتی است که در آن یک نحوه تشکیل و فشرده‌گی باشد.^۸

۱. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۵۵.

۲. مکارم و همکاران، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۰۳.

۳. همان، ص ۲۰۵.

۴. قرآتی، پیشین، ص ۱۱۲.

۵. «حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيُّ إِمْلَاءً قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ الْخَزَّازُ [حَدَّثَنَا] الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَيْرِيُّ [حَدَّثَنَا] الْقَاسِمُ بْنُ خَلِيفَةَ [حَدَّثَنَا] حَمَّادُ بْنُ سَوَّارٍ، عَنْ عَيْسَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزْرِيِّ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِعَلِيِّ عَلِيٌّ: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ زَيَّنَكَ بِزِينَةٍ - لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، بَعْضَ إِلَيْكَ الدُّنْيَا، وَ زَهَّدَكَ فِيهَا، وَ حَبَّبَ إِلَيْكَ الْفُقَرَاءَ فَرَضِيَتْ بِهِمْ أَتْبَاعًا - وَ رَضُوا بِكَ إِمَامًا. الْحَدِيثُ.» حاکم حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۴۸۶.

۶. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۶۳.

۷. رضایی، پیشین، ص ۱۵۶.

۸. طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۱۵.

ب) تعبیر به حزب الله و غلبه‌ی آن مربوط به حکومت اسلامی است. نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می‌رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکل و همبستگی و اجتماع برای تأمین اهداف مشترک افتاده است.^۱

ج) پیروزی اهل ایمان، در گرو همبستگی آنان بر محور ولایت الهی است. و محور تشکل آنان اطاعت از خدا و رسول خدا و مؤمنان واجد شرایط است.^۲ ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ مراد از غلبه همان فلاح است که رستگاری دنیا و آخرت است.^۳ هر کس خدا و رسول و این مؤمنان را سرپرست خود بدانند، از حزب خدا محسوب می‌شود و حزب خدا همواره پیروز است. منظور از حزب خدا کسانی هستند که خدا را اطاعت کنند و تمام زندگی آنها رنگ خدایی دارد. در این آیه از حزب خدا به عنوان «غالبون» یعنی پیروزمندان یاد کرده است.^۴

۴.۶.۳. دشمن شناسی

الف) دشمن، همواره در تلاش آتش افروزی و فتنه‌گری برای به راه انداختن جنگ علیه مسلمانان است؛ و خداوند فرونشاننده‌ی آن آتش و حامی مؤمنان است. ﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يُسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا﴾ (آیه ۶۴) خوی رذیله دشمن است که مبالغه در بدگوئی و طعن می‌نماید و پیوسته بدنبال فتنه‌انگیزی است و سعی می‌کند در میان اقوام و خویشان فساد و تفرقه افکند.^۵ این آیه نویدی است برای مسلمین، چه از سیاق آن استفاده می‌شود که برای همیشه سعی و کوشش یهود علیه مسلمین و بر افروختن آتش جنگ و ایجاد فتنه‌شان علیه اسلام و ایمان بی نتیجه و خنثی است.^۶

ب) سرنوشت حتمی پذیرندگان ولایت یهود، نصارا و دیگر کافران، ناکامی و شکست است. یهود از سازشکاری‌های ننگین نتیجه‌ای نبردند و سرانجام با ناکامی گرفتار شکست شدند و پیش‌بینی قرآن در باره آنها به حقیقت پیوست.^۷

۱. مکارم، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۳۳.

۲. رفسنجانی، پیشین، ص ۴۵۵، شماره‌ی ۵ و ۶.

۳. طیب، پیشین، ج ۴، ص ۴۰۵.

۴. یعقوب جعفری، کوثر، ج ۳، ص ۱۹۲.

۵. محمد حسین حسینی همدانی، انوار درخشان، ج ۱۷، ص ۱۳.

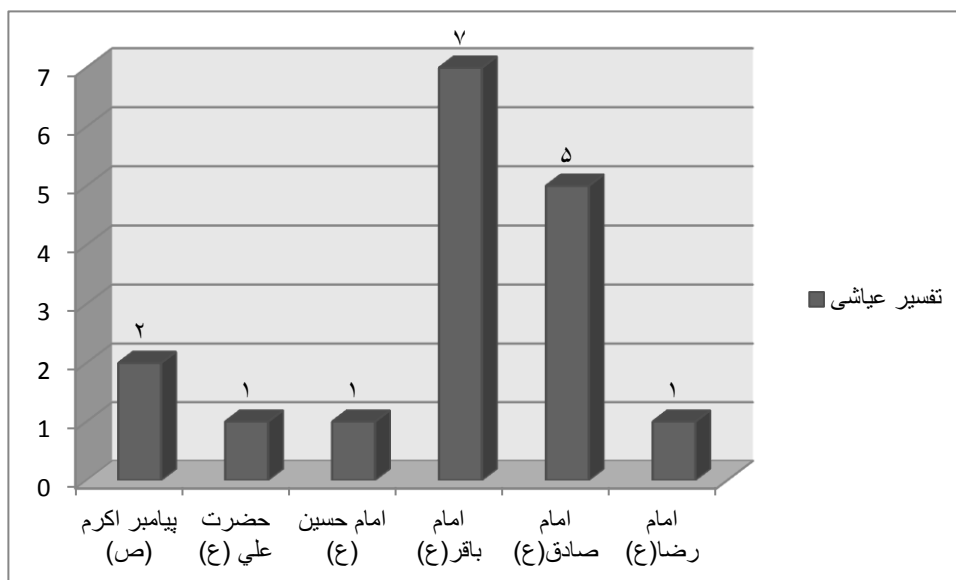
۶. طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۳۶.

۷. مکارم و همکاران، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۹.

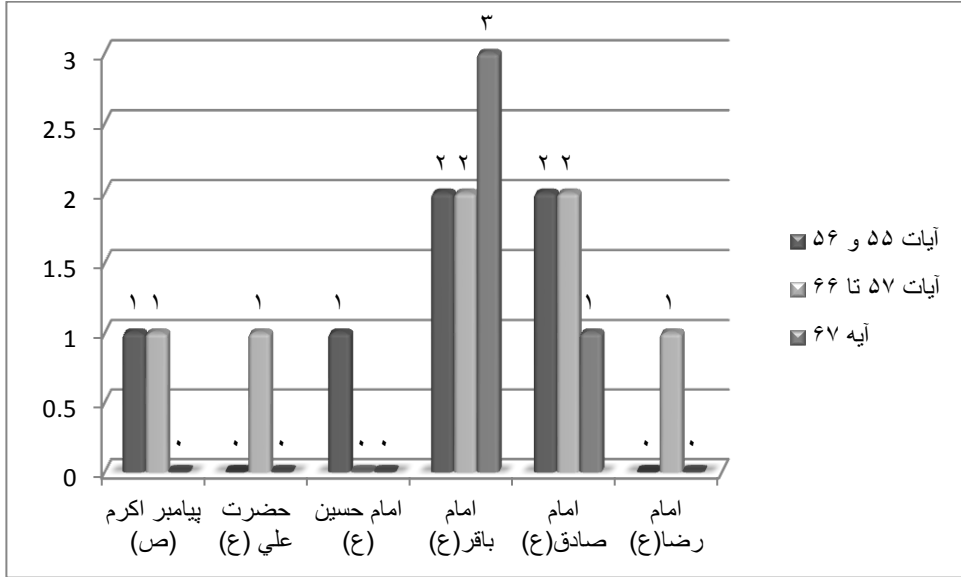
جمع بندی فصل

این فصل به جمع‌آوری آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی آیات و روایات اختصاص یافته‌است؛ آموزه‌های اعتقادی با ۸۳ آموزه بیشترین حجم را به خود اختصاص داده‌است؛ و در آن مباحثی چون توحید، سنت‌های خداوند، نبوت، معاد و امامت ایمان و تقوا... مطرح می‌شود. در این آموزه، بیشترین فراوانی، مربوط به یهود و عقایدشان است با ۱۷ آموزه و امامت و ولایت با ۱۵ آموزه، سپس ایمان و تقوا با ۱۲ آموزه. در ادامه آموزه‌های اجتماعی، با ۳۳ آموزه، که در مورد تبلیغ، نقش علما و دانشمندان، جامعه کفر و نفاق و ... بحث می‌کند. بعد از آن ۳۰ آموزه‌ی فقهی، در زمینه‌ی نماز و زکات، سحت، رشوه و حرام‌خواری، امر به معروف و نهی از منکر نکاتی بیان می‌شود. هشت آموزه‌ی سیاسی شامل: رهبری، پیروان ولایت و حزب الله و دشمن شناسی؛ و هفت آموزه‌ی تربیتی، شامل: راه‌های هدایت، تشویق و تنبیه؛ همچنین شش آموزه‌ی اخلاقی: شامل نیکوکاری، انصاف، غرور و خودبینی، حرمت شکنی و... در رده‌های بعدی قرار دارند.

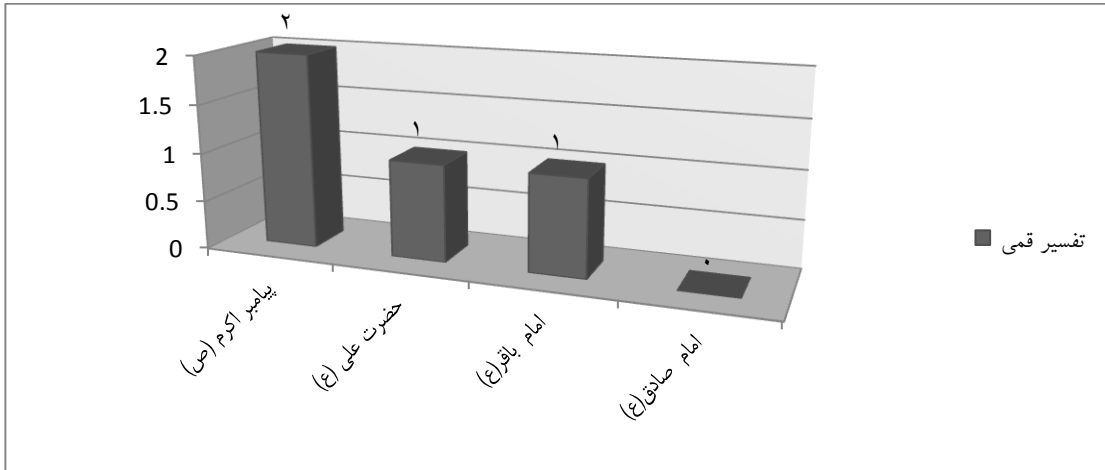
شکل‌ها



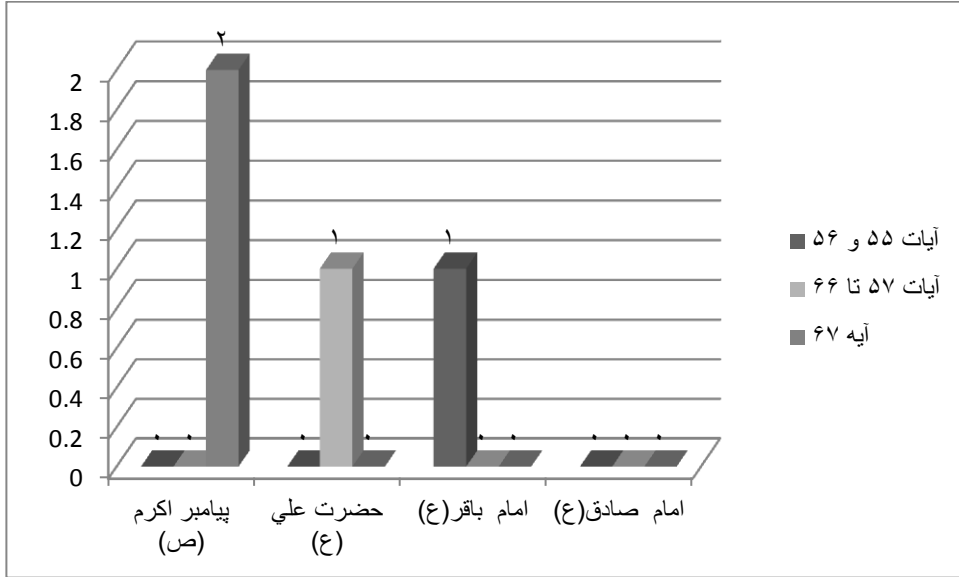
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم (شکل ۱)



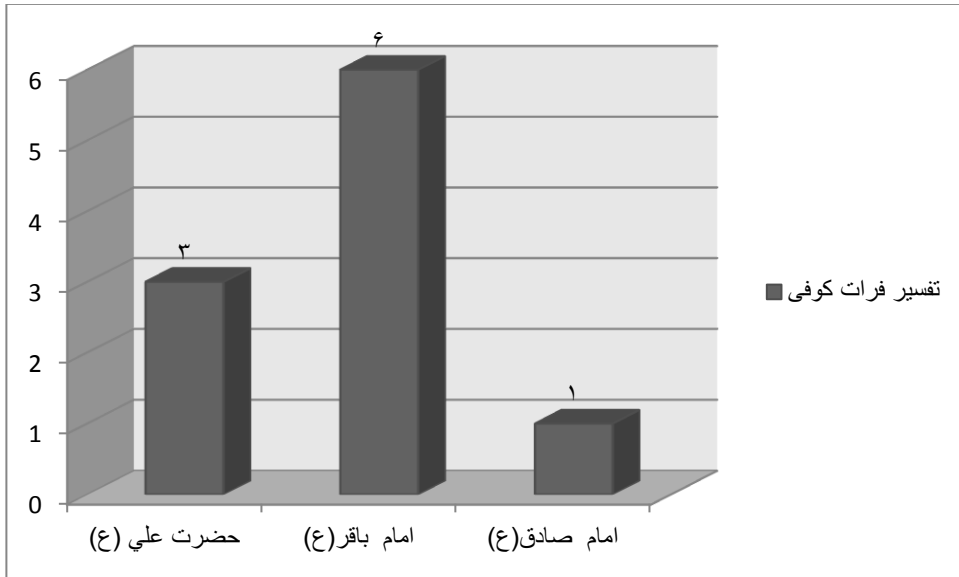
تعداد و فراوانی روایات ذیل هر دسته به نقل از معصوم در تفسیر عیاشی (شکل ۲)



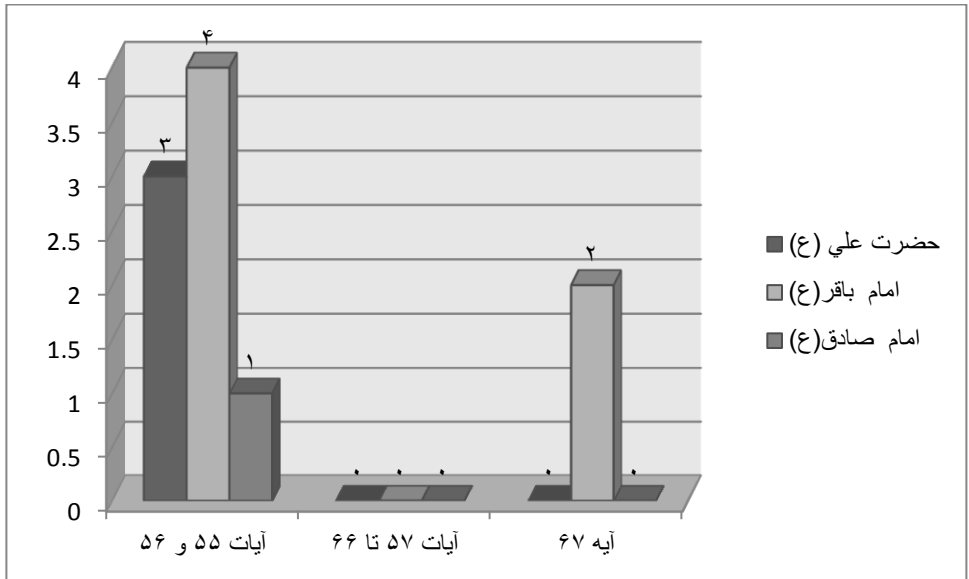
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم (شکل ۳)



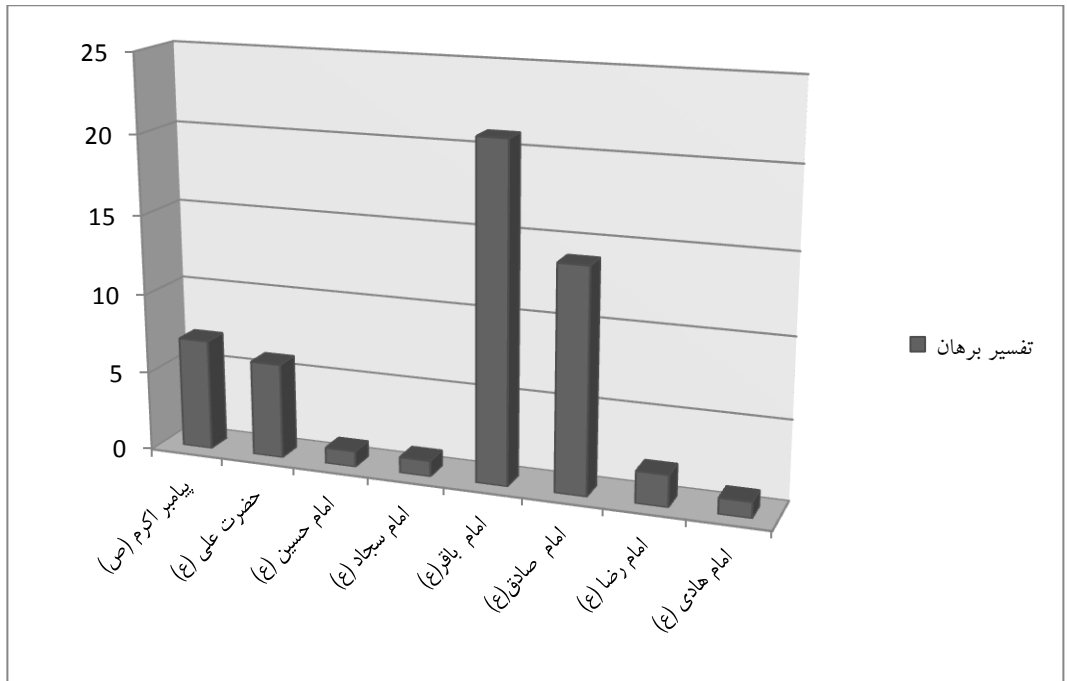
تعداد و فراوانی روایات ذیل هر دسته به نقل از معصوم در تفسیر قمی (شکل ۴)



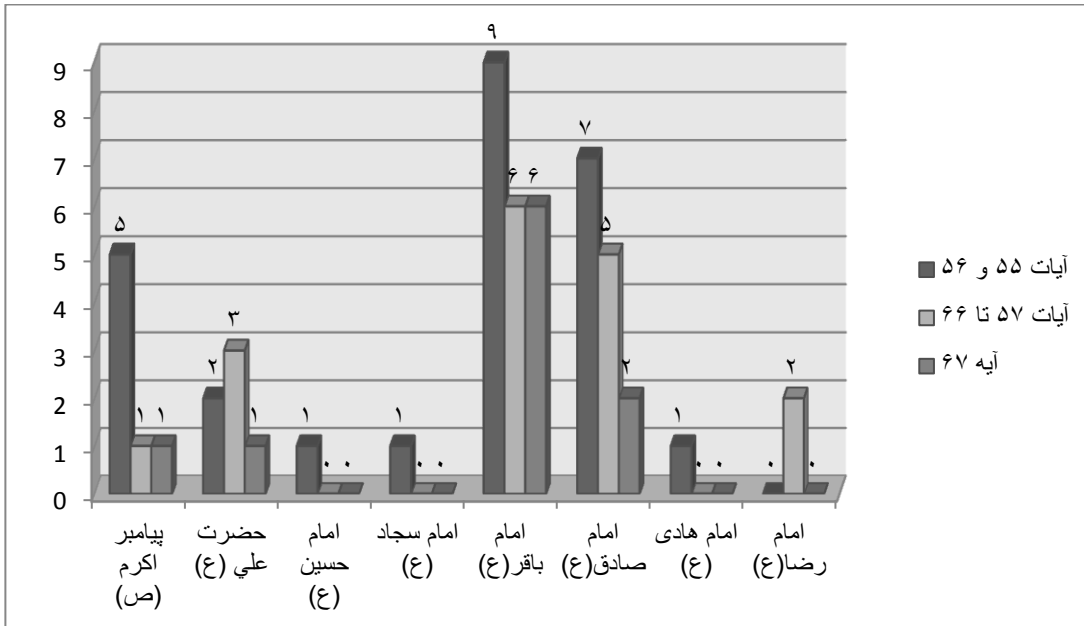
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در تفسیر فرات کوفی (شکل ۵)



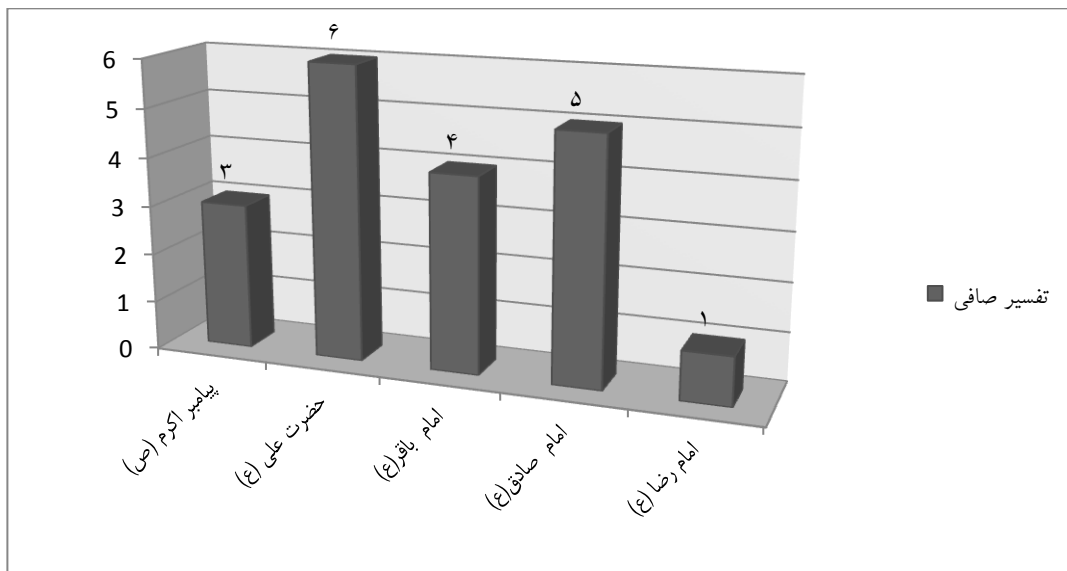
تعداد و فراوانی روایات ذیل هر دسته به نقل از معصوم در تفسیر فرات کوفی (شکل ۶)



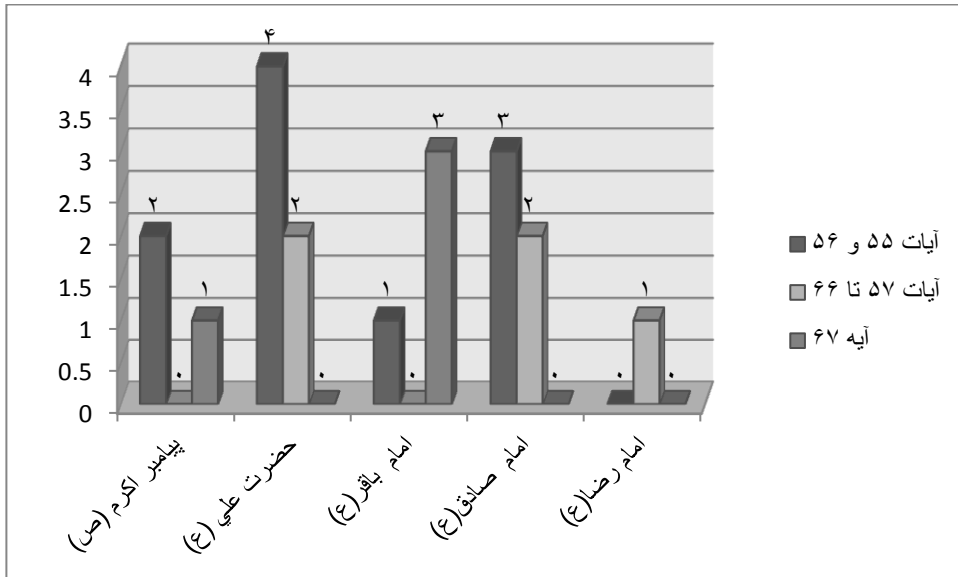
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در تفسیر برهان (شکل ۷)



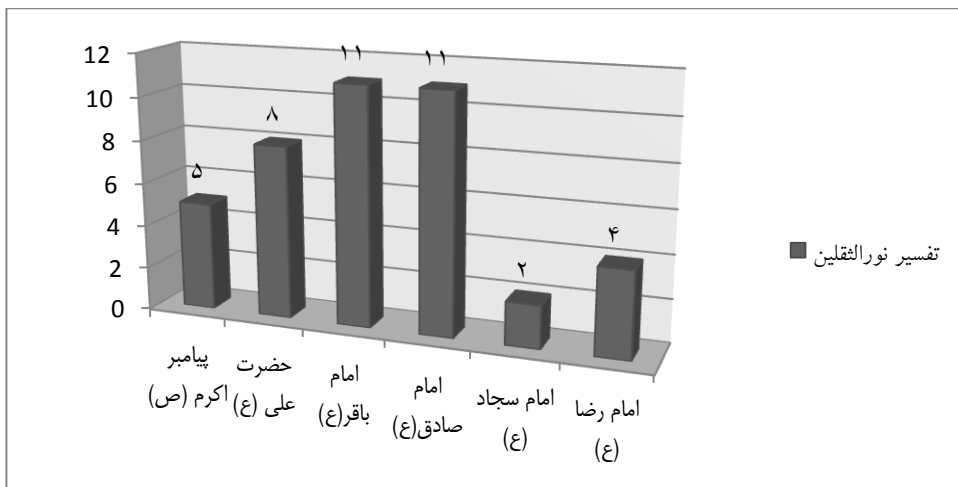
تعداد و فراوانی روایات ذیل هر دسته به نقل از معصوم در تفسیر برهان (شکل ۸)



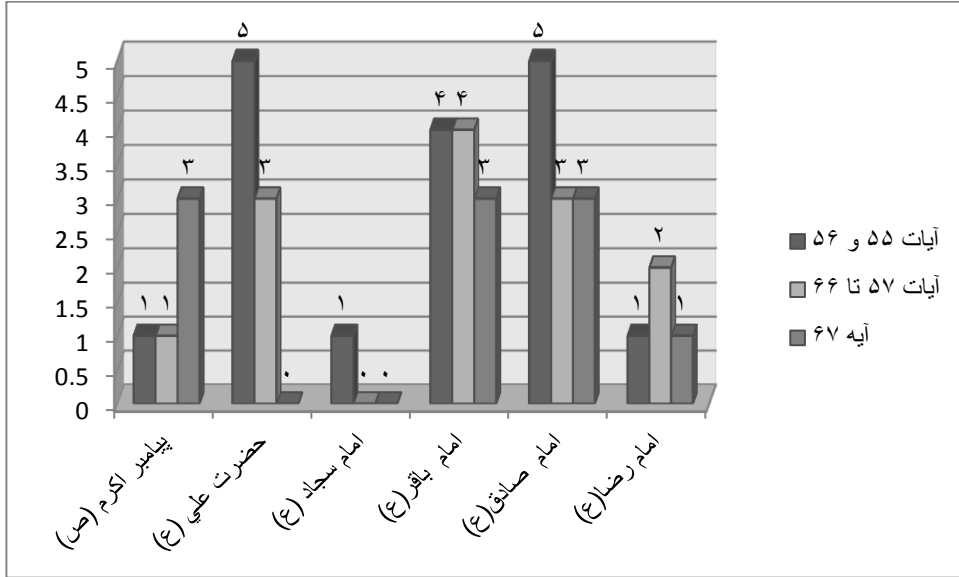
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در تفسیر الصافی (شکل ۹)



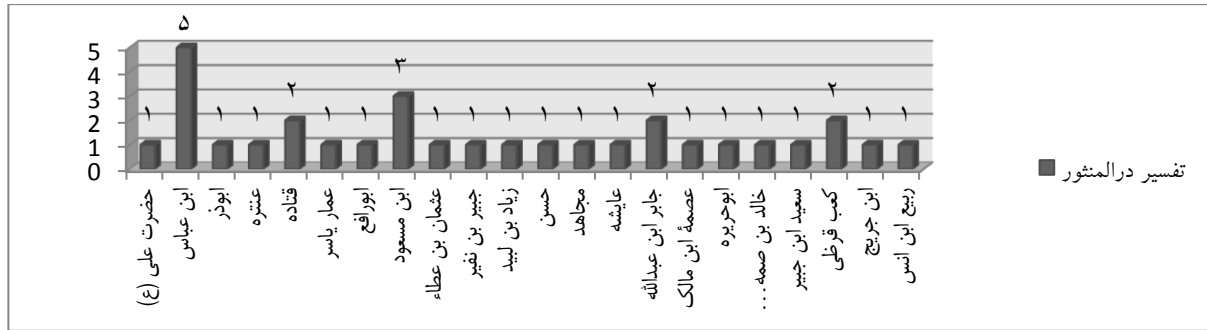
تعداد و فراوانی روایات ذیل هر دسته به نقل از معصوم در تفسیر الصافی (شکل ۱۰)



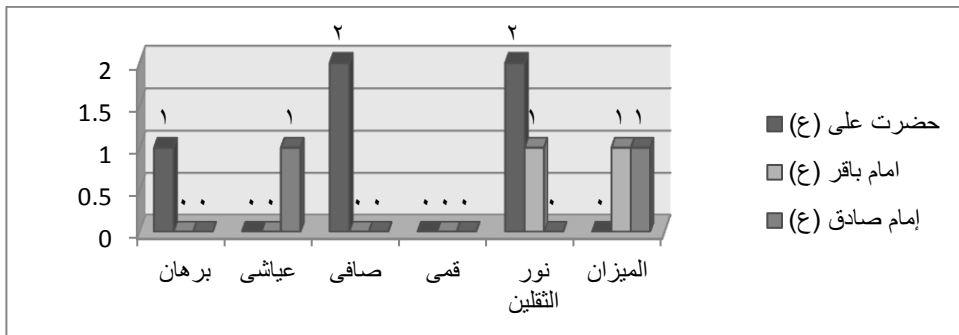
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در تفسیر نور الثقلین (شکل ۱۱)



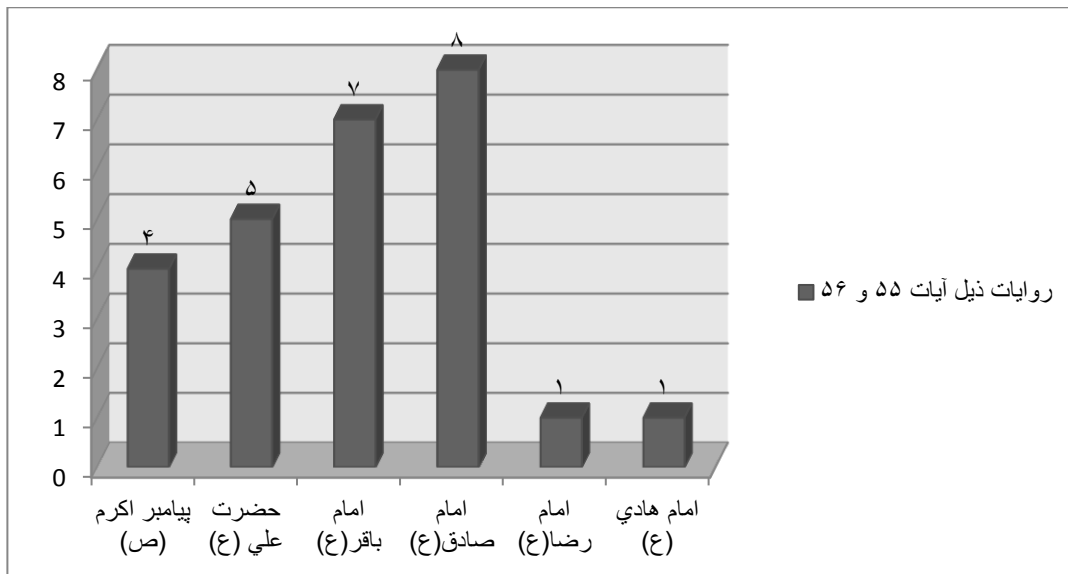
تعداد و فراوانی روایات ذیل هر دسته به نقل از معصوم در تفسیر نورالتقلین (شکل ۱۲)



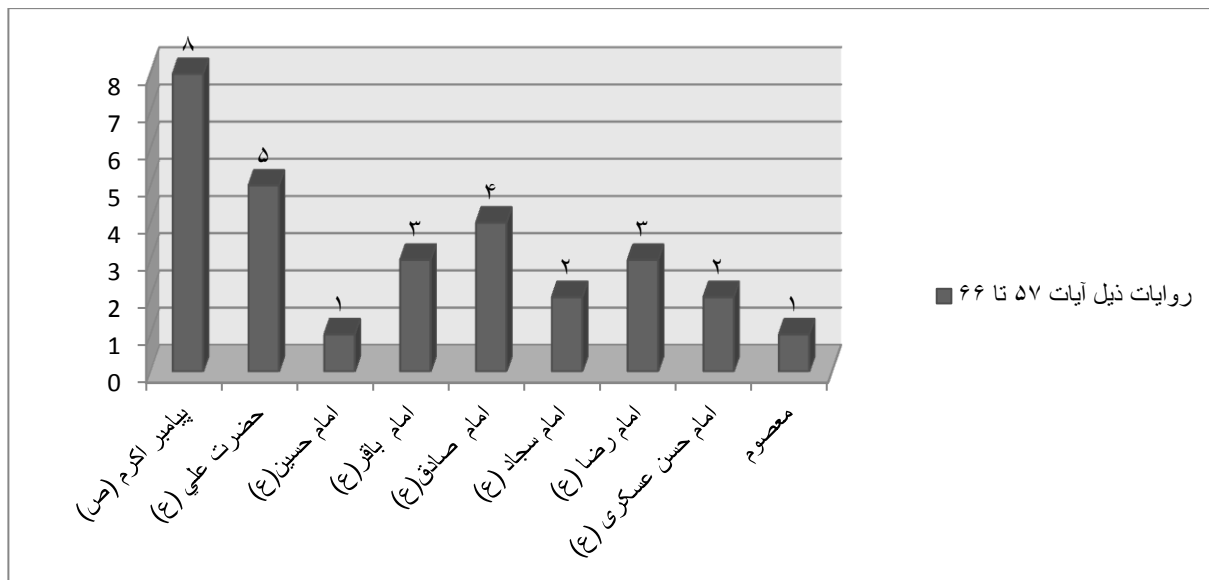
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در تفسیر الدر المنثور (شکل ۱۳)



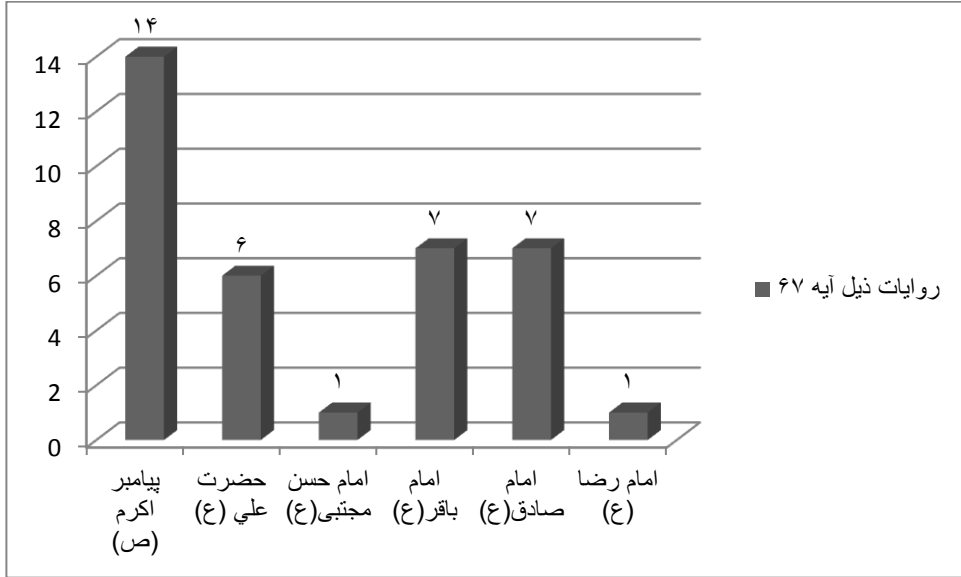
تعداد و فراوانی روایات ذیل آیه ۶۳ به نقل از معصوم در تفاسیر مختلف (شکل ۱۴)



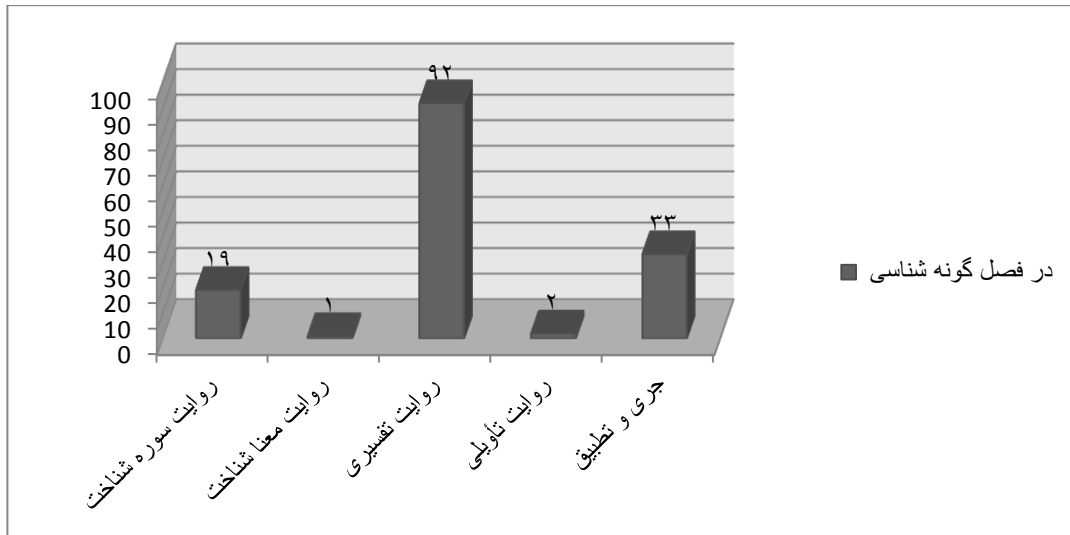
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم ذیل آیات ۵۵ و ۵۶ (شکل ۱۵)



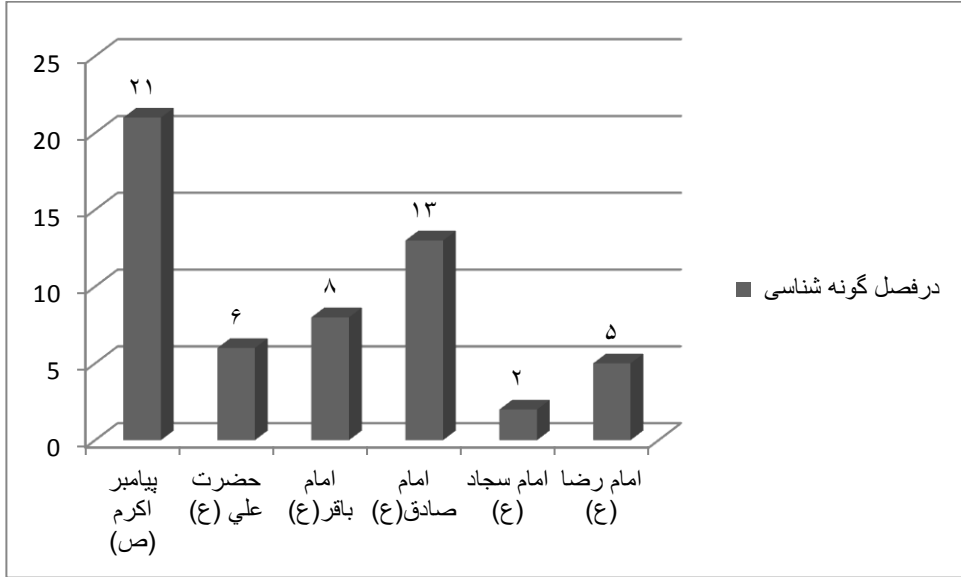
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم ذیل آیات ۵۷ تا ۶۶ (شکل ۱۶)



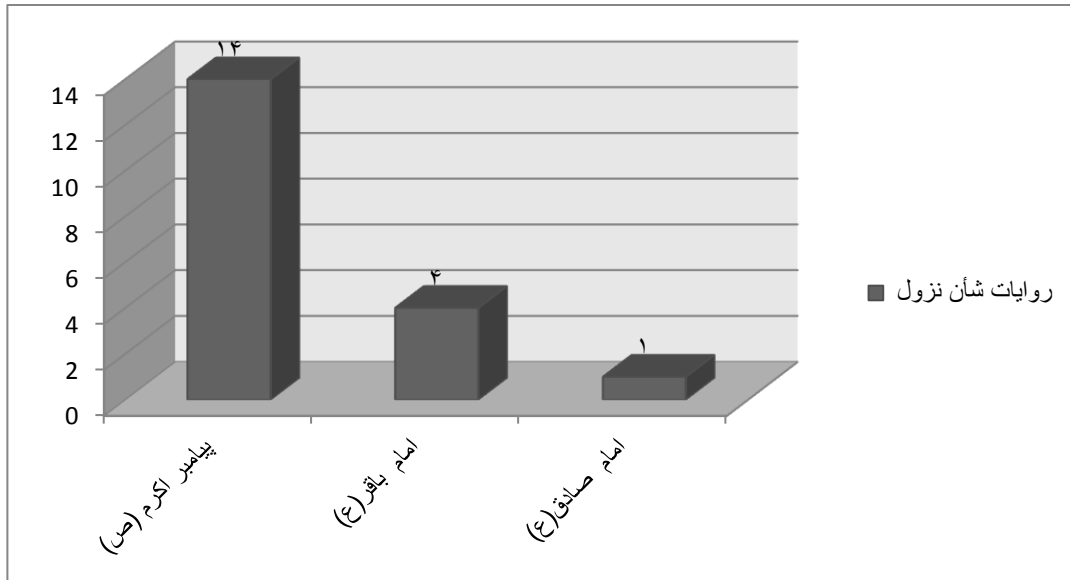
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم ذیل آیه ۶۷ (شکل ۱۷)



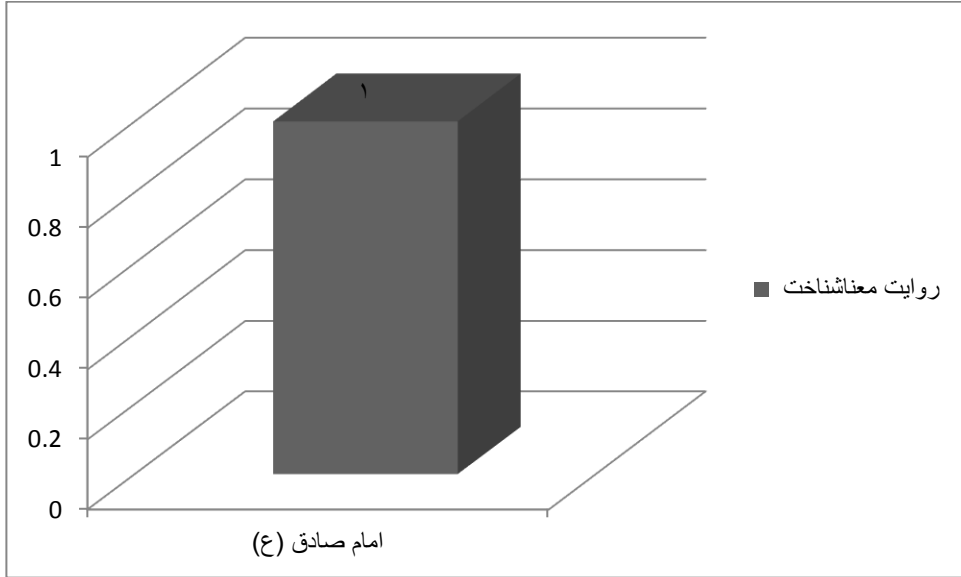
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در انواع گونه ها (شکل ۱۸)



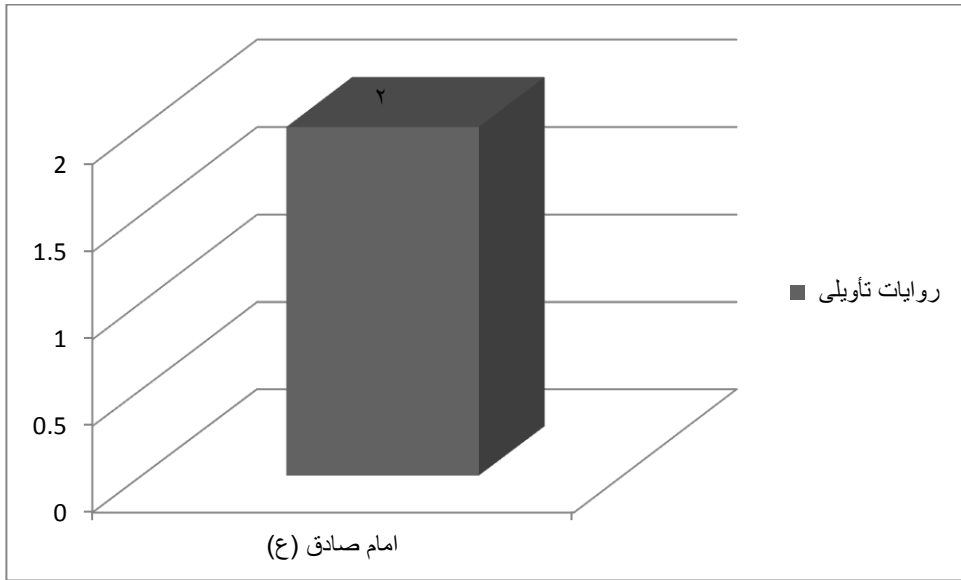
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در فصل گونه شناسی (شکل ۱۹)



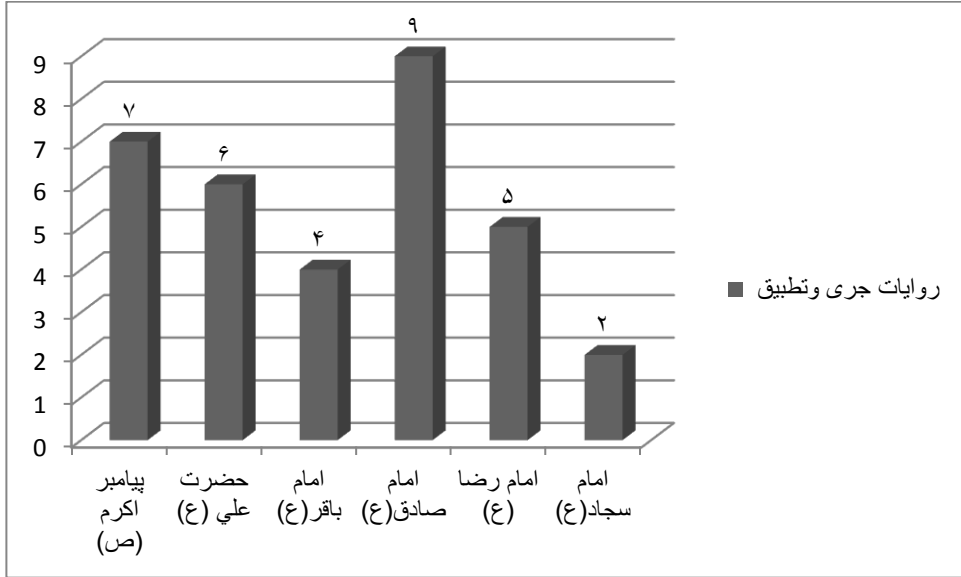
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در روایات شأن نزول (شکل ۲۰)



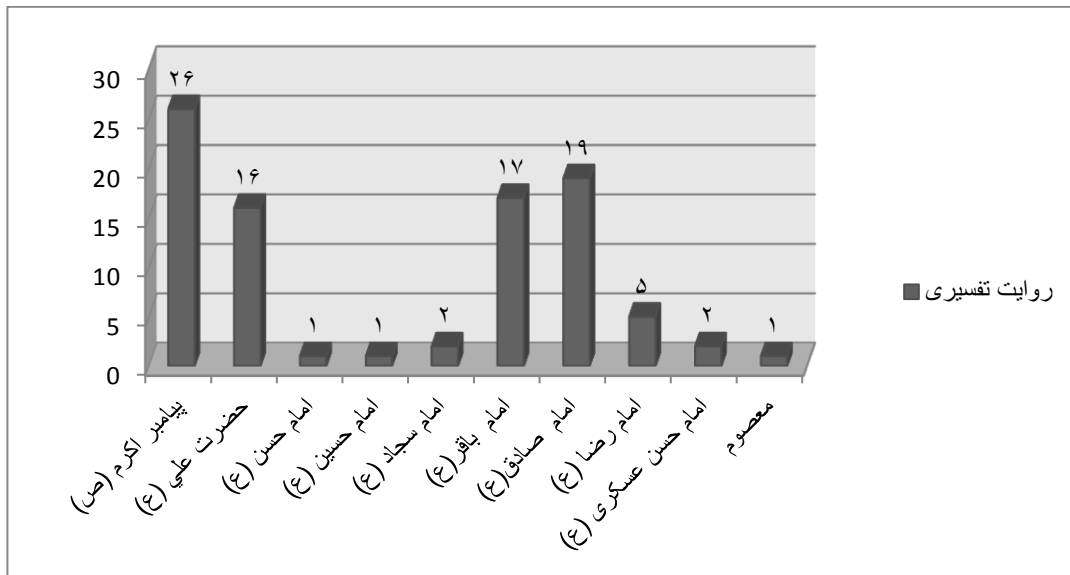
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در روایات معنا شناخت (شکل ۲۱)



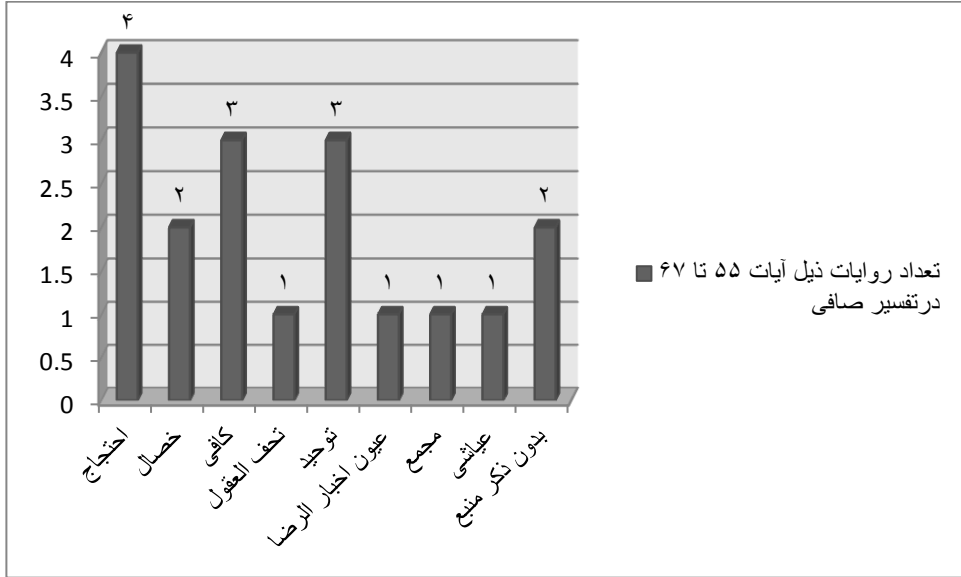
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در روایات تأویلی (شکل ۲۱)



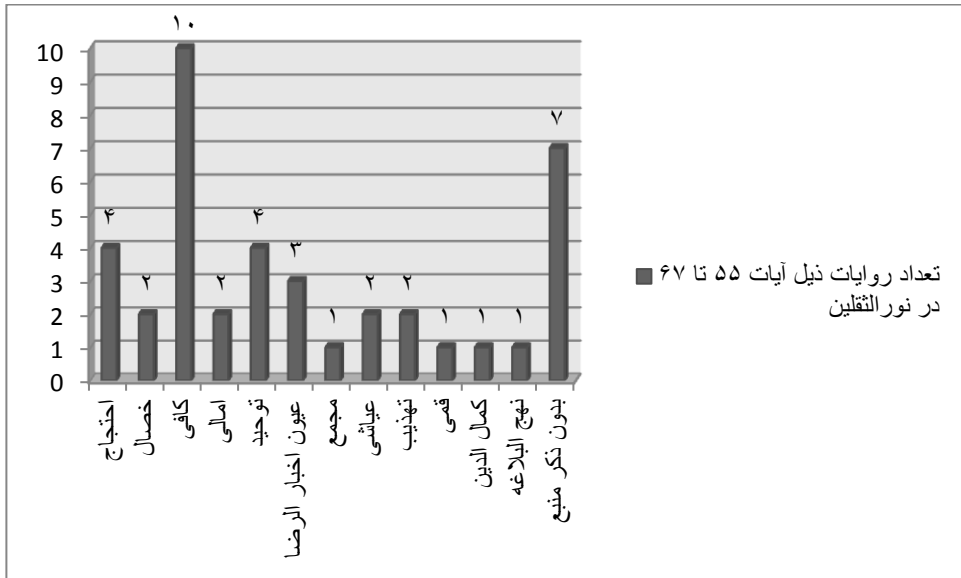
تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در روایات جری و تطبیق (شکل ۲۲)



تعداد و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم در روایات تفسیری (شکل ۲۳)



تعداد و فراوانی روایات ذیل آیات ۵۵ تا ۶۷ در تفسیر صافی (شکل ۲۴)



تعداد و فراوانی روایات ذیل آیات ۵۵ تا ۶۷ در تفسیر نورالثقلین (شکل ۲۵)

نتایج تحقیق

- ۱- با بررسی روایات بیان شده ذیل آیات ۵۵ تا ۶۷ سوره مبارکه‌ی مائده، می‌توان مفهوم بیشتر آیات را درک کرد و به آنچه که در تفاسیر اجتهادی مورد اختلاف است به اتفاق نظر رسید، زیرا مفهوم برخی روایات با توجه به مفاد ظاهری آیات از گستره و بسط بیشتری برخوردار است و برخی دیگر از روایات با مفاد ظاهری آیات تطابق کامل دارد.
- ۲- ذیل همه‌ی آیات مورد بحث در این تحقیق، روایاتی از ائمه آمده است. تنها آیات ۵۷ و ۶۲ هیچ روایتی را به خود اختصاص نداده بود.
- ۳- از میان آیات بیان شده در تفاسیر روایی شیعه، بیشترین فراوانی مربوط به روایات نقل شده در تفسیر برهان با ۵۳ روایت (شکل ۸ و ۷) و بعد از آن تفسیر نور الثقلین با ۴۱ روایت و بعد از آن تفسیر صافی با ۱۹ روایت از معصوم است. (شکل ۱۱ و ۱۲ و ۲۵)
- ۴- تفسیر فرات کوفی تنها ۱۰ روایت از معصوم را ذیل آیات ۵۵، ۵۶ و ۶۷ آورده است ولی ذیل آیات ۵۷ تا ۶۶ هیچ روایتی را نیاورده است.
- ۵- در میان تفاسیر شیعه بررسی شده در این تحقیق دریافتیم که روایات نقل شده از غیر معصوم بیشترین فراوانی را در تفسیر فرات کوفی دارد.
- ۶- مراجعه به کتب تفسیر روایی و ارزیابی روایات وارد شده ذیل آیات مورد بحث نشان می‌دهد این روایات همه انواع گونه‌ها را شامل می‌شود، بیشترین فراوانی مربوط به روایات تفسیر مفهومی با ۹۲ روایت، سپس ۱۹ روایت سوره شناخت، ۳۳ روایت جری و تطبیق، دو روایت تأویلی و یک روایت معناشناخت بیان گردید. چنانچه از آمار گونه‌ها مشاهده می‌گردد، بیشترین فراوانی روایات، گونه‌ی تفسیر مفهومی، سپس روایات جری و تطبیق و بعد از آن گونه‌ی شأن نزول و سپس بیان تأویل آیه را شامل می‌شود.
- ۷- آموزه‌های اعتقادی با ۸۳ آموزه بیشترین حجم را به خود اختصاص داده است؛ در این آموزه، بیشترین فراوانی، مربوط به یهود و عقایدشان با ۱۷ آموزه و امامت و ولایت با ۱۵ آموزه است. ۳۳ آموزه اجتماعی، در مورد تبلیغ، نقش علما و دانشمندان، جامعه کفر و نفاق و ... بحث می‌کند. بعد از آن ۳۰ آموزه فقهی، در زمینه‌ی نماز و زکات، سحت، رشوه و حرام‌خواری، امر به معروف و نهی از منکر؛ هفت آموزه تربیتی؛ شش آموزه اخلاقی و هشت آموزه سیاسی در رده‌های بعدی قرار دارند.

۸- با بررسی آیات و روایاتی که ذیل آن آمده بود به درستی می‌توان دریافت که اعتقاد به ولایت و سرپرستی خداوند، رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جانشین بزرگوار آن حضرت، از اصول اساسی شریعت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد.

۹- آیه‌ی ولایت دلالت بر حصر ولایت در خدا و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام دارد. «ولی» در این آیه، به معنای دوست یا ناصر نیست، و اگر به معنای دوست و یاور باشد، در این صورت این معنا به دست می‌آید که ناصر یا دوست شما مؤمنان، تنها کسانی هستند که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند! نه همه مؤمنان و این خلاف واقع است.

۱۰- دلیل عیب جویی یهود از مسلمانان و عقوبت زبانی و عملی یهودیان، فسق، آلودگی و انحراف آنان است.

۱۱- ایمان یهودیان ظاهری بوده، و به سوی اِثم و عدوان شتابان بودند، و علما و پارسایانشان، آنان را از اعمالشان نهی نمی‌کردند.

۱۲- یهودیان بخل را به خداوند نسبت می‌دادند. اگر انسان‌ها ایمان و تقوا پیشه کنند و به دستورات کتب آسمانی عمل نمایند؛ خداوند درهای رحمت و برکت خود را از زمین و آسمان بر روی آنان خواهد گشود.

۱۳- در آیه‌ی ۶۷، آن چه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور ابلاغ آن بودند، از شوون رسالت ایشان است؛ طوری که اگر ابلاغ نمی‌شد، گویی اصل دین ابلاغ نشده و موجب بی‌نتیجه ماندن مقصود سایر آموزه‌های دین می‌شد.

۱۴- مأموریت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این آیه برای پیامی بوده که نوعی دل‌نگرانی و احساس خطر از تبلیغ آن داشته‌اند. این خطر باید مربوط به پای گرفتن دین در جامعه باشد، چون منافقان می‌توانستند ایضا کنند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از پیش خود حکمی صادر می‌کند و آن را به اسم دین خدا، منتشر می‌سازد. جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اعلان عمومی و رسمی آن، از طرف خداوند می‌توانست نقشه‌های آنان را نقش بر آب کند. در چنین فضایی، خداوند به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر می‌کند که بدون هیچ ترسی، مأموریت خود را انجام دهد و به ایشان وعده می‌دهد که توطئه‌ی کافران را به ثمر نمی‌رساند.

۱۵- تهدید موجود در این آیه نیز، با اعلان محبت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام سازگار نیست؛ زیرا دوستی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام طبق نقل بسیاری از مفسران اهل سنت، با نزول آیه‌ی مودت پیش از این بر همه‌ی امت واجب شده و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را تفسیر و ابلاغ کرده بودند.

پیشنهادها

- ۱- انجام تحقیقاتی پیرامون آسیب‌شناسی روایات بیان شده در این کلان پروژه.
 - ۲- انجام کاری پژوهشی حول آیه‌ی ولایت و غدیر با محوریت روایات شیعه با بیانی ساده و قابل فهم همگان.
 - ۳- تدوین جزوات آموزشی از این کلان پروژه در حجمی کم، طوری که در جلسات خانوادگی و قرآنی مورد استفاده باشد.
 - ۳- جمع‌آوری آیات و روایات ذیل آن از منابع اصلی حدیث شیعه با سند معتبر بعنوان تفاسیر موضوعی.
- تدوین کتابی که در آن تفاوت عقاید و نظرات شیعه و أهل تسنن در حوزه‌ی ولایت مشخص گردد و برای جوانان و نوجوانان قابل استفاده باشد.

فهرست منابع

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، ۱۳۷۳ش.

* شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، نشر مشهور، ۱ جلد.

الف) منابع فارسی

۱. امام عسکری، أبو محمد، حسن بن علی، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، قم، نشر مدرسه‌ی امام مهدی، ۱۴۰۹ق.

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف، ترجمه‌ی داود الهامی، قم، نشر نوید اسلام، ۱۳۷۴ش، چاپ دوم، ۱ جلد.

۳. آمینی، شیخ عبدالحسین، ترجمه‌ی الغدیر، ترجمه سید جمال موسوی، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، ۱۳۸۹ش.

۴. بابایی، علی اکبر، مکاتب تفسیری، تهران - قم، سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶، چاپ دوم.

۵. بابایی، علی اکبر، غلامعلی عزیزی کیا و مجتبی روحانی راد، روش شناسی تفسیر قرآن، به کوشش محمود رجبی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ چهارم، ۱۳۹۰ش.

۶. بلاغی، سید عبدالحجّت، حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، قم، انتشارات حکمت، ۱۳۸۶ق.

۷. بن غازی، ملا خلیل، صافی در شرح کافی، تصحیح محمد حسین درایتی و حمید احمدی جلفایی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۹ق، ۱۳۸۷ش، ۲ جلد.

۸. جعفری، یعقوب، سیمای امام علی علیه السلام در قرآن (ترجمه شواهد التنزیل حسکانی)، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۸۱ش، چاپ اول، ۱ جلد.

۹. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن أحمد، تفسیر اثنا عشری، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ش، چاپ اول.

۱۰. حسینی نسب، سید رضا، شیعه پاسخ می‌دهد، زیر نظر جعفر سبحانی، بی‌جا، نشر مشعر، ۱۳۸۲ش، چاپ هشتم.

۱۱. حکیمی، محمدرضا، و حکیمی، محمد، و حکیمی، علی، الحیاء، ترجمه أحمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش، چاپ اول، ۶ جلد.

۱۲. حسینی همدانی، سید محمد حسین، *انوار درخشان*، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، انتشارات کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. حسینی همدانی نجفی، محمد، *درخشان پرتوی از اصول کافی*، قم، چاپخانه علمی قم، ۱۳۶۳ ش، ۶ جلد.
۱۴. خراسانی، علم الهدی، *نهج الخطابه، سخنان پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ*، بی جا، کتابخانه صدر، بی تا، ۲ جلد.
۱۵. خوبی، أبو القاسم، *بیان در علوم و مسایل کلی قرآن*، ترجمه محمد صادق نجمی و هاشم هاشم زاده هریسی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۲ ش، چاپ دوم.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، تصحیح غلامرضا خسروی حسینی، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران، نشر مرتضوی، چهار جلد.
۱۷. رجبی، محمود، *روش تفسیر قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ ش.
۱۸. رضایی اصفهانی، محمد علی، *تفسیر قرآن مهر*، انتشارات پژوهش های قرآن و علوم قرآنی، ۲۴ جلد، قم.
۱۹. _____، *پرسش و پاسخ های قرآنی*، قم، پژوهش های تفسیر و علوم قرآنی، ۱۲ جلد.
۲۰. _____، *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*، مبحث تعریف تفسیر، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۷۶ ش.
۲۱. _____، *منطق تفسیر قرآن (۱) مبانی و قواعد تفسیر قرآن*، قم، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷ ش.
۲۲. سلیمانی آشتیانی، مهدی و محمد حسین، *درایتی، مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی*، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۷ ش، چاپ اول، ۲ جلد.
۲۳. سیوطی، جلال الدین، *الإتقان فی علوم القرآن*، ترجمه حائری قزوینی، سید مهدی، تصحیح محمد أبو الفضل ابراهیم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۴ ش، چاپ پنجم، دو جلد.
۲۴. شرف الدین موسوی، عبد الحسین، *المراجعات رهبری امام علیؑ در قرآن و سنت*، ترجمه محمد جعفر امامی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپخانه ی جدیت، ۱۳۸۷ ش، چاپ هشتم.
۲۵. شریف لاهیجی، محمد بن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران، دفتر نشر راد، ۱۳۷۳ ش، چاپ اول.
۲۶. طیب، سید عبدالحسین، *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم، ج ۴.

۲۷. عبد الرزاق گیلانی، *مصباح الشریعة*، منسوب به جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، ترجمه عبد الرزاق گیلانی، بی‌جا، نشر پیام حق، بی‌تا، ۱ جلد.
۲۸. عبدالمحمدی، حسین، *پیام‌هایی از قرآن*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
۲۹. عباس علی، عمید زنجانی، *مبانی و روش‌های تفسیر قرآن*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
۳۰. غفاری، علی اکبر، *ترجمه‌ی من لا یحضره الفقیه*، تهران، نشر صدوق، ۱۳۶۷ ش، چاپ اول، ۶ جلد.
۳۱. قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش، چاپ یازدهم.
۳۲. قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتاب الإسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۳۳. قرشی، سید علی اکبر، *أحسن الحدیث*، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب بن إسحاق، *تحفة الأولیاء* (ترجمه اصول کافی)، تحقیق محمد وفادار و عبدالهادی مسعودی، ترجمه محمد علی اردکانی، قم، دارالحدیث، ۴ ج، بی‌تا.
۳۵. _____، *الروضة من الکافی یا گلستان آل محمد*، ترجمه‌ی محمد باقر کمره‌ای، تهران، کتابفروشی اسلامیّه، ۲ جلد.
۳۶. مجلسی، محمد باقر، *آسمان و جهان* (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴) ترجمه‌ی محمد باقر کمره‌ای، تهران، نشر اسلامیّه، بی‌تا، ۱۰ جلد.
۳۷. محمدی ری شهری، محمد، *درآمدی بر تفسیر جامع روایی*، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۰ ش.
۳۸. مسعودی، عبدالهادی، *روش فهم حدیث*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴ ش.
۳۹. مطهری، مرتضی، *پانزده گفتار*، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۸۶ ش.
۴۰. _____، *شش مقاله، مقاله‌ی «ولاءها و ولایتها»*، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۳ ش، چاپ اول.
۴۱. _____، *امامت و رهبری*، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۷ ش/۱۴۲۹ ق، چاپ ۳۷.

۴۲. معرفت، محمد هادی، *نقد شبهات پیرامون قرآن کریم*، ترجمه‌ی حسن حکیم باشی و دیگران، قم، مؤسسه‌ی فرهنگی تمهید، ۱۳۸۸ش، چاپ دوم، ۱ جلد.

۴۳. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ش، چاپ اول.

۴۴. موسوی همدانی، محمدباقر، *ترجمه المیزان*، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ش، چاپ پنجم.

۴۵. موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی)، *ولایت فقیه «حکومت اسلامی»*، قم، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر، با همکاری نمایشگاه کتاب، ۱۳۶۰ش.

۴۶. مهریزی، مهدی، *روایات تفسیری شیعه، گونه شناسی و حجیت*، فصل نامه علوم حدیث، قم، مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۸۹ش، شماره ۵۵.

۴۷. میرزا خسروانی، علی رضا، *تفسیر خسروی*، تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۰ق، چاپ اول.

۴۸. نجفی خمینی، محمد جواد، *تفسیر آسان*، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ق، چاپ اول.

۴۹. ناصح، علی احمد، *اعتبار و کاربرد روایات تفسیری*، قم، مؤسسه‌ی بوستان کتاب، مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه‌ی قم، ۱۳۸۷ش.

۵۰. نجار زادگان، فتح الله، *بررسی تطبیقی آیات ولایت*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تهران، سازمان مطالعه و و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت)، ۱۳۸۹ش، چاپ دوم.

۵۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، و جمعی از محققان، *تفسیر راهنما روشی نو در ارائه‌ی مفاهیم و موضوعات قرآن*، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه‌ی علمیه‌ی قم.

ب) منابع عربی

۵۲. آلوسی، محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، به کوشش محمد حسین العرب، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق.

۵۳. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، *شرح نهج البلاغه*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق، چاپ اول، ۱۰ جلد.

۵۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، *النهاية فی غریب الحدیث و الأثر*، قم، موسسه مطبوعاتی إسماعیلیان، ۱۳۶۷ش، چاپ چهارم، ۵ جلد.

٥٥. ابن بابويه قمى، محمد بن على بن الحسين بن موسى (شيخ صدوق)، *النخصال*، قم، ناشر جامعه مدرسین، ١٣٦٢ ش، چاپ اول، ٢ جلد.
٥٦. _____ *الأمالی*، تهران، نشر کتابچی، ١ج، ١٣٧٦ش.
٥٧. _____ *إعتقادات الإمامية*، قم، کنگره شيخ مفيد، چاپ دوم، ١٤١٤ق، ١ جلد.
٥٨. _____ *من لا يحضره الفقيه*، قم، نشر جامعه مدرسین، ١٤٠٤ق، چاپ دوم، ٤ جلد.
٥٩. _____ *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، قم، ناشر دار الرضى، ١٤٠٦ق، چاپ اول، ١ جلد.
٦٠. _____ *عيون أخبار الرضا عليه السلام*، تهران، نشر جهان، ١٣٧٨ق، چاپ اول، ٢ جلد.
٦١. _____ *علل الشرائع*، قم، نشر داوری، بی تا، چاپ اول، ٢ جلد.
٦٢. _____ *توحید*، قم، نشر جامعه ی مدرسین، ١٣٩٨ق، چاپ اول.
٦٣. ابن تیمیه، *منهاج السنة النبویة فی نقص کلام الشیعه القدریة*، الرياض، نشر مكتبة الرياض الحديثه، ١٤١٥ق.
٦٤. ابن حجر، أحمد، *الاصابة فی تمييز الصحابه*، تحقیق على محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ١٤١٢ق.
٦٥. ابن حنیفه، نعمان بن محمد مغربی، *دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام*، تحقیق آصف بن على أصغر فیضی، قم، مؤسسه ی آل البيت عليه السلام، ١٣٨٥ق، ٢ جلد.
٦٦. ابن حیون، نعمان بن محمد، *شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام*، قم، جامعه مدرسین، ١٤٠٩ق، چاپ اول، ٣ جلد.
٦٧. ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل، *الفضائل*، قم، رضی، ١٣٦٣ش، چاپ دوم، ١ جلد.
٦٨. ابن شاذان، محمد ابن أحمد، *مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة*، تصحيح مدرسه ی امام مهدي عليه السلام، قم نشر مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ١٤٠٧ق.
٦٩. ابن شعبه حرانی، حسن بن على، *تحف العقول عن آل الرسول عليه السلام*، قم، جامعه مدرسین، ١٤٠٤ / ١٣٦٣ق، چاپ دوم، ١ جلد.
٧٠. ابن شهر آشوب، محمد بن على، *مناقب آل أبی طالب عليه السلام*، قم، نشر علامه، ٤ج، ١٣٧٩ق.
٧١. ابن طاووس، على بن موسى، *الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف*، تصحيح على عاشور، قم، نشر خيام، ١٤٠٠ق، ٢ جلد.

۷۲. _____، *كشف المحجة لثمرة المهجة، تصحيح حسون، محمد، قم، بوستان كتاب، ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم، ۱ جلد.*

۷۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحرير والتنوير، بی جا، بی نا، بی تا، ج ۵.*

۷۴. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق، چاپ اول.*

۷۵. ابن فارس الرازی، أحمد، *معجم المقاییس اللغة، تحقیق عبد السلام محمد هارون، مصر، شركة مكتبة مصطفى البابي و اولاده.*

۷۶. ابن فتال نیشابوری، محمد بن الحسن بن علی بن احمد، *روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، قم، انتشارات رضی، ۱۳۷۵ ش، دو جلد.*

۷۷. ابن کثیر، اسماعیل، *البدایة والنهاية، تحقیق علی نجیب عطوی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.*

۷۸. _____، *تفسیر القرآن العظیم، بیروت، بی نا، ۱۴۰۲ ق.*

۷۹. ابن منظور، محمد ابن مکرم، *لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ هـ.*

۸۰. أبوشهبه، *الإسرائيليات و الموضوعات فی كتب التفسیر، بیروت، دار الجیل (مکتبة السنة القاهرة)، بی تا.*

۸۱. أبو الفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق یاحقی، محمد جعفر و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.*

۸۲. إحسانی فر اللنگرودی، محمد، *أسباب إختلاف الحدیث، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۶ ش، چاپ دوم.*

۸۳. إربلی، علی بن عیسی، *كشف الغمة فی معرفة الأئمة، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، ناشر بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق، چاپ اول، ۲ جلد.*

۸۴. آزدی، عبدالله بن محمد، *كتاب الماء، تصحیح إصفهانی، محمد مهدی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۷ ش، چاپ اول، ۳ جلد.*

۸۵. انیس، إبراهیم، و دیگران، *المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۲ ق.*

۸۶. بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.*

٨٧. بلخي، مقاتل بن سليمان، *تفسير مقاتل بن سليمان*، تحقيق عبدالله محمود شحاته، بيروت، دار إحياء التراث، ١٤٢٣ق، چاپ اول.
٨٨. ثعلبي، أحمد بن إبراهيم، *الكشف والبيان عن تفسير القرآن*، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٢ق.
٨٩. جوهرى، إسماعيل، *الصحاح*، تحقيق أحمد عبد الغفور عطار، بيروت، دار العلم للملايين، ١٩٥٦م.
٩٠. حرّ عاملى، محمد بن حسن، *إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، بيروت، أعلمى، ٥ ج، ١٤٢٥ق.
٩١. حرّ عاملى، محمد بن حسن، *تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة*، قم، مؤسسهى آل البيت عليه السلام، ١٤٠٩ق، چاپ اول، ٣٠ جلد.
٩٢. _____، *الفصول المهمة فى أصول الائمه (تكملة الوسائل)*، قم، مؤسسهى معارف اسلامى إمام رضا عليه السلام، ١٤١٨ق، ١٣٧٦ ش، چاپ اول، ٣ جلد.
٩٣. حسكاني، عبيد الله بن احمد، *شواهد التنزيل لقواعد التفضيل*، تحقيق محمد باقر محمودى، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت إرشاد اسلامى، ١٤١١ق، چاپ اول.
٩٤. حسيني استرآبادى، سيد شرف الدين على، *تأويل الآيات الظاهرة فى فضائل العترة الطاهرة*، تصحيح حسين ولى، قم، دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسین حوزه علميه قم، ١٤٠٩ق، چاپ اول، ١ جلد.
٩٥. حسینی زبیدی، محمد مرتضى، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بيروت، دار الفكر، ١٤١٤ق، چاپ اول، ٢٠ جلد.
٩٦. حلّى، حسن بن يوسف، *نهج الحق وكشف الصلوق*، بيروت، دار الكتاب اللبناني، ١٩٨٢م، ١ جلد.
٩٧. دخيل، على بن محمد على، *الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز*، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، ١٤٢٢ق.
٩٨. دروزه، محمد عزت، *التفسير الحديث*، دار إحياء الكتب العربية، قاهره، ١٣٨٣ق.
٩٩. ديلمى، حسن بن محمد، *إرشاد القلوب إلى الصواب*، قم، الشريف الرضى، ١٤١٢ق، چاپ اول، ٢ جلد.
١٠٠. _____، *غرر الأخبار و درر الآثار فى مناقب أبى الأئمة الأطهار عليهم السلام*، تصحيح إسماعيل ضيغم، قم، نشر دليل ما، ١٤٢٧ق، چاپ اول، ١ جلد.
١٠١. راغب اصفهاني، حسين، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقيق عدنان داوودى، بيروت، دار الشامية، ١٤١٦ق.
١٠٢. زمخشرى، محمود بن عمر، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، بيروت، دار الكتب العربى، ١٤٠٧ق، چاپ سوم.

۱۰۳. _____، *أساس البلاغة*، بيروت، دار صادر، ۱۹۷۹م.
۱۰۴. سلمی سمر قندی، ابو نصر محمد بن مسعود بن عیاش، (معروف به عیاشی)، *کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی)*، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ هـ، دو جلد.
۱۰۵. سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۰۶. شعیری، محمد بن محمد، *جامع الأخبار*، نجف، مطبعة حیدریه، بی تا، چاپ اول، ۱ جلد.
۱۰۷. شهرستانی، عبد الکریم، *الملل والنحل*، تصحیح أحمد فهمی محمد، بی جا، بی نا، ۱۳۸۶ق.
۱۰۸. شیانی، محمد بن حسن، *کتاب الجیم*، قاهره، الهيئة العامة لشئون المطابع الاميرية، ۱۹۷۵م، چاپ اول، ۳ جلد.
۱۰۹. صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد، *المحیط فی اللغة*، تحقیق آل یاسین، محمد حسن، بیروت، نشر عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق، چاپ اول، ۱۱ جلد.
۱۱۰. صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش، چاپ دوم.
۱۱۱. طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق، چاپ پنجم.
۱۱۲. طبرسی، أحمد بن علی، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، تحقیق محمد باقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی، ۲ج، ۱۴۰۳ق.
۱۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، با مقدمه محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، چاپ سوم.
۱۱۴. _____، *إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة) النص*، تهران، نشر اسلامی، ۱۳۹۰ق، ۱ جلد.
۱۱۵. _____، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ق، چاپ اول.
۱۱۶. طبری آملی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، *بشارة المصطفى لشعبة المرتضى (ط - القديمة)*، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱ج، ۱۳۸۳ق.
۱۱۷. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تصحیح أحمد حسینی آشکوری، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش، ۶ جلد.

۱۱۸. طوسی، محمد بن حسن، *التبیین فی تفسیر القرآن*، با مقدمه شیخ آغا بزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۱۹. عاملی، حسین بن علی، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳ هـ.
۱۲۰. عاملی، محمد (شهید ثانی)، *الدراية فی علم مصطلح الحديث*، مطبعة النعمان، نجف، بی تا.
۱۲۱. عجاج الخطیب، *المختصر الوجیز فی علوم الحديث*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۱ م.
۱۲۲. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۱۲۳. عسکری، حسن بن عبد الله، *الفروق فی اللغة*، بیروت، دار الآفاق الجديده، ۱۴۰۰ ق، ۱ جلد.
۱۲۴. عطاردی، عزیز الله، *مسند الإمام الرضا عليه السلام*، مشهد، آستان قدس (کنگره)، ۱۴۰۶ ق چاپ اول، ۲ جلد.
۱۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، *ترتیب کتاب العین*، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ ق، چاپ دوم.
۱۲۶. فضل الله، سید محمد حسین، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ هـ.
۱۲۷. فیروز آبادی، سید مرتضی، *فضائل الخمسة من الصحاح الستة*، تهران، نشر اسلامی، ۱۳۹۲ ق، چاپ دوم، ۳ جلد.
۱۲۸. فیض کاشانی، ملا محسن، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین علمای، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق، چاپ دوم.
۱۲۹. قیومی، أحمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*، قم، مؤسسه‌ی دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق، ط الثانية.
۱۳۰. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق حسین درگاهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش، چاپ اول، ۱۴ جلد.
۱۳۱. قمی، عباس، *سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول ۱۴۱۶ ق.
۱۳۲. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم، مؤسسه‌ی دارالکتاب، ۱۴۰۴ هـ، چاپ سوم.
۱۳۳. کاشانی، ملا فتح الله، *تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*، تهران، کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ ش.
۱۳۴. کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی، إختیار معرفة الرجال* (مع تعلیقات میر داماد الأسترآبادی)، قم، مؤسسه‌ی آل البيت عليه السلام، ۱۳۶۳ ش، چاپ اول، ۲ جلد.

۱۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الكافی* (ط - الإسلامية)، تهران، دار الكتب الإسلامية، جلد ۸، ۱۴۰۷ق، چاپ چهارم.
۱۳۶. کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات الكوفی*، موسسه‌ی چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ هـ چاپ اول.
۱۳۷. کوفی، محمد، *مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام*، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع أحياء الثقافة الإسلامية، ۱۴۱۲ق.
۱۳۸. مجلسی، محمد باقر، *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار*، تصحیح رجائی، مهدی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول، ۱۶جلد.
۱۳۹. _____، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار احياء التراث العربی، ۱۱۱ج، ۱۴۰۳ق.
۱۴۰. محدث إربلی، *كشف الغمة فی معرفة الأئمة*، تبریز، نشر بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق، چاپ اول، ۲جلد.
۱۴۱. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۱۴۲. معرفت، محمد هادی، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، چاپخانه‌ی مهر، ۱۳۹۸ق.
۱۴۳. مغینه، محمد جواد، *تفسیر کاشف*، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۴۲۴ق.
۱۴۴. مفید، محمد بن محمد، *تصحیح اعتقادات الإمامیة*، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، ۱جلد.
۱۴۵. مکارم شیرازی، ناصر، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم، نشر مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۱ق.
۱۴۶. نوری، حسین بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه‌ی آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق، چاپ اول، ۲۸جلد.
۱۴۷. هلالی، سلیم بن قیس، *کتاب سلیم بن قیس الهمدانی*، تصحیح محمد انصاری زنجانی خوئینی، قم، الهادی، ۱۴۰۵ق.

ج) مقالات

۱۴۸. مهدی، مهریزی، «*روایات تفسیری شیعه، گونه شناسی و حجیت*»، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۵۵، قم، صفحه ۳ تا ۳۶.
۱۴۹. مدیرشانه چی، کاظم، *مقاله حجّ پیغمبر صلی الله علیه و آله*، مجله‌ی میقات حج، زمستان ۱۳۷۷، شماره ۲۶، تاریخ ۱۳۷۶/۷/۷، ص ۷۲.



رسالة لنيل درجة الماجستير
كلية علوم الحديث
تخصص تفسير

عنوان الرسالة

تفسير المأثور لسورة المائدة من آيه ٥٥ الي ٦٧

الأستاذ المشرف

حجة الاسلام و المسلمين دكتور علي احمد ناصح

الأستاذ المساعد

حجة الاسلام و المسلمين سيد رسول موسوي

الإعداد

زهرة بيگم موسوي

موعد المناقشة

ربيع الثاني ١٤٣٤

الملخص

هذه الرسالة التي تحمل عنوان التفسير الروائي من منظور أهل البيت عليهم السلام لسورة المائدة من آية ٥٥ إلى ٦٧، تسعى إلى أن تلفت الانتباه إلى دور الروايات في فهم القرآن وتفسير آياته وكذلك تؤكد على هذا الدور الهام.

نظرا إلى أهمية دور الروايات في الفهم الدقيق للقرآن، تهدف هذه الرسالة إلى فهم تلك الآيات مستخدمة الآراء التفسيرية لأهل البيت عليهم السلام وكذلك تسعى إلى المقارنة بين التفاسير الاجتهادية والتفاسير الروائية وكذلك المقارنة بين روايات الشيعة وروايات السنة. وترمى إلى فهم الرسائل التي تمّ التأكيد عليها في الآيات والروايات. عليه تنقسم الآيات إلى ثلاثة أقسام وتُدرس هذه الآيات على الصعيدين القرآني والروائي.

في البداية درسنا المفاد الظاهرية للآيات مستعينين بعض التفاسير الاجتهادية والقواميس ثم درسنا المفاد الروائية للآيات مستخدمين روايات أهل البيت عليهم السلام التي وردت في بعض التفاسير المأثورة.

نظرا إلى أنه تمت دراسة ٩٢ رواية وردت لتفسير تلك الآيات وكذلك تمت المقارنة بين الروايات والمفاد الظاهرية للآيات. نلاحظ أن الروايات في معظم الأوقات تطابق مفاد الآيات. وفي كثير من الأحيان أوضح أهل البيت عليهم السلام الجوانب المختلفة للآيات التي لم تُشر إليها في الآيات.

بشكل عام، الروايات التي وردت لتفسير تلك الآيات تؤدي إلى إيضاح مفاهيم الآيات وتبينها من أجل فهمها بشكل أفضل. واستنادا إلى القرائن النقلية والعقلية قُدمت تحاليل وانتقادات في بعض المواضع التي قد استُشكل فيها على ما ورد في الروايات.

وفي فصل معرفة أقسام الروايات قد تمت دراسة ١٩ رواية توضح شأن النزول للسورة و ٣٣ رواية تطبيقية وروايتين تأويليتين ورواية واحدة توضح معاني مفردات الآيات. من حيث عدد الروايات، تأتي الروايات التطبيقية في المركز الأول ثم الروايات التي تبين شأن النزول للآيات وفي المركز الثالث تأتي الروايات التأويلية.

وجدنا تنوعا في التعاليم عند استخراج التعاليم الإرشادية من الآيات والروايات. والتعاليم الاعتقادية التي تبلغ عددها ٩٠ تعاليم تحتل المركز الأول عددا والسبب يعود إلى أن الآيات التي تمت دارستها تتمحور حول التوحيد والأمامة والنبوة. وفي المراكز التالية تأتي على التوالي التعاليم الاجتماعية والتعاليم الفقهية والتعاليم التربوية والتعاليم الأخلاقية والتعاليم السياسية.

ومن نتائج هذه الدراسة أنه يمكن توظيف غالبية الروايات التي وردت لتفسير هذه الآيات. تدل آية الولاية على أن الولاية تنحصر في الله تعالى ورسوله صلى الله عليه وآله والإمام على عليه السلام تعنى مفردة الولي في هذه الآية ولي الأمر. ويخص اليهود الفسق و

الانحراف عن الإيمان الظاهري والإسراع إلى الإثم والعدوان ووصف الله سبحانه وتعالى بالبخل. وتتطرق الآية ٦٧ إلى واقعة الغدير بإسهاب وتفصيل.

كلمات مفتاحية: التفسير الروائي، سورة المائدة، آية الولاية، آية التبليغ، معرفة أقسام الروايات، رسائل الآيات والروايات.

Abstract

This thesis with the title of Ahlol Bayt narrative commentary of the verses ٥٥ to ٦٧ of the Sura Maidah, has been written for the purpose of highlighting the importance of the function of narrations in understanding and elaboration of Quran. Considering the importance of the narrations in understanding the exact meaning of Quran, the aim of writing this thesis is to elaborate the meaning of the selected verses by the use of exegetical views of Imams and comparing the narrative and intellectual commentaries and also contrasting the traditions narrated through Shiite or Sunni's ways in order to conceive the messages expressed by the verses and traditions. Accordingly, the verses are categorized in three groups and are studied in the contexts of Quran and tradition. First with the help of some intellectual commentaries and Arabic dictionaries, the superficial concepts of the verses have been elaborated, and then by referring to the Ahlol Bayt's traditions found in some of the narrative commentaries, the deeper concepts understood by the traditions are expressed. Based on the concepts gained from the ٩٥ narrations received about the above mentioned verses and comparing them with the superficial meanings of the verses, it is concluded that they are harmonious with each other and in some cases the imams have explained the verses from different angles. In General , the traditions received under the verses have caused the meanings of them to be clear and understandable. There are of course, some traditions which include seemingly problematic issues which have been tried to be answered in the thesis.

In the section devoted to the typology of the traditions, it is concluded that ١٩ of the traditions are about general information regarding the Sura, ٣٣ of them are of Jary and Tatbiq sort by which the general meaning in the Sura is adapted to one specific example, ٢ traditions are about the hidden meanings of the verses and one explains the words. Most of the traditions are of Jary and Tatbiq sort and in the second level the kind indicating the occasion of revelation is situated and then the ones interpreting the verses. In extracting the guiding teachings of

the verses it is concluded that various kinds of teachings exist in the verses among which the theological subjects with ٩٠ cases are the most. Other subjects are: legal, educational, ethical and political ones which are in later levels. Among the conclusions gained in this study is the fact that the verse expressing Vilayah (Authority) indicates that the real authority exclusively belongs to God, his prophet and Ali. The term Vali in this verse means authority . Also, in these verses, some of the Jews' characteristics are mentioned. They are described as deviated people with shallow faith who move fast toward sin and stinginess. The verse number ٦٧ elaborates the story of Ghadir event.

Keywords: Narrative Exegesis, Sura Maidah, Vilayah Verse, Preaching Verse, Typology of the Traditions, The Messages gained of the Verses and Traditions.



Quran e Hadith University
A Thesis
Presented for
Master Degree in Hadith Sciences

Title
**the narrative commentary of ahlolbayt for the verses ۰۰ to
۱۷ of sura maidah**

Supervisor
Hujjatul-Islam dr. ali ahmad naseh

Advisor
Hujjatul-Islam Seyed Rasoul Mousavi

By
Zohreh Baygum Mousavi

February ۲۰۱۳